



امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

✓ زندگانی و سیره

✓ سخنان و آموزه‌ها

✓ مشهد و حریم رضوی

به کوشش: بنیاد پژوهشهای اسلامی

بنیاد پژوهشهای اسلامی.

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام زندگانی و سیره، سخنان و آموزه‌ها، مشهد و حریم رضوی / بنیاد پژوهشهای اسلامی (گروه فرهنگی زائر) - مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۹۰.

ISBN 978-964-971-440-0

۴۲۰ص.

فیپا.

۱. علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳-۲۰۳ق. ۲. علی بن موسی (ع)، امام هشتم ۱۵۳-۲۰۳ق. -
آرامگاه. ۳. مشهد - تاریخ. الف. عنوان.

۲۹۷/۹۷۵

۲۲۷۱۱۲۱

BP ۴۷ / الف ۹ ب ۷ ۱۳۸۹

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

زندگانی و سیره، سخنان و آموزه‌ها، مشهد و حریم رضوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ویراستار: اصغر ارشاد سرابی

چاپ پنجم: ۱۳۹۵ / ۱۰۰۰۰ نسخه، وزیری / قیمت ۱۵۰۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی

بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: صندوق پستی ۳۶۶-۹۱۷۳۵

مراکز توزیع:

تلفن و دورنگار واحد فروش بنیاد پژوهشهای اسلامی: ۳۲۲۳۰۸۰۳

فروشگاه‌های کتاب بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد: ۳۲۲۳۳۹۲۳، قم: ۳۷۷۳۳۰۲۹

www.islamic-rf.ir

info@islamic-rf.ir

حق چاپ محفوظ است



فهرست مطالب

۳۱	امامت در آینه روایت‌ها	۱۱	سخن ناشر
۳۳	منکران امامت آن حضرت	۱۵	پیشگفتار
۳۵	انگیزه‌های پنهان منکران	بخش اول	
فصل دوم: شخصیت معنوی و اخلاقی		زندگانی و سیره	
۳۶	امام	(۲۴۰ - ۲۱)	
۳۷	اقامه نماز	۲۳	فصل اول: زندگانی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۳۹	اهتمام به روزه	۲۳	ولادت امام <small>علیه السلام</small>
۴۰	انس با قرآن	۲۵	نام، لقب و کنیه
۴۱	دعا و نیایش	۲۵	القاب دیگر
۴۴	اخلاق و رفتار	۲	لقب «رضا»
۴۴	ثبات شخصیت و پایداری در عمل	۲۶	تصریح روایت‌ها
۴۵	زهد و پارسایی	۲۷	تبار
۴۶	سخاوت و کرامت	۲۸	همسر
۴۷	آداب غذا خوردن	۲۸	فرزندان
۴۸	آداب لباس پوشیدن	۳۰	امامت

۷۳	عالم آل محمد <small>صلی الله علیه و آله</small>	۴۹	بهداشت فردی
۷۵	اعتراف مخالفان، به دانش امام <small>علیه السلام</small>	۵۰	نشاط و سرزندگی
۷۷	آگاهی امام به زبان‌های مختلف	۵۱	آراستگی
۷۸	ظهور و تجلی علم امام در مناظرات	۵۲	اخلاق اجتماعی
۷۹	مناظرات چهارگانه	۵۳	احترام به پدر و مادر
	مناظره امام رضا <small>علیه السلام</small> با جاثلیق، عالم بزرگ	۵۴	گرامی داشتن خانواده
۸۰	مسیحی	۵۵	آراستگی برای همسر
۸۶	دلیل اختلاف و ناهماهنگی انجیل‌ها	۵۵	رعایت حقوق خویشاوندان
۸۷	مناظره حضرت با رأس الجالوت	۵۶	عنایت به دوستان
۸۸	مناظره با عمران صابی	۵۷	مهمان‌نوازی
۸۹	مناظره با مأمون درباره عصمت انبیا <small>علیهم السلام</small>	۵۸	یاری به نیازمندان
۹۲	مناظره امام با منکران شیعه	۵۹	حفظ حرمت و حقوق خدمتکاران
۹۷	پشیمانی مأمون از تشکیل محافل علمی	۶۰	رعایت حقوق و عواطف کارگران
	تشکیل حوزه‌های علمی و تربیت	۶۰	گذشت از خطاکاران
۹۸	شاگردان	۶۲	موضع‌گیری در مقابل بستگان فاسد
۹۸	کتاب‌های منسوب به امام رضا <small>علیه السلام</small>	۶۳	موضع‌گیری در برابر مدعیان
۱۰۵	اشعار منسوب به امام رضا <small>علیه السلام</small>	۶۵	موضع‌گیری علیه طاغوتیان
	فصل چهارم: زندگانی سیاسی امام رضا <small>علیه السلام</small>	۶۶	حفظ حقوق اقلیت‌ها
۱۱۰		بهره‌گیری صحیح از طبیعت و محیط
۱۱۰	هارون، نگران آینده	۶۷	زیست
۱۱۱	مرگ هارون و پیامدهای آن		فصل سوم: شخصیت علمی امام
۱۱۲	سرنوشت امین	۷۱	رضا <small>علیه السلام</small>
۱۱۳	زمانداری مأمون	۷۱	وارث دانش انبیا
		۷۳	علم به حوادث آینده

فهرست مطالب > ۵

۱۴۲	چشمه کهلان در نیشابور.....	۱۱۵	ویژگی‌های مأمون
۱۴۳	قدمگاه نیشابور	۱۱۵	مأمون و دشواری‌های حکومت
۱۴۵	طبابت امام، در رباط سعد.....	۱۱۷	مأمون و اظهار تشیع!.....
۱۴۷	توس		اعتراف مأمون به ارزش‌های والای امام
۱۵۰	ورود به ده سرخ	۱۱۹	علی <small>علیه السلام</small>
۱۵۱	عبور از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی) ۱۵۱	۱۲۰	ردّ فدک
۱۵۱	ورود به توس، نوغان و سناباد	۱۲۱	افسانه تشیع مأمون.....
۱۵۲	راه نیشابور به سرخس.....	۱۲۳	مأمون و مذهب اعتزال.....
۱۵۵	سرخس	۱۲۵	اندیشه خلق قرآن
۱۵۹	ایجاد محدودیت برای امام در سرخس.....	۱۲۶	مأمون و دیانت سیاسی
۱۶۱	خروج از سرخس		خط مشی امام رضا <small>علیه السلام</small> در برابر
۱۶۲	راه قدیم سرخس به مرو	۱۲۶	حکومت‌ها.....
۱۶۳	مرو		امام، در روزگار هارون، امین و مأمون . ۱۲۶
۱۶۵	حکومت عباسیان در مرو.....		
۱۶۷	ورود به مرو.....		
	شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی		
۱۶۸	مرو		
	فصل ششم: تحمیل ولایتعهدی بر امام		
۱۷۰	رضا <small>علیه السلام</small>		
۱۷۱	بزرگ‌ترین تزویر سیاسی مأمون		
۱۷۳	شخصیت اخلاقی و دینی مأمون!.....		
۱۷۴	تناقض در رفتار و گفتار.....		
۱۷۶	در جست‌وجوی گذرگاه		
			فصل پنجم: سفر تاریخی امام رضا <small>علیه السلام</small> از
		۱۳۰	مدینه به مرو
		۱۳۱	وداع با مرقد پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
		۱۳۲	خط سیر هجرت.....
		۱۳۳	ورود به بصره.....
		۱۳۴	ورود به قم.....
		۱۳۵	نیشابور
		۱۳۶	ورود به نیشابور.....
		۱۳۷	حدیث سلسله الذهب.....
		۱۴۰	استقبال مردم نیشابور از امام رضا <small>علیه السلام</small> . ۱۴۰

فلسفه ولایتعهدی از دیدگاه‌های مختلف	۱۷۸ ...	پیشنهاد حکومت، شمشیری دولبه	۱۷۸ ...
نشست ولایتعهدی	۲۰۸ ...	امام، در برابر دو گزینه دشوار!	۱۸۱ ...
فصل هفتم: عهدنامه ولایتعهدی	۲۱۲ ...	پافشاری مأمون و انکار امام	۱۸۲ ...
دست خط منسوب به امام	۲۱۷ ...	طرح ولایتعهدی، زائیده کدام اندیشه؟	۱۸۳ ...
تحلیل عهدنامه ولایتعهدی	۲۱۹ ...	هدف‌های مأمون از تحمیل ولایتعهدی	۱۸۷ ...
تأملی بر عهدنامه	۲۱۱ ...	الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان	۱۸۸ ...
تدبیر در برابر دسیسه‌ها	۲۲۵ ...	ب - فرونشاندن نهضت‌ها	۱۸۹ ...
برگزاری نماز عید	۲۲۷ ...	ج - نظارت و محدودیت آن حضرت	۱۹۱ ...
مأمون، در گرداب دسیسه‌های خویش	۲۲۹ ...	د - مخدوش کردن قداست امام	۱۹۲ ...
مأمون و تغییر خط‌مشی سیاسی	۲۳۱ ...	ه - مشروع جلوه دادن خلافت	۱۹۴ ...
فصل هشتم: شهادت امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۳۳ ...	و - یافتن پایگاه مردمی	۱۹۴ ...
مأمون، عامل اصلی	۲۳۶ ...	مبانی و خط‌مشی سیاسی امام	۱۹۵ ...
شهادت امام از دیدگاه روایات	۲۳۸ ...	امام، ناگزیر از انتخاب!	۱۹۶ ...
زمان شهادت امام <small>علیه السلام</small>	۲۴۱ ...	انتخاب امام از دیدگاه عامه	۱۹۶ ...
مکان شهادت و مرقد امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۴۲ ...	انتخاب امام از منظر امامیه	۱۹۸ ...
		پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی	۱۹۹ ...
		کمال دین، مستلزم رهبری دینی	۲۰۰ ...
		انکار رهبری غیر دینی و سلطه‌های ستمکارانه	۲۰۱ ...
		مبارزه با مستکبران و ستمکاران	۲۰۲ ...
		تصحیح بنیادهای عقیدتی	۲۰۴ ...
		سخت‌ترین انتخاب	۲۰۵ ...

بخش دوم

سخنان و آموزه‌ها

(۲۴۳ - ۲۹۶)

قرآن	۲۴۵ ...
تلاوت قرآن	۲۴۵ ...
هدایتگر انسان‌ها	۲۴۵ ...

فهرست مطالب > ۷

جایگاه محبت خاندان پیامبر ﷺ	۲۵۲	برکت خانه‌ها	۲۴۶
ولایت اهل‌بیت، مستلزم اطاعت از خدا	۲۵۲	مقام و مرتبه پیامبر ﷺ	۲۴۶
ضرورت تولی و تبری	۲۵۳	چرائی نام‌گذاری پیامبر اکرم ﷺ به ابوالقاسم	۲۴۶
پیوند توحید و ولایت (حدیث سلسله الذهب)	۲۵۳	معراج و اهمیت آن	۲۴۷
پیوند محبت اهل‌بیت با عمل به دین	۲۵۳	حدیث	۲۴۷
امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۵۴	اهمیت حدیث	۲۴۷
عاشورا	۲۵۴	فهم حدیث	۲۴۸
گریستن بر امام حسین <small>علیه السلام</small>	۲۵۴	احادیث محکم و متشابه	۲۴۸
زیارت امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۵۵	معیار پذیرش احادیث	۲۴۸
بوستان بهشت	۲۵۵	امام و رهبری	۲۴۹
ارزش زیارت امام	۲۵۵	پیشوایان هدایت	۲۴۹
ارجمندترین افراد	۲۵۵	وظایف امام و رهبر	۲۴۹
دیدار امام با زائران در قیامت	۲۵۶	شایستگی‌های علمی امام	۲۴۹
شفاعت از زائران در قیامت	۲۵۶	وظیفه پیروان در قبال امامان	۲۵۰
حمایت از زائران در قیامت	۲۵۶	ویژگی‌های معنوی امام	۲۵۰
نماز در حرم امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۵۷	پاداش مدیحه‌سرایی برای اهل‌بیت	۲۵۰
ولایتعهدی از نگاه امام رضا <small>علیه السلام</small>	۲۵۷	یاری رساندن به اهل‌بیت و دفاع از ایشان	۲۵۰
علت پذیرش ولایتعهدی	۲۵۷	توسل و زیارت	۲۵۱
اکراه در پذیرش ولایتعهدی	۲۵۸	توسل به ائمه	۲۵۱
مقایسه ولایتعهدی با حکومت یوسف پیامبر <small>علیه السلام</small>	۲۵۸	شهادت ائمه	۲۵۱
شرط پذیرش ولایتعهدی	۲۵۸	ذکر مصائب اهل‌بیت	۲۵۲
		همدلی در غم و شادی اهل‌بیت	۲۵۲

۸ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

۲۶۶	سجده	۲۵۹	امام مهدی (عج)
۲۶۶	سجده شکر	۲۵۹	سیمای امام مهدی (عج)
۲۶۶	دعا	۲۵۹	مصائب خاندان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
۲۶۶	دعا و بلا	۲۵۹	شیعیان
۲۶۷	ذکر «یا رَوْوْفُ یا رَحِیمُ»	۲۵۹	مایه رستگاری
۲۶۷	سلاح پیامبران	۲۶۰	دوستی و دشمنی با شیعیان
۲۶۷	تعلیم دعا	۲۶۰	ثواب تشییع جنازه مؤمن
۲۶۸	جهاد	۲۶۰	وصف شیعیان در قیامت
۲۶۸	صلوات	۲۶۱	وظایف شیعیان
۲۶۸	مؤذنان، سرفرازان قیامت	۲۶۱	توکل
۲۶۸	استغفار در ماه شعبان	۲۶۱	گمان نیک به خداوند
۲۶۹	روزه و ماه رمضان	۲۶۲	شکر، استغفار و رفع اندوه
۲۶۹	وصف رمضان	۲۶۲	یقین
۲۶۹	ماه برکت و رحمت	۲۶۲	تواضع، تقوا و نیت خالص
۲۶۹	شب قدر	۲۶۲	ارکان ایمان
۲۷۰	کمک به نیازمندان	۲۶۳	حقیقت ایمان
۲۷۰	روز جمعه	۲۶۳	نماز
۲۷۱	فلسفه احکام	۲۶۳	اولین سؤال در قیامت
۲۷۱	فلسفه حج	۲۶۴	تقدم نماز بر کسب و کار
۲۷۱	فلسفه روزه	۲۶۴	نماز شب
۲۷۲	فلسفه حلال و حرام	۲۶۴	آداب نماز
۲۷۲	فلسفه ربا	۲۶۵	فضیلت نماز جماعت
۲۷۲	فلسفه حجاب	۲۶۵	کیفیت نماز جماعت
۲۷۳	فلسفه تفاوت انسان‌ها	۲۶۵	کیفر کوتاهی در نماز

فهرست مطالب > ۹

۲۸۰	خوش‌خوایی و قناعت	۲۷۳	عقل و علم
۲۸۰	نیک خلقی	۲۷۳	طلب علم
۲۸۰	سپاسگزاری	۲۷۳	تشویق به پرسش
۲۸۰	نحوه معاشرت	۲۷۴	دانش، مایه سربلندی
۲۸۱	مهربانی با مؤمنان	۲۷۴	علم، عامل پیوند مردم
۲۸۱	صله رحم	۲۷۴	عقل و ادب
۲۸۱	شیوه رفتار با دوست و دشمن	۲۷۵	ویژگی خردمندان
۲۸۲	نیکی به دوستان پدر	۲۷۵	شفاعت فقها
۲۸۲	نیکی به پدر و مادر مشرک	۲۷۶	منزلت فقها
۲۸۲	وفای به عهد	۲۷۶	زبان‌شناسی امام
۲۸۲	وظیفه‌شناسی	۲۷۶	بندگان برگزیده
۲۸۳	سلام کردن	۲۷۷	تقوا
۲۸۳	دیدار با یکدیگر	۲۷۷	شرط رستگاری
۲۸۳	حُسن همجواری	۲۷۷	تقوا و خوش‌خویی
۲۸۳	تواضع امام	۲۷۷	راستگویی
۲۸۴	پندهای اخلاقی	۲۷۷	عامل عزت
۲۸۵	برترین‌ها	۲۷۸	راستگویی و امانتداری
۲۸۵	بهترین بنده	۲۷۸	خدمت به اهل ایمان
۲۸۵	بهترین دوست	۲۷۸	برآوردن نیازهای مؤمنان
۲۸۵	بهترین صدقه	۲۷۸	یاری مؤمنان
۲۸۵	نشانه‌های مروّت	۲۷۹	رفع اندوه مؤمن
۲۸۶	ازدواج	۲۷۹	نشانه‌های مؤمن
۲۸۶	دین‌داری و اخلاق	۲۷۹	گشاده‌رویی
۲۸۶	زمان ازدواج	۲۷۹	اخلاق خوش

۲۸۷	همسر شایسته
۲۸۷	نهی از ترک ازدواج
۲۸۸	خاموشی
۲۸۸	ارزش خاموشی
۲۸۸	سکوت، نشانه دانایی
۲۸۸	پرهیز از شتابزدگی
۲۸۸	صدقه و بخشندگی
۲۸۸	تشویق کودکان به صدقه دادن
۲۸۸	نتیجه هدیه
۲۸۸	توصیه‌های پیامبر
۲۹۰	فضیلت کار و کوشش
۲۹۰	کسب معاش
۲۹۰	اجر تلاش
۲۹۱	تعیین مزد کارگر
۲۹۱	بهداشت
۲۹۱	زیبایی و آراستگی
۲۹۱	تغذیه مناسب
۲۹۲	میانروی در خوراک
۲۹۲	بیماری و دارو
۲۹۲	فواید مسواک زدن
۲۹۳	عسل، شفا‌ی دردها
۲۹۳	گناه
۲۹۳	دوری از گناه
۲۹۳	خودداری از حرام
۲۹۳	اطاعت و نافرمانی
۲۹۴	گناهان صغیره
۲۹۴	نیرنگ
۲۹۴	حرص و حسد و بخل
۲۹۵	پرهیز از مجادله
۲۹۵	فرومایگی
۲۹۵	زیان ریاست طلبی
۲۹۵	ثروت مذموم
۲۹۶	آفات ثروت اندوزی
بخش سوم	
مشهد و حریم رضوی	
(۲۸۲ - ۲۹۷)	
۲۹۹	شکل‌گیری مشهد از ابتدا تا کنون
۲۹۹	از پیدایش تا پایان روزگار مغول
۳۰۷	از برآمدن تیمور تا پایان روزگار صفویه
۳۱۲	از برآمدن نادر تا دوره معاصر
۳۱۸	اماکن متبرک حرم رضوی
بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس	
۳۲۸	از انقلاب اسلامی
۳۲۸	رواقتها
۳۳۳	صحن‌ها
۳۳۷	بستها

فهرست مطالب > ۱۱

دارالشفای امام	۳۴۶	ورودی‌های مجموعهٔ اماکن متبرک ...	۳۳۸
داروخانه شبانه‌روزی دارالشفای امام ..	۳۴۷	مراکز فرهنگی	۳۴۰
مهمانسرای حضرت	۳۴۷	شورای عالی فرهنگی	۳۴۰
اداره امداد زائران	۳۴۸	معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی .	۳۴۱
روشنایی حرم مطهر	۳۵۰	بنیاد پژوهش‌های اسلامی	۳۴۱
مراسم و آیین‌ها	۳۵۱	دانشگاه علوم اسلامی رضوی	۳۴۲
مشاهیر مدفون در حرم رضوی	۳۵۷	سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد	
کتابنامه	۳۸۳	آستان قدس رضوی	۳۴۲
		خدمات رفاهی در حوزه حرم مطهر ..	۳۴۶

سخن ناشر

از آن پس که هشتمین اختر آسمان امامت و ولایت در واپسین روز ماه صفر ۲۰۳ هـ.ق به نیرنگ مأمون، خلیفه عباسی، در ظاهر به خاموشی گرایید؛ خاک سناباد در کرانه شهر توس به مهربانی آغوش گشود و گوهر وجود نازنین امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را در دل خود جای داد. بدین سبب، سناباد از گمنامی به درآمد و به افتخاری بزرگ نایل شد و به مشهدالرضا نامور گردید.

از آن روز که خاک خراسان به رایحه قدسی سلاله رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عطرآگین شد، بارگاه ملکوتی آن امام رؤوف، مطاف شیعیان و شیفتگان، و خاک درگاهش سرمه چشم دردمندان و وارستگان عالم گردید و چنین بود که شهر مشهد در این سالیان دراز، مورد توجه و اقبال شیعیان و مسلمانان جهان بوده و نامش بر تارک ایران درخشیده است.

با پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی (ره)، طی حکمی، تولیت این آستان قدسی را به آیه الله واعظ طبسی تفویض، و در رسیدگی به امور آستانه و عمران و توسعه آن تأکید فرمود. همچنین، پس از امام راحل (ره)، مقام معظم رهبری، حضرت آیه الله العظمی خامنه ای مدظله العالی، با تنفیذ و تمدید حکم تولیت ایشان توجهی ویژه به توسعه و حسن اداره موقوفات و مؤسسات آستان قدس رضوی مبذول فرمود.

آیه الله واعظ طبسی از آغاز تصدی خود، دل در گرو خدمت به ترویج و نشر فرهنگ عالم آل محمد صلی الله علیه و آله نهاد و به همت معظم له، مجموعه حرم مطهر رضوی شوکت و شکوهی درخور یافت. چه بسیار مراکز و سازمان های علمی، اقتصادی و رفاهی و چه فراوان بناهای مفید و باشکوهی که پی افکند و برافراشت، به طوری که به یمن بارگاه ملکوتی رضوی و کوشش های آستان قدس، شهر مشهد چهره های قدسی و زیبا یافت و پایتخت معنوی جمهوری اسلامی ایران نام گرفت.

آستان قدس رضوی، ضمن فعالیت های گسترده در زمینه های گوناگون، به منظور احیای فرهنگ اسلامی و توسعه پژوهش های علمی، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دانشگاه امام رضا علیه السلام و بنیاد پژوهش های اسلامی را تأسیس کرد.

بنیاد پژوهش های اسلامی با بهره گیری از همکاری محققان و پژوهشگران حوزه و دانشگاه تاکنون حدود ده میلیون نسخه کتاب، در موضوعات گوناگون اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام، تولید و منتشر کرده است. و در خصوص سیره و آموزه های امام رضا علیه السلام و تاریخ آستان قدس و ابنیه متبرک آن، نزدیک به یکصد عنوان تألیف و عرضه شده است.

این مرکز پژوهشی، در صدد برآمد تا در راستای عمل به رهنمود تولیت عظمای آستان قدس رضوی در پاسخ به درخواست استاندار دانشور و سخت کوش خراسان رضوی، جناب آقای دکتر صلاحی این کتاب را فراهم آورد.

کتاب *امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در سه بخش*، مشتمل بر زندگانی و سیره؛ سخنان و آموزه ها؛ مشهد و حریم رضوی تنظیم شده است. در تألیف این کتاب، نظر بر آن بوده که هم برای دانش پژوهان سودمند باشد و هم سطح دانش و آگاهی زائران و شیفتگان امام رضا علیه السلام را ارتقا دهد.

بی شک، شناساندن منزلت علمی، اجتماعی، معنوی و رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام بهترین راه گسترش دین و شعائر اسلامی است، زیرا آن بزرگواران مرکز نور و معدن هدایت اند و اندیشه توحیدی و دانش دین در پرتو ارشادها و تفسیرهای آنان، استحکام و نشر یافته است.

سخن ناشر ۱۵

از امام رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «رَجِمَ اللهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا»؛ خداوند رحمت کند بنده‌ای را که امر (ولایت) ما را احیا کند». در پایان از تلاش مؤلفان فرهیخته آقای محمد جواد معینی، حجة الاسلام احمد ترابی و دکتر جلیل عرفان منش و همکاری گروه مطالعات فرهنگی زائر، واحد نمونه خوانی، حروف نگاری و خدمات نشر بنیاد صمیمانه تشکر و قدردانی می شود.

من الله التوفيق

بنیاد پژوهشهای اسلامی

آستان قدس رضوی

پیشگفتار

آن روز که نور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله سرزمین حجاز را روشنی بخشید، کسی نمی دانست که پیام آسمانی او به سرعت فراگیر شده، نه تنها شبه جزیره عرب که دورترین سرزمین ها و بزرگترین تمدن های عصرش را به نور توحید و اخلاق و امنیت و عدالت روشنی خواهد بخشید.

هنوز مردم حجاز به داشتن فرزند پسر افتخار می کردند که خداوند به بزرگترین پیامبرش، دختری عطا فرمود تا از نسل این کوثر زلال، ستارگانی تولد یابند که در علم و حلم و معنویت و کرامت، شبیه ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله باشند و هر یک در بخشی از جغرافیای زمین، آیین آسمانی و حیات بخش پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را عالمگیر و جاویدان سازند.

در آن روزگار کسی گمان نمی کرد هشتمین امام از این خاندان پاک، در آینده ای نه چندان دور در آغوش پر مهر مردمان ولایت مدار پهنه خراسان جای گیرد، زیرا خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ساکن محله بنی هاشم در جوار حرم نبوی بودند و اهل مدینه، هنوز نام سناباد - روستایی کم آوازه در توس - را نشنیده بودند و تصور نمی کردند که در آینده، امام علی بن موسی علیه السلام، عالم آل محمد صلی الله علیه و آله از مدینه به خراسان هجرت کند و سناباد آخرین منزلگاه حضرتش باشد تا مشعلی فراراه هدایت جویان و مأمونی برای بی پناهان و ستم دیدگان باشد.

فارسیان از دیر باز، دوستدار خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و سرزمینشان را مأمون آل محمد صلی الله علیه و آله می شمردند. این آرزوی آنان بود که میزبان فرزندی از خاندان پیامبر

باشند و شخصیتی چون علی بن موسی الرضا علیه السلام مهمان آنان باشد تا نماز جمعه و جماعت بر پا کند، خطبه بخواند، بر کرسی تدریس بنشیند، از قرآن و سنت نبوی سخن بگوید و صدها حدیث، چون سلسله الذهب روایت کند، با علمای ادیان و مذاهب به بحث و مناظره بنشیند و با مدیریت الهی خود، زنجیر حاکمیت‌های جور را از دست و پای مردمان بگسلد!

مردم سناباد و نوغان آرزو داشتند تا چون نیشابوریان به استقبال فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله بروند و شکوه جایگاه امامت را به نمایش گذارند؛ اما دریغ که امام در اردوگاه سلطانی مأمون، محصور بود و امکان نمی‌یافت با شیفتگان و ارادتمندانش دیدار کند. و البته این رفتار مأمون برای آنان که عباسیان را می‌شناختند و رفتار هارون را با امام موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بودند، چندان شگفت نبود، بلکه شگفت آن بود که مأمون، روش پیشینیان خود را ترک کرده و به جای قتل و غارت آل علی علیه السلام به تکریم آنان در ظاهر رو آورده بود!

فارسیان به همان اندازه که دل‌بسته خاندان علی بن موسی الرضا علیه السلام بودند به رفتار مأمون با شک و نگرانی می‌نگریستند؛ زیرا می‌دانستند مأمون، فرزند هارون است که امام موسی بن جعفر علیه السلام را مسموم کرد و خود برای حفظ قدرت و حکومت، برادرش - امین - را کشته است! و بی‌شک چنین کسی نمی‌تواند امام‌شناسی حقیقت‌خواه و دوستدار اهل بیت علیهم السلام باشد. این نگرانی‌ها، دور از واقعیت نبود؛ زیرا مأمون سرانجام ماهیت پلید خود را آشکار نمود و هدف اصلی خود را عملی ساخت و در ضیافتی تحمیلی، امام رضا علیه السلام را مسموم کرد.

چنین بود که شادمانی دوستان اهل بیت علیهم السلام چندان نپایید و خبر شهادت غریبانه امام رئوف، مردان و زنان خطه خراسان بزرگ را غرق ماتم ساخت.

امروز مشهد، هر چند به دلیل فاصله بسیار از سرزمین حجاز و مدینه‌النبی، سرزمینی دور و غریب به شمار می‌آید؛ اما دوستی و محبت فارسیان دانشور و

پیشگفتار ﴿﴾ ۱۹

علم خواه^۱ به اهل بیت علیهم السلام و ارادت آنان به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و حضور همواره زائران و شیفتگانش در بارگاه ملکوتی آن حضرت، موجب شد تا یکی از باشکوه ترین حرم های قدسی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله شکل گیرد.

۱- لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مُعَلَّقًا بِالْأَرْضِ لَتَنَاوَلَهُ قَوْمٌ مِنْ أَبْنَاءِ فَارِسَ. (کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۹۱)؛ رسول اکرم فرمود:
اگر دانش به ستاره پروین [دورترین نقطه] آویخته باشد، گروهی از فرزندان فارس (ایرانیان) به آن دست خواهند یافت.

بخش اوّل

زندگانی و سیره

فصل اوّل

زندگانی امام رضا علیه السلام

ولادت امام علیه السلام

تاریخ‌نگاران و محققان مسلمان، در تعیین زمان ولادت آن امام بزرگوار علیه السلام دیدگاه‌های گوناگونی داشته‌اند. مورّخان و محدّثان مشهور، تولد آن حضرت را روز پنجشنبه یا جمعه ۱۱ ذی‌قعدة سال ۱۴۸ ه.ق. نگاشته‌اند.^۱ بر این اساس، سال ولادت آن گرامی هم‌زمان با سال شهادت جدّ بزرگوارش امام صادق علیه السلام بوده است. لکن شیخ صدوق در این باره نوشته است: گروهی بر این عقیده‌اند که امام رضا علیه السلام پس از گذشت پنج سال از وفات امام جعفر صادق علیه السلام^۲، روز پنجشنبه یازدهم ربیع‌الاول سال ۱۵۳ ه.ق. در مدینه زاده شد. علاوه بر این دو نظر، دیدگاه‌های دیگری نیز درباره تاریخ ولادت حضرت رضا علیه السلام وجود دارد که ضعیف‌اند و از نقل آنها چشم می‌پوشیم.

۱- اعلام‌الوری، ۳۰۲؛ تذکرة الخواص، ۱۹۸؛ کشف‌الغمه، ۷۰/۳؛ تاج‌الموالید، ۴۸؛ مطالب‌السؤول، ۸۸؛

روضه‌الواعظین، ۳۸۶؛ مسند‌الامام‌الرضا، ۱۵/۱.

۲- عیون‌أخبار‌الرضا، ۱۸/۱؛ مناقب‌ابن‌شهرآشوب، ۳۶۶/۴؛ مروج‌الذهب، ۴۴۱/۳؛ اثبات‌الوصیة،

نام، لقب و کنیه

نام شریفش، علی، لقب مشهورش رضا و کنیه معروفش ابوالحسن است. حضرت را گاهی ابوالحسن ثالث نیز گفته‌اند. امام را از این نظر ابوالحسن ثالث گفته‌اند که قبل از حضرت رضا (علیه السلام) کنیه بعضی از امامان (علیهم السلام) نیز، مانند علی بن ابی طالب و امام علی بن الحسین و امام موسی بن جعفر (علیهم السلام)، ابوالحسن بوده است. بنابراین، ابوالحسن به طور مطلق، بدون پسوند، منسوب به امیرالمؤمنین است و حضرت سجاده (علیه السلام) را ابوالحسن اول و امام موسی بن جعفر (علیه السلام) را ابوالحسن ثانی و حضرت امام رضا (علیه السلام) را ابوالحسن ثالث گفته‌اند و نظر به اینکه امام کاظم و امام رضا (علیهم السلام) هم عصر بوده‌اند، حضرت کاظم (علیه السلام) را ابوالحسن ماضی و حضرت رضا (علیه السلام) را ابوالحسن ثانی نیز گفته‌اند.

از احادیث چنین استفاده می‌شود که این کنیه را حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) برای فرزندش انتخاب نمود. و شاید به علت شدت علاقه حضرت به این فرزند، کنیه خود را به او بخشیده است. مرحوم طریحی از قول موسی بن جعفر این‌گونه آورده: «همانا کنیه‌ام را به او (امام رضا (علیه السلام)) عطا کردم» و از این رو ابوالحسن ثانی نیز به آن حضرت گفته‌اند.^۱

حضرت موسی بن جعفر در حدیثی دیگر با اشاره به حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: این، فقیه‌ترین فرزند من است. و سپس بر آن جمله افزود: و کنیه‌ام، ابوالحسن، را به او بخشیدم.^۲

القاب دیگر

محدثان و مورخان، القاب ذیل را درباره امام رضا (علیه السلام) یاد کرده‌اند: «سراجُ الله، نُورُ الهدی، قُرَّةُ عینِ المؤمنین، مَکِیدَةُ الْمُلْحِدین، کَافِی الخَلْق، الرَّضِی، الرَّضَا،

۱ - مجمع البحرین، ماده نَحَل، و فی حدیث موسی (علیه السلام) فی الرضا (علیه السلام)، «اما انی قد نحلته کنیتی».

۲ - اثبات الهداة، ۱۴/۶.

رَبُّ السَّرِيرِ، رَبُّ التَّدْبِيرِ، الْفَاضِلُ، الصَّابِرُ، الْوَفِيُّ، الصَّدِّيقُ.»^۱

برخی منابع علاوه بر آنچه یاد شد، القاب صابر، زکی، ولی را هم آورده‌اند.^۲

لقب «رضا»

نام‌ها، لقب‌ها و کنیه‌های امامان علیهم السلام هر یک گویای پیامی خاص است و القاب امام رضا علیه السلام نیز این‌گونه است. البته بررسی وجه تسمیه آنها در این مجال نمی‌گنجد، ولی این دقت در مورد لقب خاص حضرت، یعنی رضا علیه السلام ضرورت دارد. برخی از مورخان لقب رضا را انتخاب مأمون می‌دانند و معتقدند پس از آنکه امام رضا علیه السلام ولایتعهدی را پذیرفت، مأمون این لقب را به امام داد. جریر طبری ضمن نقل حوادث سال ۲۰۱ ه.ق. می‌نویسد: در این سال مأمون، علی بن موسی بن جعفر علیه السلام را ولیعهد و خلیفه بعد از خود قرار داد و او را، الرّضی من آل محمد علیهم السلام نامید.^۳ نظیر این عبارت، از ابن کثیر^۴ و ابن اثیر^۵ نقل شده است. ابن خلدون به همین مطلب اشاره کرده، ولی به جای «الرّضی من آل محمد علیهم السلام»، «الرّضا من آل محمد علیهم السلام» آورده است.^۶

دلایل چندی وجود دارد که می‌نمایاند نام‌گذاری و تعیین لقب برای امام، موضوعی فراتر از تحلیل‌های مورخان بوده است. این دلایل به دو دسته تقسیم می‌شود:

۱- دلایلی که تنها از دیدگاه شیعه و معتقدان به ولایت اهل بیت علیهم السلام قابل تبیین است و آن اینکه نام‌ها و لقب‌های اهل بیت علیهم السلام از قبل به وسیله پیامبر و چه بسا از

۱- دلائل الامامه، ۱۸۳؛ مناقب، ۳۶۷/۴.

۲- الفصول المهمّة، ۲۲۶.

۳- تاریخ طبری، ۱۳۹/۱۰.

۴- البدایة و النهایة، ۲۴۷/۱۰.

۵- الکامل، ۳۲۶/۶.

۶- تاریخ ابن خلدون، ۲۴۷/۳.

طریق فرشته وحی تعیین شده است، چنان که پیامبر در تعیین نام حسن و حسین (علیهما السلام) فرمود: «مَا كُنْتُ لِأَشْبِقَ رَبِّي بِاسْمِهِ»^۱؛ در انتخاب نام، بر پروردگارم پیشی نخواهم جست.

در روایتی دیگر آمده است: «إِعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ سَمَّاهُ فِي اللَّوْحِ الْمَحْفُوظِ بِالرِّضَا»^۲؛ بدان همانا خدا او را در لوح محفوظ «رضا» نامیده است.

۲- دلایلی که برای همه قابل پذیرش است و آن روایت‌هایی است که از امامان پیشین صادر شده و در آنها به لقب «رضا» تصریح شده است.

تصریح روایت‌ها

شیخ صدوق از سلیمان بن ابی حفص مروزی نقل می‌کند که موسی بن جعفر (علیه السلام) فرزندش را به این نام - رضا - می‌خواند و توصیه می‌فرمود: شما نیز او را به این نام بخوانید.^۳

این نام‌گذاری و سفارش امام کاظم (علیه السلام) به زمانی مربوط می‌شود که موضوع خلافت مأمون و تحمیل ولایتعهدی به حضرت رضا (علیه السلام) هنوز مطرح نبوده است. در روایت دیگری از بزنی آمده است:

«به ابی جعفر، محمد بن علی بن موسی، امام جواد (علیه السلام)، گفتم: گروهی از مخالفان می‌پندارند که مأمون، لقب «رضا» را برای پدرتان قرارداد داده است، زیرا او ولایتعهدی خلیفه را پذیرفته و بدان خشنود شده است. حضرت فرمود: به خدا سوگند، دروغ می‌گویند و نسبت ناروا می‌دهند، بلکه خداوند پدرم را رضا نامید، زیرا خدایش در آسمان از او راضی، و پیامبر و ائمه در زمین از او خشنود هستند.» روایتگر حدیث، از امام می‌پرسد: «مگر این ویژگی در پدرانتان نبوده است؟» امام می‌فرماید: «چرا، ولی پدرم را یک مشخصه، از اجدادمان ممتاز ساخته بود، زیرا مخالفان نیز همچون

۱- معانی الاخبار، ۵۷.

۲- مجموعه نفیسه، ۲۲۳.

۳- عیون اخبار الرضا، ۱۳/۱.

موافقان از او راضی بودند. از این رو تنها او «رضا» نامیده شده است.^۱
علاوه بر این، روایت‌های دیگری نیز در این مورد نقل شده است.^۲
آن‌ان که مدّعی هستند لقب «رضا علیه السلام» را مأمون تعیین کرده است، آن را به ولایتعهدی مربوط ساخته‌اند^۳؛ در حالی که در اسناد پیش از آن، همین لقب دیده می‌شود؛ از جمله در نامه‌ای که از سوی فضل بن سهل برای حضرت ارسال شده و در آن، از امام دعوت شده تا به توس عزیمت کند، لقب «رضا» آمده است:
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا... مِنْ وَلِيِّهِ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ...»^۴
بر اساس روایت‌ها و منابع یاد شده، می‌توان اطمینان یافت که لقب «رضا» مربوط به مسئله ولایتعهدی نبوده است.

تبار

پدر بزرگوار حضرت رضا علیه السلام، امام موسی بن جعفر علیه السلام، هفتمین امام شیعه است و مادر بزرگوارش، بانوی مکرّمه‌ای است که با نام‌هایی چون: تُكْتَم، نَجْمَه، سَمَّان، خَيْرَان، سَكَن، نَجِيَه و طَاهِرَه از وی یاد شده، ولی مشهورترین آنها، تُكْتَم است. از نشانه‌ها چنین استفاده می‌شود که وقتی این بانوی ارجمند به خانه امام موسی بن جعفر علیه السلام درآمد، به این نام خوانده شد و پس از ولادت امام رضا علیه السلام طاهره نام گرفت.^۵ او زنی عفیف^۶ و خردمند بوده و از شرافتمندان عجم به‌شمار می‌رفته است.^۷

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۳/۱.

۲- تهذیب الاحکام، ۱۰۸/۶؛ امالی صدوق، ۵۸۸.

۳- تاریخ طبری، ۱۳۹/۷؛ المنتظم، ۹۳/۱۰.

۴- التدوین فی اخبار قزوین، ۱۵/۴.

۵- عیون اخبار الرضا، ۱۴/۱.

۶- همان‌جا، ۱۷/۱.

۷- همان‌جا؛ و نیز: ینابیع المودّة، ۳۸۴؛ کشف الغمّه، ۱۴۹/۳.

همسر

همسر امام رضا (علیه السلام) بانوی پاکدامنی به نام سبیکه بود. وی صاحب فرزندی شد که خط امامت از طریق آن فرزند، جواد الائمه (علیه السلام)، ادامه یافت. علاوه بر سبیکه که «ام ولد» بود، مورخان از ام حبیبیه، دختر مأمون نیز یاد کرده‌اند^۱ که در جریان ولایتعهدی، مأمون، با انگیزه خاص سیاسی، وی را به ازدواج امام درآورد، و دختر دیگرش ام الفضل را نیز بعدها به همسری امام جواد (علیه السلام) داد.^۲

فرزندان

تاریخ نویسان و محدثان در دو مورد، اتفاق نظر دارند: نخست اینکه امام (علیه السلام) از ام حبیبیه فرزندی نداشته و دیگر اینکه از بانویی به نام سبیکه، فرزند پسری داشته که جواد الائمه (علیه السلام) بوده است.

بسیاری همچون ابن شهر آشوب^۳ محمد بن جریر طبری شیعی،^۴ شیخ مفید^۵ و طبرسی^۶ معتقدند که حضرت، غیر از امام جواد (علیه السلام)، فرزندی نداشته است. با وجود این، برخی بر این باورند که آن حضرت بیش از یک فرزند داشته است.^۷ اما مشهور در میان علمای امامیه، این است که حضرت جواد (علیه السلام) تنها فرزند امام رضا (علیه السلام) بوده است. روایت‌هایی نیز نظر مشهور را تأیید می‌کند.

حنان بن سُدیر می‌گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: آیا ممکن است امامی بدون فرزند و جانشین باشد؟ امام فرمود: خیر و بدان که برای من جز یک فرزند

۱- تلکرة الخواص، ۳۱۶؛ اعلام الوری، ۳۲۸؛ دلائل الامامة، ۱۷۷.

۲- مناقب آل ابی طالب، ۳۶۷/۴.

۳- همان، ۳۶۷/۴.

۴- دلائل الامامة، ۱۸۴.

۵- ارشاد مفید، ۲۶۳/۲.

۶- اعلام الوری، ۳۲۹.

۷- کشف الغمّة، ۸۹/۳؛ الفصول المهمة، ۲۶۴؛ الاتحاف، ۱۶۸؛ ینابیع المودة، ۳۶۴.

نخواهد بود، لکن خداوند از او ذریه فراوانی به وجود خواهد آورد.^۱
ابن قیام واسطی در نامه‌ای به امام رضا علیه السلام نوشت: چگونه امام هستی در حالی که فرزندی برای جانشینی تو نیست؟ امام در پاسخ نوشت: از کجا می‌دانی که مرا فرزندی نخواهد بود؟ به خدا سوگند، زندگانی من پایان نخواهد یافت، مگر آنکه خداوند فرزندی به من عطای کند که جدا کننده حق و باطل باشد.^۲
اگر نظر مشهور را بپذیریم و بر این باور باشیم که حضرت رضا علیه السلام تنها یک فرزند داشته است، جای این پرسش خواهد بود که آرامگاه‌های موجود و منسوب به فرزندان حضرت رضا علیه السلام در نقاط مختلف چیست و از چه اعتباری برخوردار است؟

در کتاب‌ها و منابع گوناگون تاریخی، از زیارتگاه‌هایی در قوچان، مرو و قزوین، یاد شده است که هر کدام به نام یکی از فرزندان امام شهرت یافته‌اند.
در قوچان آرامگاهی است که به مزار سلطان ابراهیم معروف است.^۳ در مرو نیز در دهستان مروانه، مزاری وجود دارد که به فرزندی از فرزندان امام شهرت دارد.^۴
آرامگاهی نیز در قزوین وجود دارد که به شاهزاده حسین معروف است.
هیچ‌کدام از این موارد، دارای سند قطعی و مورد اعتماد نیست و بیشتر به شهرت میان مردم تکیه دارد.

تنها نشانه‌ای که از این مزارها در منابع متقدم به چشم می‌خورد، سخن کوتاهی است که **صاحب مناقب**^۵ درباره مزار در مرو ابراز داشته است، بی آنکه ویژگی‌های آرامگاه و فرد مدفون در آن را یاد کرده باشد. و دیگر سخن مربوط به مزار موجود در

۱- کشف الغمّة، ۱۳۶/۳.

۲- ارشاد مفید، ۲۶۶/۲.

۳- بحار الانوار، ۳۲۰/۴۸.

۴- مناقب آل ابی طالب، ۳۶۲/۴.

۵- همان.

۳۰ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

«قزوین» است که عبدالکریم رافعی قزوینی به آن اشاره داشته است.^۱ در حالی که برخی منابع دیگر، آن را مربوط به حسین الثائر بن علی بن داوود بن محمد ابویونس ابن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار دانسته‌اند.^۲ به هر حال، انتساب این آرامگاه‌ها به فرزندان بدون واسطه حضرت رضا علیه السلام، دلایل و نشانه‌های تاریخی لازم را ندارد و احتمال می‌رود این مزارها به نوادگان آن حضرت و یا شخصیت‌های معنوی و دینی دیگری تعلق داشته است که نام‌های میانی حذف شده و یا در طول زمان مورد غفلت قرار گرفته است.

امامت

زندگی و شخصیت امامان شیعه، دارای دو جنبه ارزشی متمایز و در عین حال مرتبط به هم است:

۱- شخصیت عملی، علمی، اخلاقی و اجتماعی آنان که در طول زندگی ایشان، در منظر همگان شکل گرفته است و فهم و ادراک آن نیاز به پیش زمینه‌های اعتقادی و مذهبی خاص ندارد، بلکه هر بیننده فهیمی می‌تواند ارزش‌ها و امتیازهای آنان را دریابد و بشناسد.

۲- شخصیت معنوی و الهی آنان که ریشه در عنایت ویژه خداوند به ایشان دارد. شناخت این بُعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام نیازمند مقدماتی است، یعنی نخست باید به رسالت پیامبر ایمان داشت و براساس رهنمودهای آن حضرت، ولایت عترت را پذیرفت و برای شناخت جایگاه عترت به روایت‌ها و روایان معتبر اعتماد کرد. کوتاه سخن اینکه بینش‌های مذهبی مختلف، می‌تواند مانع شناخت این بُعد از شخصیت اهل بیت علیهم السلام باشد.

ارزش‌گذاری برای هر یک از این دو بعد شخصیت امامان و ترجیح یکی بر

۱- الندوین فی اخبار قزوین، ۵۶/۱.

۲- سراج الانساب، ۱۷۹؛ تهذیب الانساب و نهایة الاعقاب، ۳۳۸؛ عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ۵۹.

دیگری، کار آسانی نیست، زیرا چنان که گفته شد، میان این دو مورد، رابطه‌ای محکم و استوار وجود دارد، ولی از آن جا که امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام، مشخص‌ترین ویژگی آنان نزد امامیه به شمار می‌آید، محققان تاریخ و سیره، فصل جداگانه‌ای را به این امر اختصاص داده‌اند و به نقل نصوص و روایت‌های معتبر و مستند پرداخته‌اند.

نقل این نصوص، درباره برخی امامان شیعه از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و امام علی بن موسی علیه السلام از آن جمله است، زیرا پس از موسی بن جعفر علیه السلام میان شیعیان آن حضرت پراکندگی و اختلاف نظر پدید آمد و در قبال معتقدان به امامت علی بن موسی علیه السلام، جریان دیگری تحت عنوان واقفیه شکل گرفت که خط امامت را به امام موسی بن جعفر علیه السلام پایان یافته می‌دانست و بدین سان اثبات امامت علی بن موسی علیه السلام و تداوم خط ولایت، از اهمیت خاصی برخوردار گشت.

امامت در آینه روایت‌ها

بررسی تمامی روایت‌ها درباره امامت امام رضا علیه السلام، فراتر از گنجایش این نوشته است. از این رو، به چند روایت گزیده اشاره خواهیم داشت.

روایت‌ها در این زمینه به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- روایت‌هایی که از پیامبر نقل شده و در آنها بر اسامی امامان دوازده‌گانه تصریح شده و نام امام رضا علیه السلام در زمره آنان است.

۲- روایت‌هایی که برخی امامان شیعه درباره امام رضا علیه السلام بیان کرده‌اند.

۳- روایت‌هایی که از موسی بن جعفر علیه السلام، در مورد امام بعد از آن حضرت، ثبت شده است.

از دسته نخست می‌توان به روایتی اشاره داشت که مرحوم صدوق از چند طریق به استناد سخن جابر بن عبدالله انصاری نقل کرده است.^۱

۱- عیون اخبار الرضا، ۴۰/۱.

جابر گفت:

زمانی که وفات امام باقر علیه السلام فرا رسید، حضرت صادق علیه السلام را فرا خواند تا وصیت کند. زید بن علی، برادر امام باقر علیه السلام گفت: اگر در مورد من همانند حسن و حسین علیه السلام رفتار می‌کردی به گمانم، کار بدی نبود. و مقصودش آن بود که بعد از خود به جای حضرت صادق علیه السلام، مرا امام می‌کردی. حضرت با احترام فرمود: ای ابوالحسن، امانات الهی از روی قیاس و تشبیه افراد به یکدیگر صورت نمی‌گیرد، اینها مسائلی است که سابقاً مشخص شده و حُجج الهی تعیین شده‌اند. سپس جابر ابن عبدالله را فراخوانده، فرمود: دربارهٔ صحیفه‌ای که دیدی، برای ما بازگو. جابر عرض کرد: پس از ولادت حسین بن علی علیه السلام به حضور فاطمه علیه السلام رسیدم تا به او تهنیت گویم. در دست آن حضرت صحیفه‌ای دیدم. پرسیدم این صحیفه چیست؟ فاطمه علیه السلام فرمود: در آن نام امامانی است که از فرزندان من هستند. از آن بانوی مکرّمه اجازه خواستم تا در آن بنگرم. گفت: اجازه داری آن را بخوانی. چون در آن صحیفه نگریستم، نام تمام امامان را با مشخصات اسمی هر یک در آن دیدم. آن‌گاه، جابر جزئیات آنچه را در آن لوح یا صحیفه دیده بود، برای امام باقر علیه السلام به تفصیل بیان کرد.^۱

از این‌گونه احادیث که در زمره امامان معصوم، به نام علی بن موسی علیه السلام و امامت آن حضرت تصریح شده، در منابع حدیثی و متون روایی بسیار است.^۲

از احادیث دسته دوم می‌توان به حدیث ذیل توجه کرد:

شیخ طوسی روایت کرده است: جابر جعفی از امام باقر علیه السلام دربارهٔ تأویل آیهٔ شریفه «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا...»^۳ پرسید، امام نفس عمیقی کشیده، آن‌گاه فرمود: ... دوازده ماه، امامان هستند.^۴

۱- متن صحیفه تحت عنوان «خبر لوح» در *عیون اخبار الرضا*، ۱/۴۲ آمده است.

۲- *کمال الدین*، ۲۵۳، ۲۵۸، ۲۸۴.

۳- همانا تعداد ماه‌ها نزد خداوند دوازده ماه است، (توبه / ۳۶).

۴- در این روایت‌ها، حضرت به ذکر نام امامان پرداخته است. (رک: *الغیبه*، ۱۴۹).

در این حدیث نیز از امام علی بن موسی علیه السلام با لقب «رضا» یاد شده است. مهم‌ترین بخش در باب نص بر امامت امام علیه السلام دسته سوم از روایت‌هاست که در آن امام پیشین، با توضیح کامل، و ارائه مشخصات، جانشین پس از خود را معرفی کرده است.

امام موسی بن جعفر علیه السلام در موارد بسیار و به مناسبت‌های گوناگون به شناساندن امام بعد از خود، پرداخته است.

داوود بن کثیر رقی می‌گوید: به موسی بن جعفر علیه السلام گفتم: من اکنون پیر شده‌ام و آن نیروی گذشته را ندارم، چه بسا نتوانم مثل گذشته به دیدار شما نایل آیم، از امام پس از خود، مرا آگاه کنید. امام در پاسخ فرمود: امام پس از من، فرزندم علی است.^۱ علامه مجلسی رحمه الله در فصل دلایل امامت امام رضا علیه السلام، چهل و هشت روایت را نقل کرده است که امام کاظم علیه السلام فرزند خویش علی بن موسی الرضا علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین بعد از خود، معرفی کرده است.^۲

منکران امامت آن حضرت

با وجود روایت‌هایی که به آنها اشاره شد و به‌رغم آشکار بودن نشانه‌های امامت در سیره و سیمای امام رضا علیه السلام، گروهی به نام «واقفیه» امامت حضرت را نپذیرفتند و اعتقاد یافتند که موسی بن جعفر علیه السلام قائم امت بوده و همچنان زنده است و امامت در ایشان توقف یافته است! این افراد به «واقفه» یا «واقفیه» شهرت یافتند.^۳ رهبران واقفیه همانند دیگر مردم، حتماً از زبان امام هفتم، سخنانی را درباره امام

۱- الفصول المهمة، ۲۳۵؛ عیون اخبار الرضا، ۲۳/۱. متن حدیث: «عَنْ دَاوُدَ الرَّقِيِّ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي إِبْرَاهِيمَ يَعْني مُوسَى الْكَاطِمِ علیه السلام: فِذَاكَ أَبِي، إِنِّي قَدْ كَبُرْتُ وَخَفْتُ أَنْ يَحْدُثَ بِي حَدَثٌ وَلَا أَلْفَاكَ. فَأَخْبَرَنِي مِنَ الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِكَ. فَقَالَ: ابْنِي عَلِيٌّ.»

۲- بحار الانوار، ۱۱/۴۹ - ۲۸.

۳- فترق الشيعة، ۷۹.

۳۴ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

پس از خود شنیده بودند^۱ و روایت‌های فراوانی که در معرفتی مهدی موعود علیه السلام از امامان و نیز از شخص موسی بن جعفر علیه السلام وارد شده بود، مجالی برای انحراف نمی‌گذاشت، ولی انگیزه‌های خاص به این انحراف منتهی گردید و به آن دامن زد.

انگیزه‌های پنهان منکران

رهبران واقفیه و طراحان این طرز فکر و اندیشه، در زمان حیات امام هفتم علیه السلام، از کارگزاران بوده و خزانه‌داری اموال را بر عهده داشتند.^۲ هنگام رحلت امام علیه السلام سرمایه بسیاری، نزد آنان بود. برای نمونه، نزد ابی حمزه بطائنی سی هزار دینار، نزد زیاد بن مروان قندی، هفتاد هزار دینار و نزد عثمان بن عیسی رواسی نیز سی هزار دینار موجود بود.^۳

امام کاظم علیه السلام، همه امور را برای دوران پس از حیات خود، به فرزندشان، علی بن موسی الرضا علیه السلام تفویض کرده بود، ولی خزانه‌داران چاره‌ای اندیشیدند، تا از واگذاری اموال به جا مانده، به ولی امر، یعنی امام رضا علیه السلام خودداری کنند. از این رو، چنین وانمود کردند که موسی بن جعفر علیه السلام قائم آل محمد و همچنان زنده است و آنان مانند گذشته نمایندگان اویند.

عثمان بن عیسی رواسی، از جمله کارگزاران موسی بن جعفر علیه السلام بود که در مصر انجام وظیفه می‌کرد. اموال فراوان و کنیزانی چند، نزد او بود. حضرت رضا علیه السلام پس از رحلت پدرشان، به عثمان بن عیسی نوشتند که آن اموال را بازگرداند. او در پاسخ امام علیه السلام نوشت: «إِنَّ أَبَاكَ لَمْ يَمُتْ»؛ پدرت از دنیا نرفته است.

امام علیه السلام دیگر بار به او نامه نوشت و رحلت پدر بزرگوارش را یاد آور شد و دلیل آورد، ولی او همچنان بر نظر خود اصرار ورزید و از بازگرداندن اموال، سرپیچی

۱ - یکی از سردمداران واقفیه، زیاد بن مروان قندی است که احادیثی چند را از امام هفتم درباره جانشینی فرزندش، شنیده و برای دیگران نقل کرده است. (الکافی، ۱/۳۱۲).

۲ - عیون اخبار الرضا، ۱/۱۱۲.

۳ - همان.

کرد.^۱

نکته جالب توجه، این است که ارتحال هفتمین امام علیه السلام، در شمار روشن‌ترین رخدادهای تاریخ زندگانی امامان علیهم السلام است، به ویژه آنکه دستگاه خلافت، چند روز، جسد موسی بن جعفر علیه السلام را کنار پُل بغداد، نگاه داشت تا از بزرگان قوم گواه گیرد که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا رفته است!

به هر حال، چنین جریانی پیش آمد و کسانی به نام واقفیه رخ نمودند. البته موسی بن جعفر علیه السلام، پیدایش چنین گروهی را پیش‌بینی کرده و در سخنانی به محمد بن سنان فرموده بود: در این سال حرکتی پدید خواهد آمد، از آن اندوهگین مباش که جای نگرانی نیست... آن‌گاه فرمود: هرکس در حق فرزندم ستم روا دارد و پس از من امامت او را انکار کند، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب ستم روا داشته و جانشینی و امامت او را پس از پیامبر انکار کرده است.^۲

۱- عیون اخبار الرضا، ۱/۱۱۲.

۲- همان، ۱/۳۲ «... إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجَزَعُ مِنْهَا ... قَالَ: مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حَقَّهُ وَجَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ».

فصل دوم

شخصیت معنوی و اخلاقی امام

در حدیثی از سخنان امام صادق علیه السلام آمده است: «أصولُ المعاملاتِ تقعُ على أربعة أوجه: معاملة الله ومعاملة النفس ومعاملة الخلق ومعاملة الدنيا»^۱؛ روابط انسان چهارگونه رخ می‌نماید:

- اول، رابطه انسان با خداست که در پرستش و عبودیت، پرهیزگاری و سپاسگزاری، خضوع و خشوع، اخلاص و مانند آن جلوه می‌کند.
- دوم، ارتباط انسان با خویشتن خویش است که مواردی همچون: حق‌جویی، خردورزی، خودسازی، علم‌خواهی، عزت‌طلبی، خودشناسی، خودانتقادی، اتصاف به فضایل نفسانی و مانند آن را در بر می‌گیرد.
- سوم، ارتباط انسان با هم‌نوع است که شامل محبت، عدالت، تواضع، ایثار، احسان، نوع‌دوستی، اخلاق زمامداری، اخلاق شهروندی، اخلاق تعلیم و تربیت، اخلاق خانوادگی و مانند آن می‌شود.
- چهارم، ارتباط انسان با دنیای پیرامون اوست، مانند ارتباط با عناصر طبیعی و جهان خلقت و دیگر آفریده‌ها، مانند زمین و آسمان، کوه و دشت، جنگل و بیابان و دریا.

شخصیت معنوی و اخلاقی امام علیه السلام > ۳۷

ما بر اساس سخن امام صادق علیه السلام که روابط انسان را در تعامل با خداوند؛ خویشتن، دیگر انسان‌ها و جهان، طبقه‌بندی کرده است، سیره و رفتار حضرت رضا علیه السلام را در چهار محور، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

شخصیت معنوی امام رضا علیه السلام از ویژگی و اهمیت خاصی برخوردار است؛ زیرا دیگر جلوه‌های رفتاری، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی آن حضرت در پرتو شخصیت معنوی آن بزرگوار قابل تبیین و تفسیر است.

اکنون به گوشه‌ای از جلوه‌های عبودیت و بندگی امام رضا علیه السلام که در آینه اخبار و نقل‌های تاریخی انعکاس یافته، می‌پردازیم.

اقامه نماز

به سبب اهمیت نماز، پیشوایان ما در طول حیات معنوی خود، به آن توجهی خاص داشته‌اند. تا آن‌جا که امام رضا علیه السلام نماز را هدیه‌ای از سوی خداوند برای بندگانش دانسته و آن را بعد از شناخت خدا، با ارزش‌ترین چیز در زندگی معنوی انسان شمرده است.^۱

امام سجده‌هایش بسیار طولانی بود، به طوری که پس از نماز صبح، به سجده می‌افتاد و تا دمیدن آفتاب در سجده می‌ماند.^۲

امام رضا علیه السلام نماز اول وقت را مهم می‌شمرد و در این باره می‌فرمود: شیطان همواره از مؤمن در حال ترس و وحشت است تا آن‌گاه که نمازهای پنج‌گانه خویش را در اول وقت به جای آورد، و اگر نماز را ضایع ساخته، آن را در اول وقت نخواند، شیطان جرأت یافته و او را به گناهای بزرگ وا می‌دارد.^۳

در این زمینه به چند روایت دیگر اشاره خواهیم داشت:

(۱) ابراهیم بن موسی می‌گوید: روزی در خدمت امام رضا علیه السلام بودم، آن حضرت

۱- مستدرک الوسائل، ۱/۱۷۵.

۲- بحار الانوار، ۹۰/۴۹.

۳- عیون اخبار الرضا، ۲۸/۲، حدیث ۲۱.

به منظور استقبال یکی از سادات علوی، از شهر بیرون رفت. آن‌گاه که زمان نماز فرا رسید، امام به من فرمود: اذان بگو تا نماز بخوانیم. عرض کردم: منتظر بمانیم تا دیگر دوستان برسند با هم نماز بخوانیم. امام فرمود: «غَفَرَ اللَّهُ لَكَ لَاتُؤَخِّرَنَّ الصَّلَاةَ عَنْ أَوَّلِ وَقْتِهَا إِلَى آخِرِ وَقْتِهَا مِنْ غَيْرِ عِلَّةٍ، عَلَيْكَ أَوَّلُ الْوَقْتِ»^۱؛ خدا شما را بیامرزد، هرگز بدون علت نمازتان را از اول وقت به تأخیر نیندازید، بر شما باد نماز اول وقت.

۲) امام رضا (علیه السلام) در آن ایام که با عالمان بزرگ ادیان و مکاتب به مناظره می‌پرداخت، عمران صابی که از متکلمان بنام روزگار خود بود، به آن حضرت گفت: من به کوفه، بصره، شام و جزیره العرب رفته‌ام و با متکلمان و دانیان زمان دیدار داشته و پرسش‌های زیادی مطرح ساخته‌ام. اگر اجازت فرمایید از شما نیز سؤال‌هایی بپرسم.

آن حضرت فرمود: اگر در میان جمع، کسی عمران صابی باشد آن هم تو هستی. او گفت: من عمران صابی‌ام. آن‌گاه او سؤالاتی پرسید و آن حضرت جواب داد تا آنکه وقت نماز فرا رسید. همین که امام متوجه شد وقت نماز است حرکت کرد و مجلس را برای نماز ترک کرد و فرمود: گاه نماز است، نماز بخوانیم و به بحث بر می‌گردیم. عمران صابی گفت: دلم تازه نرم گشته است، خواهش می‌کنم بحث را قطع نکنید. امام مناظره را رها کرد و پس از ادای نماز به مباحثه بازگشت.^۲

۳) امام رضا (علیه السلام) که به اهمیت نوافل، به ویژه نماز شب آگاه بود، هم خود، مقید به انجام آن بود و هم، پیروانش را به آن سفارش می‌کرد، چنان که فرمود: «رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ»^۳. یعنی نماز شب مایه رضا و رضوان الهی است.

از این رو، ایشان کم می‌خواهید و بیشتر شب را به عبادت می‌گذرانند.^۴

۱- مستدرک الوسائل، ۱۰۱/۳.

۲- عیون اخبار الرضا، ۱۵۴/۱؛ بحار الأنوار، ۲۹۹/۱۰.

۳- من لا يحضره الفقيه، ۴۱۲/۱.

۴- بحار الأنوار، ۹۱/۴۹.

رجاء ابن ابی ضحاک^۱ که مأمور آوردن امام رضا(ع) از مدینه به مرو بود، می‌گوید: ندیدم که در طول سفر، نماز شب آن حضرت فوت شود.^۲
آن حضرت، افزون بر نوافل یومیه و نماز شب، نماز جعفر طیار نیز می‌خواند.^۳

اهتمام به روزه

در حدیث قدسی آمده است که خدا فرمود: «الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أُجْزِي بِهِ»؛ روزه برای من است و من خود پاداش آن را می‌دهم.^۴ این حدیث اهمیت و جایگاه خاص روزه را در مقایسه با سایر عبادت‌ها می‌نمایاند، زیرا روزه امری پنهانی بوده و بر خلاف دیگر اعمال عبادی، ریابردار نیست.

امام رضا(ع) افزون بر روزه واجب، به روزه مستحبی نیز اهمیت می‌داد، از این رو هرگز روزه اول، وسط و آخر هر ماه از او فوت نشد، او در اهمیت این روزه فرمود: «ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ»^۵؛ یعنی، روزه داشتن این سه روز، معادل روزه داشتن همه سال است.

این سخن امام که سه روز روزه در هر ماه، با روزه دهر یکسان است، مستند به این آیه از قرآن می‌باشد: «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ امْتَالِهَا»^۶؛ یعنی، هر کس کار نیک انجام دهد، پس ده برابر آن را از خدا پاداش خواهد گرفت.

بنابر این کسی که در هر ماه سه روز آن را روزه بگیرد، مثل این است که سی روز روزه گرفته است و اگر این روش را در هر ماه به کار گیرد مثل این است که همه ماه‌های سال را روزه‌دار بوده است.

۱- وی از کارگزاران عباسیان بود و در زمان حکومت مأمون، ریاست دیوان استیفا را بر عهده داشت.

۲- بحار الأنوار، ۹۳/۴۹.

۳- همان، ۹۴/۴۹.

۴- مجمع البیان، ۲۴۷/۳.

۵- بحار الأنوار، ۹۱/۴۹.

۶- انعام / ۱۶۰.

آن حضرت در باره بزرگی ماه روزه به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ماه رمضان ماه بزرگی است که حسنات در آن زیادتر می شود، بدی ها کاهش می یابد، درجات بالا می رود، کسی که در این ماه نیکی کند خداوند او را می آمرزد، کسی که در این ماه، صله رحم کند خداوند او را می آمرزد، سپس فرمود: ماه رمضان غیر از ماه های دیگر است، با برکت و رحمت می آید و با آمرزش گناهان می رود، ماهی است که کارهای خیر در آن، قبول می شود و کسی که در این ماه نماز بخواند، مورد آمرزش واقع می شود، شقی و بدبخت کسی است که بدون آمرزش گناهان از ماه رمضان خارج شود و از جوار پروردگار عالمیان محروم بماند».^۱

انس با قرآن

قرآن کتابی آسمانی است که باید آن را خواند، در آن تدبیر کرد و به آن، عمل نمود؛ زیرا کتاب هدایت^۲، دانش و حکمت^۳ و کتاب ذکر و یاد خدا است.^۴ قرآن کتابی بزرگ است^۵ که همه چیز را آشکار ساخته^۶ و مایه شفا و رحمت برای عالمیان است؛^۷ کتابی که نور هدایت و معارفش تا ابد روشن است و از مرز زمان و مکان گذشته است.

امام رضا (علیه السلام) مانند دیگر امامان، با گفتار و روش عملی خود، عظمت قرآن را به پیروان قرآن، گوشزد کرده است. از این رو، آن حضرت هر صبح و شام در بستر، قرآن می خواند^۸ و می فرمود: اگر بخوام، در کمتر از سه روز قرآن را ختم می کنم، ولی

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱/ ۲۹۳، باب ۲۶، حدیث ۴۶.

۲ - بقره / ۱۸۵

۳ - یس / ۲

۴ - تکویر / ۲۷

۵ - حجر / ۷۸

۶ - نحل / ۸۹

۷ - اسراء / ۸۲

۸ - بحار الأنوار / ۴۹ / ۹۴.

تدبیر در قرآن مانع آن است.^۱

در آداب قرائت قرآن آن حضرت آمده است که هر گاه به آیه‌ای می‌رسید که دربارهٔ جهنم و بهشت بود، گریه می‌کرد و بهشت را از خدا می‌خواست و از دوزخ به خدا پناه می‌برد.^۲

انس امام به قرآن به حدی بود که پاسخ‌های آن حضرت به پرسش‌های دیگران از قرآن بود، چنان‌که تمثیل‌های آن حضرت نیز قرآنی بود.^۳

امام رضا(ع) در توصیه پیروان خود به تلاوت قرآن فرموده است:

«برای خانهٔ خود سهمی از قرآن قرار دهید، زیرا هرگاه در خانه‌ای قرآن تلاوت شود، کارهای اهل خانه آسان می‌گردد و در خیر و برکت بر آنان گشوده می‌شود و همواره ساکنان آن خانه رو به فزونی خواهند بود. اما اگر در خانه‌ای قرآن خوانده نشود، اهل آن خانه در تنگی زندگی قرار گرفته، خیری در آن خانه واقع نشود و اهل آن رو به کمی و نقصان خواهند نهاد».^۴

دعا و نیایش

میل به ترقی در نهاد انسان وجود دارد، والبتّه این امر مسلم است که تکامل انسان، تنها در مادیات نیست، بلکه یکی از عواملی که آدمی را در این حرکت تکاملی یاری می‌کند، دعا است. این دعا است که آدمی را به مبدأ کمال متصل می‌کند.

اهمیت و ارزش دعا را از زبان امام رضا(ع) بشنویم که فرمود: «الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعِمَادُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»؛ (دعا سلاح مؤمن، ستون دین، روشنائی

۱- بحار الأنوار، ۲/۴۹.

۲- همان، ۲۴/۹۲.

۳- عیون اخبار الرضا، ۱۸۰/۲.

۴- وسائل الشیعه، ۸۵۰/۴.

آسمان‌ها و زمین است).^۱

آن حضرت که نیک به نقش دعا در سازندگی انسان آگاه بود، همواره ذکر خدا را بر لب داشت،^۲ و بسیاری از مشکلات خویش را با دعا حل می‌کرد. آن‌گاه که خشک‌سالی می‌شد، به صحرا می‌رفت و دعا می‌کرد تا باران بیاید^۳ و آن‌گاه که از سوی مأمون تهدید می‌شد، تهدیدهای او را با سلاح دعا دفع می‌کرد.^۴ خنثی شدن حمله ناگهانی به امام رضا (علیه السلام) به منظور به شهادت رساندن ایشان در چند نوبت از جمله این موارد است.

امام رضا (علیه السلام)، برای طلب روزی و فراخی معیشت به دیگران تعلیم داده بود تا بعد از هر نماز، این دعا را بخوانند:

«يَا مَنْ يَمْلِكُ حَوَائِجَ السَّائِلِينَ، وَيَعْلَمُ ضَمِيرَ الصَّامِتِينَ لِكُلِّ مَسْأَلَةٍ مِنْكَ سَمْعٌ حَاضِرٌ، وَجَوَابٌ عَتِيدٌ، وَلِكُلِّ صَامِتٍ مِنْكَ عِلْمٌ بَاطِنٌ مُحِيطٌ أَسْأَلُكَ بِمَوَاعِيدِكَ الصَّادِقَةِ، وَأَيَادِيكَ الْفَاضِلَةِ، وَرَحْمَتِكَ الْوَاسِعَةِ، وَسُلْطَانِكَ الْقَاهِرِ وَمُلْكِكَ الدَّائِمِ، وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّاتِ، يَا مَنْ لَا تَنْفَعُهُ طَاعَةُ الْمُطِيعِينَ، وَلَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةُ الْعَاصِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَارْزُقْنِي مِنْ فَضْلِكَ، وَأَعْظِنِي فِيمَا تَرَزَّقُنِي الْعَافِيَةَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».^۵

ای کسی که حاجت نیازمندان را برآورده می‌سازی و باطن افراد ساکت را می‌دانی، برای هر سوالی که از تو می‌شود، گوشی شنوا و جوابی آماده داری و نسبت به هر موجودی بی‌تکلم علم به باطن و احاطه کننده داری؛ تو را به وعده‌های صادقیت، دست‌های بخشنده‌ات، رحمت و اسعدهات، قدرت پیروزمندت، پادشاهی پیوسته‌ات، کلمات تام و تمامت می‌خوانم. ای کسی که نه فرمانبرداری طاعت کنندگان سودی برای تو دارد و نه معصیت گناهکاران به تو زیانی می‌رساند.

۱- عیون اخبار الرضا، ۳۷/۲ و ۹۵.

۲- بحار الانوار، ۹۲/۴۹ و ۹۸.

۳- عیون اخبار الرضا، ۱۷۲/۲.

۴- همان، ۱۹/۱؛ بحار الانوار، ۱۳۱/۴۹.

۵- حیاة الامام الرضا، ۵۱/۱.

درود فرست بر محمد و آلش و مرا از فضلت روزی ده و همراه آنچه روزی ام می‌کنی به من سلامتی عنایت کن، به رحمت خودت ای رحیم‌ترین رحیمان.
ذکریابن آدم مقری که خادم امام رضاؑ بود، می‌گوید: امام رضاؑ روزی به من دستور داد که برای تسکین درد خود چنین دعا کنم:

«يَا مُنَزَّلَ الشِّفَاءِ وَمُذْهِبِ الدَّاءِ أَنْزِلْ عَلَيَّ وَجَعِيَ الشِّفَاءَ».^۱

در آن زمان که امام رضاؑ در خراسان در سرای حمید بن قحطبه منزل کرده بود، لباس‌های خود را برای شستشو به حمید داد، اما بعد از دقایقی خدمتکاری که لباس‌های آن حضرت را می‌شست، نزد حمید آمد و نوشته‌ای را به وی نشان و گفت: آن را در جیب امام رضاؑ یافتیم. حمید آن را به امام تحویل داد و گفت: این نوشته چیست که خدمتکارم در جیب شما یافته است؟ آن حضرت فرمود: این حرزی است که هرکس همراه خود داشته باشد، بلا از او دور خواهد شد. حمید که سخت شیفته آن دعا بود، از آن حضرت درخواست کرد تا آن را به وی نیز تعلیم دهد. امام آن را املا فرمود و حمید نیز آن را به این صورت نوشت:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، بِسْمِ اللَّهِ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا أَوْ غَيْرَ تَقِيٍّ أَخَذْتُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْبَصِيرِ عَلَى سَمْعِكَ وَبَصْرِكَ، لَا سُلْطَانَ لَكَ عَلَيَّ وَلَا عَلَى سَمْعِي وَلَا عَلَى بَصْرِي، وَلَا عَلَى شَعْرِي، وَلَا عَلَى بَشْرِي، وَلَا عَلَى لَحْمِي، وَلَا عَلَى دَمِي وَلَا عَلَى مُخِّي، وَلَا عَلَى عَصَبِي، وَلَا عَلَى عِظَامِي، وَلَا عَلَى مَالِي، وَلَا عَلَى أَهْلِي وَلَا عَلَى مَا رَزَقَنِي رَبِّي، سَتَرْتُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بِسْتَرِ التُّبُوَّةِ، الَّذِي اسْتَتَرَ بِهِ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ مِنْ سُلْطَانِ الْفِرَاعِنَةِ، جَبْرَائِيلَ عَنْ يَمِينِي، وَمِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِي، وَإِسْرَافِيلَ مِنْ وَرَائِي وَمُحَمَّدَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أُمَامِي وَاللَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَيَّ مَا يَمْنَعُكَ مِنِّي، وَيَمْنَعُ الشَّيْطَانَ مِنِّي، اللَّهُمَّ لَا يَغْلِبُ جَهْلُهُ أَنَا تَكْ أَنْ يَسْتَفْزِنِي وَيَسْتَخْفِنِي، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ التَّجَاتُ».^۲

به نام خداوند بخشایشگر و مهربان. به نام خدا، من از تو چه پرهیزگار باشی و

۱- بحار الانوار، ۵۵/۹۲.

۲- همان، ۱۹۲/۹۱.

چه نباشی، به خدای رحمان پناه می‌برم، از خدای سمیع و بصیر، بر شنوایی و بینایی تو کمک می‌گیرم، تو هیچ سلطه و قدرتی بر من نداری و نه بر شنوایی من، نه بر بینایی من، نه بر موی من، نه بر پوست من، نه بر گوشت من، نه بر خون من، نه بر مغز من، نه بر عصب من، نه بر استخوان‌های من، نه بر مال من، نه بر وابستگان من و نه بر آنچه که خدای من، مرا روزی کرده است. من با پوشش نبوت، میان خود و تو مانعی ایجاد کردم، پوششی که پیامبران الهی از سلطه فرعونیان ایجاد می‌کردند؛ جبرئیل را از سمت راستم به کمک می‌گیرم، میکائیل را از سمت چپم، اسرافیل را از پشت سرم و محمد را که درود خدا بر او و آتش باد از پیش رویم. خدا بر آنچه تو از من دریغ می‌کنی و بر آنچه شیطان از من منع می‌کند، آگاه است. بار خدایا! نادانی او بر بردباری تو فائق نمی‌آید تا مرا به هلاکت رساند و خوادم گرداند. بار خدایا به تو پناه آورده‌ام، بار خدایا به تو پناه آورده‌ام، بار خدایا به تو پناه آورده‌ام.

اخلاق و رفتار

آن حضرت مانند دیگر پیشوایان معصوم آینه تمام‌نما و جلوه‌گاه صفات جمال و کمال خداوندی بود. بی‌گمان نمی‌توان همه کمالات عالی آن حضرت را به قلم آورد، ولی در این جا، اندکی از سجایای اخلاقی ایشان را یادآور می‌شویم:

ثبات شخصیت و پایداری در عمل

یکی از ویژگی‌هایی که امام را از دیگران متمایز می‌سازد، وحدت در شخصیت اوست. منظور از وحدت شخصیت، یکسان بودن واکنش‌ها در موقعیت‌های ناهمسان و سازگاری رفتار در مواقع متفاوت است.

امامان معصوم به دلیل برخوردار بودن از تربیت الهی، دارای وحدت شخصیت بودند. آنها چه پیش از امامت و چه در زمان امامت، چه در زندان و چه بیرون از آن، چه در حال آسودگی و شادی و چه در زمان مصیبت و تلخی، جز به حق، سخن نمی‌گفتند و جز بر طبق موازین دینی قدم بر نمی‌داشتند. آنها همیشه طرفدار عدالت

بودند، در برخورد با دیگران جز با اصول انسانی رفتار نمی‌کردند و جز به معروف فرمان نمی‌دادند.

ثبات شخصیت امام رضاؑ تجلی خاص داشت؛ از این رو آن حضرت چه پیش از ولایتعهدی و چه در زمان ولایتعهدی، به حق سخن گفت و از اصول و مبانی اسلام دفاع کرد. او در رفتار با دوستان و مخالفان، از اصول و ضوابط اسلامی غفلت نمی‌ورزید و پیوسته به یاد خدا بود، از عدالت دفاع می‌کرد و از صراحت لهجه خاصی برخوردار بود.

زهد و پارسایی

زهد برای مردان الهی یک اصل است که همیشه در حال تنگدستی و رفاه از این اصل غفلت نمی‌کنند. آن حضرت به رغم اینکه امکانات فراوانی در اختیار داشت و از مقام ولایتعهدی برخوردار بود، همواره اصل زهد را در زندگی خود به کار می‌گرفت.

امام رضاؑ در پاسخ به مأمون که گفته بود: تو را با فضل، ورع و زهد شناختم، فرمود: «بِالْعِبَادِيَةِ لِلَّهِ أَتَخِرُّ وَ بِالزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا أَرْجُو النَّجَاةَ مِنْ شَرِّ الدُّنْيَا...»^۱؛ (به بندگی برای خداوند افتخار می‌کنم و با زهدورزی در دنیا، نجات از بدی دنیا را امید دارم). این، زهد آن حضرت بود که ایشان را بر آن می‌داشت تا در فصل تابستان بر حصیر بنشینند و در زمستان بر فرش موپین بخوابند^۲ و با وجود مرکب‌های فاخر، بر ساده‌ترین و عمومی‌ترین مرکب سوار شود^۳ و هیچ تمایلی به زندگی اشرافی، چه پیش از ولایتعهدی و چه بعد از آن، نداشته باشد.^۴

۱- بحار الأنوار، ۱۲۸/۴۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ۱۷۸/۲؛ بحار الأنوار، ۸۹/۴۹.

۳- امام رضا اسوه صراط مستقیم، ۷۴.

۴- همان.

سخاوت و کرامت

احسان و کرم همانند دیگر مکارم اخلاقی، از سجایا و عادت‌های خوب خاندان عصمت به شمار می‌آید: «عَادَتُكُمْ الْإِحْسَانُ وَ سَجِيَّتُكُمْ الْكِرَامُ»^۱. سخاوت امام رضا (علیه السلام) مانند هر خصلت خوب آن حضرت در اوج کمال بود.

در کتاب مناقب آمده است که مردی خدمت آن حضرت آمد و تقاضای کمک کرد و به آن حضرت گفت: به مقدار مروت خود به من کمک کن، آن حضرت فرمود: این شدنی نیست. آن مرد گفت: به مقدار مروت من کمک کن. آن حضرت فرمود: این شدنی است و سپس مبلغ دویست دینار به او اعطا کرد.^۲

در همان کتاب آمده است که آن حضرت در روز عرفه، در خراسان تمامی دارایی خود را میان افراد کم درآمد تقسیم کرد. فضل بن سهل که از سر حسادت، چشم دیدن سخاوت آن حضرت را نداشت، گفت: کار امام خسارتی بزرگ است. آن حضرت فرمود: «این کار غنیمت است نه خسارت».^۳

یسع بن حمزه گوید: ما جمع زیادی در محضر امام رضا (علیه السلام) بودیم، از حلال و حرام و هر موضوع دیگری از آن حضرت سؤال می‌کردیم. در این وقت مردی وارد شد و سلام داد و گفت: یابن رسول الله! مردی خراسانی‌ام، از حج برگشته‌ام و به خراسان می‌روم، ولی پولم گم شده چیزی ندارم، مبلغی کمک کن. به وطن خود که رسیدم، آن را از سوی شما صدقه می‌دهم. امام فرمود: چند لحظه بنشین و سپس به پاسخ سؤالات ما ادامه داد. تا وقتی که همه رفتند و تنها من و دو نفر دیگر نزد آن حضرت ماندیم.

آن حضرت برخاست و به اندرون رفت و پس از لحظه‌ای پشت در آمد و دست خود را بیرون آورد و فرمود: ای خراسانی بیا این مبلغ را بگیر و در سفر خود خرج

۱- زیارت جامعه.

۲- مناقب، ۱/۳۶۰.

۳- همان، ۱/۳۶۱.

کن و لازم نیست از طرف من صدقه بدهی. پس از آنکه آن مرد رفت، دوباره امام نزد ما آمد. از آن حضرت پرسیدم: شما که به آن مرد احسان کردید، چرا از پشت در، دست خود را بیرون آورده، خود بیرون نیامدید؟ آن حضرت فرمود: دوست نداشتم ذلت و خواری را در چهره او ببینم.^۱

امام رضا(علیه السلام) در بیان بزرگی سخاوت فرمود: «السَّخَاءُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ أَغْصَانُهَا فِي الدُّنْيَا، مَنْ تَعَلَّقَ بِغَضَنِ مِنْ أَغْصَانِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ»^۲؛ (سخاوت درختی است در بهشت که شاخه‌های آن در دنیا است و هر کس به شاخه‌ای از شاخه‌های آن چنگ زند به بهشت درمی‌آید).

آداب غذا خوردن

یکی از مواردی که لازم است در این فصل مورد توجه قرار گیرد آداب غذا خوردن آن حضرت است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- غذا را با نمک آغاز می‌کرد.^۳
- ۲- پیش از صرف غذا دست خود را می‌شست و خشک نمی‌کرد و پس از طعام می‌شست و خشک می‌کرد.^۴
- ۳- از خوردن غذای داغ پرهیز داشت.^۵
- ۴- پس از صرف غذا اندکی به پشت می‌خوابید و پای راست را بر پای چپ می‌گذاشت.^۶
- ۵- از پر خوری پرهیز می‌کرد.^۷

۱- الکافی، ۲۴/۴.

۲- عیون اخبار الرضا، ۱/۶۶۸.

۳- بحار الأنوار، ۶۶/۳۹۴ - ۴۰۰.

۴- وسائل الشیعه، ۴۷۶/۱۶.

۵- بحار الأنوار، ۶۶/۴۰۰ - ۴۰۳.

۶- وسائل الشیعه، ۵۰۰/۱۶.

۷- عیون اخبار الرضا، ۱۳۶/۲.

۶- باقی مانده غذا را هرگز دور نمی ریخت و چنانچه استفاده دوباره از آن میسر نبود، دستور می داد تا آن را به نیازمندان بدهند.^۱

۷- غذاهای ریخته کنار سفره را جمع می کرد و می خورد و در پاداش این کار، به نقل از پیامبر اکرم می فرمود: «الَّذِي يَسْقُطُ مِنَ الْمَائِدَةِ مُهُورٌ حُورِ الْعَيْنِ»؛^۲ (آنچه از نان و غذا دور سفره می ریزد [بخورید که آن،] مهریه حورالعین است).

۸- هرگز در تغذیه اسراف نمی کرد.

مرحوم کلینی از یاسر، خادم آن حضرت آورده است که روزی، غلامان آن حضرت میوه ای را خوردند و باقی مانده آن را دور ریختند. آن حضرت که این اسراف کاری را دید بر آشفت و فرمود: «سُبْحَانَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ اسْتَعْيَبْتُمْ، فَإِنَّ أَنَا لَمْ يَسْتَعْنُوا، أَطْعِمُوا مَنْ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ»؛^۳ (سبحان الله! اگر شما از این میوه بی نیاز گشته اید، مردمانی هستند که از آن بی نیاز نیستند، آن را به آنها بخورانید).

۹- امام رضا (علیه السلام) به خرما علاقه زیاد داشت و آن را با اشتها می خورد و در این باره می فرمود: «كَانَ رَسُولَ اللَّهِ تَمْرِيًّا وَكَانَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَمْرِيًّا وَكَانَ أَبِي تَمْرِيًّا وَأَنَا تَمْرِيٌّ وَشِيعَتُنَا يُحِبُّونَ التَّمَرَ لِأَنَّهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَتِنَا...»^۴.

آداب لباس پوشیدن

از جمله مسائلی که در این فصل، سزایمند یادآوری است آداب و نوع لباس پوشیدن امام رضا (علیه السلام) است که به چند نمونه بسنده می شود:

۱- امام رضا (علیه السلام)، آن گاه که در اجتماع حاضر می شد، لباسی آراسته و مناسب می پوشید.^۵

۱- بحار الانوار، ۹۷/۴۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ۳۴/۲.

۳- الکافی، ۲۹۷/۶؛ بحار الانوار، ۱۰۲/۴۹.

۴- الکافی، ۳۴۵/۲؛ بحار الانوار، ۱۰۲/۴۹ - ۱۰۳.

۵- بحار الانوار، ۸۹/۴۹.

- ۲- در خلوت، لباس خشن و ارزان قیمت می پوشید.^۱
- ۳- ابتدا دست راست خود را در آستین می کرد.^۲
- ۴- هرگاه لباس نو تهیه می کرد، ابتدا ظرفی آب فراهم می نمود و بر آن هر یک از سوره های توحید، قدر و کافرون را ده بار می خواند و آن را بر لباس می پاشید و سپس آن را می پوشید. آن حضرت در حکمت این کار می فرمود: این عمل، باعث پاکی زندگی می شود.^۳

بهداشت فردی

- از جمله اموری که امام رضاؑ به آن توجهی خاص داشت، بهداشت بود که مواردی از آن را یادآور می شویم:
- ۱- هر روز صبح مسواک می زد و دهان خود را با جویدن گُندر خوشبو می ساخت.^۴
 - ۲- پس از صرف غذا با آبی که در آن «اشنان»^۵ ریخته بود، دهان خود را خوشبو می کرد.^۶
 - ۳- خود را همواره زینت می کرد و گاهی سرمه می کشید.^۷
 - ۴- بوی خوش را دوست داشت و همواره خود را خوشبو می کرد.^۸

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۷۸/۲.

۲- وسائل الشیعه، ۳۷۲/۳.

۳- همان، ۳۷۲/۳.

۴- مسند امام رضاؑ، ۳۹/۱.

۵- بوته ای است دارای شاخه های باریک و ساقه ای نسبتاً ضخیم، طعم آن شور و از خاکستر آن شخار به دست می آید، آن را در فارسی، آذربو با آذربویه می گویند. فرهنگ عمید.

۶- وسائل الشیعه، ۵۳۷/۱۶.

۷- بحار الانوار، ۹۷/۷۶.

۸- همان، ۹۷/۷۷.

- ۵- همیشه با آب تمیز و بهداشتی، استنشاق و مضمضه می‌کرد.^۱
- ۶- در هنگام وضو و شستن صورت، لب‌ها را در هم می‌فشرد تا آب وارد دهانش نشود.^۲

نشاط و سرزندگی

نشاط روحی و جسمی و شادی و تفریح سالم یکی از نیازهای روحی - روانی انسان است، اما بسیاری از مردم به دلیل مشغله‌های زیاد و دغدغه‌های معیشتی از آن غافل‌اند.

امام رضا (علیه السلام) در اشاره به مدیریت صحیح زمان، و بهره‌گیری بهینه از لحظه‌های زندگی توصیه‌ای کارگشا دارد و می‌فرماید: وقت خویش را به چهار بخش تقسیم نمایید، بخشی را برای نیایش و خلوت با خدای خویش، بخشی دیگر را برای کسب معاش و تأمین هزینه‌های زندگی، بخشی از وقت خود را به معاشرت و مؤانست با برادران ایمانی صرف کنید و بخش چهارم را به تفریح سالم و لذت‌های مباح و حلال اختصاص دهید. خنده و شوخی در حد مجاز از مصادیق همین بخش چهارم است. امام رضا (علیه السلام) در ضرورت نشاط و شادی در زندگی می‌فرماید:

«كَانَ عِيسَىٰ يَبْكِي وَيَضْحَكُ وَكَانَ يَحِيئُ يَبْكِي وَلَا يَضْحَكُ وَكَانَ الَّذِي يَفْعَلُ عِيسَىٰ أَفْضَلَ»؛ (حضرت عیسی هم گریه می‌کرد و هم می‌خندید و جناب یحیی تنها گریه می‌کرد و نمی‌خندید، رفتار حضرت عیسی در این باره بهتر است).^۳

شایان یاد آوری است، مزاح و لطیفه‌گویی تا زمانی که از حدود خود، تجاوز نکرده، امری پسندیده است، زیرا این مقدار از مزاح و شادی در زندگی انسان لازم است و در مکتب اسلام نیز به آن سفارش شده است، لکن اگر شوخی از حد بگذرد و به سبکی و دلچکی برسد و یا به استخفاف و ریختن آبروی کسی بینجامد، امری

۱- امام رضا اسوه صراط مستقیم، ۷۶.

۲- همان.

۳- میزان الحکمه، ۷ / ۳۲۲۸.

زشت و نا پسند است.

امام علیؑ در این باره فرمود: «مَنْ كَثُرَ مِزَاحُهُ اسْتُخِفَّ بِهِ، وَمَنْ كَثُرَ ضِحْكُهُ ذَهَبَتْ هَيْبَتُهُ».^۱ (هر کس بسیار شوخی کند، سبک شمرده شود و هر کس بسیار بخندد هیتش از بین برود).

آراستگی

آراستگی و زیبایی امری پسندیده و از اخلاق پیامبران است، چنان‌که امام رضاؑ فرمود: «مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ التَّنَظُّفُ».^۲ از این رو، آراستگی در تعالیم اسلامی و سیره پیشوایان ما بسیار مورد توجه واقع شده است. امام رضاؑ در این باره فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُحِبُّ الْجَمَالَ وَالتَّجَمُّلَ وَيُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَالتَّبَاؤُسَ»؛^۳ (خداوند بزرگ، زیبایی و آراستگی را دوست دارد و فقر و فقرنمایی را دشمن دارد).

آراستگی حد وسط میان افراط و تفریط است. اسراف، در پوشیدن لباس گران‌قیمت و فاخر و مدل‌های تازه، صورت می‌گیرد و تفریط در ژنده‌پوشی بروز می‌کند. هیچ یک از این دو، نه در سخنان پیشوایان ما دیده می‌شود و نه در رفتار و سیره عملی آنان.

آن حضرت همیشه با ظاهری آراسته و زیبا در میان مردم ظاهر می‌شد، تا جایی که مورد اعتراض برخی صوفیان زاهدانما، قرار می‌گرفت.^۴

گفتنی است هر چند امام رضاؑ به ظاهر و در ملاقات با مردم از آراستگی خاصی برخوردار بود، ولی از هرگونه اسراف، آسایش طلبی و اشرافی‌گری پرهیز می‌کرد و در خلوت به تأدیب نفس می‌پرداخت. ابن عباد می‌گوید: امام رضاؑ در تابستان به روی حصیر و در زمستان بر پلاس می‌نشست، جامه خشن می‌پوشید و

۱- الکافی ۲۲/۸.

۲- تحف العقول، ۴۲۲.

۳- همان، ۴۲۲.

۴- کشف الغمه فی معرفة الأئمة، ۸۲۵/۲.

هنگامی که در میان مردم ظاهر می شد خود را می آراست.^۱ مطلب دیگری که در این جا باید افزود، ضرورت آراستگی مردان در منزل است. این را باید از مردان بزرگ و از جمله امام رضا (علیه السلام) بیاموزیم که آراستگی در منزل را نه برای خود که برای خانواده و برای تربیت درست، امری بایسته می دانست، چنان که به نقل از پدران خود در این باره فرمود: «زنان بنی اسرائیل از عفت و پاکی دست برداشتند و این مسئله هیچ سببی نداشت جز آنکه شوهران آنان، خود را نمی آراستند». سپس افزود: «إِنَّهَا تَشْتَهِي مِنْكَ مِثْلَ الَّذِي تَشْتَهِي مِنْهَا»؛ (زن نیز از مرد همان انتظاری را دارد که مرد از او دارد).^۲

آن حضرت که به ضرورت آراستگی مردان در منزل آگاهی کامل داشت، خود نیز به آن پایبند بود. ابن جهم می گوید: نزد امام رضا (علیه السلام) رفتم. دیدم آن حضرت، موهایش را خضاب کرده است. گفتم: فدایت شوم موهایت را رنگ کرده ای! فرمود: «در رنگ کردن مو پاداش است، و آراستگی مردان از چیزهایی است که پاکدامنی زنانشان را افزون می سازد و اینکه زنان پاکدامنی را رها کرده اند، به این دلیل است که همسرانشان خود را برای آنان نمی آرایند».^۳

اخلاق اجتماعی

اخلاق اجتماعی، یکی از عناصر مهم شخصیت انسان و کاشف ایمان و روحیات انسان است. پیشوایان دین و از جمله امام رضا (علیه السلام) خود را از مردم می دانستند و آنان را دوست داشتند^۴ و به شیوه ای مطلوب به معاشرت با مردم می پرداختند، چنان که صدوق به نقل از ابراهیم بن عباس درباره معاشرت امام رضا (علیه السلام) با مردم می گوید:

۱- عیون أخبار الرضا، ۱۷۸/۲۱.

۲- بحار الانوار، ۲۴۹/۱۰۰.

۳- مکارم الاخلاق، ۸۹.

۴- «قال الرضا (علیه السلام): التودد الى الناس نصف العقل». تحف العقول، ۴۶۷.

هیچ‌گاه ندیدم در سخن خود با دیگران درشتی کند.
هیچ‌گاه ندیدم سخن کسی را قطع کند.
هرگز درخواست کسی را که از عهده انجام آن بر می‌آمد، رد نمی‌کرد.
هرگز پای خود را در حضور دیگران دراز نمی‌نمود.
هرگز در حضور دیگران تکیه نمی‌کرد.
هرگز ندیدم که با خادمان خود تندی کند.
هیچ‌گاه در حضور دیگران آب دهان نمی‌انداخت.
او را ندیدم که فقهه کند، بلکه خنده او تبسم بود.^۱

احترام به پدر و مادر

پدر و مادر از احترامی ویژه برخوردارند، تا جایی که قرآن کریم سپاس نهادن و احترام برای آنان را در کنار سپاس نهادن و احترام برای خداوند قرار داده است.^۲ از این رو امام رضا(ع) افزون بر آنکه خود، به پدر و مادر احترام می‌گذاشت و حق آنان را ادا می‌کرد، به دیگران نیز توصیه می‌کرد تا به خوبی از عهده احترام به پدر و مادر برآیند و مورد عاق آنان قرار نگیرند، چرا که عاق والدین گناهی بزرگ و نابخشودنی است، چنان‌که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «يُقَالُ لِلْعَاقِ: اَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَأَتِي لِأَعْفِرُ لَكَ».^۳

امام رضا(ع)، نیکی به پدر و مادر را امری واجب دانسته و فرموده است: «يُرَى الْوَالِدِينَ وَاجِبٌ وَإِنْ كَانَا مُشْرِكِينَ»^۴؛ (نیکی به پدر و مادر واجب است، هر چند مشرک باشند).

آن حضرت در حدیثی جامع، ضرورت اطاعت از پدر و مادر را گوشزد کرده و در حفظ احترام آنان فرموده است:

۱- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۴؛ بحار الانوار، ۹۰/۴۹ - ۹۱.

۲- لقمان / ۱۴.

۳- بحار الانوار، ۸۰/۷۴.

۴- همان ۱۰/۳۵۶.

بر تو باد که از پدرت اطاعت کنی و به او نیکی نمایی. پس در برابر او متواضع و خاضع باش، او را بزرگ شمار، صدای خود را نزد او آهسته گردان، زیرا که او اصل و مقدم بر فرزند است. شما ای فرزندان! اموال، مقام و جان خود را فدای پدران خود کنید، زیرا جان و مالتان از آن پدران شماست.

در دنیا پدران خود را اطاعت کنید و پس از مرگ نیز آنان را دعا کنید و اگر کسی در حیات پدر، به او نیکی نماید و پس از مرگش او را دعا نکند، عاق پدر محسوب می‌گردد.

بدان که حق مادر لازم‌ترین حق‌هاست، زیرا آن‌گاه که او تو را حمل می‌کرد، هیچ کس دیگر تو را حمل نمی‌کرد، آن سختی‌ها که مادر متحمل می‌گشت هیچ کس دیگر رضایت به آن نداشت. هر چند توان ادای حق مادر را نداری، ولی باید به مقدار توان خود، به او نیکی و نرمی کنی و او را سپاس گوئی.^۱

اکنون که صحبت از حقوق پدر و ضرورت احترام اوست، این نکته را بیفزاییم که امام رضا (علیه السلام) استاد و معلم را به منزله پدر می‌داند و در این باره فرموده است: «مُعَلِّمُ الْخَيْرِ وَ الدِّينِ يَقَوْمُ مَقَامَ الْاَبِ وَ يَجِبُ مِثْلَ الَّذِي يَجِبُ لَهُ فَاعْرِفُوا حَقَّهُ»^۲؛ (معلم خیر و آموزنده دین به مثابه پدر است و رفتاری همچون رفتار درخور پدر، نسبت به معلم واجب است. پس حق معلم را یاد بگیر و آن را ادا کن).

گرامی داشتن خانواده

خانواده کانونی است که هر چه با صفا و گرم‌تر باشد زندگی شیرین‌تر و توفیقات انسان بیشتر خواهد بود. از این رو امام رضا (علیه السلام) در اشاره به اهمیت این کانون، برخی عواملی را که در صفا و گرما بخشیدن به کانون خانواده کمک می‌کند، گوشزد کرده و فرموده است: «أَحْسِنُ النَّاسِ إِيمَانًا أَحْسَنَهُمْ خُلُقًا وَ أَلْطَفَهُمْ بِأَهْلِهِ وَ أَنَا أَلْطَفَكُمُ بِأَهْلِي»^۳؛

۱- کتاب «الفقه» منسوب به امام رضا (علیه السلام)، ۳۳۴، باب ۸۶.

۲- فقه الرضا، ۳۳۴، باب ۸۶.

۳- بحار الانوار، ۲۸۷/۷۱.

کسی که ایمانش برتر از دیگران است، اخلاقش نیکوتر و به خانواده‌اش مهربان‌تر است و من نسبت به خانواده خود، مهربان‌ترم. در جای دیگر در ضرورت تأمین رفاه خانواده می‌فرماید: «صاحبُ النُّعْمَةِ يَجِبُ أَنْ يُوسِّعَ عَلَى عِيَالِهِ»؛^۱ (بر کسی که از توانایی مالی برخوردار است، واجب است برای خانواده خویش رفاه و آسایش فراهم آورد).

آراستگی برای همسر

امام رضاؑ در این باره که نباید خانواده را به زحمت انداخت، از جد بزرگوارش، امام علیؑ سخنی را نقل کرده است که، کسی آن حضرت را به مهمانی دعوت کرد. امام علیؑ با سه شرط، دعوت او را پذیرفت و فرمود: در صورتی به مهمانی شما می‌آیم که اول آنکه چیزی از بیرون تهیه نکنی و همان غذایی که در خانه هست در سفره بگذاری. دوم، از آنچه در خانه داری دریغ نوری، و سوم اینکه خانواده خود را برای پذیرایی به زحمت نیندازی.^۲

رعایت حقوق خویشاوندان

در رهنمودهای اجتماعی اسلام، بعد از زن و شوهر و پدر و مادر، داشتن رابطه با خویشاوندان از اولویت ویژه‌ای برخوردار است، به طوری که صلۀ‌رحم، امری واجب به شمار آمده است.

صلۀ‌رحم یک رفتار انسان‌دوستانه است که قرآن و دیگر آموزه‌های اسلامی نسبت به آن اهمیتی فوق‌العاده قائل شده‌اند، زیرا با تحکیم پیوند این واحد کوچک اجتماعی، اجتماع بزرگ مسلمانان نیز شکل می‌گیرد و با اصلاح و تقویت این رابطه، جامعه نیز از جنبه‌های مختلف معنوی، اخلاقی، سیاسی و اقتصادی اصلاح و تقویت می‌شود. از این رو، مکتب اسلام ارتباط خویشاوندان را به عنوان یک

۱- تحف العقول، ۴۶۶.

۲- مسند امام رضا، ۲۹۱/۱.

تکلیف بر پیروان خود واجب دانسته است تا به هر شکل ممکن با یکدیگر ارتباط برقرار کنند.

صله رحم افزون بر آثار فراوان معنوی، روانی و اجتماعی، آثار وضعی نیز دارد. آبادی و عمران شهرها، زیاده‌روی و عمر طولانی، از جمله این آثار است. به برخی از این برکات که از امام رضا (علیه السلام) نقل شده، می‌پردازیم:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُنْسَأَ فِي أَجَلِهِ وَيُزَادَ فِي رِزْقِهِ فَلْيَصِلْ رَحِمَهُ»؛ (کسی که دوست دارد عمری بلند و روزی فراوان داشته باشد، صله رحم به جای آورد).^۱
آن حضرت در جای دیگر به نقل از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «کسی که به من قول دهد با خویشاوندان خود صله رحم کند، من برای او چهار چیز ضمانت کنم: خدا او را دوست بدارد، روزی او را فراخ گرداند، عمر او را طولانی کند و او را به بهشت برد».

امام رضا (علیه السلام) در اشاره به آداب صله رحم، به نقل از پیامبر فرمود:
«صِلْ رَحِمَكَ وَلَوْ بِشَرْبَةِ مَاءٍ وَأَفْضَلُ مَا تُوصِلُهُ بِرَحِمِكَ كَفُّ الْأَذَى عَنْهَا»؛ (از خویشاوندان خود پذیرایی کنید، هر چند با شربتی آب باشد، و بهترین نوع صله رحم، دست برداشتن از اذیت و آزار آنان است).^۲

عنايت به دوستان

موسی بن سیار گوید: در محضر امام علی بن موسی (علیه السلام) بودم که ناگاه صدای شیون به گوش رسید. بی‌درنگ امام به همان سمت رفت. در آنجا جنازه‌ای یافت که بستگان در کنار آن شیون می‌کردند. آن حضرت مانند مادری که فرزند خویش را در آغوش می‌گیرد، آن جنازه را در بغل گرفت و سپس فرمود: «مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ وَلِيِّ مِنْ أَوْلِيَانَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمِ وُلِدَتْهُ أُمُّهُ»؛ (هر کس جنازه دوستی از دوستان ما را تشییع کند، آن چنان از گناهانش بیرون می‌شود که گویا تازه از مادر تولد یافته است).

۱- بحار الانوار، ۹۱/۷۱.

۲- همان.

آن حضرت در مراسم تشییع جنازه او شرکت کرد و تا کنار قبر او رفت و سپس دست مبارک خود را بر سینه جنازه گذاشت و فرمود: «يَا فُلَانُ بْنَ فُلَانٍ أَبَشِرُ بِالْجَنَّةِ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ».

راوی می گوید: از آن حضرت پرسیدم آیا آن مرد را می شناختید؟ فرمود: «يَا مُوسَى بْنَ سَيَّارٍ أَمَا عَلِمْتَ إِنَّا مَعَاشِرَ الْأُمَّةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شِيَعَتِنَا صَبَاحًا وَ مَسَاءً فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ»؛^۱ (ای موسی پسر سیار! آیا نمی دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر امامان عرضه می شود؟ در هر جا که در اعمال قصور کرده باشند، خدا را مسألت می کنیم که از آنان درگذرد و در هر موردی که پیشرفتی در عملشان باشد، برای آنان طلب پاداش می کنیم).

مهمان نوازی

مهمان داری و مهمان نوازی از جمله اموری است که در سیره عملی امام رضا(ع) جلوه ای خاص یافته است. خبر احمد بن ابی نصر بزنطی گواهی بر این مطلب است که می گوید: زمانی که امام رضا(ع) مرا به منزل خود دعوت کرد، برای من مرکبی فرستاد. بر آن سوار شده، به خدمت آن حضرت شرفیاب شدم و چون دیر وقت شده بود، به من فرمود: «امشب نزد ما بمان و فردا به خانه خود بازگرد». آن شب خدمت حضرت ماندم. هنگام خواب دستور داد تا رختخواب مخصوص آن حضرت را برای من بگسترانند.^۲

ابوهاشم جعفری می گوید: نزد امام رضا(ع) بودم، بسیار تشنه شدم، هیبت آن حضرت مانع شد که در حضور ایشان آب طلب کنم، خود آن حضرت آب طلبید و جرعه ای از آن نوشید و فرمود: «ای ابا هاشم، آب گوارایی است، بگیر و بنوش که

۱ - مناقب، ۳۴۱/۴

۲ - عیون اخبار الرضا، ۲/۲۱۲؛ بحار الانوار، ۳۶/۴۹

تشنگی را برطرف می‌کند».^۱

امام رضا (علیه السلام) در اشاره به آداب مهمان‌داری فرمود: «مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرِيمِكَ إِلَى الْبَابِ»؛^۲ (از جمله حقوق مهمان آن است که او را تا دم در همراهی کنی).

یاری به نیازمندان

یکی از ویژگی‌های اساسی پیشوایان ما، همسانی با محرومان است. با آنکه امام رضا (علیه السلام) مقام ولایتعهدی را داشت، به شیوه پدرانش عمل می‌کرد و با این رفتار، هم به شیعیانش روش و شیوه زندگی را تعلیم می‌داد و هم بر شیوه زندگی اشرافی مأمون، خط بطلان می‌کشید. آن حضرت در ضرورت رفتار انسانی با بینوایان فرمود: «مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْغَنِيِّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَان»؛ (کسی که با مسلمانی تهیدست روبه‌رو شود و همانند سلامی که به ثروتمند می‌دهد به او سلام ندهد، در قیامت خدا را نسبت به خود، خشمگین خواهد یافت).^۳

آن حضرت، در ضرورت امداد رسانی به بینوایان، کمک به آنان را بهترین صدقه دانسته، و فرموده است: «عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقَةِ»؛ (کمک به ضعیفان از صدقه برتر است).^۴

امام تنها به دلجویی و یاری‌رسانی بینوایان توصیه نمی‌کرد، بلکه خود به‌طور چشمگیر اقدام می‌کرد. در این باره به دو نمونه بسنده می‌شود:

(۱) در مسیر هجرت به مرو، در مناطق فقیرنشین منزل می‌کرد و به خانه‌های نیازمندان وارد می‌شد و به پرس و جو می‌پرداخت و در صورت امکان به مشکلات

۱- بحارالانوار، ۴۸/۴۹، حدیث ۴۷.

۲- مسند امام رضا (علیه السلام)، ۳۳۱/۲.

۳- وسائل الشیعه، ۴۲۲/۸.

۴- حیاة الامام الرضا، ۸۲/۲.

آنان رسیدگی می‌کرد.^۱

(۲) بدهی بدهکاران را می‌پرداخت^۲ و یا بدهی آنان را ضمانت می‌کرد تا طلبکاران نتوانند بر آنان سخت گیرند.^۳

حفظ حرمت و حقوق خدمتکاران

هر یک از خادمان و وظایفی داشت که مأمور به انجام آن بود، اما امام شخصیت و احترام آنان را از یاد نمی‌برد و امام رضاؑ با آنکه مقام ولایتعهدی داشت، با خادمان و غلامان نیکی می‌کرد و همواره حرمت آنان را حفظ می‌کرد. یاسر، خادم آن حضرت می‌گوید:

امام رضاؑ به ما فرمود: «اگر مشغول خوردن غذا هستید و من آمدم از جای خود بر نخیزید». از این رو، آن‌گاه که آن حضرت، غلامی را صدا می‌زد و اظهار می‌داشتند که مشغول غذا خوردن است، می‌فرمود: «بگذارید غذایش را بخورد».^۴ و نیز می‌گوید: روزی که آن حضرت مسموم شده بود، پس از فراغت از نماز ظهر فرمود: «آیا اهل خانه، خدمتکاران و کارگران، غذا خورده‌اند؟» عرض کردم: آقای من! با این مسمومیت شما چه کسی می‌تواند غذا بخورد. در این هنگام امام از بستر برخاست و نشست و فرمود: «سفره بگسترید»، سفره که پهن شد، تمام خادمان و کارگران را به کنار سفره فراخواند. پس از آنکه جملگی سیر شدند، آنها را یکایک مورد محبت و تفقد قرار داد.^۵

عبدالله بن صلت می‌گوید:

از یکی از مردم بلخ شنیدم که گفت: در هنگام هجرت امام رضاؑ به خراسان

۱- بحارالانوار، ۱۲۲/۴۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ۳۱۴.

۳- وسائل الشیعه، کتاب التجاره.

۴- الکافی، ۲۸۳/۶.

۵- عیون اخبار الرضا، ۲۴۱/۲.

۶۰ ﴿ امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) ...

همراه آن حضرت بودم. روزی همگان را بر سفره فراخواند و خدمتکاران، از سفید و سیاه آمدند و بر سفره نشستند. به او گفتم: فدایت شوم، آیا بهتر نیست که برای اینان، سفره جداگانه اختصاص یابد؟ فرمود: «خدای همه یکی است و پدر و مادر همه یکی و پاداش هر کسی بسته به کردار اوست».^۱

رعایت حقوق و عواطف کارگران

سلیمان جعفری می‌گوید: برای انجام کاری، خدمت امام رضا (علیه السلام) رسیدم و با آن حضرت رهسپار شدم تا وارد منزلی شدیم. غلامان مشغول کار بودند و در میان آنان مردی سیاه چهره بود که از خادمان آن حضرت نبود. امام پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: به ما کمک می‌کند و در آخر، مزدش را خواهیم پرداخت. فرمود: «آیا مزدش را تعیین کرده‌اید؟» گفتند: تعیین نکرده‌ایم، ولی هر چه به او بدهیم، راضی است. امام برآشفت و فرمود: «مگر شما را نهی نکردم که بدون تعیین مزد، کسی را به کار نگیرید؟» و بعد رو به من کرد و فرمود: «اگر بدون تعیین مزد، کسی به کار گرفته شود و در آخر، سه برابر مزدش هم به وی بدهند، باز هم گمان بد می‌برد و تصور می‌کند حق او را نداده‌اند، در حالی که اگر مزدش تعیین شود و به همان اندازه پرداخت شود، از شما تشکر می‌کند و اگر چیزی اضافه بر مزد تعیین شده به او بپردازید، خوشحال می‌گردد».^۲

گذشت از خطا کاران

عفو و بخشایش کریمانه عملی بزرگ و قهرمانانه است که تنها از مردان بزرگ ساخته است؛ زیرا پاداش نیک را نیک دادن، کاری ساده و آسان است؛ اما جواب بدی را نیک دادن، کاری بسیار دشوار است که تنها از مردان خودساخته برمی‌آید، چنان‌که سعدی گفته است:

۱- الکافی، ۸.

۲- همان، ۲۸۸/۵.

بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی «أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَاءَ» عفو و بخشایش امام رضا علیه السلام که جلوه‌هایی از عفو خداست، زبانزد عام و خاص بود. آن حضرت با الهام از خصلت خدا که «عادتك الاحسان الى المسيئين» است، تا جایی که امکان داشت از خطای گناهکاران چشم‌پوشی می‌کرد. عفو «جلودی» نمونه‌ای از عفو کریمانه آن حضرت است.

جلودی که از سر کردگان دربار هارون بود، به منظور سرکوب محمد بن جعفر علیه السلام، عموی امام رضا علیه السلام، به مدینه حمله آورد. او با قدرت و قساوتی که داشت، به زنان رحم نمی‌کرد و به زور، زیورآلات آنان را به یغما می‌برد. امام رضا علیه السلام که از وحشی‌گری او اطلاع داشت، دستور داد تمام زنان آل علی در منزلی گرد آیند. جلودی که از تجمّع زنان آل علی آگاه شده بود، به آن منزل حمله کرد، ولی امام رضا علیه السلام مانع ورود او به منزل شد. جلودی گفت: طبق دستور باید تمام زیورآلات زنان را بگیرم. آن حضرت فرمود: اجازه بده من آنها را جمع کرده، به تو تحویل دهم و او راضی شد.

هنگامی که مأمون امام رضا علیه السلام را به مرو آورد و خواست ولایتعهدی خود را به آن حضرت واگذارد، جلودی که از دوره هارون هنوز در دربار باقی مانده بود، با ولایتعهدی آن حضرت سخت مخالف بود و همواره به تصمیم مأمون اعتراض داشت و برای امام رضا علیه السلام ایجاد مزاحمت می‌کرد. از این رو مأمون ناگزیر شد او را زندانی کند.

پس از مدتی، به وساطت ذوالریاستین، او را آزاد کردند تا درباره او تصمیمی دیگر بگیرند. در یک جلسه که جلودی نیز حضور داشت، تا چشم امام رضا علیه السلام به او افتاد و دید که مردی سال خورده شده، برای آزادی او رو به مأمون کرد و فرمود: این پیرمرد را به من ببخش!

جلودی که در این هنگام به امام نگاه می‌کرد، گمان بُرد امام رضا علیه السلام از او بدگویی می‌کند و از مأمون می‌خواهد که او را مجازات کند. از این رو به مأمون گفت: به پاس خدماتی که من به پدر تو کرده‌ام، سفارش این مرد را درباره من قبول نکن.

۶۲ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

مأمون لبخندی زد و به امام رضا علیه السلام گفت: او خود درباره سفارش شما قضاوت کرد و اصرار دارد که توصیه شما را درباره او نپذیرم، سپس دستور داد تا او را بکشند!

موضع گیری در مقابل بستگان فاسد

امام رضا علیه السلام که سخت به موازین ایمانی پایبند بود، اگر در میان بستگان خود، خلاف و انحرافی می دید، بدون توجه به نسبت خویشاوندی، آنان را منع می کرد و به موقع عکس العمل نشان می داد.

حسن بن موسی و شاء بغدادی می گوید: در خراسان در محضر امام رضا علیه السلام بودم و در آن مجلس، برادر حضرت، زید بن موسی، معروف به زیدالنار هم حضور داشت، او مرتب از خود تعریف می کرد که ما خاندان، چنین و چنانیم.

امام رضا علیه السلام که با جمعی مشغول صحبت بود، وقتی سخنان زید را شنید، بی درنگ رو به او کرد و فرمود: «ای زید! آیا حرف های مردم کوفه، تو را مغرور کرده است که می گویند ذریه فاطمه به خاطر پاکی آن حضرت بر آتش حرام اند!

اگر پدرت خدا را اطاعت کند، روزها را روزه بگیرد و شب ها را به عبادت سپری کند و تو خدا را نافرمانی کنی و هر دوی شما که ذریه زهرا هستید در قیامت برابر باشید، باید تو از پدرت عزیزتر باشی...»^۱

همین شخص، آن گاه که بر مأمون وارد شد، مأمون او را به احترام امام رضا علیه السلام احترام کرد، ولی آن گاه که او بر امام رضا علیه السلام وارد شد، آن حضرت او را جواب نداد. او گفت: من زید برادر تو و پسر پدرت هستم. چرا جوابم را نمی دهی؟ آن حضرت فرمود: «تا آن گاه که در اطاعت خدا باشی برادری تو قبول است، ولی آن گاه که خدا را معصیت کنی، میان من و تو برادری نیست»^۲.

۱ - بحار الانوار، ۲۱۸/۷۹.

۲ - همان، ۲۲۱/۷۹؛ مناقب آل ابی طالب، ۳۶۱/۴.

موضع‌گیری در برابر مدعیان

هر چند امام رضا علیه السلام، مردی کریم و از روحیه عفو و بخشایش برخوردار بود و تا جایی که امکان داشت افرادی را که نسبت به شخص آن حضرت بی حرمتی می‌کردند، می‌بخشود، ولی با بدخواهانی که به دین و امامت بی حرمتی می‌کردند، برخورد می‌کرد. رفتار حضرتش با زینب کذابه و حاجب گستاخ عباسی نمونه‌ای از این برخوردهاست.

زنی به نام زینب در هنگام ورود به خراسان ادعاهای بزرگ داشت و از جمله ادعا می‌کرد از فرزندان زهرای مرضیه است. آن‌گاه که نسب او را برای امام رضا علیه السلام گفتند، آن حضرت نسب او را انکار کرد و فرمود: او به دروغ خود را از فرزندان مادرم زهرا علیه السلام معرفی کرده است. آن زن نیز که از نظر امام رضا علیه السلام آگاه شد، نسب آن حضرت را انکار کرد و گفت: در خاندان آل علی چنین نامی نداریم.

امام که از جسارت آن زن ناراحت شد، او را نزد حاکم خراسان برد و فرمود: این زن به دروغ، خود را از فرزندان زهرا علیه السلام و علی علیه السلام می‌داند. اکنون او را به جایگاه درندگان^۱ بینداز تا کذب او معلوم گردد. اگر گفته او راست باشد، درندگان به او آسیبی نمی‌رسانند، زیرا گوشت فرزندان زهرا بر درندگان حرام است.

آن زن که جسارت را از حد بیرون برده بود، گفت: اگر شما راست می‌گویید که از فرزندان آل علی هستید، اول نزد این درندگان بروید. آن حضرت از مأمور نگهداری درندگان خواست تا در را باز کند. در که باز شد آن حضرت داخل آن محوطه شد، تا چشم شیرها و پلنگ‌ها به آن حضرت افتاد به خدمت آمدند و به آن حضرت احترام گذاشتند.

پس از آنکه حضرت از جایگاه مخصوص درندگان بیرون آمد، فرمود: «اکنون نوبت این خانم است که امتحان پس دهد.» آن زن که می‌دانست به دروغ ادعای فرزندی فاطمه را نموده، از رفتن به داخل آن محوطه امتناع ورزید. ولی حاکم

۱ - جای مخصوصی بود که برخی از مجرمان را مجازات می‌کردند.

دستور داد تا او را به داخل محوطه بیندازند تا دروغ او ثابت گردد و همین که او را به داخل آن مکان انداختند، بی درنگ آن درندگان او را بلعیدند.^۱

صدوق در کتاب عیون الاخبار آورده است که پس از ورود امام رضا (علیه السلام) به مرو تا مدتی باران نیامد تا اینکه خود مأمون و مردم از امام رضا (علیه السلام) خواستند تا دعای باران بخواند و از خدا طلب باران کند. آن حضرت طی مراسمی به صحرا رفت و دعا کرد و باران فراوان آمد.

حاجب مأمون که کینه امام رضا (علیه السلام) را به دل داشت، همواره نزد مأمون از آن حضرت بدگویی می کرد، به مأمون می گفت: چرا با میدان دادن به آن حضرت سبب معرفت و محبوبیتش می شوی. او که نمی توانست محبوبیت امام را تحمل کند، از مأمون خواست مجلسی تدارک کند تا درباره باران که با دعای امام رضا (علیه السلام) آمده بود، با او محاجه کند.

مجلس که تدارک شد او با کمال بی ادبی و جسارت گفت: ای فرزند موسی بارانی که خدا آن را در وقت خود مقدر کرده بود، نشانه فضیلت خود دانستی و بدان فخر می کنی! گویا معجزه خلیل الرحمن آورده ای. اگر راست می گویی و اهل معجزه و کرامتی و نزد خدا احترام داری، این دو صورت شیر را که در مسند مأمون است زنده کن تا مرا بخورند.

امام رضا (علیه السلام) که جسارت او را از حد بیرون دید، به آن دو صورت شیر دستور داد تا به عمر آن مرد جسور پایان دهند. آن دو تصویر به اذن خدا جان گرفتند و در جلو چشم حاضران و از جمله مأمون، آن مرد جسور را که حجت خدا را انکار می کرد و زبان به سخریه امام رضا (علیه السلام) گشوده بود، در هم دریدند و او را آن چنان خوردند که چیزی از او به جا نگذاشتند و سپس به جای خود بازگشتند.^۲

۱ - کشف الغمه، ۷۳/۳ - ۷۴.

۲ - عیون اخبار الرضا، ۱۶۷/۲ - ۱۷۲.

موضع‌گیری علیه طاغوتیان

با آنکه از سوی مأمون، مقام ولایتعهدی به آن حضرت تفویض شده بود، بدون هیچ‌گونه مماشاتی، مأمون را به خطاهایش آگاه می‌ساخت و با برخی از رفتارهای وی سخت مخالفت می‌کرد.

امام رضا(ع) که از وضع نابسامان مدینه در زمان مأمون به خشم آمده بود، روزی بر آشفت و خطاب به مأمون فرمود:

«... تو امور مسلمانان را ضایع ساختی و کار آنان را به افرادی تفویض کردی که بر اساس احکام الهی با مردم رفتار نمی‌کنند و تو این شهر را که بیت الهجره و فرودگاه وحی خداست مهجور ساختی، به مهاجران و انصار در حکومت تو ستم می‌شود و ابداً حقی رعایت نمی‌شود، روزگار بر مظلومان سخت می‌گذرد و دچار رنج و تعب مضاعفی هستند. پس ای خلیفه! در باره امور مسلمانان از خداوند بترس، به بیت النبوه و پناهگاه مهاجران و انصار برگرد».^۱

امام رضا(ع) گاه به صراحت و به طور مستقیم و گاه به اشاره و به طور غیر مستقیم نظر خود را در باره مأمون و اینکه او غاصب مقام خلافت است و رفتاری ناشایست دارد، ابراز می‌کرد.

یکی از مواردی که دیدگاه آن حضرت را درباره مأمون روشن می‌کند این مطلب است که مرحوم حر عاملی در وسائل آورده است که می‌گوید: دو نفر خدمت امام رسیدند و درباره نماز شان که از راه دور آمده بودند پرسیدند که آیا نماز ما قصر است یا تمام؟ «فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا وَجَبَ عَلَيْكَ التَّقْصِيرُ لِأَنَّكَ قَصَدْتَنِي وَ قَالَ لِالْآخَرِ وَجَبَ عَلَيْكَ التَّمَامُ لِأَنَّكَ قَصَدْتَ السُّلْطَانَ»^۲؛ (به یکی از آن دو فرمود: بر تو واجب است که نمازت را دو رکعتی ادا کنی، چرا که منظور شما از این سفر دیدن من بود، و به دیگری فرمود: بر تو واجب است نمازت را تمام بخوانی، زیرا قصد شما از این مسافرت دیدن سلطان

۱ - عبد القادر احمد یوسف، علی بن موسی الرضا، ترجمه غلام‌رضا ایازی، ۱۴۸

۲ - وسائل الشیعه، ۵۱۰/۳.

۶۶ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

(مأمون) بود).

توضیح اینکه در احکام شرعی بیان شده است که هرگاه سفری، سفر حرام باشد، مسافر نمی‌تواند نمازهایش را قصر بخواند، بلکه باید آن را کامل بخواند. بنابراین امام با بیان خود بر این نکته تأکید کرده است که سفر برای ملاقات سلطان جور سفری حرام است.

حفظ حقوق اقلیت‌ها

هر انسانی دارای کیان و ارزش نفسانی است و با این ارزش و کرامت است که در میان دیگران زندگی و تلاش می‌کند و در روابط اجتماعی خود از دیگران توقع دارد که منزلت و کیان او را حفظ کرده، به او احترام بگذارند. پیشوایان و رهبران راستین، پیش از همگان به این موضوع توجه داشتند و برای شخصیت و کرامت انسانی ارزش قائل بودند. امام رضا علیه السلام نیز در رفتار با آدمیان، حرمت آنان را پاس می‌داشت و نمی‌گذاشت تحقیر شوند، هر چند که از اقلیت‌های دینی یا پس از حیات آنان باشد.

یاسر خادم امام رضا علیه السلام می‌گوید: نامه‌ای از نیشابور به مأمون رسید به این مضمون که مردی زرتشتی هنگام مرگ وصیت کرده است که مال او را میان نیازمندان تقسیم کنند. قاضی نیشابور اموال او را میان نیازمندان مسلمان قسمت کرده است. مأمون که در این باره نظر امام رضا علیه السلام را جویا شد، آن حضرت فرمود: «زرتشتیان هرگز برای مسلمانان وصیت نمی‌کنند. نامه‌ای به قاضی نیشابور بنویس و دستور بده تا به مقدار مال او از بیت المال بردارد و آن را میان نیازمندان زرتشتی قسمت کند.»^۱

ریان بن شیبب نیز می‌گوید:

از امام رضا علیه السلام پرسیدم: خواهرم برای گروهی از مسیحیان وصیت کرده است که

۱ - عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۵.

مالی را به آنان دهم و من می‌خواهم آن مبلغ را به مسیحیان ندهم، بلکه به مسلمانان ببخشم. آیا مجازم؟ آن حضرت فرمود: «وصیت را همان‌طور که خواسته شده اجرا کن. خداوند متعال گفته است: ﴿فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ﴾^۱؛ هر کس آن وصیت را بعد از شنیدنش تغییر دهد گناهانش بر گردن کسانی است که آن را تغییر می‌دهند.»^۲

بهره‌گیری صحیح از طبیعت و محیط زیست

از نگاه قرآن، رابطه انسان با طبیعت و با دنیای پیرامون او، باید رابطه‌ای مثبت و سازنده باشد، زیرا اراده آفریدگار هستی بر این تعلق گرفته است که مظاهر طبیعی مانند ستارگان، خورشید، ماه،^۳ زمین، شب و روز،^۴ نهرها،^۵ دریاها^۶ و آنچه در زمین و آسمان^۷ است، همه و همه در خدمت انسان قرار گیرند تا او بتواند با تصرف در طبیعت و استفاده از مظاهر طبیعی، نیازمندی‌های خود را تأمین کند.

مسئولیت انسان نسبت به طبیعت، چنان است که نه تنها لازم است آن را نشانه‌ای از نشانه‌های خداوند بداند و در بهره‌برداری اسراف نکند، بلکه باید در مقابل استفاده از آن، کمر به آبادی آن ببندد. این، دستور معمار هستی است که مسئولیت عمران زمین را به انسان تفویض کرده و فرمود: ﴿هُوَ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾^۸؛ (او شما را از زمین پدید آورد و آبادی آن را از شما خواسته است).

۱- بقره / ۱۸۱.

۲- الکافی، ج ۷، ص ۱۶.

۳- نحل / ۱۲.

۴- ملک / ۱۵.

۵- ابراهیم / ۳۳.

۶- نحل / ۱۴.

۷- جاثیه / ۱۳.

۸- هود / ۶۱.

از این آیه استفاده می‌شود که عمران و به طور کلی سالم سازی محیط زیست و طبیعت، با سرشت انسان عجین شده است و از مسئولیت‌های اجتناب ناپذیر او به شمار می‌آید. تأکید امام علی علیه السلام بر حمایت از محیط زیست، تأییدی بر این ادعاست که در بخشی از نامه خود به مالک اشتر فرمود:

«لازم است تلاش تو در آبادانی زمین بیش از جمع آوری مالیات باشد، زیرا مالیات، جز با آبادانی فراهم نمی‌گردد و آنکه بخواهد مالیات را بدون آبادانی به دست آورد، شهرها را خراب کرده و بندگان خدا را نابود ساخته است.»^۱

بنابراین، کسی که به جای عمران زمین، آن را ویران سازد و در عوض نشانند نهال، به شکستن درختان و پرپر کردن گل‌ها مبادرت ورزد، و به جای سالم سازی دریا و صحرا، به آلوده کردن آنها همت گمارد، در فرهنگ دینی، انسانی ناسازگار و مسئولیت‌گریز به شمار می‌آید.^۲

هر چند مشیت خدا بر این تعلق گرفته است که گونه‌هایی از حیوانات به تسخیر انسان درآید تا او بتواند برخی را زیر بار کشد و از آنها سواری بگیرد و از برخی انواع فرآورده‌های لبنی و گوشتی فراهم آورد، اما نباید این واقعیت را فراموش کند که در برابر حیوانات، مسئولیت‌هایی دارد که نباید در انجام آن کوتاهی کند: «فَأِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبِهَائِمِ»^۳؛ (شما حتی نسبت به خانه‌ها و حیوانات مسؤول هستید).

در متون اسلامی مبحثی با عنوان «حقوق حیوان» مطرح شده است که در آن، برخی از مسئولیت‌های انسان نسبت به حیوانات بازگو شده است. آب و علف دادن کافی و به موقع، به اندازه توان بار و سواری کشیدن، زیر بار نگه نداشتن حیوان و آزار نرساندن به آنها از جمله این مسئولیت‌هاست.^۴

۱- نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، نامه ۵۳، ص ۱۰۱۳.

۲- نک: عبدالله جوادی آملی، انتظار بشر از دین، نشر اسراء، نامه ۲۵، ص ۸۸۱.

۳- نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۶۶، ص ۵۴۴.

۴- نک: نهج البلاغه، شرح و ترجمه فیض الاسلام، نامه ۲۵، ص ۸۸۱؛ من لا یحضره الفقیه، ۲/۱۸۷؛

وسائل الشیعه، ۳۵۱/۷؛ مستدرک الوسائل، ۲۵۸/۸.

امام رضا(ع) نسبت به طبیعت و ضرورت سالم سازی محیط مسئولیت پذیر بود، به طوری که در راه هجرت به مرو، گاه به حفر چاه و چشمه و لایروبی آن اقدام می کرد^۱ و گاه با دست مبارک خود نهال بادام می نشانند.^۲

آن گاه که امام رضا(ع) در نیشابور به محلی که امروز آن را قدمگاه می نامند، رسید چشمه ای کم آب دید، دستور داد آن چشمه را لایروبی کنند و در کنار آن حوضی بسازند. امام رضا(ع) در آن حوض غسل کرد و سپس در کنار آن چشمه نماز خواند.^۳ و نیز آمده است آن گاه که امام رضا(ع) وارد شهر نیشابور شد، در غرب شهر به محله «بلاش آباد» وارد شد و در منزل بانویی به نام «پسن دیده» سکونت کرد.^۴ آن حضرت در گوشه ای از حیاط آن بانو بادامی کاشت که پس از گذشت یک سال به ثمر نشست، تا وقتی آن درخت بر جای بود مردم از میوه و برگ هایش برای استشفای استفاده می کردند.^۵

پیامبر اکرم(ص) در بیان اهمیت احیای طبیعت و سالم نگه داشتن محیط زیست، گاه آب دادن به درختی تشنه را با نجات انسانی مؤمن از خطر تشنگی برابر می دانست^۶ و اقدامی کوچک مانند برطرف کردن مانعی از سر راه مردمان را برابر با قرائت چهار صد آیه از قرآن می دانست، چنان که فرمود: «مَنْ أَمَطَ عَنْ طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ مَا يُؤْذِيهِمْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْرَ قِرَاءَةِ أَرْبَعِ مِائَةِ آيَةٍ كُلِّ حَرْفٍ عَشْرَ حَسَنَاتٍ»^۷؛ (هر کس از سر راه مسلمانان، چیزی را که باعث آزار آنان است برطرف کند خداوند پاداش خواندن چهار صد آیه از قرآن را برای او ثبت می کند که ثواب هر حرفی ده حسنه است).

۱- بحار الانوار، ۱۷/۲۵۶؛ ۴۹/۱۲۵.

۲- همان، ۴۹/۱۲۱.

۳- بحار الانوار، ۴۹/۱۲۳.

۴- یادآور می گردد، هم اینک قبر این بانو در خیابانی در نیشابور کنار قبر بی بی شیطیه واقع است.

۵- بحار الانوار، ۴۹/۱۲۱.

۶- وسائل الشیعه، ۱۲/۲۵.

۷- بحار الانوار، ۷۲/۵۱.

آیه الله جوادی آملی در تعمیم این حدیث شریف چنین نگاشته است:
«منظور از چیزی که آدمی را می آزارد، خصوص موانع عبوری نیست، بلکه هر چیزی که مایه اذیت عابرین باشد و سلامت و نشاط افراد را تهدید کند، مانند بوی زباله، دود کارخانه و صدای وسیله نقلیه، صدای نوار، هیاهوهای آزار دهنده، همه مشمول سخن زیبای پیامبر اکرم است»^۱.
از اینکه حفظ اصول محیط زیست همسان با تلاوت قرآن معرفی شده است، زشتی مسئولیت‌گریزی در حفظ این اصول نیز روشن می‌گردد. اگر افراد در سالم‌سازی محیط کوتاهی کنند و با رفتارهای نادرست خود، دریا، صحرا، تفرجگاه‌ها و گذرگاه‌ها را آلوده کنند، به قهر خدای قاهر گرفتار خواهند شد، چنان‌که پیامبر گرامی فرمود: «ثَلَاثٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ مَلَعُونَ: الْمُتَغَوِّطُ ظِلَّ النَّزَالِ ... وَ سَادَّ الطَّرِيقِ الْمُسْلُوكِ»^۲؛ (سه گروه‌اند که در اثر کارهای ناروا لعنت می‌شوند: کسی که محل نزول مسافران، مانند پارک‌ها، سایبان‌ها و اماکن عمومی را آلوده کند ... کسی که گذرگاهی را سد کند و مانع رفت و آمد عابران شود).

۱ - عبدالله جوادی آملی، *انتظار بشر از دین*، ۲۰۸.

۲ - *وسائل الشیعه*، ۱/۲۲۹.

فصل سوم

شخصیت علمی امام رضا علیه السلام

وقتی توصیف شایسته بزرگان علم و فضیلت کاری است دشوار، توصیف و تعریف معصومین و امامان شیعه علیهم السلام که پایگاه معنویشان والاتر از حد عادی است، پیداست چه مایه دشوار و دست نیافتنی است و این چنین است مقام علم و حکمت ثامن الائمه علیهم السلام.

اینک در این بخش از کتاب بر آنیم، تا برخی از زوایای علم و معرفت بی‌کران عالم آل محمد صلی الله علیه و آله را بکاویم.

وارث دانش انبیا

قاعده این است که هر دانش پژوهی برای فراگیری علم و دانش به سراغ معلم و استادی برود، اما امامان در این مورد استثنایند؛ چراکه امام رضا علیه السلام دانش خود را نه به سبک معمول، بلکه از جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده و خود، سرچشمه جوشانی از علم و فضیلت بود که تشنگان دانش و معرفت از خرمن پرفیض او بهره می بردند و تشنگی خود را برای فهم مشکلات و حل معضلات، با توسل به دانش امام فرو می‌نشانند.

از میان امامان شیعه علیهم السلام چهارتن مجالی بیشتر برای نشر اسلام پیدا کردند؛ که عبارت‌اند از: امام علی، امام محمد باقر، امام جعفر صادق، و امام رضا علیهم السلام. اگر چه

تمام امامان در این امر مهم کوشش‌های متفاوتی کرده‌اند، اما شرایط برای این چهار امام علیهم السلام در عرصه مسائل اعتقادی و فقهی بیش از دیگران بود. بنابراین، در این گفتار به چند محور از شخصیت علمی امام رضا علیه السلام می‌پردازیم.

حوزه‌های دانش و معرفتی امام علیه السلام از مقولاتی است که شخصیت امام علیه السلام را متمایز از دیگران می‌سازد. دانش امام علیه السلام در زمینه الهیات، ادیان و کتاب‌های آسمانی، علوم و معارف قرآنی، بحث‌های کلامی، تجربیات امام علیه السلام درباره پزشکی، مباحث اصول و فقه و جز اینها، همه بر وسعت دامنه معلومات امام علیه السلام دلالت دارد. امامان علیهم السلام بر اساس روایات زیادی که از اولیای دینی رسیده، وارث دانش پیامبر الهی می‌باشند.^۱

علاوه بر این احادیث، امام رضا علیه السلام در حدیثی به این موضوع می‌پردازد، و می‌فرماید: «خدا فرموده است: ای محمد! آنچه را به تو، ابراهیم، موسی و عیسی وحی کردیم، به ائمه می‌رسد. پس، خداوند علوم این پیامبران را به ما سپرد و ما وارث پیغمبران اولوالعزم هستیم...»^۲

امام با بهره‌گیری از دانش و بینش الهی پدر بزرگوارش امام موسی بن جعفر علیه السلام رشد و تعالی یافت^۳ و با وجود اینکه بیست سال از عمر پیرکتش نگذشته بود، در مسجد النبی به پرسش‌های مردم پاسخ می‌داد.^۴

همچنین از عبدالله بن جنذب روایت شده که امام رضا علیه السلام طی نامه‌ای به او نوشت، بعد از درگذشت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما خانواده وارث او شدیم. پس ما امین خدا در زمین هستیم. علم و دانش بلاها و مردن‌ها و نژاد عرب و تولد اسلام نزد ماست، حقایق امر نزد ماست.^۵

۱- الکافی، ج ۱، باب‌های ائمه وارث دانش‌اند.

۲- همان، ۳۲۵/۱.

۳- کشف الغمه، ۲/۲۹۰؛ عیون اخبار الرضا، ۱/۴۳۹.

۴- تهذیب التهذیب، ۳۳۹/۷.

۵- الکافی، ۱/۳۲۵-۳۲۴؛ عیون اخبار الرضا، ۲/۴۴۸.

علم به حوادث آینده

از دیگر نشانه های بارز علم ائمه علیهم السلام آگاهی آنان از حوادث و رخدادها در مکان‌ها و زمان‌های دیگر است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمود: «من آنچه در آسمان‌ها و زمین و آنچه در بهشت و دوزخ است می‌دانم و از گذشته و آینده آگاهم.»^۱

در همین رابطه از وشاء کوفی نقل شده که تعدادی از مسائل مشکل را در طوماری نوشتم تا نزد علی بن موسی علیه السلام ببرم و جواب آنها را از ایشان سؤال کنم. صبح زود به در خانه امام علیه السلام رفتم، ولی به خاطر ازدحام جمعیت نتوانستم به خدمت آن حضرت شرفیاب شوم. در این هنگام یکی از خادمان امام سراغ مرا گرفت و گفت: حسن بن علی و شاء چه کسی است؟ نزدیک رفتم و گفتم: من هستم. او مکتوبی به من داد و گفت: این جواب مسائلی است که همراه توست. از این اتفاق متحیر شدم و به امامت آن حضرت یقین پیدا کردم و از مذهب «واقفیه» که امامت را به موسی بن جعفر متوقف کرده بودند، دست کشیدم.^۲

عالم آل محمد علیهم السلام

علم و دانش امام هشتم علیه السلام آن چنان نمایان بود که پدرش او را «عالم آل محمد» نام نهاد. محمد بن اسحاق از پدرش نقل می‌کند که امام هفتم علیه السلام به فرزندان خود چنین سفارش می‌فرمود:

«این، برادران علی فرزند موسی، عالم آل محمد است. در مورد مسائل دینی خود از او سؤال کنید و آنچه به شما می‌گوید، حفظ کنید. پس، همانا از پدرم جعفر بن محمد بارها شنیدم که به من می‌فرمود: به درستی عالم آل محمد در صلب توست. و ای کاش او را درک می‌کردم که همانا او هم‌نام امیرمؤمنان

۱- الکافی، ۱/۳۸۸.

۲- بحوث فی الملل و النحل، ۸/۳۷۹.

علی علیه السلام می باشد.^۱

امام علیه السلام به عنوان عالم اهل بیت از توانایی علمی در حوزه‌های مختلف برخوردار بود، به گونه‌ای که هر اقدام ایشان در زمینه مسائل علمی، منشأ اثر و تحولی در آن حوزه می شد. طرح مباحث علمی، ارائه نظریات جدید و راهکارهای عملی در رشته‌های مختلف طبیعی و نیز مباحث نظری، انگیزه ورود اهل نظر به حوزه تتبع و تحقیق را شدت بخشید که در جای خود قابل توجه است. در مجالس مناظره، شبهاتی که از طرف سران مذاهب و ادیان یا دانشمندان اسلامی مطرح می شد، حضرت با دقت به آنها پاسخ می داد و راه حل های جدید و عقلانی ارائه می کرد.

براساس حدیث معروف ثقلین که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من برای شما دو چیز گذارده‌ام: کتاب خداوند و عترت خودم؛ امامان معصوم علیهم السلام هم عدل قرآن هستند و آنان بیش از هر کسی در تفسیر و تأویل قرآن، شایسته‌اند. از امام صادق علیه السلام ذیل تفسیر آیه «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»^۲ روایت شده: «نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ»^۳، راسخان در علم ما هستیم و ما به تأویل قرآن علم داریم. و امام رضا علیه السلام به شهادت تاریخ، همچون دیگر امامان علیهم السلام عالم‌ترین و داناترین فرد در روزگار خود بوده است، بدیهی است علم، عالم و پرسشگری و مقوله‌هایی از این قبیل در نگاه ایشان، بیش از دیگران، دارای ارزش بوده است. ابراهیم بن عباس درباره شخصیت علمی امام رضا علیه السلام این گونه گزارش می کند:

«ما رأيتُ الرضا علیه السلام يُسألُ عن شيءٍ قطُّ إلاَّ عِلِمٌ ولا رأيتُ أعلمُ منه بما كان في الزمانِ الأوَّلِ إلى وقتِهِ و عصرِهِ و كانَ المأمونُ يمتحنُهُ بالسؤالِ عن كلِّ شيءٍ فيجيبُ فيه و كانَ كلامُهُ و جوابُهُ و تمثُّلُهُ انتزاعاتٍ مِنَ القرآنِ»؛ (هرگز ندیدم امام علیه السلام در برابر پرسشی، جواب

۱- اعلام الوری، ۵۸۷.

۲- آل عمران / ۷.

۳- تفسیر المیزان، ۷۱/۳؛ الکافی ۳/۱.

نگوید. عالم‌تر از او ندیدم و بارها مأمون از مسائل مختلف از او می‌پرسید و ایشان پاسخ می‌داد و همه جواب‌ها و مثال‌هایی که می‌آورد برگرفته از قرآن بود).
امام رضا علیه السلام خود در این زمینه می‌فرماید: «در حرم پیامبر صلی الله علیه و آله می‌نشستم و عالمان مدینه هرگاه در مسئله‌ای با مشکل روبه‌رو می‌شدند و از حل آن ناتوان می‌ماندند، به من رو می‌آوردند و پاسخ می‌گرفتند»^۱
با نگاهی کلی به آنچه بیان شد، و آنچه در منابع مختلف اهل سنت و شیعه آمده، باید گفت که شخصیت و مراتب علمی امام رضا علیه السلام به اندازه‌ای بود که همه در برابر آن حضرت، مبهوت و ناتوان می‌شدند و حتی دشمنان لب به ستایش او می‌گشودند و از علوم سرشار ایشان متعجب می‌شدند.^۲

اعتراف مخالفان، به دانش امام علیه السلام

روایات و شواهد تاریخی زیادی وجود دارد که حکایت از اعتراف دوستان و حتی دشمنان امام رضا علیه السلام به دانایی و دانشمندی آن حضرت دارد. در همین زمینه علی بن محمد بن جهم با وجود آنکه ناصبی و از دشمنان اهل بیت علیهم السلام است، ضمن اعتراف به این موضوع می‌گوید: در مجلس مأمون بودم که علی بن موسی الرضا نیز حضور داشت، مأمون از اخباری که اشاره به عدم عصمت انبیا داشت، از امام سؤال می‌کرد و او به هر یک جواب می‌داد. مأمون پس از شنیدن جواب می‌گفت: «أشهد أنك ابن رسول الله حقاً».

و گاهی می‌گفت: «لله درك يابن رسول الله» و گاهی می‌گفت: «بارك الله فيك يا اباالحسن» و نیز می‌گفت: «جزاك الله عن انبيائه خيراً يا أبا الحسن» و چون به همه سؤالات جواب داد، مأمون گفت: یا ابن رسول الله قلبم را شفا دادی و آنچه بر من مشتبه بود، روشن فرمودی. خدا تو را از جانب انبیای خودش و از اسلام جزای خیر

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱۸۰/۲؛ کشف الغمه ۱۰۷/۳؛ تهذیب التهذیب ۳۳۹/۷؛ اعلام الوری، ترجمه

محمد حسین ساکت، ۵۸۸.

۲ - عیون اخبار الرضا، ۲۰۲/۲.

بدهد.^۱

علی بن محمد بن جهّم اضافه می‌کند: چون صحبت تمام شد، مأمون برای نماز برخاست و دست محمد بن جعفر را که حاضر بود گرفت و من در پی آن دو روان شدم. مأمون به محمد بن جعفر گفت: پسر برادرت را چگونه دیدی؟ گفت: داناست، ندیده‌ایم که از کسی علم آموخته باشد.

مأمون گفت: پسر برادرت از اهل بیت پیامبر است که درباره آنها فرموده: «ألا إن إبراز عترتی و أطائب أرومتی، احکم الناس صغاراً و اعلم الناس كباراً، لا تُعلموهم فانهم اعلم منکم، لا یخرجونکم من باب هدی، و لا یدخلونکم فی باب ضلال».^۲ آن‌گاه حضرت رضا - صلوات الله علیه - به منزل خود بازگشت، فردای آن روز به محضر آن حضرت رفتم و سخن مأمون و جواب عمویش محمد بن جعفر را به وی رساندم. امام خندید و فرمود: پسر جهّم! آنچه از مأمون شنیدی فریبت ندهد. به خدا قسم که او به زودی با حيله مرا می‌کشد و خدا از او انتقام مرا خواهد گرفت. البته این سخن امام دلالت بر آگاهی‌اش از اخبار آینده داشت.

علاوه بر مأمون، افرادی چون ابو عبدالله حاکم نیشابوری، محدث و فقیه شافعی؛ ابن اثیر، رجالی و مفسر، محدث و فقیه شافعی و علی بن جهّم ناصبی در آثار خود به فضایل بی‌شمار امام رضا (علیه السلام) اعتراف می‌کنند و لقب‌هایی چون سلطان اولیاء، برهان اتقیاء، وارث علوم المرسلین، مهبط اسرار رب العالمین، ولی الله، صفی الله، فلذة کبد رسول الله، غوث الامة و کشف الغمة... سلطان المقربین یوم الحشر و الجزاء الامام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علی رسول الله ... برای آن حضرت به کار برده‌اند.^۳

۱- عیون اخبار الرضا، ۴۱۸/۱-۳۹۶؛ بحار الأنوار، ۱۸۰/۴۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ۴۱۸/۱-۳۹۶، به طور تفصیل، بحار الأنوار، ۱۸۰/۴۹-۱۷۶؛ اربلی، کشف الغمه ۱۷-۲۳۱۶.

۳- تاریخ نیشابور، ۲۰۷؛ عیون اخبار الرضا، ۳۹۶/۱.

آگاهی امام به زبان‌های مختلف

از دیگر ویژگی‌های منحصر به فرد امام رضا علیه السلام در آن عصر، آشنایی و تسلط بر دیگر زبان‌های رایج دنیا بود. حجت خدا، با افراد قبایل گوناگون و با سران ادیان و مذاهب به زبان آنها سخن می‌گفت و به سخنان و پرسش‌های آنان گوش می‌داد و سپس به آنها پاسخ می‌داد. اباصلت هروی در این باره می‌گوید:

«امام رضا علیه السلام با مردم با زبان‌های خودشان سخن می‌گفت و به خدا قسم او فصیح‌ترین مردم و آگاه‌ترین آنان به هر زبان و لغتی بود.»^۱

آشنایی امام با زبان‌های دیگر و گفت‌وگو کردن با سران مذاهب آنها باعث تعجب خود یاران امام شد، چنان‌که اباصلت در جای دیگر می‌آورد:

روزی به ایشان عرض کردم: «من در شگفتم که چگونه به تمام این لغات با اختلافات آنها آشنایی دارید.» امام پاسخ داد: «ای اباصلت! من حجت خدا بر خلق هستم و خداوند کسی را که به زبان مردم آشنایی نداشته باشد، بر آنها حجت قرار نمی‌دهد.»^۲

همچنین یاسر خادم امام رضا علیه السلام روایت کرده است: «دو نفر از اهالی روم و اسلاو در خانه ابوالحسن الرضا علیه السلام میهمان بودند. امام به آنها بسیار نزدیک بود و هنگامی که این دو با یکدیگر صحبت می‌کردند، حضرت متوجه شد که به زبان رومی و اسلاوی چنین می‌گویند: «از ما در وطن خود هر ساله دیدار می‌شد، ولی این جا کسی به دیدن ما نمی‌آید.»

امام رضا علیه السلام صبح روز بعد، فردی را برای دیدن آنها فرستاد.»^۳
علاوه بر این، چنان‌که در روایات آمده است، حجت خدا زبان غیر آدمیان را نیز

۱ - مناقب آل ابی طالب، ۴۵۳/۳؛ عیون اخبار الرضا، ۵۵۳/۲-۵۵۲؛ کشف الغمه، ۳۲۹/۲.

۲ - مناقب آل ابی طالب، ۴۴۶/۳؛ عیون اخبار الرضا، ۵۵۳/۲ - ۵۵۲؛ اعلام الوری، ترجمه محمد حسین ساکت، ۵۹۵.

۳ - مناقب آل ابی طالب، ۳۳۴/۴.

می فهمیدند. یکی از یاران امام رضا علیه السلام در این باره نقل می‌کند: روزی با امام رضا علیه السلام در باغ ایشان بودیم که گنجشکی آمد و مقابل امام فریاد می‌زد و مضطرب بود. در این هنگام امام علیه السلام به من فرمود: فلانی! آیا می‌دانی که این گنجشک چه می‌گوید؟ «عرض کردم: خدا و رسول او و فرزند رسولش عالم‌اند.» ایشان فرمودند: او می‌گوید: ماری درون خانه است که می‌خواهد جوجه‌های مرا بخورد. امام علیه السلام امر فرمود تا بروم و آن مار را بکُشم. من هم امر امام را امتثال کرده، به خانه رفتم و مار را کشتم.^۱

اگر انسان با دیدی منصفانه به این قضایا توجه داشته باشد، به طور طبیعی خواهد پذیرفت که مقام علمی این گونه انسان‌ها جای هیچ‌گونه تردیدی نیست. علاوه بر این، خداوند قادر است به کسانی که در پی خیراندیشی برای جامعه خویش‌اند، از فضل خویش ببخشد.

ظهور و تجلی علم امام در مناظرات

از جمله مسئولیت‌های مهم ائمه اطهار علیهم السلام به ویژه امام رضا علیه السلام، از یک سو، ارشاد و هدایت آحاد مردم و سوق دادن آنها به قرآن و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و از دیگر سو، تعلیم و تربیت مردم و توجه دادن آنان به علم و دانش و مبارزه با انواع جهالت‌ها و شبهات و سرانجام تربیت شاگردان، عالمان و اندیشمندان بوده است. امام رضا علیه السلام زمانی که در مدینه و یا در مرو به سر می‌برد، همواره پاسخ‌گوی نیاز تشنگان و جویندگان دانش و معرفت الهی بود؛ زیرا آن حضرت تعلیم و تعلم را رسالت این خاندان می‌دانست، چنان‌که به پیروانش می‌فرمود: «دانش‌های ما را فراگیرید و به مردم یاد دهید، زیرا اگر مردم زیبایی‌های سخن ما را بدانند، از ما پیروی می‌کنند».^۲

امام رضا علیه السلام در مرو، ضمن مناظره‌های علمی با اهل کتاب و نحله‌های فکری

۱- بحار الأنوار، ۸۸/۴۹.

۲- همان، ۳۰/۲.

گوناگون، موجبات اعتلای معرفت و بینش دینی آن منطقه را فراهم آورد. شمار مناظرات امام رضا علیه السلام با اهل کتاب و نمایندگان مسیحیان، یهودیان، مانویان، زرتشتیان، صابئین و فرق اسلامی بسیار است. مباحث این مناظرات علمی درباره آفرینش جهان، توحید، صفات خداوند، انبیای الهی و عصمت آنان، جبر، اختیار و امامت، تفسیر آیات گوناگون قرآن، فضایل اهل بیت علیهم السلام، احادیث، دعا و احکام دین بود.

این مناظرات از یک سو موجبات عظمت علمی و حقانیت امام رضا علیه السلام و از سوی دیگر زمینه رسوایی و سرافکنندگی مأمون در مقابل علمای ادیان را فراهم می کرد.

بحث‌های حضرت رضا علیه السلام با رأس الجالوت، هربد اکبر، روحانی زرتشتی و عمران صابی، متکلم معروف، گویای احاطه علمی آن حضرت به کتاب‌های آسمانی و مبانی توحید و خداشناسی است. با توجه به این مقدمه، شایسته است به چند مورد از مناظرات آن حضرت که محتوای عمیق علمی دارد - حتی امروز با گذشت بیش از ۱۲۰۰ سال از آن تاریخ، هنوز راه‌گشا و روشنگر و آموزنده و پربار است - بپردازیم.

مناظرات چهارگانه

مناظرات چهارگانه‌ای که در یکی از جلسات با حضور مأمون و امام رضا علیه السلام اتفاق افتاد، از این قرار است که مأمون به وزیر خود، فضل بن سهل، دستور داد صابی، بزرگ صابئین و هیربد اکبر، پیشوای بزرگ زرتشتیان و نسطاس رومی، عالم بزرگ نصرانی و علمای ادیان دیگر را گردآورد، تا با آنها موضوعی را در میان بگذارد. فضل بن سهل همه آنها را جمع کرد. مأمون به آنها گفت: «من پسر عمویی دارم که می‌خواهم با او مناظره کنید. فردا صبح همه شما نزد من حاضر شوید.»^۱

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱/۳۱۳.

حسن بن محمد نوفلی روایت می‌کند: ما نزد حضرت رضا (علیه السلام) نشسته بودیم که یاسر، خادمش، وارد شد و عرض کرد: «آقای من! مأمون خدمت شما سلام می‌رساند و می‌گوید فردا علمای ادیان مختلف نزد ما جلسه‌ای تشکیل می‌دهند، شما هم تشریف بیاورید».^۱

امام فرمود: «به مأمون سلام برسان و بگو من منظور تو را می‌دانم و ان شاء الله فردا صبح در مجلس تو خواهم بود.» وقتی یاسر رفت، امام به من فرمود: «آیا می‌ترسی آنها دلایل مراد کنند و مرا محکوم نمایند؟»

من گفتم: «فدایتان کردم! بله؛ چون آنها اهل مجادله و انکار هستند و هر چه را شما بگویید، قبول ندارند. اگر بگویید خدا یکی است، می‌گویند چرا؟ اگر بگویید محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداست، می‌گویند رسالتش را ثابت کن. و بالاخره هر دلیلی بیاورید با مغلطه و سفسطه رد می‌کنند. از آنها پرهیزید!»

امام فرمود: «مأمون از کار خود پشیمان خواهد شد. من با علمای تورات با تورات خودشان، با علمای انجیل با انجیل خودشان، با علمای زبور با زبور خودشان، با صابئین به زبان عبرانی، با هیربد اکبر به فارسی، و با علمای رومی به زبان رومی استدلال خواهم کرد و همه آنها را مجاب خواهم نمود. و لاحول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.»

فردا صبح حضرت رضا (علیه السلام) وضو گرفت و از منزل خارج شد. وقتی وارد مجلس شد، دید علمای ادیان و عده‌ای از بنی هاشم و بزرگان و کارگزاران حکومتی نزد مأمون نشسته‌اند. با ورود امام، مأمون و همه حاضرین به پا خاستند.^۲

مناظره امام رضا (علیه السلام) با جاثلیق، عالم بزرگ مسیحی

مجلس مورد نظر مأمون تشکیل می‌شود و مأمون رو به جاثلیق می‌کند و می‌گوید: ای جاثلیق! این پسر عموی من علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) است. او از

۱- عیون اخبار الرضا، ۳۱۴/۱.

۲- همان، ۳۱۶/۱؛ مناظرات تاریخی امام رضا (علیه السلام) با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر، ۴۰.

فرزندان فاطمه علیها السلام دختر پیامبر ما، و فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام است. من دوست دارم با او سخن بگویم و مناظره کنی، اما طریق عدالت را در بحث رها مکن. جاثلیق گفت: ای امیر مؤمنان! من چگونه بحث و گفت‌وگو کنم که با او قدر مشترکی ندارم. او به کتابی استدلال می‌کند که من منکر آنم و به پیامبری عقیده دارم که من به او ایمان نیاورده‌ام.^۱

در این جا امام علیه السلام شروع به سخن کرد و فرمود:

ای نصرانی! اگر به انجیل خودت برای تو استدلال کنم اقرار خواهی کرد؟ جاثلیق گفت: آیا می‌توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟ آری به خدا سوگند اقرار خواهم کرد، هر چند به ضرر من باشد.

امام علیه السلام فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس و جوابش را بشنو.

جاثلیق: درباره نبوت عیسی و کتابش چه می‌گویی؟ آیا چیزی از این دورا انکار می‌کنی؟

امام علیه السلام: من به نبوت عیسی و کتابش و به آنچه به امتش بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده‌اند، اعتراف می‌کنم، و به نبوت عیسی که اقرار به نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و کتابش نکرده و امتش را به آن بشارت نداده کافر!

جاثلیق: آیا به هنگام قضاوت از دو شاهد عادل استفاده نمی‌کنی؟

امام علیه السلام: آری.

جاثلیق: پس دو شاهد از غیر اهل مذهب خود از کسانی که نصارا شهادت آنان را مردود نمی‌شمارند بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اقامه کن و از ما نیز بخواه که دو شاهد بر این معنا از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام علیه السلام: هم اکنون انصاف را رعایت کردی ای نصرانی، آیا کسی را که عادل بود

و نزد مسیح، عیسی بن مریم مقدم بود می‌پذیری؟

جاثلیق: این مرد عادل کیست، نامش را ببر؟

۱- بحار الانوار، ۱۷۴/۴۹؛ عیون اخبار الرضا، ۱/۳۱۴.

امام علیه السلام: درباره «یوحنا» دیلمی چه می‌گویی؟

جاثلیق: به‌به! محبوب‌ترین فرد نزد مسیح را بیان کردی!

امام علیه السلام: تو را سوگند می‌دهم آیا انجیل این سخن را بیان می‌کند که یوحنا گفت: حضرت مسیح مرا از دین محمد عربی با خبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او چنین پیامبری خواهد آمد، من نیز به حواریون بشارت دادم و آنها به او ایمان آوردند؟

جاثلیق گفت: آری! این سخن را یوحنا از مسیح نقل کرده و بشارت به نبوت مردی و نیز بشارت به اهل بیت و وصیش داده است؛ اما نگفته است این در چه زمانی واقع می‌شود و این گروه را برای ما نام نبرده تا آنها را بشناسیم.

امام علیه السلام: اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و آیاتی از آن را که نام محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش و امتش در آنها است، تلاوت کند، آیا به او ایمان می‌آوری؟
جاثلیق: بسیار خوب است

امام علیه السلام به نستاس فرمود: آیا سفر سوم انجیل را از حفظ داری؟

نستاس گفت: بلی، از حفظ دارم.

سپس امام به رأس الجالوت، بزرگ یهودیان، رو کرد و فرمود: آیا تو هم انجیل را می‌خوانی؟ گفت: آری به جان خودم سوگند. فرمود: سفر سوم را برگیر، اگر در آن ذکری از محمد و اهل بیتش بود، به نفع من شهادت ده و اگر نبود شهادت نده. سپس امام علیه السلام سفر سوم را قرائت کرد تا به نام پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، آن‌گاه متوقف شد و رو به جاثلیق کرد و فرمود: ای نصرانی! تو را به حق مسیح و مادرش آیا قبول داری که من از انجیل باخبرم؟

جاثلیق: آری.

سپس امام علیه السلام نام پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت و امتش را برای او تلاوت کرد. سپس افزود: ای نصرانی! چه می‌گویی، این سخن عیسی بن مریم است؟ اگر تکذیب کنی آنچه را که انجیل در این زمینه می‌گوید، موسی و عیسی هر دو را تکذیب کرده‌ای و کافر شده‌ای.

جاثلیق: من آنچه را که وجود آن در انجیل برای من روشن شده است، انکار نمی‌کنم و به آن اعتراف دارم.

امام علیه السلام: همگی شاهد باشید او اقرار کرد، سپس فرمود: ای جاثلیق! هر سؤالی می‌خواهی بکن.

جاثلیق: از حواریون عیسی بن مریم خبر ده که آنها چند نفر و نیز علمای انجیل چند نفر بودند؟

امام علیه السلام: از شخص آگاهی سؤال کردی، حواریون دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آنها لوقا بود. اما علمای نصاری سه نفر بودند: یوحنا اکبر در سرزمین باخ، یوحنا دیگری در قرقیسا و یوحنا دیلمی در رجاز و نام پیامبر و اهل بیت و امتش نزد او بود، و او بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل بشارت داد.

سپس فرمود: ای نصرانی! به خدا سوگند ما ایمان به آن عیسی داریم که ایمان به محمد داشت، ولی تنها ایرادی که به پیامبر شما عیسی داریم این بود که او کم‌روزه می‌گرفت و کم‌نماز می‌خواند!

جاثلیق ناگهان متحیر شد و گفت: به خدا سوگند علم خود را باطل کردی و پایه کار خویش را ضعیف نمودی و من گمان می‌کردم تو اعلم مسلمانان هستی.

امام علیه السلام: مگر چه شده؟

جاثلیق: به خاطر اینکه می‌گویی عیسی ضعیف و کم‌روزه و کم‌نماز بود، در حالی که عیسی حتی یک روز را افطار نکرد و هیچ شبی را به طور کامل نخوابید و صائم‌الدهر و قائم‌اللیل بود.

امام علیه السلام: برای چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟

جاثلیق نتوانست پاسخ گوید و ساکت شد.

امام علیه السلام: ای نصرانی! سؤال دیگری از تو دارم.

جاثلیق با تواضع گفت: اگر بدانم پاسخ می‌گویم.

امام علیه السلام: تو انکار می‌کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می‌کرد؟

جاثلیق در بن بست قرار گرفت و به ناچار گفت: انکار می‌کنم، چرا که آن کس که مردگان را زنده کند و کور مادر زاد و مبتلا به برص را شفا دهد، او پروردگار است و مستحق الوهیت.

امام (علیه السلام): حضرت الیسع نیز همین کار را می‌کرد و او بر روی آب راه می‌رفت و مردگان را زنده می‌کرد و نابینا و مبتلا به برص را شفا می‌داد، اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد. حزقیل پیامبر نیز همان کار مسیح را انجام داد و مردگان را زنده کرد.

سپس رو به رأس الجالوت کرده، فرمود: ای رأس الجالوت، آیا اینها را در تورات می‌یابی که بخت النصر اسیران بنی اسرائیل را در آن زمان که حکومت با بیت المقدس مبارزه کرد، به بابل آورد و خداوند حزقیل را به سوی آنها فرستاد و او مردگان آنها را زنده کرد؟ این واقعیت در تورات مضبوط است، هیچ کس جز منکران حق، آن را انکار نمی‌کنند.

رأس الجالوت: ما این را شنیده‌ایم و می‌دانیم.

امام (علیه السلام): راست می‌گویی، سپس افزود: ای یهودی این سفر از تورات را بگیر و آن‌گاه خود شروع به خواندن آیاتی از تورات کرد. مرد یهودی تکانی خورد و در شگفت فرو رفت.

سپس امام رو به نصرانی کرد و قسمتی از معجزات پیامبر اسلام را درباره زنده شدن بعضی از مردگان به دست او و شفای بعضی از بیماران غیرقابل علاج را به برکت او برشمرد و فرمود: با این همه ما هرگز او را پروردگار خود نمی‌دانیم. اگر به خاطر این‌گونه معجزات، عیسی را خدای خود بدانید باید، الیسع و حزقیل، را نیز معبود خویش بشمارید، زیرا آنها نیز مردگان را زنده کردند و نیز ابراهیم خلیل پرندگان را گرفت و سر برید و آنها را بر کوه‌های اطراف قرار داد، سپس آنها را فراخواند و همگی زنده شدند. موسی بن عمران نیز چنین کاری را در مورد هفتاد تن که با او به کوه طور آمده بودند و بر اثر صاعقه مردند، انجام داد. تو هرگز نمی‌توانی این حقایق را انکار کنی، زیرا تورات و انجیل و زبور و قرآن از آن سخن

گفته‌اند. پس باید همه اینها را خدای خویش بدانی.

جاثلیق پاسخی نداشت بدهد، تسلیم شد و گفت: سخن، سخن، سخن توست و معبودی جز خداوند یگانه نیست.

سپس امام علیه السلام در باب کتاب اشعیا از او و رأس الجالوت سؤال کرد. او گفت: من از آن به خوبی آگاهم.

امام فرمود: این جمله را به خاطر دارید که اشعیا گفت: من کسی را دیدم که بر درازگوشی سوار است و لباس‌هایی از نور در تن کرده - اشاره به حضرت مسیح - و کسی را دیدم که بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه - اشاره به پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله. گفتند: آری اشعیا چنین سخنی را گفته است.

امام علیه السلام افزود: ای نصرانی، این سخن مسیح را در انجیل به خاطر داری که فرمود: من به سوی پروردگار خود و پروردگار شما می‌روم و «فارقلیطا» می‌آید و درباره من شهادت به حق می‌دهد. آن‌گونه که من درباره او شهادت داده‌ام - و همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند؟

جاثلیق: آنچه را از انجیل می‌گویی ما به آن معترفیم.

سپس امام علیه السلام سؤالات دیگری درباره انجیل و از میان رفتن نخستین انجیل و بعد نوشته شدن آن به وسیله مرقس، لوقا، یوحنا و متی که هر کدام نشستند و انجیلی را نوشتند (انجیل‌هایی که هم اکنون موجود و در دست مسیحیان است)، سخن گفت و تناقض‌های کلام جاثلیق را معلوم کرد.

جاثلیق به کلی درمانده شده بود، به طوری که هیچ راه فرار نداشت. لذا هنگامی که امام علیه السلام بار دیگر به او فرمود: ای جاثلیق، هر چه می‌خواهی سؤال کن، او از هرگونه سؤالی خودداری کرد و گفت: اکنون شخص دیگری غیر از من سؤال کند، قسم به حق که گمان نمی‌کردم در میان مسلمانان کسی مثل تو باشد.^۱

۱ - عیون اخبار الرضا، ۳۲۷/۱-۳۱۵؛ ترجمه از کتاب مناظرات تاریخی امام رضا علیه السلام با پیروان مذاهب و مکاتب دیگر، ۵۱ - ۴۵.

دلیل اختلاف و ناهماهنگی انجیل‌ها

سپس امام رضا علیه السلام به رأس الجالوت رو کرد و فرمود: تو را به حق آن ده آیه‌ای که بر حضرت موسی علیه السلام نازل شد، آیا خبر محمد صلی الله علیه و آله را در تورات ندیده‌ای؟ رأس الجالوت گفت: چرا.

امام پرسید: آیا در انجیل گفتار عیسی علیه السلام را دیده‌ای که فرمود: من به زودی نزد خدای خود می‌روم و بعد از من «فارقلیطا» خواهد آمد و به حقانیت من گواهی خواهد داد، همان‌گونه که من به حقانیت او گواهی می‌دهم؟ جاثلیق گفت: آری! این سخنان در انجیل هست.

امام فرمود: به شما بگویم انجیلی را که گم کردید، در کجا یافتید؟ جاثلیق گفت: ما فقط یک روز آن را گم کردیم و دوباره بدون هیچ کم و کاستی پیدایش نمودیم.

امام فرمود: اطلاع تو نسبت به انجیل بسیار کم است. اگر آن را فقط یک روز گم کرده‌اید، چرا در آن همه اختلاف است؟ بدان هنگامی که انجیل از میان شما گم شد، نصاری دور هم جمع شدند تا ببینند چه باید بکنند. «لوقا» و «مرقابوس» گفتند: انجیل در سینه ما محفوظ است، آن را خواهیم نوشت.

سپس با «یوحنا» و «متی» دور هم جمع شدند و این چهار انجیل را نوشتند. لذا اناجیل چهارگانه با هم اختلاف دارد. جاثلیق گفت: من امروز فهمیدم که مطلب از چه قرار بوده و بر فهم و علم من افزوده شد.

سپس امام رضا علیه السلام نمونه‌هایی از اختلاف میان انجیل‌ها را بیان فرمود، به طوری که جاثلیق گفت: لوقا و مرقابوس و متی در مورد حضرت مسیح، شهادت دروغ داده‌اند.

سپس گفت: ای دانشمند مسلمانان! مرا معاف بدار و بگذار دیگران سؤالات

خود را مطرح کنند که به مسیح سوگند، در میان علمای مسلمانان، کسی مانند شما نیست.^۱

مناظره حضرت با رأس الجالوت

امام رضا علیه السلام رو به رأس الجالوت، بزرگ یهودیان، کرد و فرمود: تو می‌پرسی یا من بپرسم؟

گفت: من می‌پرسم، ولی باید از تورات و انجیل یا زبور داوود و صحف ابراهیم و موسی با من صحبت کنید. شما نبوت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را چگونه اثبات می‌کنید؟ امام فرمود: موسی بن عمران و عیسی بن مریم و داوود به نبوت او شهادت داده‌اند.

رأس الجالوت گفت: کجا؟

امام فرمود: مگر حضرت موسی به بنی اسرائیل وصیت نکرد که به زودی پیغمبری از برادران شما خواهد آمد؛ او را تصدیق کنید؟ گفت: بله این سخن موسی است.

امام فرمود: آیا از برادران بنی اسرائیل پیغمبری جز محمد آمده است؟ گفت: نه.

امام فرمود: مگر در تورات نیامده که نور از کوه طور و کوه ساعیر و کوه فاران ظهور کرد؟

گفت: بله، اما تفسیرش چیست؟

امام فرمود: ظهور نور در طور سینا همان وحی خداوند است بر موسی علیه السلام و روشنی کوه ساعیر همان وحی است به حضرت عیسی علیه السلام و مقصود از نوری که از کوه فاران آمده، رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است؛ زیرا فاران نام یکی از کوه‌های اطراف مکه است که رسول خدا از آن جا مبعوث شده است.

سپس حضرت رضا علیه السلام نمونه‌هایی از مژده‌های پیامبران را که در تورات آمده ذکر کرد و از قول اشعیای پیغمبر و حقیوق پیغمبر نشانه‌های حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بیان فرمود و از کتاب زبور داوود، قسمتی را برای رأس الجالوت خواند که تنها درباره حضرت محمد صلی الله علیه و آله صدق می‌کرد.

سپس فرمود: ای رأس الجالوت! من از تو می‌پرسم دلیل نبوت حضرت موسی علیه السلام چیست؟

رأس الجالوت گفت: شکافتن دریا، تبدیل عصا به اژدها، جاری کردن آب از سنگ، انتشار نور از انگشت‌ها و معجزات دیگرش.

امام فرمود: راست گفتی. اگر کارهای خارق‌العاده دلیل بر نبوت حضرت موسی است، پس چرا شما به نبوت حضرت عیسی اقرار نمی‌کنید، در صورتی که او مرده‌ها را زنده می‌کرد، بیماران صعب‌العلاج را شفا می‌داد و از گل پرنده می‌ساخت و به آنها جان می‌بخشید؟

رأس الجالوت گفت: ما این معجزات را از عیسی ندیده‌ایم.

امام فرمود: شما معجزات موسی را هم ندیده‌اید، فقط از اصحابش شنیده‌اید.

رأس الجالوت از جواب عاجز شد و چیزی نگفت.

امام رضا علیه السلام فرمود: حضرت محمد صلی الله علیه و آله کتابی نخواند و سرکلاس معلّمی حاضر نشد، ولی کتابی آورد که از گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت خبر می‌دهد. او از اسرار مردم خبر می‌داد و معجزاتی فراوان و غیر قابل شمارش داشت.^۱

مناظره با عمران صابی

امام با هیربداکبر که عالم زرتشتیان بود سخنی کوتاه گفت و او نیز از جواب عاجز شد.

سپس فرمود: «هر کس سؤالی دارد، بپرسد.» آن‌گاه عمران صابی که یکی از

متکلمان و علمای زبردست بود، گفت: من با افراد زیادی در کوفه و بصره بحث کرده‌ام، ولی کسی نتوانسته به من ثابت کند که این جهان خدای واحدی دارد. شما برای من ثابت کنید.

امام با او به مباحثه پرداخت و آن قدر درباره وجود خداوند و صفاتش صحبت کردند که سرانجام عمران گفت: «شهادت می‌دهم که الله همان گونه است که شما وصف کردید. و شهادت می‌دهم که محمد بنده اوست که به دین حق و هدایت از جانب او مبعوث شد.»

سپس خود را به خاک انداخت و سجده کرد و مسلمان شد. سایر حضار که دیدند عمران، با اینکه در مباحثه بسیار قوی بود، مسلمان شده، جرأت نکردند چیزی بگویند و همگی از مجلس خارج شدند. حسن بن محمد نوفلی در ادامه روایت می‌گوید: آن شب امام علیه السلام عمران را برای شام دعوت کرد. سپس یک دست لباس و یک مرکب با ده هزار درهم به عمران هدیه کرد و او را سرپرست صدقات بلخ قرار داد. مأمون هم ده هزار درهم و فضل ابن سهل نیز پول زیادی به او بخشیدند. از آن پس عمران در دفاع از اسلام با علمای ادیان دیگر بحث می‌کرد و آنها را شکست می‌داد.^۱

مناظره با مأمون درباره عصمت انبیا علیهم السلام

علی بن جهم گوید: در جلسه‌ای، بین امام و مأمون درباره عصمت انبیا گفت‌وگویی صورت گرفت. مأمون در این جلسه سؤال کرد: «ای پسر رسول الله! شما به عصمت انبیا اعتقاد دارید؟» امام فرمود: بله. گفت: پس معنای این آیات چیست که خداوند می‌فرماید: و آدم نسبت به پروردگارش معصیت کرد^۲، یا در مورد حضرت یونس می‌فرماید: پس او گمان کرد که خداوند قدرت ندارد روزی او را

۱- بحار الانوار، ۱۷۳/۴۹، ح ۱۱۲؛ عیون اخبار الرضا، ۱/۳۵۴-۳۴۵.

۲- طه / ۱۲۱.

بدهد^۱. یا در مورد حضرت یوسف می فرماید: زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد زلیخا^۲. یا در مورد حضرت داوود می فرماید: دانست که به عشق آن زن گرفتار شده^۳. و یا درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرماید: و تو در دل خود مخفی می کنی آنچه را که خدا آشکار می کند^۴.

حضرت رضا علیه السلام گفت: وای بر تو! از خدا بترس و به پیامبر خدا نسبت های زشت مده و کتاب خدا را تأویل نکن! خداوند می فرماید: «قرآن را جز خداوند و عالمان راستین کسی نمی داند.» معنای معصیت آدم این است که خداوند او را برای بهشت خلق نکرده بود. معصیت آدم در بهشت بود نه در زمین و این نافرمانی برای این بود که قضا و قدر خداوند جریان پیدا کند. خدا می خواست او را در زمین، حجت و خلیفه خود قرار دهد. اما پس از آنکه حضرت آدم به زمین فرود آمد و حجت خداوند شد، از خطا و لغزش ایمن شد. لذا خداوند می فرماید: خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان برگزید^۵.

و اما آیه ای که درباره حضرت یونس است؛ یعنی او گمان کرد که خداوند روزی را بر او تنگ نخواهد کرد و اگر معنای کلام او این بود که گمان کرد خداوند قدرت ندارد، کافر می شد.

در قرآن مجید و زبان عربی کلمه «قدر» معانی مختلفی دارد؛ مثلاً ﴿اللَّهُ يَبْسُطُ الزُّرْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ﴾^۶؛ یعنی خداوند برای هر کس که بخواهد، روزی را وسیع قرار می دهد یا تنگ می گرداند، یا می فرماید: ﴿قُدِرَ عَلَيْهِ رِزْقُهُ﴾^۷؛ یعنی خداوند بر او تنگ

۱ - انبیاء / ۸۷

۲ - یوسف / ۲۴.

۳ - ص / ۲۴.

۴ - احزاب / ۳۷.

۵ - آل عمران / ۳۳.

۶ - رعد / ۲۶.

۷ - طلاق / ۷.

گرفت. اما آن جا که می فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ﴾^۱؛ یعنی بنده‌ای که قدرت هیچ کاری را ندارد، یا آن جا که می فرماید: ﴿قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾^۲؛ یعنی خداوند برای هر چیزی اندازه‌ای معین قرار داده است. پس کلام حضرت یونس که می گفت «لن نقدر»؛ یعنی خداوند بر او تنگ نمی‌گیرد، نه اینکه قدرت ندارد.

اما آیه‌ای که درباره حضرت یوسف است؛ یعنی زلیخا همت گماشت بر معصیت و یوسف همت گماشت بر کشتن او، چون حضرت یوسف در نظر داشت اگر زلیخا او را به فحشا و ارتکاب معصیت مجبور کند، وی را بکشد. لذا خداوند می فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾^۳؛ (ما این چنین یوسف را از سوء و فحشاء برگرداندیم و محفوظ داشتیم). سوء همان کشتن و فحشاء همان زنا بود. پس حضرت یوسف قصد زلیخا نکرد، بلکه به کشتن او همت گماشت.

اما علی بن محمد بن جهم درباره قضیه حضرت داوود گفت: می‌گویند داوود در محراب خود نماز می خواند، شیطان به صورت پرنده‌ای زیبا خود را به او نشان داد، داوود نماز خود را قطع کرد و به دنبال پرنده رفت تا او را بگیرد. پرنده پرید، تا بالاخره داوود به پشت بام رفت و چشمش به زن اوریا افتاد و شیفته جمال او شد. پس شوهر او را که در جبهه جنگ بود، دستور داد تا در صف مقدم بگذارند... تا بالاخره او کشته شد و داوود زن او را گرفت.

حضرت رضا علیه السلام از شنیدن این سخنان بسیار ناراحت شد و دست مبارکش را به پیشانی اش زد و فرمود: شما پیامبر خدا را به خوار داشتن نماز و سهل انگاری نسبت داده‌اید. زهی نادانی و زهی نسبت‌های ناروا به معصومین!

۱- نحل / ۷۵.

۲- طلاق / ۳.

۳- یوسف / ۲۴.

علی بن جهم گفت: پس تقصیر داوود چه بود؟
حضرت فرمود: داوود چنین گمان داشت که در روی زمین کسی از او داناتر نیست، لذا خداوند دو فرشته را فرستاد و آنها از بالای دیوار محراب نزد او رفتند و نزاعی کردند و از داوود حکم خواستند.

حضرت داوود (علیه السلام) عجله کرد و بدون شاهد و بینة حکم خود را صادر نمود. مگر نشنیده‌ای که خداوند فرمود: ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾^۱؛ (ای داوود ما تو را در زمین خلیفه خود قرار دادیم پس بین مردم به حق حکم کن).

علی بن جهم گفت: پس قضیه اوریا چیست؟
امام فرمود: در زمان حضرت داوود، هرگاه مردی از دنیا می‌رفت، زنش هرگز شوهر نمی‌کرد. حضرت داوود (علیه السلام) به امر خداوند این ازدواج را مباح کرد و این قضیه چون سابقه نداشت، در میان مردم بسیار گران آمد.

مناظره امام با منکران شیعه

مجلسی در محضر حضرت رضا (علیه السلام) تشکیل شد، مأمون و عده‌ای از علمای عراق و خراسان حضور داشتند.

مأمون در این جلسه از علما پرسید: معنای این آیه چیست: ﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^۲؛ پس ما کتاب را نزد بندگان برگزیده خود به ارث گذاشتیم. علمای حاضر در مجلس گفتند: مقصود، همه امت است.

مأمون از امام رضا پرسید: یا اباالحسن، نظر شما چیست؟
حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: مقصود عترت طاهره (علیهم السلام) است؛ یعنی علم کتاب و قرآن نزد اهل بیت رسول الله است، زیرا اگر مقصود، همه امت بود، باید همه آنها به بهشت بروند، چون خداوند بعد از این آیه بلافاصله می‌فرماید: ﴿جَنَّاتُ عَدْنٍ

۱- ص / ۲۶.

۲- فاطر / ۳۲.

يَدْخُلُونَهَا»؛ آن وارثان کتاب وارد بهشت می شوند، ولی همه امت وارد بهشت نمی شوند. پس مقصود عترت پیامبر است؛ همان‌هایی که خداوند فرمود: خداوند اراده کرده است که هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک گرداند^۱. و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌شان فرمود: من دو چیز گران قدر نزد شما باقی می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیت. این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. ببینید با آنها چگونه رفتار می‌کنید. ای مردم، به آنها چیزی یاد ندهید که از شما داناترند.

بعضی از علما گفتند: از رسول خدا روایت شده که آل محمد همان امت اوست. امام این روایت را قبول نکرد و فرمود: به من بگوئید آیا صدقه بر آل محمد حرام است؟

گفتند: آری.

فرمود: آیا بر باقی امت هم حرام است؟

گفتند: نه.

فرمود: فرق آل محمد با بقیه همین است. وای بر شما! کجا به انحراف می‌روید؟ آیا از قرآن روگردان شده‌اید؟ خداوند می‌فرماید: و ما نوح و ابراهیم را فرستادیم و نبوت و کتاب را در نسل ابراهیم قرار دادیم. پس عده‌ای از آنها هدایت یافتند و عده زیادی از آنها فاسق شدند.^۲ طبق این آیه، وارثان انبیا و کتب آسمانی باید افراد متقی و هدایت شده باشند، نه فاسق و تبه‌کار. مگر قضیه پسر نوح را که معصیتکار بود و هلاک شد، نمی‌دانید؟

در این هنگام مأمون پرسید: آیا خداوند عترت رسول الله را بر سایر مردم فضیلتی داده است؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بله، در آیه ۳۳ سوره آل عمران فرموده است: «خداوند

۱ - احزاب / ۳۳.

۲ - حدید / ۲۶.

آل ابراهیم و آل عمران را از همه مردم عالم برگزید». و در آیه ۵۴ سوره نساء فرموده است: «پس کتاب و حکمت و ملک عظیم را به آنان ارث دادیم». و مقصود از ملک عظیم همان اطاعت از برگزیدگان الهی است که خداوند بعد از آن در آیه ۵۹ همین سوره خطاب به همه اهل ایمان فرموده: «ای مؤمنان! از خدا و رسول او و اولی الامر اطاعت کنید.»

علما گفتند: آیا خداوند متعال «اصطفینا» را در قرآن توضیح داده و خصوصیات برگزیدگان را بیان فرموده است؟

امام فرمود: در چند جای قرآن به طور آشکار تفسیر فرموده:

یکی آیه تطهیر که ثابت می‌کند اهل بیت از هر گونه پلیدی پاک و مطهرند. دوم آیه شریفه مباحله که وقتی نازل شد، روشن شد حضرت علی و فاطمه زهرا، حسن و حسین (علیهم السلام)، به منزله جان پیامبرند، همان‌طور که در جنگ با بنی ولیع نیز رسول خدا فرمود: به سوی آنها مردی را خواهم فرستاد که مانند جان من است. و سپس همه دیدند که علی (علیه السلام) را فرستاد.

سوم آیه‌ای است درباره حضرت موسی و حضرت هارون (علیهم السلام) که فرمود: ما به موسی و برادرش حضرت هارون (علیهم السلام) وحی کردیم.^۱ از این آیه قدر و منزلت حضرت هارون (علیه السلام) معلوم می‌شود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم خطاب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمود: «أنت منی بمنزلة هارون من موسی؛ ای علی، تو نسبت به من به منزله حضرت هارون (علیه السلام) نسبت به موسی هستی و نیز وقتی رسول خدا در خانه اصحاب به مسجد را بست، جز در خانه علی (علیه السلام) را، عباس، عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله)، گفت: «یا رسول الله! ما را از مسجد بیرون کردی و علی را نگاه داشتی!».

پیامبر فرمود: «من از پیش خود، کاری نکردم، همه به دستور خدای متعال بود.» و این فضیلتی بسیار عظیم است. و نیز رسول خدا فرمود: «وارد شدن به این مسجد

برای هیچ جنب و حائضی جایز نیست، مگر برای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و نیز فرمود: «من شهر علم هستم و علی در آن شهر است. هر کس می خواهد به شهر علم بیاید، باید از در آن وارد شود.» یعنی راه رسیدن به معارف نهفته در سینه رسول خدا که همان معارف قرآن است، امیرالمؤمنین علی علیه السلام است.

چهارم آیه «وَإِذِ دَاوُودُ حَقَّهُ»^۱؛ (ای پیامبر حق نزدیکان را بده) است. خداوند آل پیغمبر را با این امر، مخصوص گردانیده است. هنگامی که این آیه فرود آمد، رسول خدا فرمود: «ای فاطمه! فدک بدون لشکرکشی و جنگ به دست آمده و متعلق به من است. آن را به تو می بخشم، خداوند فدک را به تو و فرزندان داده است.»

پنجم آیه «اجر رسالت» است که فرمود: «ای رسول ما! به مسلمان ها بگو من از شما اجر و مزدی نمی خواهم جز مودت و محبت به نزدیکان خاص من.» (آیه ۲۳ سوره شوری). در صورتی که خداوند در داستان حضرت نوح و هود و چندین پیامبر دیگر از قول آنان می فرماید: «اجر و پاداش ما جز بر خداوند نیست». پس محبت آل رسول از طرف خداوند بر مؤمنان واجب شده است.

ششم این آیه است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»^۲؛ خداوند و ملائکه اش بر رسول خدا صلوات می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، شما نیز بر او صلوات بفرستید و تسلیم او باشید. آن گاه مسلمانان از پیامبر پرسیدند: چگونه صلوات بفرستیم؟ رسول خدا فرمود: «بگویید: اللهم صل على محمد و آل محمد».

سپس حضرت رضا علیه السلام پرسید: تفسیر «یس» چیست؟
علمای حاضر در مجلس گفتند: مقصود از «یس» محمد است و در آن شکی نیست.

۱- اسراء / ۲۶.

۲- احزاب / ۵۶.

حضرت رضا فرمود: خداوند به محمد و آل محمد فضیلتی داده که به هیچ کس عطا نکرده و آن این است که جز به انبیا به کس دیگری سلام نکرده. او فرموده است: «سلام بر ابراهیم.» (آیه ۱۰۹ سوره صافات)، یا «سلام بر نوح» (آیه ۷۹، سوره صافات) و یا «سلام بر موسی و هارون.» (آیه ۱۲۰، سوره صافات)؛ اما در مورد پیامبر اسلام فرموده است: «سلام علی آل «یس»؛ یعنی سلام بر آل محمد.» (آیه ۱۳۰ سوره صافات)، پس خداوند بر آل محمد نیز سلامی مانند سلام به پیامبران داده است.

هفتم آیه خمس است که می فرماید: «یک پنجم هر غنیمتی متعلق به خدا و رسول و نزدیکان خاص اوست.» (آیه ۴۱ سوره انفال). در این آیه بین نزدیکان خاص پیامبر با مردم فرق گذاشته شده و آنچه را خداوند برای خود برگزیده، برای آنها نیز اختیار کرده است. اما در آیه صدقات می فرماید: «صدقات فقط برای فقرا و مساکین و جمع کنندگان صدقات و برای نزدیک کردن قلب‌ها و آزادی اسیران و ضرر دیدگان و در راه خدا و در سفر ماندگان است.» (آیه ۶۰، سوره توبه) خداوند در این آیه برای خود و رسولش و ذوی القربی (خویشان او) سهمی معین نکرده است، زیرا صدقه بر آنها حرام است.

هشتم آیه‌ای که می فرماید: «اگر نمی دانید، از اهل ذکر پرسید.» (آیه ۷ سوره انبیاء) و اهل ذکر ماییم.

علما گفتند: مقصود، علمای یهود و نصاری هستند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مقصود از ذکر، رسول خدا صلی الله علیه و آله است که خداوند می فرماید: «خداوند ذکر یعنی رسولش را به سوی شما فرستاد که برای شما آیه تلاوت کند.» (آیات ۱۰ و ۱۱ سوره طلاق) این آیه تصریح دارد بر اینکه ذکر، رسول خداست. پس اهل ذکر، «اهل رسول خدا» یعنی ما هستیم.

نهم آیه‌ای است که می فرماید: «از دواج با مادران و دختران و ... حرام است.» (آیه ۲۳ سوره نساء) اینک جواب دهید آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر زنده بود می توانست با دختر من از دواج کند؟ گفتند: نه. فرمود: آیا می توانست با دختر یکی از شما

از دواج کند؟

گفتند: آری. فرمود: پس از این جا معلوم می شود ما آل او هستیم و شما امت او. فرق آل با امت همین است.

دهم، این آیه: «و مرد مؤمنی از آل فرعون گفت...» (آیه ۲۸ سوره غافر) آن مرد پسردایی فرعون بود و خداوند او را از آل فرعون معرفی می کند. همین طور هم خداوند ما را به «آل محمد» مخصوص گردانیده، زیرا ما از رسول خدا متولد شده ایم، ولی سایر مردم به دین او نسبت داده شده اند.

یازدهم، این آیه: «اهل خود را به نماز امر کن و بر آن شکیبا باش!» (آیه ۱۳۲ سوره طه) وقتی این آیه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز وقت نماز، مقابل در خانه امیرالمؤمنین علی و فاطمه زهرا می ایستاد و با صدای بلند می فرمود: «به نماز بشتابید. رحمت خدا بر شما.»

سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند هیچ یک از فرزندان پیغمبران را مانند ما گرامی نداشت.^۱

پشیمانی مأمون از تشکیل محافل علمی

مأمون خود در تشکیل محافل علمی و مناظرات دانشمندان با امام اصرار داشت، ولی از فراخوانی امام به مناظرات، سخت پشیمان شد و پیش بینی امام در مورد وی تحقق یافت. علت پشیمانی نیز روشن است. مأمون با انگیزه صحیح و دانش دوستانه به این اقدام دست نزده بود، همچنان که برای آگاهی بیشتر مردم و دانشمندان از شخصیت علمی امام چنین نکرده بود. وی اهدافی چون تحقیر امام و شخصیت علمی او، سرگرم ساختن جامعه به این گونه جلسات و تحت الشعاع قرار دادن امور سیاسی و... را در سر داشت و چون خود را در رسیدن به آن هدفها ناکام یافت، سخت پشیمان شد. همین رخدادها را زمینه ساز شهادت آن حضرت

۱- اخبار و آثار حضرت امام رضا علیه السلام، ۶۲۶، ۶۳۶.

دانسته‌اند.^۱

علاوه بر این بحث‌های حضرت رضا (علیه السلام) درباره فلسفه احکام، بیانگر بینش عمیق آن حضرت است. بحث درباره فلسفه غسل و وضو، فلسفه حرمت زنا، فلسفه زکوة، فلسفه حرمت ربا و فلسفه حرمت شراب و طرح مسایل اجتماعی و اخلاقی در زمینه احکام، برخورداری کامل آن حضرت را از فکر برهانی نشان می‌دهد. بحث امام درباره مسایل پزشکی، حاکی از بینش وسیع امام در زمینه‌های علمی و اجتماعی است. حضرت رضا (علیه السلام) در فن خطابه و همچنین در زمینه شعر و ادب و در فصاحت و بلاغت یگانه بود. جامعیت امام (علیه السلام) مأمون را به ادای احترام نسبت به آن حضرت مجبور می‌ساخت.

تشکیل حوزه‌های علمی و تربیت شاگردان

یکی از فعالیت‌های علمی امام رضا (علیه السلام)، تشکیل حوزه‌های علمی در مرو بود. حضور شیعیان آن حضرت چنان چشمگیر بود که مأمون از ترس به حاجب خود دستور داد تا شاگردان ایشان را پراکنده کند. آن حضرت طی ۱۸ سال امامت خود در مدینه و دو سال در مرو با تلاش و کوشش فراوان موفق شد شاگردان بسیاری را تربیت کند. برخی منابع مجموع شاگردان آن حضرت را ۳۱۸ تن برشمرده‌اند.^۲ این شاگردان توانستند پس از شهادت امام به بسیاری از شبهات پاسخ بدهند و به این وسیله منشأ خیر فراوانی در جامعه مسلمانان باشند. برای نمونه به جایگاه علمی سه تن از شاگردان برجسته آن حضرت که تحت تاثیرات عمیق علمی امام قرار گرفته‌اند اشاره می‌شود.

۱- ابو عبدالله محمد بن خالد برقی: وی از اهالی روستای برق‌رود قم بود و به افتخار شاگردی امام رضا (علیه السلام) و فرزندشان دست یافت. محمد بن خالد مردی ادیب، مورخ و آگاه به علوم عرب بود. آثار زیادی داشته که به هشت تألیف او اشاره شده

۱- امام علی بن موسی الرضا، ۴۲.

۲- رجال طوسی، ۳۶۶؛ علی بن موسی (علیه السلام) امام رضا، ۳۰۴ به بعد.

است.

۲- حسن و حسین بن سعید اهوازی: اصل آنان از اهواز و هر دو برادر از یاران بزرگ امام بودند و وثوق علمی آنان مورد تأیید آن حضرت بود. جدّ دوم آنان مهران از موالی علی بن الحسین علیه السلام بود که به دست آن حضرت آزاد شد. آثار حسین بن سعید را سی عدد نوشته‌اند و بیشتر آنها در تفسیر قرآن است

۳- عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی: وی از همراهان امام رضا علیه السلام و محبّ خاندان رسول صلی الله علیه و آله بود که افتخار خادمی آن حضرت را داشت. از او کتابی به نام وفات الرضا علیه السلام نقل شده و شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا داستان شهادت آن حضرت را از قول او نقل کرده است. او را مردی ثقه و صحیح الحدیث دانسته‌اند. اباضت روایات بسیاری به ویژه از ملاقات‌های امام رضا علیه السلام با برخی شخصیت‌ها و از جمله دعبل خزاعی یاد کرده است.^۱

نقل است که امام به پانزده هزار مسئله پاسخ داده‌اند که بسیاری از نویسندگان و مصنفان آنها را گردآوری نموده‌اند.^۲

سرانجام می‌توان گفت عمده‌ترین مؤلفه و پیش‌زمینه حرکت امام، در راستای نهضت علمی مسلمانان و آموزه‌های دینی مربوط به کتاب و سنت بوده است.

کتاب‌های منسوب به امام رضا علیه السلام

شماری از مورخان و تذکره‌نویسان، علاوه بر احادیث و اخباری که از آن حضرت نقل شده، تألیفاتی را نیز ذکر کرده‌اند. هر چند صحت انتساب آنها به امام نیازمند ادله کافی است، ولی شماری از جزوات و رساله‌هایی، که به آن حضرت منتسب است، در این جا معرفی می‌شود.

۱- پاسخ به مسائل ابن سنان (علل احکام ابن سنان)

صدوق در عیون اخبار الرضا علیه السلام رساله‌ای از آن حضرت نقل کرده که در جواب

۱- علی بن موسی علیه السلام امام رضا، ۳۵۴-۳۰۴؛ رجال طوسی، ۳۹۶-۳۶۶.

۲- مناقب آل ابی طالب، ۳۵۰/۴؛ بحار الأنوار، ۹۹/۴۹.

محمد بن سنان قمی در علل احکام نوشته است و در آن پنجاه و پنج علت از علل شرایع بیان شده است.^۱

۲ - علل ابن شاذان

کتاب علل را که ابن شاذان ذکر کرده و برخی آن را از تألیفات امام علیه السلام دانسته‌اند، نمی‌توان نوشته امام علیه السلام دانست. به سبب اینکه کتاب مذکور را ابن شاذان خود تنظیم کرده و مطالب آن را مطابق سؤال‌های خود درباره شرایع و پاسخ‌های حضرت رضا علیه السلام فراهم آورده است. ابن شاذان در این کتاب، علل را به صورت اشکال و پاسخ‌ها را به صورت حل عرضه می‌کند و معلوم نیست آیا نصوصی را که ذکر کرده، عین الفاظ امام علیه السلام است یا نه؟ و چه بسا با حفظ غرض و مقصود امام علیه السلام، در الفاظ تصرف کرده و آنها را به سبک خاص خود در آورده و عرضه داشته باشد.^۲

۳ - کتاب محض الاسلام

از دیگر تألیفاتی که به امام رضا علیه السلام نسبت داده‌اند، کتاب محض الاسلام و شرایع الدین است. شیخ صدوق، در عیون اخبار الرضا، آن را از فضل بن شاذان نقل کرده است، لیکن فضل بیان نکرده که امام علیه السلام آن را به خواهش مأمون تألیف فرموده است.^۳

آنچه از ملاحظه رجال سند این کتاب استنباط می‌شود، عدم وثوق درباره انتساب آن به امام رضا علیه السلام است؛ زیرا برخی از رجال آن معتبر نیست. علاوه بر این، دارای اسلوبی غیر منسجم و تعبیرات ناموزونی است که بعید به نظر می‌رسد، نوشته شخص امام علیه السلام باشد. همچنین، مشتمل بر احکام چندی است که التزام به آنها در مذهب ما ثابت نشده است.

این دلایل، ما را به این باور نزدیک می‌کند که این رساله، نوشته و تألیف امام

۱ - مناقب آل ابی طالب، ۳۵۰/۴، بحار الانوار ۹۹/۴۹.

۲ - عیون اخبار الرضا، ۲/۲۶۰-۱۹۹؛ گلستان قرآن، شماره ۱۹۳، سید محمدصادق عارف.

۳ - مکاتیب الامام الرضا علیه السلام، ۲۹؛ عیون اخبار الرضا، ۲/۲۷۹ - ۲۶۱، باب ۳۵.

رضا علیه السلام نیست. به علاوه، این کتاب، خلافت مأمون و اسلاف او را باطل شمرده و آنها را به گمراهی و دوری از حق و هدایت توصیف کرده و امامان حق را صریحاً به ائمه دوازده گانه منحصر ساخته است. همچنین، در این رساله آنچه را ائمه علیهم السلام در تمام طول تاریخ زندگی خود بدان پایبند بوده اند، ترک کرده و این، خود، نشانه عدم صحّت انتساب آن به امام علیه السلام است.

از احتمالات چندی که درباره این کتاب داده اند، به نظر می آید این رساله مجموعه فتوهای یکی از علماست که مشتمل بر نظریات او در شؤون اعتقادی و تشریحی است و سبک آن نامقبول و ترتیب مطالب آن ناموزون است.^۱

۴- صحیفه الرضا

رساله ای است که آن حضرت برای مأمون عباسی درباره شریعت نوشت. حسن بن شعبه در *تحف العقول* نقل کرده که مأمون، فضل بن سهل را به محضر امام رضا صلوات الله علیه فرستاد و پیغام داد که دوست دارم برای من از حلال و حرام و واجبات و سنن بنویسی که تو حجت خدا بر خلق و معدن علم هستی. امام علیه السلام دوات و کاغذ خواست و نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم... آن گاه ابن شعبه این رساله را به تفصیل نقل می کند.^۲

۵- رساله ذهبیه

از نخستین کسانی که در علم پزشکی کتاب نوشته، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است. امام وقتی به سوی توس می آمد، در نیشابور در مجلس مأمون با جماعتی از فلاسفه و پزشکان چون یوحنا بن ماسویه و جبرئیل بن یخشوع و ابن بهله هندی و دیگر کسان گرد آمدند و سخن از طب به میان آمد. وقتی مأمون در این باره از امام پرسش کرد، حضرت فرمود: برای من به مرور زمان تجربیاتی حاصل گشته که آنها را می نویسم. حضرت، کتابی را درباره امور پزشکی نوشت و برای مأمون فرستاد. وی

۱- گلستان قرآن، شماره ۱۹۳، سید محمدصادق عارف.

۲- *تحف العقول*، ترجمه احمد جنتی، ۴۹۶-۴۸۶.

دستور داد تا آن را با طلا بنویسند که به رساله ذهبیه معروف شد، شیخ طوسی در کتاب فهرست خود در شرح حال محمد بن حسن بن جمهور بصری از آن یاد کرده و فرماید: «وله الرسالة الذهبية عن الرضا (علیه السلام)». علامه مجلسی همه آن رساله را در بحار الأنوار (ج ۵۹، ص ۳۰۶ - ۳۵۶) در پنجاه صفحه نقل کرده و در آخر فرموده: ابو محمد حسن قمی گوید چون این رساله به دست مأمون رسید، آن را خواند و شاد شد و گفت با آب طلا نوشته شود و رساله مُذهَّبه (ذهبیه) مسمی گردید. قابل یادآوری که بیش از ده کتاب به صورت شرح و ترجمه پیرامون این رساله چاپ شده است.^۱

مأمون، این رساله را با خوشحالی بسیار دریافت کرد و برای نشان دادن اهمیت آن دستور داد که با طلا بنویسند و در خزانه دارالحکمه نگهداری کنند. به همین مناسبت آن را رساله ذهبیه نامیده‌اند.

مأمون، در ستایش این رساله می‌گوید: «أما بعد، من در رساله پسر عمّ ادیب و دانشمند حبیب و منطقی طبیب که در اصطلاح ابدان و چاره‌جویی در برابر مرگ و نگهداشتن حدّ طعام است نگریستم و آن را در غایت کمال یافتم. با دقت، به مطالعه آن پرداختم، توسن اندیشه را در آن جولان دادم و هر بار که آن را خواندم و در آن اندیشه کردم، حکمت‌هایی از آن بر من ظاهر و فوایدی از آن برایم آشکار و قلبم به سود سرشار آن مطمئن شد. از این رو، آن را از بر کردم و در مطالب آن اندیشیدم و چون آن را گران‌بهاترین خواسته‌ها و بزرگ‌ترین اندوخته‌ها و سودمندترین فایده‌ها دیدم و نیز به سبب نفاست و حسن موقعیت و بزرگی سود و فراوانی برکت آن، فرمان دادم با طلا نوشته شود و آن را رساله ذهبیه نام نهادم. پس از آنکه گروهی از جوانان هاشمی دولت، از آن نسخه‌برداری کردند، آن را در خزانه دارالحکمه مخزون داشتم... این رساله، شایسته صیانت و نگهداری و دارای صلاحیت و اعتبار

۱ - مستدرک الوسائل، ۳/۳۳۵؛ طب الرضا، مجموعه انتشارات «ملتقى العصرین» شماره ۲، ص ۱۹-۲۰؛

مکاتیب الامام الرضا (علیه السلام)، ۴۶ - ۹۶.

است، حکیمی است که می‌توان بر آن اعتماد کرد و رایزنی است که باید بدو مراجعه کرد؛ ارکان‌های دانش است و امر و نهی آن باید فرمانبرداری شود.

آری، این رساله از خانه کسانی بیرون آمده که مردم احکام پیامبر صلی الله علیه و آله و پیام انبیا و دلائل اوصیا و دانش علما را از آنان فرا می‌گیرند و سینه‌ها از آنان شفا می‌یابد و بیماران جهل و کوردلی، به وسیله آنان بهبود پیدا می‌کنند؛ خشنودی و رحمت و برکت خداوند بر آنان باد. من این رساله را به خواص خود، از دانایان و پزشکان و صاحبان تألیف و نویسندگان کتاب‌ها و شماری از پژوهشگران و ناموران در حکمت عرضه داشتم. همه، آن را ستودند و پراج و گران قدر دانستند و به علو مرتبه مصنف آن اعتراف داشته و صحت آنچه را در این رساله آمده، تصدیق کردند.^۱

گروه بسیاری از علما و دانشوران، این رساله را شرح کرده‌اند که، نام چند تن از آنان در زیر می‌آید:

۱. ترجمه العلوٰی للطب الرضوی، نوشته سیدضیاء الدین ابی الرضا فضل الله بن علی الراوندی متوفی به سال ۵۴۸ ه. ق.

۲. ترجمه الذهیبیه، از مولی فیض الله عصّار شوشتری، استاد طب و نجوم در زمان فتحعلی شاه، هم‌زمان با حکومت او بر شوشتر به سال ۱۱۰۷ که نسخه خطی است و در کتابخانه مشکات در دانشگاه تهران موجود است و تاریخ نگارش آن سال ۱۱۳۳ ه. ق. است.

۳. ترجمه الذهیبیه، از مولی محمدباقر مجلسی که نسخه خطی است و در کتابخانه مرحوم سیدحسن صدر در کاظمیه موجود است.

۴. عافیة البریة فی شرح الذهیبیه، از میرزا محمدهادی فرزند میرزا محمد صالح شیرازی است که در زمان شاه سلطان حسین صفوی تألیف شده و در کتابخانه سیدحسن همدانی، در نجف اشرف موجود است.

۱۰۴ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

۵. شرح طب الرضا، از مولی محمد شریف خاتون آبادی که آن را در حدود سال ۱۱۲۰ ه.ق. تألیف کرده است.
 ۶. ترجمة الذهبیه، از سیدشمس الدین محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی که در سال ۱۱۵۵ ه.ق. از نگارش آن فراغت یافته است. نسخه خطی آن در کتابخانه شیخ علی اکبر نهاوندی در خراسان موجود است.
 ۷. شرح طب الرضا، از سید علی اکبر شبر، متوفی به سال ۱۲۴۲ ه.ق. شیخ نوری متذکر شده که این نسخه را دیده است.
 ۸. شرح طب الرضا، از مولی حاج محمد فرزند حاج محمدحسن مشهدی، متوفی به سال ۱۲۵۷ ه.ق.
 ۹. شرح طب الرضا، از مولی نوروزعلی بسطامی.
 ۱۰. المحمودیه، از حاج میرزا کاظم موسوی زنجانی، متوفی به سال ۱۲۹۲ که نسخه خطی است و در نزد نوادگان او موجود است.^۱
 ۱۱. طب الامام الرضا علیه السلام المعروف بالرسالة الذهبیه، شرح و تحقیق محسن عقیل ۱۴۲۶ ه.ق.
 ۱۲. طب الرضا و طب الصادق، تحقیق علامه مرتضی عسکری، ترجمه کاظمی، ۱۳۸۵ ش.
 ۱۳. طب الرضا، (طب و بهداشت) ترجمه نصیرالدین امیر صادقی، چاپ سوم، ۱۳۸۷ ش.
 ۱۴. سفارشات پزشکی و بهداشتی امام رضا علیه السلام، ترجمه جابر رضوانی، ۱۳۸۵ ش.
 ۱۵. نامه زرین سلامت، ترجمه و تحقیق دکتر محمد دریایی، ۱۳۸۹ ش.
 ۱۶. کتاب الفقه الرضوی
- فقه الرضا، کتابی در ابواب فقه است. این کتاب تا زمان مجلسی اول مشهور نبود و از زمان وی معروف گردید. علتش آن بود که جماعتی از اهل قم نسخه آن کتاب را به

۱- گلستان قرآن، شماره ۱۹۳، سید محمدصادق عارف.

مکه آوردند و قاضی امیرسید حسین اصفهانی آن را دید و یقین کرد که آن تألیف حضرت رضا علیه السلام است. سید آن را استنساخ کرد و با خود به اصفهان آورد و به مجلسی اول نشان داد. او و فرزندش مجلسی دوم یقین کردند که آن از حضرت رضا علیه السلام است. البته در صحت آن به امام تردیدهایی وجود دارد.^۱

از جمله کتاب‌هایی که به امام رضا علیه السلام نسبت داده شده رساله ذهبیه در طب است که گویند آن را به خواهش مأمون مرقوم فرموده است.

کتاب‌های دیگری را به آن حضرت نسبت داده‌اند که مشتمل بر نظریات و افکاری است که امام در پاسخ پرسش کنندگان و کسانی که خواسته‌اند از سرچشمه زلال دانش آن حضرت کسب فیض کنند، بیان فرموده‌اند. آشکار است که ارزیابی‌ها و ایرادها، تنها در جهت صورت و ترکیب این کتاب‌هاست، نه محتوا و مدلول آنها.

اشعار منسوب به امام رضا علیه السلام

از رفتار تشویق‌آمیز امام رضا علیه السلام نسبت به برخی شاعران، و صله‌هایی که به آنان می‌داده‌اند، باید به جایگاه شعر و رسالت شعرا پی برد. به همین دلیل است که وقتی دعبل این بیت را می‌خواند:

يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ وَ يَجْزِي عَلَى النِّعْمَةِ وَ النَّقْمَةِ

هر حق و باطلی را در میان ما تشخیص داده و جدا می‌کند و به نعمت و نعمت‌ها، پاداش می‌دهد.

امام بسیار می‌گرید و بعد از آن سر مبارکش را بلند می‌کنند و می‌فرمایند: ای دعبل این دوبیت را روح القدس بر زبانت جاری کرده است.^۲

همچنین زمانی که دعبل این بیت را خواند:

وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِـنَفْسٍ زَكِيَّةٍ تَصَمَّنُهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

۱- رک: تحقیقی پیرامون کتاب فقه الرضا علیه السلام، مجموعه مقالات کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام،

۱۰۶ >> امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

و قبری در بغداد، از آن نفس زکیه است که خداوند او را در خانه‌های بلند بهشت جای دهد.

امام به او می‌فرماید: آیا اجازه می‌دهی کمال و ختام قصیده‌ات به این دو بیت که من گفته‌ام، باشد؟

دعبل عرض می‌کند: آری یابن رسول الله صلی الله علیه و آله ملحق نمایید.

آن‌گاه امام، این دوبیت را قرائت فرمود:

وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ أَلْحَتْ عَلَيَّ الْأَحْشَاءُ بِالزَّفْرَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفْرَجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ
و قبری در طوس که بزرگی مصیبت آن همواره آتش اندوه را در جگرها شعله‌ور می‌سازد.

و آن اندوه همچنان باقی است تا آنکه خداوند قائم را برانگیزد و او اندوه و رنج‌ها را از ما [اهل بیت] بر طرف نماید.

امام این شاعر انقلابی و متعهد و روشنگر را هم از صله‌های معنوی و روحی بهره‌مند کرد، و هم از صله مادی. امام، جامه خویش را به او بخشید.^۱

علاوه بر این، امام خود سروده‌هایی را حفظ کرده و گاهی به مناسبت‌های مختلف اشعار و قصایدی را سروده‌اند که مبین ذوق و قدرت شاعری ایشان است.

مرحوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا با اسناد خود از امام رضا علیه السلام نقل کرده است که مأمون از حضرت رضا علیه السلام پرسید آیا شعری هم سروده‌اید؟

امام در پاسخ فرمود: بسیار.

مأمون گفت: بهترین آنها را در باره بردباری، برای من بخوانید!

امام این ابیات را خواندند:

۱ - بحار الانوار، ۲۳۶/۴۹؛ اشعار حکمت آمیز امام هشتم، مجموعه مقالات کنگره جهانی حضرت رضا، ۳۶۱/۳.

إِذَا كَانَ دُونِي مَن بُلِيَتْ بِجَهْلِهِ
أَبَيْتُ لِنَفْسِي أَنْ تُقَابَلَ بِالْجَهْلِ
وَإِنْ كَانَ مِثْلِي فِي مَحَلِّي مِنَ النُّهْيِ
أَخَذْتُ بِجِلْمِي كَيْ أُجَلَّ عَنِ الْمِثْلِ
وَإِنْ كُنْتُ أَدْنَى مِنْهُ فِي الْفَضْلِ وَالْحِجَى

عَرَفْتُ لَهُ حَقُّ التَّقَدُّمِ وَالْفَضْلِ
آن‌گاه که کسی که به تندخویی‌اش گرفتار آمده‌ام، کمتر از من باشد، برای خود
نمی‌پسندم که با او به تندی برخورد شود. (مقابله به مثل کنم).

و اگر او، از نظر خرد، چونان من باشد، بردباری پیش گیرم تا از همتا، برتر باشم.
و اگر در فضیلت و دانش، کمتر از او باشم، حق تقدّم و فضیلت او را می‌شناسم.
(از سر حق شناسی، مقابله به مثل نکنم).

مامون گفت: چه نیکو است، سروده کیست؟

امام علیه السلام فرمود: سروده جوانان ماست.^۱

یکی دیگر از آثار منظوم منتسب به امام رضا علیه السلام قصیده معروف به هائیه است.
مرحوم محدث قمی در بعضی از آثار خود مثل منتهی الآمال و نفس المهموم
قسمت‌هایی از آن را نقل کرده است. این قصیده که بالغ بر ۴۵ بیت شعر است و هر
یک از آنها محتوی دستورات اخلاقی و سرمشق زندگانی فردی و اجتماعی و
راهنمای سعادت و کمال است. نیز محققان و فضیلا پیشین بر آن شرح و ترجمه‌ها
نوشته و بحث و تحلیل نموده‌اند. این منظومه از گران‌بهارترین آثار امام هشتم است و
از بهترین قصاید اخلاقی است که در انشاء، سبک و روش نظیر ندارد. همچنین
فضل‌الله کمپانی در کتاب حضرت رضا علیه السلام و مؤلف کتاب ریحانة الادب و دیگران در
خصوص این قصیده اظهار نظر کرده‌اند. به هر حال به نظر می‌رسد منبع همه کسانی

۱ - اشعار حکمت آمیز امام هشتم، مجموعه مقالات کنگره جهانی حضرت رضا، ۳/۳۶۷؛ بحار الانوار،

۱۰۷/۴۹؛ عیون اخبار الرضا، ۲/۱۷۹.

که این منظومه را در آثار خود نقل کرده اند^۱، کتاب جواهر الادب احمد هاشمی مصری است. هشت بیت از این قصیده چنین است:

وَاعْجَباً لِلْمَرْءِ فِي ذَاتِهِ	يَجْرُ ذَيْلَ التِّيهِ فِي خَطْرَتِهِ
يَزْجُرُهُ الْوَعْظُ فَلَا يَنْتَهِي	كَأَنَّهُ الْمَيِّتُ فِي سَكْرَتِهِ
يُبَارِزُ اللَّهَ بِعِصْيَانِهِ	جَهْرًا وَلَا يَخْشَاهُ فِي خَلْوَتِهِ
وَإِنْ يَقَعُ فِي شِدَّةٍ يَبْتَهِلُ	فَإِنْ نَجَى عَادَ إِلَى عَادَتِهِ
أَرْغَبَ لِمَوْلَاكَ وَكُنْ رَاشِدًا	وَاعْلَمْ بِأَنَّ الْعِزَّ فِي خِدْمَتِهِ
وَأْتَلُ كِتَابَ اللَّهِ، تُهْدِي بِهِ	وَأَتَّبِعِ الشَّرْعَ عَلَيَّ سُنَّتِهِ
لَا تَحْرِصَنَّ، فَالْحِرْصُ، يَزْوِي الْفَتَى	وَيُذْهِبُ الرِّوْثَ مِمَّنْ بَهَجَتِهِ
وَالْحَظُّ لَا تَجْلِبُهُ حِيلَةٌ	كَيْفَ يَخَافُ الْمَرْءُ مِنَ فُرْقَتِهِ

جای بسی شگفت از انسان که به خویش مغرور می شود و دامن غرور در وادی نخوت می کشد، با همه خطرناکی آن.

هیچ پند او را [از عصیان و گناه] باز نمی دارد، و باز نمی ایستد گویی در مستی و باد غرور، چون مرده [بی حرکت] است.

آشکارا نافرمانی خدا می کند و از ارتکاب گناه در خلوت خویش باکی ندارد (نمی ترسد).

و چون گرفتار سختی می شود، به زاری می افتد و زمانی که نجات یافت، به عادت پیشین خود باز می گردد.

مولایت (خدایت) را دوست بدار و رشید باش (بیندیش) و بدان که عزت در خدمت به اوست.

و کتاب خدا را بخوان تا بدان هدایت شوی و تابع شریعت همان گونه که وضع شده، باش.

حریص مباش که حرص، شخص را منزوی می کند (از جامعه دور می کند) و صفا

۱- برگرفته از: حسین عمادزاده، زندگی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام.

شخصیت علمی امام رضا علیه السلام ۱۰۹

را از چهره او می‌زداید.

بهره و نصیب هر کس، بی‌شک خواهد رسید، و مکر و حيله برای جلب آن
کارساز نیست. بنابراین، انسان نباید به تصور از دست دادن آن بیمناک گردد.^۱

۱ - بحار الانوار، ۱۰۷/۴۹؛ عیون اخبار الرضا، ۱۷۵/۲ - ۱۷۴؛ اشعار حکمت آمیز امام هشتم، مجموعه
مقالات کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، ۳/۳۷۵.

فصل چهارم

زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام در دوره امامت خویش، با خلفایی چند از عباسیان، معاصر بوده است.

مدّت ده سال از امامت هشتمین امام با دوران خلافت هارون مقارن بود. در آن دوره ده ساله، هارون به دلیل بحران‌هایی که حکومت با آن روبه‌رو بود، هیچ‌گاه خود را در برابر امام قرار نداد.

هارون، نگران آینده

هارون در سال‌های پایانی عمر خود، به حکومت عباسیان و آینده آن می‌اندیشید. به همین منظور در سال ۱۷۵ ه. ق. فرزندش محمد امین را که هنوز بیش از پنج سال از عمرش نگذشته بود، برای جانشینی پس از خود، معرفی کرد.^۱ هفت سال بعد، یعنی در سال ۱۸۲ ه. ق. با معرفی عبدالله مأمون به جانشینی امین، در تثبیت حکومت عباسی کوشید.^۲ هارون در سال ۱۸۶ ه. ق. همراه فرزندان، امین، مأمون و مؤتمن، عازم حج شد. در آنجا، عهدنامه‌ای را در حضور

۱- البدایة و النهایة، ۱۰/۱۶۵.

۲- همان، ۱۰/۱۷۹.

شخصیت‌ها و رجال سیاسی، قضایی، نظامی و... به امضای دو فرزندش امین و مأمون رساند و نسخه‌ای از آن را در خانه کعبه به دیوار آویخت.^۱ در این قرارداد، ضمن معرفی فرزندانش برای اداره دستگاه خلافت، یکی پس از دیگری، از آنان پیمان گرفت که نقض عهد نکنند. آنگاه هارون دستور داد تا متن آن را برای حاضران در موسم حج بخوانند تا پس از بازگشت حاجیان، موضوع جانشینی امین و مأمون میان همه مردم منتشر شود.^۲

در پی این اقدام، هارون ضمن تقسیم هدایا و عطایای فراوان میان مردم مدینه، دستور داد به موجب سندی، کشور پهناور اسلامی آن روز را میان امین، مأمون و مؤتمن قسمت کنند، ولی از آن‌جا که هرگاه حکومت با قدرت طلبی و حرص و آز و بی‌تقوایی همراه گردد، همه عهدها و ارزش‌ها نادیده گرفته می‌شود، تدبیرهای هارون در راستای هماهنگی امین و مأمون در سیطره بر سرزمین‌های اسلامی چندان دوام نیافت و برادری آنان به دشمنی کشیده شد.^۳

مرگ هارون و پیامدهای آن

سرانجام هارون در سال ۱۹۳ ه. ق. در توس درگذشت. دیری نپایید که میان دو برادر، نزاع بر سر قدرت در گرفت. پدر که بارها شعار «الْمُلْكُ عَقِيمٌ»^۴ را سر داده بود و معتقد بود که حکومت و قدرت نازاست و به خاطر آن از همه چیز می‌توان گذشت و هر مانعی را باید از میان برداشت! اینک پسران او نیز همان منطق سیاسی را دنبال می‌کردند.

اختلاف دو برادر، که با دست‌های پشت پرده سیاسی و قومی نیز هدایت می‌شد، سرانجام امین را بر آن داشت تا در اوایل سال ۱۹۵ ه. ق. برادرش مأمون را

۱- تاریخ ابن خلدون، ۲۲۲/۳.

۲- تاریخ طبری، ۴۸۱/۶.

۳- همان، ۴۸۳/۶.

۴- عیون اخبار الرضا، ۸۸/۱.

از ولایتعهدی برکنار کند، و راه را برای سلطه و حکومت مطلقه و بی چون و چرای خویش، هموار سازد.

از سوی دیگر، مأمون نیز که تربیت یافته شیوه هارونی بود، نمی توانست حکومت را به راحتی از دست بدهد. از این رو، در صدد رویارویی بر آمد و نتیجه آن چیزی جز لشکرکشی نبود. سپاهی از خراسان و لشکری از بغداد راهی «ری» شدند، که در این نبرد، لشکر امین ناباورانه شکست خورد.^۱

در هجوم دیگری، طرفداران مأمون راهی بغداد شده، صحنه دشواری را برای امین و دستگاه حکومت او فراهم ساختند که برای آنان هیچ گونه راه گریزی نبود. امین از ظاهر، فرمانده سپاه مأمون خواست تا با فرستادن نامه ای از مأمون برای او امان بخواهد.

امین گفت: اگر برادرم مرا مورد عنایت و بخشش قرار داد، شایسته است، زیرا او اهل تفضل است و اگر مرا کشت، ننگ نخواهد بود، زیرا جوانمردی، جوانمردی را شکسته و شمشیری، شمشیری را بریده است. البته چنانچه درندگان مرا پاره پاره کنند، نزد من گواراتر است از آنکه سگی مرا نجات دهد.^۲

سرنوشت امین

فرمانده سپاه مأمون به درخواست های امین، اهمیتی نداد و سرانجام وی را دستگیر کرد و در حادثه حمله چند مرد مسلح، امین با ضربه هایی از پای در آمد. بدین ترتیب، طومار زندگی امین بر چیده شد و بغداد سقوط کرد و این آغازی بود بر سلطه مأمون بر بغداد و دیگر سرزمین های اسلامی.

هر چند مأمون در این نبرد به پیروزی بزرگی دست یافت، ولی بدون شک، حکومتی پرفراز و نشیب را پیش روی داشت، زیرا از نظر عباسیان و هواداران آنها،

۱- الکامل، ۲۴۰/۶؛ تاریخ ابن خلدون، ۲۳۰/۳.

۲- ... إِنَّ تَفَضَّلَ عَلَيَّ فَأَهْلُ لِدَلِيكَ وَإِنْ قَتَلَنِي فَمُرُوَّةٌ كَسَرْتُ مُرُوَّةً وَصَمُصَامَةٌ قَطَعَتْ صَمُصَامَةً وَلَإِنْ يُقْتَرِسْنِي السَّبُعُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُنَجِّبَنِي الْكَلْبُ. نقل از: تاریخ الخلفاء، ۳۰۵.

امین خلیفه قانونی پس از هارون بود و آنان او را به عنوان ولی امر، شناخته و اطاعت او را بر خود لازم می دانستند.

از سوی دیگر، امین از امتیاز دیگری نیز برخوردار بود، زیرا او فرزند زبیده بود و زبیده، نزد هارون و در نظر عباسیان، منزلت خاصی داشت.^۱ بنابراین، حرکت نظامی مأمون نمی توانست پشتوانه لازم را دارا باشد. از این رو، هنگامی که سر بریده امین را نزد مأمون آوردند، فضل بن سهل که نقشی اساسی در زمینه سازی و هدایت نبرد خونین بغداد داشت، گفت:

شمشیرها و زبان های مردم بر ضد ما به کار افتاد.^۲

مأمون چون این سخن را شنید، گفت:

دیگر کار از کار گذشته است، برای نجات از این باتلاق و پوزش از آن، چاره ای بیندیش.^۳

از این رو، هنگامی که نامه زبیده^۴ به دست مأمون رسید، وی گفت:

من همان سخن را می گویم که علی بن ابی طالب در مورد قتل عثمان گفت: سوگند به خدا من او را نکشتم. من نیز سوگند می خورم که کشنده امین نیستم؛ نه گفته ام، نه به این قتل راضی بوده و نه به انجام آن فرمان داده ام.^۵

زاممداری مأمون

مأمون در پانزدهم ربیع الاول سال ۱۷۰ ه.ق. در یاسریه^۶ متولد شد. مادرش،

۱- مروج الذهب، ۳/۳۹۶.

۲- سَلَّ عَلَيْنَا سُيُوفُ النَّاسِ وَالسِّتَّةُمْ؛ تاریخ طبری، ۱۰۱/۷.

۳- قَدْ مَضَى مَا مَضَى، فَاحْتَلَّ فِي الْأَعْتَادِ مِنْهُ...؛ تاریخ طبری، ۱۰۱/۷.

۴- نامه ای به صورت شکوائیه از رفتار غیر انسانی طاهر و سپاهیان مأمون نوشته و حادثه نبرد بغداد و جزئیات امر را با قصیده ای آورده است. مروج الذهب، ۳/۴۱۵.

۵- همان.

۶- نام روستایی است در نزدیکی بغداد. معجم البلدان، ۵/۴۲۵.

یکی از کنیزان هارون به نام مراجل از اهالی بادغیس^۱ بود. او در دوران خلافت برادرش امین، بر بخش شرقی خطه اسلامی، حکومت می‌کرد، ولی پس از کشته شدن برادرش امین، زمامداری گسترده او در سال ۱۹۸ ه.ق. آغاز شد. بدین سان اگر دوران سلطه او بر شرق سرزمین‌های اسلامی آن روز را نیز به‌شمار آوریم، مأمون بیش از بیست سال بر مسند خلافت تکیه زده است.^۲

ویژگی‌های مأمون

مأمون هفتمین خلیفه عباسی است و نسبت به برادرش و نیز در مقایسه با دیگر خلفای عباسی، از امتیازهایی برخوردار بوده است.

۱- سیوطی در شرح حال او می‌نویسد: مأمون، از نظر دوراندیشی، استواری اراده، بردباری، دانش، زیرکی، بزرگی، شجاعت و جوانمردی، بر تمام خلفای عباسی برتری داشت.^۳

۲- ابن‌الندیم از مأمون با عنوان «داناترین خلفا به فقه و کلام» یاد می‌کند.^۴ وی مردی زیرک بود و به لحاظ سیاسی، چهره‌ای بس پیچیده داشت. گاهی چونان دینداری دلسوز ظاهر می‌شد و مردم را به علّت کوتاهی در امر اقامه نماز و فرورفتن در لذّات و پیروی از شهوات و ... نکوهش می‌کرد و آنان را از عذاب الهی می‌ترساند.^۵ و زمانی خودش در بزم عیش و نوش و مجلس لهو و لعب شرکت می‌جست...^۶

۳- احمد امین مصری می‌نویسد: مأمون در عین حال که در مجالس عیش و

۱- آن روز، جزء خراسان بود و اکنون محلی نزدیک هرات در افغانستان است.

۲- تاریخ طبری، ۱۹۸/۷؛ الکامل، ۴۳۲/۶.

۳- تاریخ الخلفاء، ۳۰۶.

۴- أَعْلَمُ الْخُلَفَاءِ بِالْفِقْهِ وَالْكَلامِ؛ فهرست ابن‌ندیم، ۱۶۸.

۵- در نامه مفصلی به مردم بغداد، در این باره سخن گفته است. طرائف المقال، ۲۸۱.

۶- ضحی الاسلام، ۱۱۷/۳.

نوش شرکت می‌جست، به کتاب و فلسفه و بحث و جدل و مناظره علمی و مباحث فقهی و ... علاقه شدید داشت.^۱

روزی ادعای تشیع می‌کرد و وجودش را البریز از دوستی و عشق به علی علیه السلام نشان می‌داد و در فاصله اندکی، نقاب از چهره برگرفته، تا آن جا پیش رفت که حاضر نبود حتی از حجاج بن یوسف، آن عنصر تبه‌کار و جلاد، خُرده گیرند.^۲

به سبب آنکه شناخت شرایط سیاسی عصر امام علی بن موسی علیه السلام، پیوند تنگاتنگی با شناخت ویژگی‌های حاکمان آن عصر دارد، ناگزیر باید توجه بیشتری را در این باره معطوف داریم.

مأمون و دشواری‌های حکومت

نخستین مسئله‌ای که باید بدان توجه شود، جلب بیعت مردم، در جای جای سرزمین پهناور اسلامی است. مأمون نتوانست بیعت مردم بغداد و کوفه را به دست آورد، همچنان که از جلب نظر اهل مدینه، مکه و بصره نیز محروم ماند، زیرا اهل سرزمین‌های اسلامی، اگر از شیعیان و علویان بودند، اصولاً با خاندان عباسی همساز نبودند و اگر هم از عباسیان بودند، قتل امین را جرم دانسته، آن را قابل توجیه نمی‌شمردند.

دومین مشکلی که مأمون با آن رو به رو شد، ناآرامی‌های موجود، در گوشه و کنار مملکت اسلامی بود، به ویژه برخی قیام‌ها که نفوذ و گستردگی خاصی داشت.

در مکه، محمد بن جعفر، معروف به دیباج؛ در مدینه، محمد بن سلیمان بن داوود؛ در واسط، جعفر بن محمد؛ در مداین، محمد بن اسماعیل؛ در کوفه، ابوسرایا به مخالفت برخاسته بودند. به هر نقطه که نظر می‌شد، انقلاب و قیامی بود و چنین حرکت‌هایی، خطری جدی نه تنها برای خلافت مأمون، بلکه برای حکومت عباسیان به شمار می‌رفت.

۱- ضحی الاسلام، ۳/۱۱۷.

۲- الکامل، ۴/۲۷۱.

سومین مشکل بزرگی که مأمون را همواره نگران می‌کرد، شخصیت برجسته و ممتاز و مورد توجه مردم، یعنی علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بود. نشانه‌ها از این واقعیت حکایت دارد که مأمون، به نقش سیاسی و اجتماعی و دینی امام، بیش از هر انقلاب یا نهضتی که در جریان بود، اهمیت می‌داد و آن را برای حاکمیت خود تهدید به‌شمار می‌آورد.

به هر حال، مأمون می‌بایست چاره‌ای می‌اندیشید تا اعتماد بنی‌عباس را جلب، و فریاد انقلابیون را خاموش کند و ذهنیت جامعه را در مورد قتل برادرش امین، تغییر دهد و از سوی امام رضا (علیه السلام) آسوده خاطر گردد. از جمله راه‌حل‌های او که می‌توانست ذهن جامعه علمی را مشغول دارد و عوام را به تواضع بکشاند، تشکیل جلسات و محافل علمی بود.

اما این کاربسنده نبود و مأمون پس از مشاوره با کسانی چون فضل بن سهل، به این نتیجه رسید که طرحی نو در فضای سیاسی جامعه در افکند و از احساسات مذهبی و علایق دینی مردم بر ضد مذهب و مردم استفاده کند. طرح جدید مأمون، اظهار ارادت به خاندان نبوت بود، در حالی که هرگز به آنان علاقه نداشت و معتقد بود خط مشی صحیح همان است که معاویه آن را دنبال می‌کرد، آنچه خود می‌خواست انجام می‌داد، و به نظر مردم توجهی نداشت.^۱

رفتار دوگانه وی، که در اسناد تاریخی به چشم می‌خورد، بر همین اساس استوار بوده است. همه خلفای اموی و عباسی و به‌ویژه مأمون، مدعی رهبری جامعه اسلامی بوده، سیاست خود را برگرفته از دیانت می‌نمایاندند،^۲ و اطاعت بی‌چون و چرای مردم را از خود و حکومتشان خواستار بودند، زیرا خودشان را مصداق «اولوالامر» می‌دانستند که قرآن به اطاعت از آنان فرمان داده است.^۳

۱ - المحاسن و المساوی للبيهقي، ۴۹۵.

۲ - هر چند واقعیت زندگی و حکومت آنان، عکس این اصل را نشان داده است.

۳ - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء / ۵۹).

مأمون و اظهار تشیع!

از جمله تدابیر مأمون در جهت ایجاد فضای جدید سیاسی و برهم زدن معادلات پیشین و مبهم ساختن مسائل در نگاه توده مسلمانان، اظهار تشیع و ارادت او به اهل بیت بود.

کسانی که مأمون را علاقه مند به خاندان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معرفی کرده اند، بیشتر به اظهارات وی در سخنرانی‌ها، مناظره‌ها، قصیده‌ها و ... استناد جسته‌اند که در مواردی چند، او به برتری علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَام اعتراف کرده، یا مخالفان شیعه را مورد حمله قرار داده است. علاوه بر این، برخی عملکردهای وی نیز مانند خوش رفتاری با علویان، بازگرداندن فدک یا تفویض ولایتعهدی را به امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام، مؤید اظهارات خلیفه دانسته‌اند.

مسعودی می‌نویسد: مأمون همواره اظهار تشیع می‌کرد و خود را شیعه می‌نمود.^۱

ابن جوزی قصیده‌ای از مأمون آورده است که در آن می‌گوید:

أَلَمْ عَلَى حُبِّ الْوَصِيِّ أَبِي الْحَسَنِ وَ ذَلِكَ عِنْدِي مِنْ عَجَائِبِ ذِي الزَّمَنِ
خَلِيفَةُ خَيْرِ النَّاسِ وَالْأَوَّلِ الَّذِي أَعَانَ رَسُولَ اللَّهِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَنِ^۲

من به خاطر دوستی جانشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ابوالحسن (علی) عَلَيْهِ السَّلَام سرزنش می‌شوم، در حالی که سرزنش از شگفتی‌های روزگار است.

او جانشین بهترین مردم است و او نخستین شخصی است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در نهان و آشکار، یاری کرده است.

در قصیده دیگری از مأمون آمده است:

لَا تُقْبَلُ التَّوْبَةُ مِنْ ثَائِبٍ إِلَّا بِحُبِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
أَخُو رَسُولِ اللَّهِ حَلْفَ الْهُدَى وَ الْأَخُ فَوْقَ الْخُلِّ وَ الصَّاحِبِ

۱- كَانَ الْمَأْمُونُ يُظْهِرُ التَّشْيِعَ. مروج الذهب، ۴۱۷/۳.

۲- تَلْكَرَةُ الْخَوَاصِّ، ۳۱۹.

إِنْ جُمِعَا فِي الْفَضْلِ يَوْمًا فَقَدْ فُاقَ أَخُوهُ رَغْبَةَ الرَّاغِبِ
 فَتَقَدَّمَ الْهَادِيَ فِي فَضْلِهِ تَسَلَّمَ مِنَ اللَّائِمِ وَالْعَائِبِ
 إِنْ مَالَ ذُو النَّصْبِ إِلَى جَانِبِ مِلْتُ مَعَ الشَّيْعِيِّ فِي جَانِبِ
 أَكُونُ فِي آلِ نَبِيِّ الْهُدَى خَيْرِ نَبِيِّ مِنْ بَنِي غَالِبِ
 حُبُّهُمْ فَارْضُ نُؤْدَى بِهِ كَمِثْلِ حَجِّ لَازِمٍ وَاجِبِ^۱

توبه هیچ تائبی پذیرفته نیست، مگر به خاطر محبت فرزند ابی طالب (علی علیه السلام)، برادر رسول خدا و هم‌پیمان او در هدایتگری، و این در حالی است که برادر، برتر از دوست و همراه است.

اگر روزی هم برادر و دوست، در فضیلت مقایسه شوند، برادر تفوق یابد. پس آن شخصیت هدایتگر را در فضیلت مقدم‌دار، تا از ملامت‌گران و عیبجویان در امان بمانی.

اگر ناصبیان و دشنام دهندگان به علی علیه السلام به جانبی تمایل یابند، من همراه با شیعیان به جانب دیگر متمایل خواهم بود.

در زمره آل پیامبر خواهم بود، او که بهترین پیامبر از فرزندان «غالب» است. محبت آنان واجب است، به آن وفادار خواهیم بود، چونان حج که لازم و واجب است.

قصیده‌های بسیاری از این دست، به نام او ثبت است. وی ضمن قصیده‌ای، درباره متصدیان خلافت، پس از پیامبر گفته است:

بِأَيِّ حُطَّةٍ وَبِأَيِّ مَعْنَى تَفَضَّلُ مُلْحِدِينَ عَلَيَّ عَلِيٌّ
 عَلَيُّ أَعْظَمُ الثَّقَلَيْنِ حَقًّا وَ أَفْضَلُهُمْ سِوَى حَقِّ النَّبِيِّ^۲

بر چه مبنا و منطقی باید آن دو ملحد برتر از علی علیه السلام به شمار آیند. علی علیه السلام به راستی که از میان دو یادگار گران‌بهای پیامبر صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین است و جز

۱- تنکرة الخواص، ۳۲۰.

۲- المحاسن و المساوی، ۶۸؛ اعیان الشیعه، ۱۶/۲.

بر پیامبر صلی الله علیه و آله بر همه ایشان برتری دارد.

مأمون به دلیل سخنانی چند، از این قبیل، مورد طعن بعضی مورخان و عالمان اهل سنت، قرار گرفته است و از این‌گونه اظهارات او، به عنوان گناه بزرگ و نابخشودنی، یاد کرده‌اند.^۱

اعتراف مأمون به ارزش‌های والای امام علی علیه السلام

مأمون در نامه‌ای که از مرو، پس از مسئله ولایتعهدی و در پاسخ نامه عباسیان، به بغداد ارسال داشته، مناقبی از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را بازگو کرده است. از جمله در آن نامه، موارد زیر را به عنوان ارزش‌های وجودی امام برشمرده است:^۲

- * حمایت و پشتیبانی از پیامبر صلی الله علیه و آله در همه احوال.
- * ایثار جان در راه حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در مواقع مختلف، مثل لیلۃ المبیت.^۳
- * برتری او در میدان جهاد با مشرکان.
- * برتری او در شناخت قرآن و احکام الهی.
- * دارا بودن ولایت مطلقه الهیه که در غدیر به او اعطا گردید.
- * باز بودن در خانه علی علیه السلام به مسجد پیامبر، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان بستن همه درها را داده بود.

* فتح خیبر.

* یگانه‌تاز بودن در جنگ احزاب، و نیز قتل عمرو بن عبدود.

* بستن عقد اخوت و برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با وی.

* ازدواج با فاطمه علیها السلام دخت گرامی پیامبر صلی الله علیه و آله.

۱- تاریخ طبری، ۱۸۸/۷: البدایة و النهایة، ۲۶۷/۱۰؛ النجوم الزاهرة، ۲۰۳/۲.

۲- طرائف المقال، ۲۷۵ - ۲۷۷.

۳- شبی که مشرکان قصد قتل پیامبر را داشتند و حضرت مأمور شدند تا حضرت علی علیه السلام را جای خود در بستر خوابانده، خود مکه را به قصد مدینه ترک کند.

* نزول آیاتی از قرآن^۱، در شأن او و خانواده‌اش.

* حضور او همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) در رخدادهایی چون مباحله و ...

علاوه بر آنچه گذشت، نوع برخورد مأمون با علویان و بازگرداندن فدک به فرزندان فاطمه (علیها السلام) و تفویض ولایتعهدی به امام رضا (علیه السلام)، و حمایت ظاهری وی از اهل بیت به طوری که در عصر دیگر زمامداران اموی و عباسی سابقه نداشت، داستان تشییع مأمون را در ذهن برخی مطرح کرده است.

رَدِّ فَدَک

یعقوبی در این مورد می‌نویسد: گروهی از فرزندان امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نزد مأمون آمده، مدعی شدند که فدک، حق زهرا (علیها السلام) مادر ما بوده و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را به عنوان «نحله» و هدیه در زمان حیات خود، به دخترشان بخشیده است؛ لکن ابوبکر، در نخستین روزهای حکومت خود، حق مالکیت را از مادر ما سلب، و فدک را جزء اموال عمومی اعلام کرد. آن‌گاه فاطمه (علیها السلام) در مقام احقاق حق خویش برآمد. خلیفه از او درخواست گواه کرد. او علی و حسنین و ام‌ایمن را گواه قرارداد. ابوبکر نپذیرفت و بدین صورت، فرزندان زهرا (علیها السلام) از حق مسلم خود محروم شدند و دیگران از منافع آن بهره بردند. اکنون ما برای مطالبه حق خود، نزد تو آمده‌ایم.

مأمون دستور داد تا نشستی با حضور فقیهان تشکیل شود. وی پس از اثبات حقانیت فرزندان فاطمه، سندی نوشت و فدک را به این خاندان بازگرداند. مأمون سند را به «محمد بن یحیی بن حسین بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» و «محمد بن عبدالله بن حسن بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب» تسلیم کرد.^۲

ابن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه نیز داستان بازگرداندن فدک را با نقل دیگری بیان می‌کند، و بازگشت آن را به خاندان رسالت از ابتکارهای مأمون

۱ - مثل آیه اطعام، انسان / ۸.

۲ - تاریخ یعقوبی، ۴۶۹/۲.

می‌داند. او می‌افزاید: وقتی مأمون دستور داد تا سند آن را برای اولاد فاطمه علیها السلام بنویسند، دعبل خزاعی برخاست و قصیده معروف خود را خواند که با بیت زیر آغاز می‌شود:

أَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَ
بِرَدِّ مَأْمُونِ هَاشِمِ فَدَكَا^۱
چهره زمان خندان شد، آن‌گاه که مأمون فدک را به بنی‌هاشم بازگرداند.

افسانه تشیع مأمون

اعترافات مأمون به برتری علی بن ابی طالب علیه السلام و تصریح وی به افضل بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام در ابعاد مختلف علمی و معنوی، امری است که نزد شیعه و سنی، قطعی است. البته، برخی دیگر از خلفا نیز پیش از مأمون به برتری امامان به ویژه برتری حضرت علی علیه السلام اذعان داشته‌اند، ولی اظهارات آنان دلیل تشیع آنها به حساب نیامده است.

روزی مأمون خود، شاهد بود که پدرش هارون از موسی بن جعفر علیه السلام بسیار تجلیل کرد. با شگفتی از پدر دلیل آن را پرسید. هارون ضمن بر شمردن فضایل امام موسی بن جعفر علیه السلام، گفت: من پیشوای ظاهری جامعه هستم که به قهر و غلبه به حکومت رسیده‌ام و موسی بن جعفر علیه السلام به راستی امام و پیشوای مردم است. ای فرزند به خدا سوگند که او از من و از همه مردم سزاوارتر است که جانشین پیامبر باشد.^۲

پس این تنها مأمون نیست که در مدح علی علیه السلام و خاندانش شعر سروده است، بلکه افرادی چون امام شافعی و دیگران نیز ستایشگر علی علیه السلام بوده‌اند، در حالی که هیچ یک از آنان شیعه، شناخته نشده‌اند.

برخی تاریخ‌نگاران، هرگاه دیده‌اند که مأمون فردی از علویان را مورد عفو قرار داده است، این اقدام مأمون را نشان شیعه بودن وی دانسته‌اند، ولی کشتن

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ۲۱۷/۱۶.

۲- عیون اخبار الرضا، ۹۱/۱.

تعدادی از علویان را به دستور مأمون نادیده انگاشته‌اند.^۱

عبدالله بن موسی، از علویان مشهور عصر مأمون که همواره با وی در حال مبارزه بوده، از مکان مخفی خود، نامه تندی به مأمون می‌نویسد و در قسمتی از آن چنان یاد می‌کند: در این اندیشه بودم که کدام یک از دشمنان زیانش برای اسلام زیادتر است تا به جنگ او بروم. چون دقیق نگریستم، تو را چنین یافتم، زیرا کفار دشمنان شناخته شده اسلام‌اند و مسلمانان با آنان می‌جنگند، ولی تو به اسلام تظاهر می‌نمایی و همین سبب شده است تا مردم از جنگ با تو منصرف گردند، در حالی که تو در باطن تیشه به دست گرفته‌ای و ریشه‌های اسلام را یک یک قطع می‌کنی... و بدین ترتیب، زیان تو برای اسلام از هر دشمن خطرناکی، سخت‌تر و مؤثرتر است.^۲ در مورد بازگرداندن فدک نیز باید گفت که این اقدام اختصاص به مأمون نداشته است، بلکه قبل از او دیگرانی نیز فدک را به آل علی علیهم السلام و فرزندان فاطمه علیها السلام بازگردانده‌اند که قطعاً شیعه به شمار نمی‌آمده‌اند. پس از آنکه فدک از فاطمه علیها السلام گرفته شد، در ردیف اموال عمومی قرار گرفت و مصرف عواید آن تا زمان معاویه تقریباً یکنواخت بود. معاویه تصمیم جدیدی گرفت، به این صورت که یک سوم منافع آن را به مروان بن حکم و دو قسمت دیگر را به عمرو بن عثمان می‌داد، تا آنکه پس از شهادت امام مجتبی علیه السلام تمام آن را در اختیار مروان گذاشت.

مروان آن را به فرزندش عبدالعزیز و او به فرزند خود، عمر بن عبدالعزیز بخشید. عمر بن عبدالعزیز چون به خلافت رسید، برای نخستین بار آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام باز پس داد. بعد از مدتی باروی کار آمدن یزید بن عاتکه (م ۱۰۵ ه.ق.) بار دیگر فدک از تصرف فرزندان فاطمه علیها السلام خارج شد و در طول دوران حکومت امویان در اختیار آنان قرار داشت.

با انقراض دولت امویان و روی کار آمدن عباسیان در سال ۱۳۲ ه.ق. اولین

۱ - مقاتل الطالبیین، ۵۱۳.

۲ - همان، ۶۳۱.

زندگانی سیاسی امام رضا علیه السلام > ۱۲۳

خلیفه عباسی، ابوالعباس سفاح، بار دیگر فدک به فرزندان فاطمه علیها السلام بازگرداند، ولی منصور (م ۱۵۸ ه.ق.) آن را باز پس گرفت.
مهدی عباسی (م ۱۶۹ ه.ق.) بار دیگر آن را به فرزندان فاطمه علیها السلام برگردانید.
سال بعد، آن را موسی بن مهدی (م ۱۷۰ ه.ق.) گرفت و تا عصر مأمون این گونه ماند.^۱

دکتر رفاعی می‌نویسد: چه بسا رجال سیاسی، برای جلب توجه عامه و پیشبرد هدف‌های سیاسی و حکومتی خود، به دینی‌گرایی پیدای می‌کنند، ولی بعد از رسیدن به مقاصد خود، دین را به دینداران وا می‌گذارند.^۲
وی آن‌گاه می‌نویسد: ممکن است مأمون از همین روش استفاده کرده باشد و این نظریه در مذهب مأمون قابل تأیید است.^۳

مأمون و مذهب اعتزال

بعضی از مورخان بر این باورند که مأمون، مذهب اعتزال را پذیرفته و بدان معتقد بوده است؛ چنان‌که ابن کثیر می‌نویسد: مأمون، مذهب اعتزال را اختیار کرده و به گروهی که از پیروان مذهب معتزله بودند، پیوسته است و آنان وی را اغفال نموده‌اند. از افرادی که در این کار، تأثیر مهمی داشته، بشر بن غیاث مریسی است.^۴
البته ابن کثیر، چنان‌که گذشت، از یک سو به مأمون نسبت تشیع داده و از سوی دیگر، او را معتزلی معرفی کرده است! او می‌گوید: مأمون هم مذهب تشیع و هم روش اعتزال داشته است و اما از مذهب صحیح سنت بهره‌ای نداشته است.^۵
پذیرفتن چنین امری دشوار است که شخصی هم شیعه باشد و هم به مسلک

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ۲۱۶/۱۶.

۲- عصر المأمون، ۳۶۴/۱.

۳- همان، ۳۷۲/۱.

۴- البدایة و النهایة، ۲۷۵/۱۰.

۵- همان، ۲۷۵/۱۰.

اعتزال، گرایش داشته باشد، زیرا میان مکتب شیعی و مسلک معتزلی، تفاوت‌های اصولی وجود دارد.

اندیشه خلق قرآن

یکی از رخداد‌های عصر مأمون را که نشانه‌ای برگرایش اعتزالی وی دانسته‌اند، نظریه «خلق قرآن» است که از آن تعبیر به «محنت» شده است. این مسئله در مقطعی از عهد عباسیان، بحث اعتقادی، سیاسی روز گردیده بود، تا آن‌جا که برخی به دلیل مخالفت با آن محکوم به مرگ، تبعید و زندان شدند. از افرادی که این اندیشه را نشر دادند و از آن حمایت و تبلیغ کردند، بشر مریسی بود. هارون الرشید وی را تهدید به قتل کرد و در پی آن بشر ناگزیر شد، تا زمان حیات هارون، متواری باشد. اما پس از مرگ هارون، در دوران فرمانروایی مأمون، کسانی چون او آزادی عمل یافتند و اندیشه آنان مورد تأیید حاکمیت عباسی واقع شد.

بشر مریسی که در عهد هارون از ترس تهدیدهای او متواری بود، در ستایش از مأمون که با عقیده خلق قرآن موافق بود، چنین سروده است:

قَدْ قَالَ مَأْمُونُنَا وَ سَيِّدُنَا	قَوْلًا لَهُ فِي الْكُتُبِ تَصْدِيقُ
إِنَّ عَلِيًّا أَعْنَى أَبَا حَسَنِ	أَفْضَلُ مَنْ قَدْ أَقَلَّتِ النَّوْقُ
بَعْدَ نَبِيِّ الْهُدَى وَ إِنَّ لَنَا	أَعْمَالَنَا وَ الْقُرْآنَ مَخْلُوقُ

به راستی که مأمون ما و آقای ما سخنی گفته است که کتاب‌ها، همچون قرآن، آن را تأیید می‌کند.

همانا ابوالحسن علی (علیه السلام)، پس از پیامبر که هادی مردم است، برتر از همه است. و به درستی که اعمال ما برای خود ماست و قرآن، حادث و آفریده است.

در برابر این قصیده، یکی از شاعران اهل سنت چنین سروده است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَا قَوْلَ وَ لَا عَمَلُ	لِمَنْ يَقُولُ كَلَامَ اللَّهِ مَخْلُوقُ
مَا قَالَ ذَاكَ أَبُو بَكْرٍ وَ لَا عَمْرُ	وَ لَا النَّبِيُّ وَ لَمْ يَذْكُرْهُ صِدِّيقُ
وَ لَمْ يَقُلْ ذَاكَ إِلَّا كُلُّ مُبْتَدِعٍ	عَلَى الرَّسُولِ وَ عِنْدَ اللَّهِ زَنْدِيقُ

بِشَرِّ أَرَادَ بِهِ إِمْحَاقَ دِينِهِمْ لِأَنَّ دِينَهُمْ وَاللَّهُ مَمْحُوقٌ
يَأْقُومُ أَصْبَحَ عَقْلٌ مِنْ خَلِيفَتِكُمْ مُقَيِّدًا وَهُوَ فِي الْأَغْلَالِ مَوْثُوقٌ^۱
ای مردم، آن کس که کلام خدا را مخلوق داند، نامه عملش از گفتار و کردار تهی
است و هیچ ندارد.

این سخن، مخلوق بودن قرآن را، نه ابوبکر، نه عمر، نه پیامبر صلی الله علیه و آله و نه هیچ
راست‌گویی نگفته است.

این رأی، سخن بدعت‌گذاران بر خدا و پیامبر است که اینان نزد خدا زندیق‌اند.
بشر خواسته است با گفتارش دین آنان را از میان ببرد، زیرا دین آنان به خدا
سوگند، از بین رفتنی است.

ای مردم، اندیشه خلیفه با زنجیرهای محکمی بسته شده و در بند است.
اگرچه مهم‌ترین گواه معتزلی بودن مأمون، همان نظریه خلق قرآن است که در
عهد مأمون گسترش یافت، ولی نکته دیگری نیز در تأیید معتزلی بودن او قابل توجه
است، و آن اینکه معتزلیان، علی علیه السلام را سزاوارتر از دیگران به حکومت می‌دانستند
و مأمون نیز از آن جهت که به اعتزال گرایش داشت، در اشعارش از حضرت علی علیه السلام
ستایش می‌کرد و نه از آن جهت که شیعه بود! مأمون در یکی از سخنانش می‌گوید:
بسیاری مردم از آن جهت که ما برتری علی علیه السلام را بر سایر صحابه، عنوان
نموده‌ایم، بر ما خرده می‌گیرند و چنین پنداشته‌اند که برتر دانستن علی علیه السلام بر دیگر
خلفا به معنای کوچک شمردن دیگران است؛ در حالی که هرگز چنین نیست.
سوگند به خدا، اجازه نخواهم داد، کسی حتی از حجاج بن یوسف عیب‌جویی کند
و او را مورد لعن و طعن قرار دهد، تا چه رسد به سلف طیب.^۲

۱- البدایة و النهایة، ۲۷۹/۱۰.

۲- عصر المأمون، ۳۶۹/۱. منظور وی از سلف طیب (پیشینیان پاک) ابوبکر، عمر و دیگر خلفاست.

مأمون و دیانت سیاسی

سرانجام بعضی معتقدند که اصولاً زمامداران خودسر و دنیاطلب، در حقیقت به هیچ دین یا مسلکی پایبند نیستند و همه دفاع و ستیزشان بر محور منافع سیاسی آنان می چرخد و دینداری آنان در واقع، نوعی دیانت سیاسی است. به هر حال، در یک جامعه دینی، اظهار به دینداری شرط سیاست و حاکمیت است و مأمون کسی نبود که این شرط را نداند و با نادیده گرفتن آن، حکومتش را به خطر اندازد. با توجه به گسترده‌گی سرزمین اسلامی آن روز، از یک سو و نشر افکار و آراء، از سوی دیگر، مأمون به این نتیجه رسیده است که باید چندگانه عمل کند. او زمامداری دوراندیش بود که کوله‌باری از تجربه‌های تلخ و شیرین زمامداران قبل را نیز مورد نظر قرار داده بود. بنابراین، اظهارات اعتقادی وی نیز بیشتر جنبه سیاسی داشته و او بر اساس مصالح حکومتی سخن گفته و عمل می‌کرده است، نه بر اساس اصول اعتقادی و باورهای دینی.

خطمشی امام رضا علیه السلام در برابر حکومت‌ها

علی بن موسی الرضا علیه السلام مدت ۳۵ سال امامت شیعیان را برعهده داشت. بخشی از زندگی امام به دوران پیش از امامت ایشان مربوط می‌شود. در این مدت، حاکمانی چون منصور، مهدی، هادی و هارون - که همه از خلفای عباسی بوده‌اند - حاکمیت داشته‌اند. پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام و آغاز دوره امامت علی بن موسی علیه السلام، آن امام بیست سال دیگر زیسته است. از این مدت، ده سال، در عصر خلافت هارون، چهار سال در عهد پرفراز و نشیب خلافت امین و سرانجام شش سال را با زمامداری مأمون، سپری کرده است.

امام، در روزگار هارون، امین و مأمون

آن بخش از زندگانی امام رضا علیه السلام که در عصر هارون سپری شد، حلقه‌ای از گذشته تاریخ امامت بود که در آن، موقعیت مبارزه علنی و رسمی، برای امامان

به دست نیامد و بیشتر فعالیت‌های شیعی و تلاش‌های عقیدتی و مبارزات سیاسی در نهان، رهبری می‌شد.

پس از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام در زندان هارون، در بیست و پنجم ماه رجب سال ۱۸۳ ه.ق، امام رضا علیه السلام هم‌چنان شیوه مبارزات پدر بزرگوارش را پیشه ساخت و به ایفای صحیح رسالت امامت پرداخت.

دستگاه خلافت هارونی، مصلحت را در این دید که شیوه گذشته خود را تغییر دهد، زیرا سیاست گذشته و روش سختی که نسبت به هفتمین امام علیه السلام اتخاذ کرده بود، دیگر به صلاح حکومت نبود و بیش از گذشته، موجودیت عباسیان را با خطر رو به رو می‌کرد. قیام‌ها رو به فزونی گذاشته و توجه مردم در سرزمین‌های مختلف به خاندان پیامبر بیشتر شده بود و شرایط عمومی به زیان نظام حاکم رقم می‌خورد. صفوان بن یحیی بن خالد که از عناصر دارای نفوذ دربار هارونی به شمار می‌رفت و مشاور سیاسی او بود، روزی به هارون گفت: این علی بن موسی که بر جای پدر تکیه زده است، امامت را از آن خود می‌داند.

هارون گفت: آنچه درباره پدرش موسی مرتکب شدیم، ما را کفایت است. آیا می‌خواهی تمام آنان را بکشم؟^۱

گروهی از واقفی مذهب^۲، نزد امام رضا علیه السلام آمدند. از آن میان، علی بن حمزه گفت: ما را از حال پدرت آگاه کن. حضرت فرمود: پدرم از دنیا رحلت کرده است. علی بن حمزه گفت: پس امامت رابه چه شخصی سپرد؟ امام پاسخ داد: به من. علی بن حمزه گفت: آیا از جانب هارون و طرفدارانش احساس خطر نمی‌کنی! امام فرمود: هرگز! و برای آنکه اطمینان پیدا کنی که از سوی هارون نگرانی ندارم، من همان سخنی را می‌گویم که رسول خدا با شنیدن تهدید ابوجهل فرمود: وی هرگز

۱- اثبات الوصیه، ۱۷۵.

۲- آنان معتقد بودند که امام هفتم از دنیا نرفته است و منتظر او بودند. از این رو، در عقیده به امامت توقف کردند. بیشتر نیز توضیحاتی گذشت.

موفق نخواهد شد گزندی به من برساند.^۱

مسعودی نقل می‌کند: ابوجهل نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده گفت: آیا تو از سوی خدا فرستاده شده‌ای؟ حضرت فرمود: آری. ابوجهل گفت: آیا از من نمی‌ترسی؟ حضرت فرمود: اگر از سوی تو آسیبی به من برسد، من پیامبر نخواهم بود. امام رضا (علیه السلام) نیز در پاسخ علی بن حمزه فرمود: من نیز می‌گویم اگر از سوی هارون به من گزندی برسد، من امام نخواهم بود.^۲

دوران خلافت هارون در سال ۱۹۳ ه.ق. پایان یافت. زمامداری به «امین» واگذار شد و چهار سال و اندی بیش نگذشت که آن هم به کشمکش میان دو برادر، امین و مأمون انجامید. در این مدت، اوضاع به حدّ کافی آشفته بود. در نتیجه، فرصتی پیش نیامد، تا دستگاه خلافت، خود را با امام و آل علی (علیه السلام) درگیر کند. امین در جنگ با سپاه مأمون کشته شد و عهد مأمون، فرا رسید. مأمون بیش از همه، به خلافت می‌اندیشید. او اولین مانع را که وجود برادرش بود، از میان برداشت و اکنون باید با تمام توان، موانع و مشکلات حکومت خود و حاکمیت عباسیان را یکی پس از دیگری برطرف سازد.

طبیعی می‌نمود که در عصر پرفراز و نشیب خلافت امین، وجود بحران‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، فرصتی به او ندهد که با امام رضا (علیه السلام) و علویان و سایر فرقه‌های شیعی، به صورت جدّی و گسترده وارد منازعه و درگیری شود! از این رو، امام (علیه السلام) در این عصر فرصت بیشتری یافته بود تا شیعه را مدیریت کند و رشد دهد. مأمون برای کنترل فضای سیاسی، مانند دیگر زمامداران عباسی عمل نکرد و با مخالفانش به رویارویی آشکار نپرداخت.

اگر منصور، دست به کشتار فرزندان فاطمه (علیه السلام) زد و از سرهای قربانیان علوی

۱- عیون اخبار الرضا، ۲/۲۱۳.

۲- اثبات الوصیه، ۱۷۴.

موزه‌ای فراهم آورد،^۱ معتقد بود: ما در میان مردمی به سر می‌بریم که دیروز ما را به یاد دارند و می‌دانند ما در گذشته رعیتی بیش نبوده‌ایم و اکنون زمامداری را به دست آورده‌ایم. اینک جز با به کار گرفتن مجازات‌ها نخواهیم توانست هیبت خود را برای ایشان به نمایش گذاریم.^۲

و همین منصور - خلیفه عباسی - بود که ویران کردن مرقد امام حسین علیه السلام را بدعت نهاد^۳ و علویان را در سینه دیوار به میخ می‌کشید^۴....

مهدی، هادی و رشید نیز یکی پس از دیگری همان سیاست را با ابزار مختلف ادامه دادند؛ چنان که به گفته خوارزمی، رشید درخت نبوت را از شاخ و برگ برهنه کرد و نهال امامت را از بُن برآورد^۵ و سوگند یاد کرده که فرزندان ابوطالب را تحمل نخواهم کرد، آنها و پیروانشان را خواهم کشت.^۶

اما، مأمون روشی جز دیگر خلفای عباسی را برگزید. او حل همه مشکلات و رفع موانع موجود را در اقدامی دیگر می‌دانست که برای انجام آن، لازم بود امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو فرا خواند و آن‌گاه تصمیم‌های از پیش تعیین شده را به اجرا درآورد.

بنابراین، سفر امام علیه السلام که بخش مهمی از زندگانی امام رضا علیه السلام را تشکیل می‌دهد، سفری به میل امام نبود، زیرا پس از انجام این هجرت و باگذشت زمان، پرده از روی بسیاری حقایق برداشته شد و هدف‌های مأمون از این فراخوانی روشن گردید.

۱- تاریخ طبری، ۳۴۴/۶.

۲- تاریخ الخلفاء، ۲۶۷.

۳- حیاة الامام الرضا، جعفر مرتضی عاملی، ۸۸ به نقل از: تاریخ کربلا، ۱۹۳.

۴- تاریخ یعقوبی، ۳۷۶/۲.

۵- رسائل الخوارزمی، ۴۸۴؛ تاریخ الفخری، ۲۰.

۶- الاغانی، ۲۲۵/۵.

فصل پنجم

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو

اسناد تاریخی، گویای اولین زمینه‌های سفر امام علیه السلام نیست و جزئیات بسیاری از مقدمات این هجرت رضوی، ناگفته مانده و در پرده ابهام قرار دارد، ولی با مطالعه اسناد موجود، این حقیقت مسلم است که از پیش مکاتبه‌هایی میان مرو و مدینه، صورت می‌گرفته^۱ و بر سفر امام به سوی مرو، اصرار بوده و این سفر، در شرایطی خاص و تحت فشار دستگاه خلافت، انجام گرفته است.

در برخی منابع تاریخی آمده است: مأمون، پس از به دست گرفتن حکومت، با ارسال نامه‌ای امام رضا علیه السلام را به خراسان دعوت کرد. امام از رفتن خودداری ورزید، ولی مأمون پیگیر بود و پی در پی دعوت‌نامه ارسال کرد، تا به امام بفهماند که از ایشان دست بردار نیست.

علاوه بر آن، در پی دعوت‌نامه‌های مکرر، مأمون دو تن از افراد خود را به نام‌های رجاء بن ابی ضحاک^۲ و یاسر خادم^۳، به مدینه گسیل کرد. آنان پس از ورود

۱- فَمَا زَالَ الْمَأْمُونُ يُكَاتِبُهُ وَ يَسْأَلُهُ حَتَّى عَلِمَ الرَّضَاءُ علیه السلام أَنَّهُ لَا يَكُفُّ عَنْهُ؛ همواره مأمون با حضرت مکاتبه داشت و از او می‌خواست تا به مرو آید. نامه‌ها ادامه یافت تا آنکه امام رضا علیه السلام دریافت که او دست‌بردار نیست. عیون اخبار الرضا، ۱۴۹/۲.

۲- وی از کارگزاران دولت عباسیان بود و در زمان مأمون، ریاست دیوان استیفا را بر عهده داشت. ر.ک: الاعلام للزرکلی، ۴۴/۳.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو \llcorner ۱۳۱

به مدینه، بر امام علیه السلام وارد شدند و هدف مأموریت خود را که اعزام امام به خراسان بود، اعلام داشتند^۱ و گفتند: مأمون، ما را فرمان داده تا تو را به خراسان ببریم. امام علی بن موسی علیه السلام، شیوه خلفا را می شناخت و زندان های طولانی پدر را با همه تلخی ها و رنج هایش به خاطر داشت و می دانست که به هر حال، مأمون حتی برادر خود را کشت، از این احضار، هدف مبارکی را دنبال نمی کند. به این دلیل، شیوه آماده شدن امام برای سفر به گونه ای بود که ناخشنودی امام را می رساند. چنان که در برخی روایت ها آمده است که امام به بعضی از نزدیکان خود، از مرگ خود در این سفر خبر داد.^۲

وداع با مرقد پیامبر صلی الله علیه و آله

وقتی امام دریافت که ناگزیر باید به خراسان هجرت کند، چند بار کنار مرقد پیامبر رفت و با وداع با قبر ایشان، ناخرسندی خود را از این سفر آشکار کرد تا دیگران نیز بدانند که امام مجبور به این سفر بوده است.

یکی از راویان حدیث که از نزدیک شاهد ماجرا بوده است، چنین می نگارد: هنگامی که فرستاده مأمون وارد مدینه شد، من نیز در مدینه بودم. امام برای وداع با پیامبر، وارد حرم شریف نبوی گردید. حضرت در حالی که می گریست، چند نوبت با پیامبر و مرقد پاک او، خدا حافظی کرد. جلو رفتم و به امام سلام کردم. حضرت پاسخ داد. آن گاه امام را به خاطر سفری که در پیش داشت، تهنیت گفتم، اما آن حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار، که من از جوار جدّم خارج شده، در غربت از دنیا خواهم رفت!^۳

امام هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و در جمع آنان

۳- رجال طوسی، ۳۹۵.

۱- مسند الامام الرضا، ۵۲/۱.

۲- همان.

۳- عیون اخبار الرضا، ۲۱۷/۲.

فرمود: بر من گریه کنید، زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت.^۱

گواه دیگر بر کراهت و ناخرسندی امام از این سفر، مسیر تعیین شده از سوی دستگاه خلافت است، به گونه‌ای که آن حضرت را از برخی مناطق، مخفیانه می‌بردند^۲ و نیز از ورود حضرت به کوفه و قم، جلوگیری به عمل آمد.^۳ در صورتی که اگر امام خود به این سفر راغب بود و مسیر را با امید و اشتیاق می‌پیمود، دلیلی نداشت که مأمون نگران باشد و مسیر آن حضرت را به دور از این شهرها تعیین کند. برخی نقل‌ها و منابع تاریخی بر این دلالت دارد که در این سفر، امام تنها نبوده است و گروهی از علویان نیز از مدینه به خراسان احضار شده بودند. «وَكَانَ الْمَأْمُونُ أَنْفَذَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ فَحَمَلَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ فِيهِمُ الرُّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى (علیه السلام)»^۴؛ مأمون گروهی از علویان را - توسط مأموران خود - از مدینه احضار کرد که آنها را نزد وی بردند و علی بن موسی الرضا (علیه السلام) نیز در میان آنان بود.

در اعلام الوری نیز همین مضمون آمده است: «وَكَانَ الْمَأْمُونُ قَدْ أَنْفَذَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنَ الطَّالِبِيَّةِ فَحَمَلَهُمْ مِنَ الْمَدِينَةِ وَ فِيهِمُ الرُّضَا»^۵؛ مأمون مأموران خود را فرستاد تا گروهی از علویان را از مدینه به سوی او بردند و در میان ایشان رضا (علیه السلام) بود.

خط سیر هجرت

کاروان‌هایی که از حجاز به قصد عراق حرکت می‌کردند، چه از راه مکه یا از راه مدینه، در منزلی به نام «معدن نقره» به یکدیگر می‌رسیدند و از آن جا به یکی از دو مقصد بصره یا کوفه روانه می‌شدند. قراین و شواهد بسیاری حکایت از آن دارد که

۱- دلائل الامامة، ۱۷۶.

۲- تاریخ بیهقی، ۱۷۱.

۳- الکافی، ۴۸۹/۱؛ عیون اخبار الرضا، ۱۴۹/۲. البته در بعضی نقل‌ها ورود به این دو شهر تأیید شده است؛ فرحة الغری، ۱۳۰.

۴- ارشاد مفید، ۲۵۰/۲.

۵- اعلام الوری، ۳۲۰؛ مقاتل الطالبیین، ۵۶۲.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۳۳

امام از طریق مدینه و معدن نقره، به سوی بصره رفته است و بعید می‌نماید که امام ابتدا به مکه رفته و از آن جا به طرف بصره عزیمت کرده باشد.^۱ خط سیر امام از مدینه به خراسان، به گونه‌ای از پیش طراحی شده بود که از هرگونه واکنش احتمالی شیعیان و علویان به دور باشد. بر این اساس، کاروان امام به دستور مأمون، بدون اینکه وارد کوفه شود، از کنار آن شهر عبور کرد.^۲

ورود به بصره

حضرت باگذر از قادسیه راه خود را ادامه داده، پس از طی مسافتی، وارد بصره^۳ شد. آن گونه که از مدارک گوناگون و متعدد برمی‌آید، شرایط حاکم بر بصره به نفع خلیفه بود.^۴ بدیهی است با این فرض، مأمون عزیمت امام به بصره و عبور دادن امام از این دیار را امری تبلیغاتی برای خود می‌دانست و بهره‌برداری لازم را از آن انتظار داشت. در ادامه مسیر، حضرت پس از بصره از راه خاکی و یا آبی وارد خوزستان شده و چند روزی در اهواز اقامت داشته است. آثاری نیز تاکنون بر جای مانده است که یادآور عبور امام از آن دیار است.^۵

تا این مرحله از سفر، در منابع منعکس شده است، همچنان که بخش پایانی سفر نیز یعنی از نیشابور تا مروروشن است، ولی حد فاصل میان اهواز تا نیشابور چندان معلوم نیست. گمانه‌زنی‌های گوناگونی در مورد مسیر امام شده است که عبارت‌اند از:

*بصره، اهواز، فارس، اصفهان، عبور از کوهستان‌ها - کوه آهوان - نیشابور.^۶

۱- کشف الغمّة، ۲/۳: اثبات الوصیة، ۱۷۷.

۲- عیون اخبار الرضا، ۱۴۹/۲.

۳- شهری است که به دست مسلمانان ساخته شده و بنای آن قبل از کوفه و در عصر خلیفه دوم بوده است. ر.ک: معجم البلدان، ۱/۶۳۰.

۴- البدء و التاريخ، ۵۹/۶.

۵- معجم البلدان، ۲۸۵/۱.

۶- مطلع الشمس، ۲/۷۱۰.

* اهواز، اصفهان، یزد، طبس، نیشابور.^۱

* اهواز، فارس، کرمان، طبس، نیشابور.^۲

نقل‌های دیگری نیز وجود دارد و به طور طبیعی حضرت در میان راه با منازل و شهرهای کوچک‌تری نیز برخورد داشته و از آنها عبور کرده است که در گمانه‌زنی‌های یاد شده شهرهای مهم نام برده شده است و کمتر نامی از قری و محله‌های کوچک است.

این نقل‌ها از راهنما و ساریبان کاروان امام، یاد کرده‌اند: هنگامی که در همراهی امام به قریه خود، کَرَنَد یا کرمند اصفهان رسیدیم، از حضرت خواستم تا حدیثی به خط خویش به عنوان یادبود به من مرحمت کند. امام این حدیث را به ارمغان داد: «كُنْ مُجِبًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ أَنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُجِبًّا لِمُجِبِّهِمْ وَ أَنْ كَانُوا فَاسِقِينَ»^۳؛ دوستدار آل محمد و خاندان پیامبر باش، اگر چه فاسق باشی و دوست بدار دوستداران آنان را هر چند فاسق باشند.

آری، حضرت در گذر از شهرها و یاروستاها، گاه‌گفتار و آثاری نیز از خود بر جای گذاشته، مانند حدیثی که نقل شد، یا آثاری که به خواست یا به دست ایشان بنیان‌گذاری شده است.

ورود به قم

هر چند مشهور آن است که قم از جمله شهرهایی بوده است که بنابر سیاست مأمون نمی‌بایست امام از آن عبور می‌کرده، ولی برخی معتقدند که امام از راه اراک یا از راه اصفهان، وارد قم شده است.^۴

محدث قمی با استناد به نقل سیدبن طاووس می‌نویسد: حضرت رضا (علیه السلام) بنا به

۱- مطلع الشمس، ۷۱۰/۲.

۲- اثبات الوصیه ۱۷۹.

۳- الدعوات، راوندی، ۲۸ - ۲۹.

۴- فرحة الغری، ۱۳۰ - ۱۳۱.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۳۵

دعوت مأمون از مدینه به بصره آمد و با عبور از نزدیکی کوفه از راه بغداد وارد قم شد.^۱

ولی نظریه مشهور این است که امام از اصفهان یا نزدیکی آن به سوی طبرس و نیشابور عزیمت داشت. ناصر خسرو در سفرنامه خود، راه معروف عراق تا خراسان را - که خودش نیز از همان مسیر سفر کرده است - ضمن نقشه‌ای که ضمیمه سفرنامه اوست، چنین می‌نویسد: این مسیر از بصره آغاز و بعد از گذر از شاطی عمّان، اُبُلّه، عبادان، مهرویان، اَرّجان، اصفهان، کوه مسکیان، نایین، ده‌گرمه، رباط زبیده، چهار ده طبرس به نیشابور منتهی می‌شود.^۲

نیشابور

نام این شهر در زبان فارسی امروز نیشابور و در عربی نیشابور تلفظ می‌شود. بانی اوّل نیشابور، شاپور اول، پسر اردشیر بابکان، مؤسس سلسله ساسانی است. در اوایل دولت اسلامی به شهر نیشابور، ابرشهر می‌گفتند، و همین نام بر سکه‌های آن شهر در دوران خلفای اموی و عباسی ضرب شده است. مقدسی و برخی از مورّخان دیگر آن را ایرانشهر نیز ضبط کرده‌اند، ولی گویا این نام فقط عنوان دولتی یا عنوان رسمی و افتخاری آن شهر بوده است.^۳

مؤلف ناشناخته *حدود العالم من المشرق الى المغرب* تألیف سال ۳۷۲ هـ. ق. در وصف نیشابور می‌نویسد: بزرگ‌ترین شهر اندر خراسان است و بسیار خواسته‌تر و یک فرسنگ اندر یک فرسنگ است و بسیار مردم است و جای بازرگانان است و مستقر سپاه سالاران است و او را قهندز و ربض است. از وی جامه‌های گوناگون

۱- *الانوار البهیة*، ۱۸۸.

۲- *سفرنامه ناصر خسرو*، ۱۰۸.

۳- *احسن التقاسیم*، ۳۱۴؛ *صورة الارض*، ۳۱۳؛ *المسالك و الممالک*، ۲۴، ۲۵۸؛ *البلدان*، ۲۷۸؛ *الاعلاق التفیسه*، ۱۷۱.

خیزد و ابریشم و پنبه. و آن سیزده روستاست و چهار خان.^۱ در قرن چهارم هجری، نیشابور شهری بزرگ و بسیار آباد به مساحت یک فرسخ و دارای شهر و قهندز و حومه (ربض) بود و مسجد جامع بزرگی در حومه آن وجود داشت.

یاقوت حموی در معجم البلدان می نویسد: در زمان او (قرن هفتم) این شهر را «نشاوور» می گفتند، همچنین می گوید: با وجود ویرانی هایی که از زمین لرزه سال ۵۴۰ در نیشابور حادث شد و نیز پس از آن در سال ۵۴۸ که تاخت و تاز و غارت عشایر «غز» به وقوع پیوست، باز در تمام خراسان نقطه ای از نیشابور آبادتر نیست. ابن بطوطه که پس از فتنه مغول شهر نیشابور را دیده، می نویسد: این شهر آباد و معمور است و مسجدی زیبا دارد. مقدسی نیز از چهار روستای مهم نیشابور در عصر خود یاد می کند که عبارت اند از: شامات، ریوند، مازول و پشته فروش (پشت فروش).^۲ حافظ ابرو، شهر نیشابور را در اکثر اوقات از دیگر شهرهای خراسان بزرگ تر توصیف می کند و از معادن و محصولات آن نام می برد.^۳

ورود به نیشابور

خوشبختانه از ورود حضرت رضا (علیه السلام) به نیشابور گزارش های متعددی در منابع و تذکره ها به چشم می خورد از این رو مسیر حرکت و منازلی که حضرت از نیشابور به سرخس و از آن جا به مرو طی کرده اند بیش از سایر مناطق و شهرها قابل تعیین است.

شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، بنا بر نقل ابوواسع محمد بن احمد بن اسحاق نیشابوری که او نیز از جدّه خود خدیجه بنت عمران روایت کرده چنین

۱ - حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۲۹۲؛ مقدسی، نیشابور را دارای دوازده روستا و چهار خانات می داند. رک: احسن التقاسیم، ۳۰۰.

۲ - معجم البلدان، ۲۸۸/۳؛ احسن التقاسیم، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶؛ ابن بطوطه، سفرنامه، ۸۰/۳ - ۸۱.

۳ - جغرافیای حافظ ابرو، ۶۲ - ۶۳.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۳۷

می‌گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد شهر نیشابور شد در محله «غز» در ناحیه معروف به «بلاشباد»^۱ در خانه جدم پسند^۲ وارد شد. مهم‌ترین و معتبرترین گزارشی که از توقف حضرت رضا علیه السلام در نیشابور ضبط شده است، روایت عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی^۳ است که حدیث مشهور و معروف «سلسله الذهب» را از امام رضا علیه السلام در نیشابور نقل می‌کند. این روایت به تواتر در منابع حدیث از محدثان مختلف نقل شده و در منابع اولیه و قدیم و نیز منابع جدید و تذکره‌ها و سایر کتب تاریخی و کتاب‌هایی که به شرح زندگانی امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام اختصاص یافته، آمده است.^۴

حدیث سلسله الذهب

عبدالسلام بن صالح ابوصلت هروی می‌گوید: من با علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم در زمانی که آن جناب از نیشابور کوچ می‌کرد و بر استری سیاه و سفید سوار بود. در این میان محمدبن رافع و احمدبن حرث^۵ و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و چند تن از اهل علم، اطراف آن حضرت گرد آمدند و افسار اسبش را گرفتند و عرض کردند که تو را به حق خاندان پاکتان قسم می‌دهیم که حدیثی از برای ما بیان کن که از پدر بزرگوارتان شنیده باشی. امام علیه السلام سر مبارک خود را از عماری (کجاوه) بیرون کرد و بر روی سر آن حضرت ردایی از خز منقش و نگارین

۱ - «بلاش»، «بلاشباد» هم آمده است، در متن *عیون اخبار الرضا* «لاشباد» ذکر شده است.

۲ - او را از این جهت «پسند» نامیده‌اند که حضرت رضا علیه السلام او را از بین سایر مردم پسندیده بودند.

۳ - در برخی منابع این گزارش به نقل از «احمد بن عامر طائی» آمده است.

۴ - *عیون اخبار الرضا*، ۳۷۵/۲؛ *اصول کافی*، ۴۰۷/۲؛ *الارشاد*، ۲۵۷/۲؛ *الفصول المهمة*، ۲۴۰؛ *الأمالی*، ۲۰۸؛ *كشف الغمه فی معرفة الأئمة*، ۹۸/۳؛ *بحار الأنوار*، ۱۲۳/۴۹، ۱۲۶ - ۱۲۷؛ *مسند الامام الرضا*، ۴۳/۱ - ۴۴؛ *منتهی الآمال*، ۳۲۲؛ *حدیقه الشیعه*، ۶۴۲؛ *روضه الواعظین*، ۳۷۴ به بعد؛ *تاریخ نیشابور*، ص ۱۲۵؛ *مدینه المعاجز*، ۴۷۰ به بعد و سایر منابع همچون *مسند الامام الرضا*، ۴۴/۱ در پاورقی و *زندگانی سیاسی هشتمین امام* در ص ۹۵ نیز این حدیث را آورده‌اند.

۵ - احمد بن حرب هم آمده است.

قرار داشت و دورو بود، پشت و روی آن مثل یکدیگر بود، و فرمود: حدیث کرد مرا پدر بزرگووارم بنده صالح، موسی بن جعفر علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگووارم جعفر بن محمد علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگووارم ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام، باقر علم انبیا (شکافنده علم پیغمبران) و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگووارم علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگووارم سید جوانان بهشت حسین علیه السلام و فرمود حدیث کرد مرا پدر بزرگووارم علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که گفت: خداوند جلّ جلاله فرمود: منم خدایی که نیست جز من خدایی، پس مرا عبادت کنید. هر کس «لا اله الا الله» بگوید داخل شده است در قلعه من و هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من.^۱

شیخ صدوق در ادامه روایت می‌افزاید: از اسحاق بن راهویه^۲ نیز نقل شده که چون حضرت رضا علیه السلام خواست از نیشابور به سوی خراسان و نزد مأمون بیرون رود، اصحاب حدیث گرد او آمدند و عرض کردند: یا بن رسول الله تو از نزد ما کوچ می‌کنی و حدیث نمی‌کنی ما را به چیزی که آن را ضبط کنیم؟ آن جناب در میان عماری نشسته بود و سر از عماری بیرون کرد و فرمود: از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام شنیدم که به نقل از پدران بزرگووار^۳ خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن جناب از جبرئیل نقل کرد که گفت: از خداوند عزّوجلّ شنیدم: «لا اله الا الله» قلعه من است، پس هر کس داخل شود در قلعه من ایمن است از عذاب من. چون راحله قدری راه پیمود، آن جناب فرمود: ولی با شروط لا اله الا الله و من (ولایت حضرت علی بن موسی) از شروط لا اله الا الله هستم.

شیخ صدوق می‌افزاید: از شروط لا اله الا الله اقرار کردن از برای حضرت رضا علیه السلام

۱- عیون اخبار الرضا، ۲/۳۷۴.

۲- ابویعقوب اسحاق بن راهویه مروزی.

۳- در عیون اخبار الرضا، به ترتیب نام سلسله راویان علیهم السلام آمده است.

است به اینکه اوست امام بر بندگان از جانب خدای عزوجل و واجب است اطاعت ایشان.^۱

این روایت را علی بن عیسی اربلی نیز در کشف الغمّه فی معرفه الائمّه، آورده است: در یکی از کتاب‌ها که اینک نام آن را به خاطر ندارم نوشته بود عماد الدین محمد بن ابی سعید بن عبدالکریم بن هوازن در محرم سال ۵۹۶ از حاکم ابو عبدالله نیشابوری در تاریخ نیشابور روایت کرده که علی بن موسی الرضا علیه السلام با کجاوه‌ای وارد نیشابور شد. در این هنگام ابوذرعه و محمد بن اسلم طوسی که از حافظان بزرگ حدیث و از رجال علم بودند در وسط بازار جلو مرکب آن حضرت را گرفته و گفتند: تو را به حق پدران و دودمان بزرگوارت، چهره مبارکت را باز کن و از پدران برای ما حدیثی نقل نما. در این هنگام مرکب آن حضرت متوقف شد و سایبان به کنار رفت و دیدگان مسلمانان از جمال مبارک و طلعت روشن او منور شد.

مردم همگان از جای خود برخاسته، به احترام آن جناب ایستادند. گروهی از مردم گریه می‌کردند و جماعتی فریاد هلهله و شادی برآورده، دسته‌ای جامه‌های خود را پاره می‌نمودند، عده‌ای خود را به خاک افکنده و بعضی افسار استرش را می‌بوسیدند و تعدادی سرهای خود را بلند کرده، به جایگاه آن جناب می‌نگریستند. این ازدحام و غوغا تا هنگام ظهر به طول انجامید و اشک از دیدگان مردم جاری بود. فریادها خاموش شد، در این وقت که سکوت همه جا را فراگرفت علما و اهل فضل فریاد برآوردند که ای گروه مردم بشنوید و گوش فرا دهید و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را اذیت نکنید. حضرت رضا علیه السلام حدیثی املا فرمود و حدود بیست و چهار هزار قلم به دست حدیث را نوشتند که از آن جمله ابوذرعه رازی و محمد بن اسلم بودند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیه السلام و او از پدرش جعفر ابن محمد علیه السلام و او از پدرش محمد بن علی علیه السلام و او از پدرش علی بن الحسین علیه السلام و

۱۴۰ >> امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

او از پدرش حسین بن علی علیه السلام و او از پدرش علی بن ابی طالب علیه السلام و او از برادر و پسرعمویش حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل و او از حضرت رب العزه جل جلاله که فرمود: کلمه «لا اله الا الله» سنگر و دژ من است. هر کس در این دژ وارد شود، از عذاب من ایمن است.^۱ «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي».^۲

مسند الامام الرضا علیه السلام در ادامه این روایت می نویسد: استاد ابوالقاسم قشیری می گفت این حدیث با همین سند برای بعضی از پادشاهان سامانی خوانده شد و او دستور داد حدیث مزبور را با طلا نوشتند و سپس وصیت کرد هنگامی که درگذشت، این حدیث را در کفن او بگذارند. هنگامی که آن مرد درگذشت او را در خواب دیدند، از او پرسیدند خداوند با تو چه کرد؟ گفت: خداوند به واسطه تعظیم و تکریم این حدیث مرا آمرزید.

ابن جوزی گوید: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام به نیشابور رسید، علمای این شهر، مانند یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه و محمد بن رافع و احمد بن حرب و غیر آنها خدمت آن جناب رسیدند و از وی طلب حدیث کردند تا از روایات او تبرک جویند.

امام رضا علیه السلام مدتی در نیشابور اقامت کرد و سپس مأمون آن حضرت را به مرو فرا خواند.^۳

استقبال مردم نیشابور از امام رضا علیه السلام

صاحب تاریخ نیشابور درباره ورود حضرت امام رضا علیه السلام به نیشابور می نویسد: در سال ۲۰۰ هجری، شهر نیشابور با قدوم مبارک امام علی بن موسی الرضا علیه السلام قرین

۱- کشف الغمه، ۲/۲۷۳؛ بحار الأنوار، ۱۲/۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵.

۲- مسند الامام الرضا، ۵۹/۱.

۳- همان، ۵۹/۱؛ آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ۸۸.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۴۱

مباهات و افتخار شد.^۱ مردم نیشابور مقدم مقدس آن حضرت را گرامی داشتند و شادی‌ها کردند و به اتفاق قطب الانام شیخ ابویعقوب اسحاق بن راهویه مروزی که شیخ شهر و مقدم ارباب ولایت بود، به استقبال آن حضرت، از شهر نیشابور بیرون شدند و تا قریه مویدیه که از قرای نیشابور است، به پیشواز رفتند.

شیخ با وجود کبر سن، مهار ناچه آن حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده راه پیمود و شیخ محمد بن اسلم طوسی نیز در التزام رکاب مبارک بود. چون به نیشابور ورود فرمود، در محله «غز»^۲ کوچه «بلاس آباد»^۳ نزول فرمود و مقام اختیار کرد. در السنه و افواه مشهور است که حضرت سلطان در نیشابور به منبر برآمد و این حدیث را از خواجه کاینات روایت فرمود: «التعظیم لأمر الله و الشفقة علی خلق الله»^۴ و نیز نقل است که حدیث سلسله الذهب را حضرت رضا علیه السلام هنگام حرکت و عزیمت به سوی توس در بازار نیشابور روایت فرمود.^۵

ابوعبدالله حاکم نیشابوری درباره تشرّف امام رضا علیه السلام به زیارت مرقد امامزاده محروق، در زمانی که در شهر نیشابور اقامت داشتند، می‌نویسد:

حضرت سلطان [علی بن موسی الرضا] صلوات الله و سلامه علی رسول الله و علی آله الائمه المعصومین و سلّم روزی فرمودند که مخدوم ما در این جا مدفون است. به زیارت ایشان برویم و به روضه سلطان محمد محروق در تلاجر، تشریف آوردند و آن روضه مقدسه را زیارت فرمودند و حال آنکه سلطان محمد محروق در مرتبه نسب با والد حضرت سلطان صلوات الله و سلامه علی رسول الله و علی جمیع آله الائمه المعصومین مساوات دارند. و بیان هر دو نسب چنین ثابت و محقق است:

۱- در سنه ماتین من الهجرة نیشابور بمقدم ایشان روضات جنان شد. تاریخ نیشابور، ۱۳۱.

۲- «غز» هم آمده است.

۳- «بلاش آباد» نیز آمده است.

۴- تاریخ نیشابور، ۱۱۷، ۱۲۵ و همچنین مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، ۳۴۰.

۵- تاریخ نیشابور، ۱۳۶.

الامام موسی بن الامام جعفر بن الامام محمد بن الامام زین العابدین علی بن الامام امیرالمؤمنین أبو عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین کرّم الله وجههم و نسب دوم: الامام محمد بن الامام محمد بن الامام زید بن الامام زین العابدین علی بن الامام امیرالمؤمنین أبي عبدالله الحسین بن امیرالمؤمنین کرّم الله وجههم.^۱

چشمه کهلان در نیشابور

شیخ صدوق می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد نیشابور شد، در محله ای فرود آمد که آن محله را «فرد»^۲ می گفتند و در آن جا حمامی بنا شد که در این زمان (حداکثر تا سنه ۳۷۲ که سال وفات شیخ صدوق است) به حمام رضا علیه السلام مشهور است و در آن جا چشمه ای بود که آب آن چشمه کم شده بود.^۳ کسی بر روی آن چشمه بایستاد و آب آن چشمه را بیرون کرد^۴ تا آب وفور یافت و بسیار شد و در خارج آن چشمه حوضی بود که آب از آن چشمه فرود می آمد و در آن حوض می ریخت. حضرت رضا علیه السلام در میان حوض رفت و غسل کرد و سپس بر کنار حوض نمازگزارد و مردم علی الاتصال در آن حوض می آمدند و غسل می کردند و از آن آب به جهت تیمّن و تبرک می خوردند و بر کنار آن حوض نماز می گزاردند و حاجت های خود را از خدا می خواستند و برآورده می شد و آن چشمه به چشمه کهلان معروف است و از آن زمان تا به حال، مردم روی به آن چشمه می آورند و به آب آن چشمه استشفای می کنند.^۵

بنابر آنچه مورّخان معاصر ذکر کرده اند، این چشمه که بعد از آن به حمام رضا علیه السلام معروف شد، همچنان در شهر نیشابور وجود دارد.

۱ - همان، تلخیص خلیفه نیشابوری، ۱۳۴ و ۱۳۵.

۲ - «فروبین» هم آمده است. عطاردی، آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ۸۶.

۳ - عطاردی می نویسد: در آن منزل چشمه ای بود که آب آن خشک شده بود. همان مأخذ، ۸۶.

۴ - عطاردی می نویسد: حضرت دستور دادند چاه را بار دیگر باز کنند، همان مأخذ، ۸۶.

۵ - عیون اخبار الرضا، ۳۷۶/۲؛ بحار الأنوار، ۱۱۱/۱۲؛ منتهی الآمال، ۳۲۴.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۴۳

حاکم نیشابوری نیز که تاریخ نیشابور را در اواخر قرن پنجم هجری قمری تألیف کرده در کتاب خود شرح ماجرای چشمه و یا قنات کهلان را آورده است.^۱

قدمگاه نیشابور

در فاصله بیست و شش کیلومتری شهر کنونی نیشابور منطقه‌ای موسوم به قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام است که بر اثر کثرت استعمال به قدمگاه معروف شده است. صاحب *تحفة الرضویه* می‌نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از نیشابور خارج شد، در راه به چشمه‌آبی رسید و در کنار آن چشمه سنگی بود، حضرت بر روی آن سنگ ایستاد و به نماز مشغول شد، نقش قدم مبارکش بر آن سنگ ظاهر گشت و الحال آن سنگ را بریده و به دیوار نصب کرده‌اند و بقعه‌ای برای آن ساخته‌اند و شعری در این باره از خواجه حافظ شیرازی است که گفت:

در زمینی که نشان کف پای تو بود

سال‌ها سجده صاحب‌نظران خواهد بود

صاحب *تحفة الرضویه* می‌افزاید: نگارنده آن محل را که هم اکنون به قدمگاه معروف است زیارت کرده و نظیر همان سنگ و همان نقش را در مقبره امامزاده محمد محروق در خارج از شهر نیشابور دیده‌ام و ممکن است چنین اتفاقی در آن حوالی نیز افتاده باشد و بعدها آن را در مقبره مزبور گذاشته و به دیوار نصب کرده باشند.^۲

۱- *تاریخ نیشابور*، ص ۱۳۲ - ۱۳۳. مؤلف این کتاب همچنین می‌افزاید: یکی دیگر از کرامت‌ها آن بود که روزی [آن حضرت] یک بادام به یکی از خادمان دادند و فرمودند که در اطراف محوطه کهلان آن را غرس نماید و آن خادم چنین کرد و در همان تابستان برگ و شکوفه و بادام بسیار داد. تا اینکه سی سال بعد که ظالمی در آن‌جا حاکم شد، خواست در آن محل قصری بسازد و چون درخت بادام مانع بود دستور داد آن را قطع کنند. اما هنوز عمارت قصر ناتمام بود که وی و کسانی که مسبب این عمل بودند در زمان کوتاهی درگذشتند و ... (بنگرید به: همان، ص ۱۳۳ با تلخیص و تصرف).

۲- *تحفة الرضویه*، ۱۹۰. این سنگ در ضلع جنوبی بقعه امامزاده محروق است که در طرف راست بر روی دیوار نصب شده است و اطراف آن با کاشی‌های چهارگوش الوان پوشیده شده است. (بنگرید به:

این دو نظریه بی اساس است؛ زیرا نقش اثر دو پا بر روی هر دو سنگ موجود در قدمگاه و در مقبره امامزاده محروق^۱ علاوه بر اینکه از اندازه پای متعارف انسان بزرگتر است، هیچکدام از قدمت تاریخی زمان عبور و توقف حضرت امام رضا (ع) به نیشابور برخوردار نیست و انتساب آن به اثر قدم مبارک امام رضا (ع) بی اساس است.

می دانیم که عمارت موجود قدمگاه نیشابور در سال ۱۰۲۰ ه.ق. در زمان شاه عباس کبیر^۲ ساخته شده است. اسکندر بیگ ترکمان مؤلف کتاب عالم آرای عباسی از ذکر آثار و بناهایی که در عهد صفویه توسط شاه عباس کبیر ساخته شده است، به عمارت قدمگاه اشاره می کند.^۳

عبدالحمید مولوی، آثار باستانی خراسان، ۳۱۴/۱.

۱ - شخصیت مدفون در این بقعه براساس کتیبه ای که با خط ثلث بر روی کاشی مسطور است «محمد بن محمد بن زید بن الامام زین العابدین (ع) می باشد که از نوادگان حضرت امام سجاد (ع) است.
۲ - شاه عباس کبیر از پادشاهان مشهور سلسله صفویه است که از سال ۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ه.ق. بر ایران سلطنت کرد.

۳ - «عمارَت قدمگاه شاپور کسری و ایوان و عمارت متصله به آن و حوضی که از آب کوه رفیع به فواره می رود و احداث خیابان و غرس اشجار که خصوصیات آن مقام فلک فرسای را صدق سر من رأی [سامرا] است و...» مؤلف کتاب آثار باستانی خراسان، ذیل عبارت قدمگاه «شاپور کسری» می نویسد: اگر سنگ قدمگاه را مردم به حضرت رضا اروحنا فداه منسوب می دارند، پس عبارت قدمگاه شاپور کسری چیست؟ که در این مورد تحقیقات بیشتری باید انجام شود. (عبدالحمید مولوی، آثار باستانی خراسان، ۳۲۰/۱). تأمل وی قابل ستایش است. با وجود این نگارنده این سطور احتمال می دهد که شاید مقصود اسکندر بیگ ترکمان ناظر بر پیشینه تاریخی قدمگاه نیشابور باشد؛ زیرا شاپور اول (۲۴۱ - ۲۷۲ میلادی) در سال های اول فرمانروایی خود به منظور مستحکم کردن مرزهای شرقی کشور به سمت تورانیان لشکرکشی کرد. او بر «پهله چک تور» (پهلزگ تور) پیروز شد. محل پیکار در خراسان بود. شاپور دستور داد در محل کشته شدن پهله چک تور شهری بنا شود. وی شهر مذکور را «نیو شاپور» نامید که اکنون نیشابور نامیده می شود. (بنگرید به: پیگولو سکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ۲۲۷) برخی نام این شهر را از کلمه قدیمی «نیوشاپور» که به معنی «چیز یا کار خوب یا جای خوب شاه است» به شاپور دوم پادشاه ساسانی نسبت می دهند که در قرن چهارم میلادی به تجدید بنای نیشابور همت گماشت. «اگر چه بانی اول این شهر را که شاپور اول، پسر اردشیر بابکان

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۴۵

قدر مسلم، عمارت قدمگاه سابقه‌ای طولانی دارد. دست کم از شرحی که مؤلف تاریخ نیشابور ذکر کرده، قدمگاه علی بن موسی الرضا علیه السلام در آن زمان آباد و مکانی با صفا بوده است.^۱

بنابراین، سنگ سیاهی که اثر پا بر آن حک شده است به احترام قدوم مبارک امام رضا علیه السلام به عنوان یادمان و یادگار توقف امام علیه السلام بعدها تهیه و در این مکان نصب شده است.^۲

صاحب تاریخ نائین معتقد است که این قدمگاه‌ها و آثاری که از نقش پای حضرت بر روی سنگ است، نقشی است که به عنوان یادبود آن حضرت بر روی سنگ حک کرده‌اند.^۳

طبابت امام، در رباط سعد^۴

واقعه دیگری که در حوالی نیشابور روی داد، معالجه مردی است که قدرت تکلم خود را بر اثر حادثه‌ای از دست داده بود و سرانجام با طبابت حضرت رضا علیه السلام

مؤسس سلسله ساسانی است، انکار نمی‌کند. (بنگرید به: لسترنج، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ۴۰۹؛ بارتولد، *تذکره جغرافیای تاریخی ایران*، ۱۵۰).
از این رو بی تردید مقصود مؤلف *عالم آرای عباسی* از «قدمگاه کسری» قدمگاه امام رضا علیه السلام در نیشابور می‌باشد، زیرا در عبارات بعدی وی به این موضوع تصریح شده است. (بنگرید به: اسکندر بیگ ترکمان، *عالم آرای عباسی*، ۸۵۴).

۱- به نقل از: *آثار باستانی خراسان*، ۳۲۴/۱.

۲- نگارنده این سطور سنگ مشابهی که اثر نقش دو پا بر آن حک شده در حرم محمد بن موسی علیه السلام در شیراز رؤیت کرده است که در کنار ضریح امامزاده بر روی زمین از جنس سنگ مرمر جاسازی شده بود. اولیای امر، در سال‌های اخیر برای زدودن اوهام و افسانه‌هایی که در میان مردم در آن اطراف شایع شده بود، آن را برداشته و به جای آن یک قطعه سنگ مرمر قرار داده‌اند.

۳- *تاریخ نائین*، ۲۳۰.

۴- رباط سعد در کنار راه قدیمی نیشابور به مشهد قرار داشته است. آثار به جای مانده از رباط سعد دست کم تا زمان ناصرالدین شاه وجود داشته است. بنگرید به: ناصرالدین شاه قاجار، *سفرنامه*، ۱۶۵ - ۱۶۷. همچنین *آثار باستانی خراسان*، ۳۲۱/۱ و ۳۳۴ - ۳۳۵.

شفا یافت. شرح این حادثه شنیدنی به قرار ذیل است:

ابو احمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به صفوان نقل کرده است که قافله‌ای از خراسان بیرون شد و روی به کرمان نهاد، دزدانی که در کوه کرمان ساکن بودند (کوه قفص) بر قافله زدند و مردی را که به بسیاری مال متهم کرده بودند، نگاه داشتند و مدتی در دست ایشان باقی بود. او را به انواع صدمات (شکنجه‌ها) عذاب کردند تا بلکه خود را از ایشان به مال بخرد. او را در میان برف واداشتند، دهان او را پر از برف کردند و دست و پای او را بستند. در میان کاروان زنی از زنان ایشان بر او رحم کرد و او را از بندرها ساخت. او فرار کرد، لیکن دهان و زبان او فاسد شد، به طوری که قدرت تکلم نداشت. هنگامی که به خراسان رفت، شنید حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نیشابور است و در خواب دید که گویا کسی به او می‌گوید، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خراسان وارد شده است و از او درباره ناخوشی خود سؤال کن تا اینکه تو را به دوایی تعلیم دهد که به تو منفعت بخشد و از این ناخوشی شفا یابی. آن مرد گفت من در خواب دیدم که قصد آن بزرگوار را دارم و به او از آنچه بر من آمده شکایت برم و او را از ناخوشی خود آگاه ساختم، فرمود: زیره و سعتر - به فارسی «اویشان» گویند - و نیز نمک را گرفته و می‌کوبی و دو یا سه مرتبه بر دهان خود می‌ریزی، عافیت می‌یابی. پس آن مرد از خواب بیدار شد و به آنچه در خواب دیده بود فکر نکرد (عمل نکرد) و به خلق اظهار نداشت، تا اینکه به دروازه نیشابور وارد شد. به او گفتند که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از نیشابور کوچ کرده و در «رباط سعد» است. پس در خیال آن مرد گذشت که قصد آن بزرگوار کند و امر خود را عرضه دارد، تا اینکه به او دارویی دهد که به مرضش نفعی بخشد.

با این قصد به رباط سعد رفت و بر آن بزرگوار وارد شد و به گونه‌ای اظهار کرد: یابن رسول الله امر چنین و چنان است و دهان و زبان من فاسد شده و بر سخن گفتن قادر نیستم، مگر به زحمت. به من دارویی تعلیم فرما که نفعی بخشد. آن بزرگوار فرمود: آیا من در خواب تو را تعلیم ندادم؟ برو و آن دارویی را که به تو تعلیم دادم استعمال کن. آن مرد اظهار داشت: یابن رسول الله چگونه است تا اگر آن را اعاده

فرمایی؟ آن جناب فرمود: زیره و سعترا (اویشان) و نمک بگیر و بکوب و دو یا سه بار بر دهان خود بریز که به زودی عافیت یابی. آن مرد گوید: آن دوی را که آن بزرگوار فرمود، استعمال کردم و عافیت یافتم. ابوحامد احمد بن علی بن حسین ثعالبی گوید: من از ابوحامد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به صفوان شنیدم که می‌گفت: من آن مرد را دیدم و این حکایت را از او شنیدم.^۱

امام رضا علیه السلام بعد از نیشابور به سمت توس حرکت کرد، در طول مسیر نیشابور به توس گزارش‌هایی ثبت شده که می‌توان مسیر حضرت را به توس تعیین کرد. قدمگاه امام رضا علیه السلام احتمالاً اولین منزل و یا توقفگاه در این مسیر به شمار می‌رفته و همچنین رباط سعد که در مسیر راه نیشابور به توس قرار داشته است. علاوه بر این دو منطقه، مورخان از «قریه الحمراء» یاد می‌کنند که به نظر می‌رسد همان ده سرخ باشد و امروزه در جنوب مشهد واقع شده است و همچنین کوهسنگی نیز در مسیر راه توس قدیم قرار داشته که از این مناطق در منابع یاد شده است.

هنگامی که حضرت وارد توس شد در نوغان، بخشی از توس قدیم، فرود آمد. در آن جا دهکده‌ای به نام سناباد «برذعه» بود و حمید بن قحطبه در آن منزل داشت و بنابر دعوت و احتمالاً اصرار او، امام و همراهان وی در آن مکان مقام کردند. قبل از پرداختن به این مناطق لازم است اطلاعاتی درباره شهر توس و جغرافیای آن به دست آوریم.

توس

شهر توس در ده فرسخی نیشابور واقع شده و اصطخری شهر قدیمی توس را مشتمل بر رادکان، طابران، بزد غور^۲ و نوغان می‌داند. شهر طابران و نوغان مهم‌تر و

۱- عیون اخبار الرضا، ۴۵۸/۲ - ۴۵۹؛ منتهی الامال، ۳۰۳؛ بحار الأنوار، ۱۱۱/۱۲ - ۱۱۲؛ اعلام الوری،

۲- بزدغه هم آمده است.

بزرگ‌تر از دو شهر دیگر بودند^۱ و بنا بر گفته یاقوت حموی این دو شهر هزار قریه و آبادی داشتند.^۲

منابع تاریخی، بانی این شهر را توس بن نوذر نوشته‌اند و به گفته بلاذری در فتوح البلدان و اعثم کوفی در الفتوح شهر توس در عهد خلیفه سوم توسط عبدالله بن خازم و یزید بن سالم با صلح گشوده شد.

به فاصله دو منزلگاه چاپاری از توس، باغ بزرگی در دهکده سناباد وجود داشت که متعلق به حمید بن قحطبه بود. وی از طرف هارون الرشید حاکم آن‌جا بود و هنگامی که هارون در توس درگذشت در همان باغ دفن شد. حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در سفری که از مدینه آغاز شده بود هنگامی که وارد توس شد، در سناباد و در باغ حمید بن قحطبه فرود آمد. جایی که سرانجام در آن به دستور مأمون مسموم شد و به شهادت رسید و پیشگویی آن حضرت که فرموده بود، «در کنار گور هارون دفن خواهم شد.»^۳ تحقق یافت. از زمانی که حضرت رضا علیه السلام در سناباد به خاک سپرده شد، نام آن‌جا به مشهد مقدس علی بن موسی الرضا علیه السلام تغییر یافت و به جهت کثرت استعمال، آن را تنها «مشهد» می‌نامند.

مؤلف کتاب حدود العالم من المشرق الی المغرب (تألیف ۳۷۲ ه.ق.) شهر توس را ناحیه‌ای می‌داند که در آن شهرک‌هایی چون طوران و نوغان، بژدیغور (بروغون)، رایگان و بنواده جای گرفته است. وی درباره مرقد امام رضا علیه السلام در منطقه نوغان می‌نویسد: «و به نوغان مرقد مبارک علی بن موسی الرضاست و آن‌جا مردمان به زیارت شونند. و هم آن‌جا [مدفن] هارون الرشید است.»^۴

مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام در دهکده سناباد به برذعه یا مثقب^۵ به معنای

۱ - معجم البلدان، ۱۸۰/۲.

۲ - مسالک الممالک، ۲۰۵.

۳ - مناقب آل ابی طالب، ۱۰۵؛ الارشاد، ۴۴۹/۲؛ الکافی، ۴۱۲/۲؛ اعلام الوری، ۱۸۸ و سایر منابع.

۴ - حدود العالم من المشرق الی المغرب، ۲۹۴.

۵ - مثقب: آلتی که با آن چیزی را سوراخ کنند، «مثقوب»: سوراخ شده، سوراخدار. فرهنگ عمید.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۴۹

سوراخ و روزنه، معروف بود و به گفته لسترنج احتمالاً این کلمه به خاطر روزنه‌هایی که در حرم وجود داشته بر آن قریه اطلاق شده است و نوغان یا نوگان که امروزه نیز نام محله‌ای از خراسان است، در قرن سوم بنابر گفته یعقوبی در *البلدان* از طابران بزرگ‌تر بوده و به تهیه و ساخت ظرف‌های سنگی که به سایر نواحی صادر می‌شده، شهرت داشته است. در کنار مشهد امام رضا علیه السلام در سناباد، بنابر گفته ابن حوقل، قلعه بسیار محکمی بنا شده بود که در آن جا عده‌ای معتکف می‌شدند.^۱

مقدسی می‌نویسد: امیر فائق عمیدالدوله، گرد قبر حضرت امام رضا علیه السلام مسجدی بساخت که در تمام خراسان عمارتی از آن با شکوه‌تر نبود. قبر هارون الرشید نزدیک ضریح حضرت امام رضا علیه السلام واقع شده بود. ابن بطوطه که در سال ۷۲۵ هـ.ق. از مشهد مقدس زیارت کرده می‌نویسد: مشهد امام رضا علیه السلام قبر بزرگی دارد. قبر امام در داخل زاویه‌ای است که مدرسه و مسجدی در آن وجود دارد و این عمارت‌ها همه با سبکی بسیار زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریحی چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشانده‌اند. از سقف مقبره قندیل‌های نقره آویزان است. در ورودی مقبره هم از نقره است. پرده ابریشم زردوزی از در آویخته و داخل بقعه با فرش‌های گوناگون مفروش گردیده است. روبه‌روی قبر امام علیه السلام قبر هارون الرشید واقع است که آن هم ضریحی دارد و شمعدان‌هایی روی قبر گذاشته‌اند و مردم، مغرب‌گور وی را به علامت شمعدان‌هایی که دارد باز می‌شناسند. هنگامی که شیعیان^۲ وارد بقعه می‌شوند قبر هارون را به لگد می‌زنند و به امام رضا علیه السلام سلام می‌فرستند.

بنا به گفته لسترنج، حمدالله مستوفی در قرن هشتم از اولین کسانی است که سناباد را «مشهد» نامید و از آن زمان تاکنون آن جا را همچنان مشهد، یعنی جایگاه زیارت یا شهادت حضرت امام رضا علیه السلام می‌نامند. قزوینی در *آثار البلاد* می‌نویسد:

۱- *البلدان*، ۲۷۷؛ ابن حوقل، *صورة الارض*، ۱۶۹.

۲- در متن «رافضیان» آمده است.

امام رضا علیه السلام و هارون هر دو در زیر یک گنبد مدفون‌اند.^۱

ورود به ده سرخ

ده سرخ یا قریة الحمراء نام دهکده‌ای است که در مسیر راه نیشابور به توس قرار داشته است. این منطقه که هم اکنون به فاصله تقریبی پنجاه و پنج کیلومتری قدمگاه است در شمال شاه تقی در جاده خاکی واقع است.^۲

بنابر روایت عبدالسلام بن صالح هروی، حضرت رضا علیه السلام از نیشابور به جانب مأمون بیرون رفت و نزدیک قریة حمراء (ده سرخ) رسید. وی می‌گوید به حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام عرض کردند: یابن رسول الله، آفتاب از دایره نصف النهار گذشت و وقت نماز ظهر شد، آیا نماز نمی‌گزاری؟ آن جناب فرود آمد و فرمود: آب بیاورید، عرض کردند: آب با ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کردند، آب از زمین جوشیدن گرفت به آن مقدار که آن جناب و همراهان ایشان وضو ساختند و اثر ایشان آب تاکنون باقی است.^۳

عبور از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی)

در جنوب مشهد، کوهی است که به کوهسنگی معروف است و این همان کوهی است که حضرت رضا علیه السلام هنگام عبور از ده سرخ به طرف توس به آن تکیه کردند و دعا فرمودند که خداوند به آن برکت دهد.^۴

۱ - جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ۴۱۵، ۴۱۶؛ نزهة القلوب، ص ۱۶؛ آثار البلاد، ۲۶۲/۲؛ احسن التقاسیم، ۳۱۹، ۳۳۳، ۳۵۲.

۲ - بنگرید به: اطلس راه‌های ایران، ص ۴ و ۵. «ده سرخ» دهی است بین نیشابور و مشهد و نیم فرسخی شریف‌آباد.

۳ - عیون اخبار الرضا، ۳۷۶/۲؛ بحار الأنوار، ۱۱۳/۱۲؛ زنگانی امام رضا علیه السلام، ۲۵۶؛ منتهی الآمال، ۳۲۳؛ مناقب اهل بیت، ۱۸۷/۲.

۴ - الفصول المهمة، فی معرفة الائمة، ۳۶۰؛ بحار الأنوار، ۱۱۳/۱۲ و همچنین زنگانی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ۶۳/۱؛ زنگانی امام رضا علیه السلام، ۲۷۵؛ مشهد الرضا، ۴؛ منتهی الآمال، ۳۲۳؛ مناقب اهل بیت، ۱۸۸/۲.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۵۱

این کوه دارای سنگ‌های سیاه رنگی است که ذکر آن در منابع قدیم نیز آمده است. یعقوبی در *البلدان* می‌نویسد: در نوغان (بخشی از شهر قدیمی توس) کوهی است که در آنجا به تهیه و ساخت ظرف‌های سنگی می‌پردازند و به سایر نواحی صادر می‌کنند و امروزه نیز کسانی که به مشهد مقدس می‌روند، از صنایع دستی مشهد که اشیای سنگی است، دیدن می‌کنند.

شیخ صدوق در *عیون اخبار الرضا علیه السلام* می‌نویسد: چون حضرت رضا علیه السلام به حوالی سناباد رسید به کوهی که از آن دیگ سنگی می‌تراشند تکیه داد و اظهار داشت: پروردگارا! این کوه را برکت ده و نافع به حال مردم گردان و طعام ظرفی را که از این کوه تراشیده می‌شود مبارک گردان و دستور داد تا برای تهیه غذا از آن کوه دیگ‌ها بتراشند و فرمود: آنچه من تناول می‌کنم باید طبخ نشود مگر در این دیگ‌های سنگی و آن حضرت آهسته غذا می‌خورد و کم تناول می‌فرمود. از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای آن حضرت برکتی به آن کوه عنایت فرمود.^۱

ورود به توس، نوغان و سناباد

بنابر نوشته مورخان هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد توس شد در ناحیه نوغان که از مستملکات حمید بن قحطبه طائی به شمار می‌آمد و در منزل وی که باغ بزرگی بود اقامت کرد. مقبره هارونیه که گور هارون الرشید در آن قرار داشت، در باغ حمید ابن قحطبه طائی بود^۲، جایی که حضرت پیش از این بارها درباره آن سخن گفته بود.^۳ شیخ صدوق در این باره می‌نویسد:

۱ - *عیون اخبار الرضا*، ۳۷۶/۲؛ *بحار الأنوار*، ۱۱۳/۱۲؛ *زننگانی امام رضا علیه السلام*، ۲۵۷؛ *زننگانی علی بن*

موسی الرضا علیه السلام، ۶۳/۱، ۱۹۰، ۱۹۱.

۲ - حمید بن قحطبه طائی در زمان هارون الرشید از حکام خراسان بود. بنگرید به: گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *زین الاخبار*، ۲۷۷.

۳ - *اثبات الوصیه* (ترجمه محمد جواد نجفی)، ص ۳۹۱؛ *المناقب* ۱۹۶/۲؛ *الارشاد*، ۴۴۹/۲؛ *عیون*

حضرت (علیه السلام) داخل خانه حمید بن قحطبه طایی شد و نزد قبر هارون الرشید رفت، پس از آن با دست مبارک خطی به یک طرف قبر کشید، فرمود: این موضع تربت من است و من در این جا مدفون خواهم شد و به زودی حق تعالی این مکان را محل تردد شیعیان و دوستان من قرار می دهد. به خدا سوگند اگر شیعه ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد شفاعت ما اهل بیت و غفران و رحمت خداوند بر او واجب شود. سپس روی مبارک را به قبله کرد و نمازگزارد و دعا نمود و چون فارغ شد، سر مبارک را به سجده گذاشت و سجده ای طولانی کرد که من (راوی) پانصد تسبیح از آن جناب را شمردم، پس از آن مراجعت کرد.^۱

ابن شهر آشوب، به نقل از موسی بن سیار می نویسد: من با حضرت رضا (علیه السلام) همراه بودم. هنگامی که به دیوارهای توس رسیدیم، صدای شیون به گوش رسید، به سوی آن رفتم، جنازه ای مشاهده کردم. در این هنگام مولایم حضرت رضا (علیه السلام) از مرکب فرود آمد و با کمال مهربانی آن جنازه را مشایعت کرد.^۲

صاحب بحرالانساب نیز گزارشی از ورود حضرت رضا (علیه السلام) به توس ذکر می کند که براساس آن مأمون به همراه بزرگان و امیران به استقبال حضرت آمدند و می نویسد از حضرت در این شهر کراماتی روایت کرده اند که انگیزه ای برای قتل امام توسط مأمون شد. ولی گزارش بحرالانساب از توس علاوه بر تناقض تاریخی دارای جنبه های افسانه ای و مبالغه آمیز است.

راه نیشابور به سرخس

بنابر گفته یعقوبی در البلدان (۲۷۸ هجری) راه نیشابور به مرو ده منزل و نیز از نیشابور تا دامغان و از این شهر به طرف شاهراه و سرخس شش منزل است. منزل

اخبار الرضا، ۴۷۳/۲؛ اصول کافی، ۴۱۲/۲؛ اعلام الوری، ص ۱۸۸؛ بحار الأنوار، ۱۰۵/۱۲؛ روضة الواعظین، ص ۳۶۸.

۱ - عیون اخبار الرضا، ۳۷۷/۲ - ۳۷۸.

۲ - مناقب آل ابی طالب، ۳۹۶/۲.

اول آن قصر الريح است که آن را در فارسی دزباد^۱ گویند و از قصر الريح تا خاکسار و از آن جا تا مزدوران (و سپس تا سرخس)^۲. مقدسی مزدوران را از دهات سرخس نام می برد که گردنه معروفی به همین نام دارد. در مزدوران غاری است که گفته می شود انتهای آن دیده نشده است.^۳

ابن رسته در *الاعلاق النفیسه* (۲۹۰ هجری) از نیشابور تا سرخس را شش منزل می شمارد، اولین منزل از نیشابور تا فغیس (Faghis)^۴ پنج فرسخ و از آن جا تا حمراء نیز پنج فرسخ است. حمراء قریه ای است در کوه که به علت سرخ بودن صخره های اطراف آن و خاک و دیوارهایش به حمراء نام گذاری شده و به آن دزسرخ^۵ هم می گویند. در منابع ایران باستان، راه قدیمی نیشابور به سرخس را پس از گذشتن از کوه ریوند یا بینالود و از طریق توس و سناباد به سرخس و از آن جا به مرو ذکر کرده اند.^۶ از حمراء (دزسرخ) به بردع (Barda) می رسند که به آن المثقب هم گفته اند و از آن جا به شهر توس می روند.^۷ اصطخری در *مسالك الممالک* (۳۴۰ هجری) مسافت شهر نیشابور را به سرخس شش منزل و از نیشابور تا سرحد نیشابور، دیه کردان، ده کردان در حدود قومس و نزدیک اسدآباد، هفت منزل و از دیه کردان تا دامغان پنج منزل و از نیشابور در مسیر سرخس تا مرو را دوازده منزل می شمارند.^۸ صاحب کتاب *انس المهج و حدائق الفرج* که یک اثر قدیمی و با ارزش در مسالك و ممالک و مساحت بین شهرها است، مسافت نیشابور تا توس را در سمت

۱- البلدان، ۵۴.

۲- همان، ۵۵.

۳- احسن التقاسیم، ۳۱۲-۳۱۳.

۴- المسالك و الممالک، ۲۶؛ دایرة المعارف اسلام، ۱۰۲۸/۴.

۵- ده سرخ.

۶- ایرانشهر، نشریه یونسکو، ۱۴۶۵/۲.

۷- الاعلاق النفیسه، ۲۰۱.

۸- مسالك الممالک، ۲۲۲.

شرق سه مرحله و از نیشابور تا قاین را قریب نه مرحله و از آنجا تا هرات را هشت مرحله و از نیشابور تا سرخس را شش فرسخ و از سرخس تا مرو را پنج روز می‌شمارد.^۱ راه قدیم نیشابور به هرات که در مسیر راه نیشابور به توس و مرو بود، برابر گفته صاحب تاریخ نیشابور، از راه دیزباد (ده باد) و ولایت اسفند (اسفنج، سنج) به رباط سنگ‌بست که امروزه نیز به همین نام مشهور است، منتهی می‌شد. دیزباد «دزباد، ده باد» ده خاکستر بوده که گاهی در متون قدیم نام آن را خاستر نیز نوشته‌اند. بعد از آن منزلگاه «رباط بدیعی» بوده که در فاصله بین دیزباد و فرهادگرد قرار داشته و شاید این همان رباطی باشد که به روایت عبدالغافر صاحب سیاق التواریخ، حسان منیعی بانی مدرسه منیعی نیشابور، آن را در حوالی دیزباد ساخته است. منزلگاه بعدی پس از رباط بدیعی، رباط سنگ‌بست است که در متون از آن به سنج‌بست^۲ هم یاد شده است.

به گفته صاحب تاریخ نیشابور، رباط سنگ‌بست را به نام قریه‌ای که این رباط در آنجا ساخته شده نام‌گذاری کرده‌اند. در این محل راه‌های نیشابور و هرات و توس و مرو با هم تلاقی می‌کردند و از نظر سوق الجیشی و بازرگانی این قریه دارای اهمیت زیادی بوده است. به همین دلیل سلطان محمود غزنوی لشکرگاه و پایگاه نظامی خود را در این مکان قرار داد و در آن قریه رباطی برای رسیدن به سرخس و مرو ساخت.

اولین منزلگاه بعد از سنگ‌بست، «رباط چاهه» بود که این رباط، در نزدیکی کشف‌رود قرار داشت و فاصله آن از رباط سنگ‌بست تا رباط چاهه پنج فرسخ ذکر شده است. این رباط نیز به دستور سلطان محمود غزنوی ساخته شده و ابواسحاق کرامی نیشابوری، رئیس فرقه کرامیان آن را بنا کرده است. در آن ناحیه رباط دیگری نیز وجود دارد که «رباط ماهی» نامیده می‌شود، پس از رباط ماهی، «رباط توران» و

۱ - به نقل از مؤید ثابتی، تاریخ نیشابور، ص ۶۷. مقایسه کنید با: اطلس تاریخی ایران، نقشه شماره ۱۶.

۲ - معرب «سنگ‌بست» است.

بعد از آن «رباط آب‌گینه» است. حمدالله مستوفی فاصله رباط آب‌گینه را تا سرخس شش فرسخ ذکر کرده است و آندره‌گذار احتمال می‌دهد که این رباط همان «رباط شرف» باشد که اکنون ویرانه‌های آن با ایوان‌های رفیع در جاده سرخس دیده می‌شود. این رباط در شش فرسخی سرخس واقع شده است.^۱

سرخس

سرخس را به دو گونه تلفظ کرده‌اند، سَرخَس و سَرخُس^۲. در لغتنامه‌ها، واژه سرخس را گیاهی دارویی که دارای ساقه‌های زیرزمینی است معنی کرده‌اند.^۳ سرخس یکی از شهرهای قدیمی ایران است که گروهی بنیان‌گذار آن را کیکاووس نوشته‌اند.

بنابر روایات کهن، کیکاووس سرزمینی را به «سرخس»^۴ فرزند گودرز به اقطاع داد. سرخس در آن سرزمین شهری بنا نهاد و به نام او سرخس نامیده شد.^۵ یاقوت حموی همچنین در معجم البلدان آورده است که در زمان کیکاووس مردی به نام «ذعار» در این محل سکونت گزیده و به تعمیر و آبادانی آن پرداخته و نام این منطقه را «سرخس» انتخاب کرده است.^۶

مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم سرخس را از شهرهای آباد و بزرگ برمی‌شمرد و آن را ربع بزرگ خراسان می‌داند که همه راه‌ها به آن می‌پیوندند. او می‌نویسد: از ابواحمد شنیدم که می‌گفت: «هیچ چیز در سرزمین ما کمیاب نمی‌شود؛ زیرا که هرگاه راه کاروان‌ها از یک سو بریده شود، از سوی دیگر می‌آیند.»

۱- تاریخ نیشابور، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۴.

۲- خراسان بزرگ، ۱۰۵ به نقل از یاقوت، معجم‌الادباء، ۲۳۲/۱۷ و ۷۶/۱۳.

۳- بنگرید به: لغتنامه دهخدا و برهان قاطع، ماده «سرخس».

۴- واژه سرخس دارای معانی مختلف است؛ از جمله گیاهی است دارای ساقه‌های زیرزمینی و همچنین نام دارویی است که آن را گیل نامیده‌اند. (دهخدا، لغت‌نامه، ماده سرخس).

۵- معجم البلدان، ۷۲/۱.

۶- همان، ۷۱/۱.

وی می‌افزاید: ما نمی‌توانیم آن را به مرو وابسته بدانیم؛ زیرا که خود شهری گرانمایه است...^۱

یعقوبی در البلدان، سرخس را سرزمینی با شکوه و شهری بزرگ که در بیابانی ریگزار واقع شده است توصیف می‌کند. وی می‌نویسد: مردمی به هم آمیخته (از نژاد عرب و فارس) در آن سکونت دارند، عبدالله بن خازم سلمی در خلافت عثمان همان زمان که از طرف «عبدالله بن کریم» مأمور بود آن را فتح کرد و آب مشروب اهالی از چاه‌هاست و نه‌ری و چشمه‌ای ندارد.^۲

شهر سرخس در کنار کوتاه‌ترین راه توس به مرو بزرگ در ساحل راست، یعنی ساحل شرقی رودخانه مشهد واقع است که امروز آن را «تجدند» می‌نامند.

از توصیفات جغرافی‌نگاران برمی‌آید که شهر سرخس از قرون سوم و چهارم هجری قمری از رونق تجاری و آبادانی برخوردار بوده و شهری پررفت و آمد و پرجمعیت بوده است. به گونه‌ای که یعقوبی و ابن حوقل و قدامة بن جعفر در آثار خود از آن یاد کرده‌اند. اما در قرن پنجم هجری هنگامی که سلطان محمود غزنوی در نبرد با طغرل در جنگ معروف «دندانقان» در سال ۴۳۱ ه.ق. شکست خورد، آثار ویرانی در این شهر آشکار شد.^۳

این شهر در زمان سلجوقیان به‌ویژه در عصر سلطان ملک شاه و سلطان سنجر به دلیل برخورداری از امنیت و رواج علم و رونق تجاری پیشرفت داشت. آثار به جای مانده در زمان سلجوقی یعنی مقبره لقمان بابا و رباط شرف، نمایانگر روزگار درخشان سرخس است.

اما در اواخر دوران سلطان سنجر، پس از شکست وی در سال ۵۳۶ ه.ق. در نبرد «قطوان» شهرهای مرو و سرخس مورد قتل و غارت قرار گرفت. در قرن هفتم

۱- احسن التقاسیم، ۴۵۶/۲. وی عمده محصولات صادراتی سرخس را حبوبات و اشتر نام می‌برد.

همان، ص ۴۷۵.

۲- البلدان، ۵۵.

۳- تاریخ بیهقی، ۸۱۷.

هجری در اثر هجوم مغول به خراسان و قتل و غارت شهرهای مرو و نیشابور، سرخس نیز دوران تاریکی را سپری کرد.

از بررسی‌های تاریخی چنین برمی‌آید که وسعت و اهمیت شهر سرخس تا حدود زیادی متأثر از تحولات مرو و نیشابور بوده است؛ زیرا در ازمنه مختلف گاهی نیشابور مرکز خراسان بوده و زمانی این مرکزیت به مرو منتقل می‌شده است. شهر سرخس در این تحولات تحت تأثیر شاهراه تجارتی بین این دو شهر که بخشی از جاده ابریشم^۱ بود، قرار داشت. روشن است که هرگاه روابط تجاری - سیاسی بین این دو شهر دوستانه بوده است، سرخس رونق و گسترش می‌یافت و زمانی که وضعیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یکی از این دو دچار بحران و آشفتگی می‌شد، سرخس نیز از این آشفتگی در امان نبود و گاه دچار ضعف و رکود می‌شد و سیر قهقرا می‌پیمود.

به عنوان مثال در سده هفتم و نیمه سده هشتم - که سرخس جزء قلمرو ایلخانان بود - به سبب آنکه مرو ویران شده و خالی از سکنه گردیده بود، شاهراه خراسان از طریق نیشابور به سرخس از رونق افتاده بود و این راه از طریق نیشابور به سمت هرات و «مرورود» و جیحون می‌گذشت. در نتیجه از اهمیت سرخس کاسته شد و رونق بازرگانی خود را از دست داد و افول کرد.

چنین فراز و فرودهایی را می‌توان در آثار جغرافی‌نگاران و سیاحانی که در دو فاصله متفاوت زمانی نسبت به این عصر از سرخس دیدن کرده‌اند به روشنی دید. حمدالله مستوفی (۷۵۰ - ۶۸۰ ه.ق.) در اثر خود *نزهة القلوب* که در سال ۷۳۰ ه.ق. تألیف کرده، در اواخر عهد ایلخانان نیمه اول قرن هشتم هجری درباره

۱- راه ابریشم از شرق دور یعنی سرزمین چین، آغاز می‌شد و از دو راه شمالی و جنوبی به خُتن و کاشغر می‌رسید و از آنجا به سمرقند می‌رفت. در سمرقند این جاده به دو شعبه تقسیم می‌شد. اولی به سمت مرو و دیگری به سوی هرات می‌رفت و سپس وارد ایران و از شمال ایران یعنی مرو، سرخس، نیشابور، جوین، دامغان، سمنان، خوار، آفریدن به سمت ری و از طریق قزوین به تبریز و مرند می‌رفت و از خوی گذشته و از آنجا به آسیای صغیر تا روم امتداد می‌یافت.

سرخس می نویسد: سرخس از اقلیم چهارم است. افراسیاب ترک [آن را] ساخت. دور بارویش پنج هزار گام است و قلعه‌ای محکم از خاکریز دارد و هوایش گرمسیر است و آبش از رودخانه‌ای است از «هری»^۱ به توس می‌آید و از میوه‌هایش انگور و خربزه نیکوست.^۲ ابن بطوطه (۷۷۹-۷۰۳ ه.ق.) در سفرنامه خود که حدود سال ۷۲۵ ه.ق. تألیف کرده است می‌نویسد: از مشهد به سرخس رفتیم که شیخ لقمان سرخسی از مردم آن شهر بوده است.^۳ اما قزوینی (۶۸۲-۶۰۰ ه.ق.) که پیش از آن دو سرخس را دیده است، شهر سرخس را بسیار باشکوه و با عظمت توصیف می‌کند. وی در اثر خود آثار البلاد و اخبار العباد، عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات می‌نویسد: سرخس شهری آباد، پرجمعیت، محصولاتش فراوان است. بنای آن یادگار سرخس پورگودرز است. کار دستی اهل سرخس عبارت از سرپوش و روبنده زبانه زیبای گلدوزی شده است. [که] در سراسر مملکت رواج بسزا دارد. امروز سرخس، در مرز ایران و ترکمنستان است، سرخس قدیم در سمت راست «هری رود» جزء قلمرو شوروی سابق، و سرخس جدید در قلمرو جمهوری اسلامی ایران است.^۴

در کتاب سرخس دیروز و امروز آمده است: سرخس امروز بخش وسیعی است از شهرستان مشهد در منتهی الیه شمال شرقی استان خراسان مشتمل بر چهار دهستان به نام سرخس، کندکلی، مزدوران و قلعه قصاب. قدیم‌ترین کانون مسکونی آن یعنی سرخس زمانی بسیار آبادان و معروف بوده و زمانی دیگر خراب و گمنام شده است.^۵

۱- هری رود.

۲- نزهة القلوب، ۲۵۹.

۳- سفرنامه، ۴۴۱/۱.

۴- خراسان بزرگ، ۱۵۶.

۵- عباس سعیدی، سرخس دیروز و امروز، پیشگفتار مؤلف، ص الف. سرخس که از دیرباز بخشی از خاک ایران بود، پس از انعقاد قرارداد مرزی آخال در سال ۱۸۸۱ م. برابر با ۱۲۹۹ ه.ق. بخش‌هایی از آن

شرایط اقلیمی خراسان ایجاب می‌کرد که راه‌های شرقی و غربی از ناحیه سرخس بگذرد، زیرا مرکز خراسان شمالی را صحراهای خشک فراگرفته بود که بخش‌های آباد را در شرق و غرب آن از هم جدا می‌کرد. سرخس مدخل بخش غربی در حد فاصل بین مرو و نیشابور بوده است. برای کاروانیانی که از مرو به سوی غرب خراسان می‌آمدند و دشواری‌های عبور از صحرای خشک بین این دو شهر را تحمل کرده بودند، سرخس نقطه امید به شمار می‌آمد. چه این شهر در لبه نیمه خشک خراسان غربی قرار داشت و لااقل از برکت رودی که ایامی از سال را آب شیرین داشت، بهره‌مند بود.

بنابر نقل گریشمن سرخس در چهارراه اقوام قرار گرفته بود.^۱ ابن فضلان که در سال ۳۰۹ ه. ق. از سرخس دیدن کرده، این شهر را با اهمیت توصیف کرده است.^۲

ایجاد محدودیت برای امام در سرخس

یکی از نشانه‌های پذیرش تحمیلی ولایتعهدی از سوی امام علیه السلام تحمیل محدودیت و محصور ساختن امام علیه السلام در سرخس است. متأسفانه منابع اولیه اطلاعات کافی از چگونگی حبس امام علیه السلام در سرخس نداده‌اند و این موضوع کمتر مورد اظهار نظر گذشتگان قرار گرفته است. در مجموع - چنان که در گذشته نیز اشاره شد - حضرت در هر فرصت مناسب به افشای ماهیت حکومت عباسی و پذیرش تحمیلی ولایتعهدی خود و مسافرتش به سمت مرو می‌پرداخت. واقعه‌ای که در نیشابور روی داد بی‌شک واقعه ناخوشایندی برای دستگاه حکومتی به خصوص عباسیان متعصب به شمار می‌آمد، چرا که به رغم تلاش مأمون در انتخاب مسیر حرکت، هنگامی که حضرت به نیشابور رسید با استقبال بی‌سابقه‌ای مواجه شد و شیعیان عاشقانه در اطراف وی گرد آمدند و خواستار شنیدن حدیثی از آن حضرت

به همراه شهر مرو از ایران جدا شد. بنگرید به: اراز محمد سارلی، تاریخ ترکمنستان، ۳۱۱/۱ - ۳۱۹.

۱ - سرخس دیروز و امروز، ۴؛ بنگرید به: گریشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ۶۰.

۲ - سفرنامه ابن فضلان، ۶۲ - ۶۳.

شدند و حضرت با بیان حدیث «سلسله الذهب» در واقع حقانیت خود و خاندانش را در برابر سلطه گران عباسی به مردم گوشزد کرد و شرط ورود در حصن خداوند را «امامت و ولایت» خود و خاندانش برشمرد و با این موضوع، خلافت و زعامت عباسیان را زیر سؤال برد.

در گزارش ابونصر احمد بن حسین نیز که درباره خروج حضرت رضا (علیه السلام) از سرخس است، بار دیگر حضرت به این نکته که ایشان را به اجبار از کنار جدش از مدینه به سوی مرو کشانده اند و عاقبت پذیرش ولایتعهدی اشاره کرده است.

شیخ صدوق بنا بر روایت عبدالسلام بن صالح می نویسد: به در خانه ای که حضرت رضا (علیه السلام) در سرخس در آن حبس بود آمدم و از نگهبان اجازه خواستم که به حضور مبارک حضرت درآیم. گفتند: شما را راهی به سوی او نیست. گفتم: چرا؟ گفت: زیرا آن جناب در شب و روز هزار رکعت نماز می گزارد و در یک ساعت اول روز پیش از زوال و در وقت زردی آفتاب نافله می گزارد و در این اوقات در جای خود نشسته است و با پروردگار خویش مناجات می کند. عبدالسلام گوید: من به زندانبان گفتم: از آن جناب طلب کن که در وقتی از این اوقات اذن دهد من نزد او شرفیاب شوم، زندانبان از او طلب اذن کرد و من بر او داخل شدم، در حالی که آن عالی مقدار در جای نماز نشسته و متفکر بود. ابوصلت گوید: من به آن جناب عرض کردم یابن رسول الله این چیست که مردم از شما حکایت می کنند؟ فرمود: چه حکایت می کنند؟ عرض کردم: از شما نقل می کنند که فرموده اید مردم بندگان ما هستند. فرمود: اللهم فاطر السموات و الارض عالم الغیب والشهادة، خداوند آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است. ای ابوصلت تو شاهدی که من هرگز این مطلب را نگفته ام و ابداً از هیچ یک از پدران خود نشنیده ام و تو دانایی به آن ستمهایی که از این امت به ما وارد شده است و اینکه این گفت و گوی مردم هم از قبیل آن ظلمها و ستمهاست، پس روی به من کرد و فرمود: ای عبدالسلام بنابر آنچه از ما حکایت می کنند اگر مردم آفریدگان ما باشند، پس از جانب کیست که ما ایشان را دعوت می کنیم و بیعت می گیریم. من عرض کردم یابن

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۶۱

رسول الله راست می‌گویی، پس از آن فرمود: ای عبدالسلام آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت، چنان که غیر تو منکر است؟ عرض کردم: معاذالله، بلکه من اقرار دارم به امامت و ولایت شما.^۱

گفت‌وگوهای میان حضرت رضا علیه السلام و عبدالسلام و پاسخ امام (آیا تو منکری آنچه را که حق تعالی از برای ما واجب گردانیده است از ولایت و امامت ...) نظریه پیشین را که در واقعه نیشابور بیان شد، قوت می‌بخشد و احتمالاً این شایعات واکنشی است در برابر «أنا من شروطها» که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خود را از شروط کلمه «لا اله الا الله» قرار داد و عاملان حکومت و دشمنان خاندان عصمت و طهارت به جفا ادعای الوهیت را به امام علیه السلام نسبت دادند. از این رو تا مدتی از سوی مقرر حکومت عباسی در مرو، حضرت را در حبس نگه داشتند و مردم را از دیدار آن حضرت منع کردند و کارگزاران عباسی منتظر رسیدن خبر و دستور العمل از سوی مرو ماندند.^۲

خروج از سرخس

صاحب کتاب زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از شیخ صدوق می‌نویسد: فردی به نام احمد بن عبید حسینی می‌گوید: جدّم، حضرت رضا علیه السلام را تا یک منزلی سرخس بدرقه کرد و بعد، از حضرت خواست تا حدیثی که شفای قلب اوست بیان کند. حضرت فرمود: لا اله الا الله حصن من است و هر کس این کلمه مبارکه را با اخلاص بگوید در حصار من وارد شده و هر کس در حصار من وارد شود، ایمن خواهد بود.^۳

گزارش دیگری که از خروج امام رضا علیه السلام از سرخس در منابع ذکر شده، مشایعت

۱- عیون اخبار الرضا، ۴۲۶/۲ - ۴۲۷؛ بحار الأنوار، ۱۵۹/۱۲.

۲- زندگانی امام رضا علیه السلام، ۲۵۶ - ۲۵۷.

۳- همان، ص ۱۹۴ - ۱۹۵. به نظر می‌رسد حذف عبارت ابتدای حدیث از اشتباه مؤلف در نقل حدیث باشد. مقایسه کنید با: بحار الأنوار، ۱۶۰/۱۲.

و بدرقه‌ای است که شباهت زیادی با روایت اخیر دارد و به نظر می‌رسد منشأ این دو روایت یکی باشد.^۱ صاحب مسند الامام الرضا علیه السلام می‌نویسد: ابونصر احمد بن عبید گوید: از جدّم شنیدم هنگامی که حضرت رضا علیه السلام در زمان مأمون وارد نیشابور شد من مأمور خدمتگزاری و اداره کارهای او شدم، چون از نیشابور بیرون شد تا سرخس او را مشایعت کردم. پس از اینکه از سرخس بیرون شد در نظر داشتم تا مرو همراه او باشم، اما یک منزل که از سرخس دور شدیم، حضرت سر خود را از کجاوه بیرون کرد و فرمود: ای بنده خدا برگرد، تو وظایف را درباره ما انجام دادی، با ما نیکو معاشرت کردی و مشایعت حدّ معینی ندارد. عرض کردم: به حق جدّت مصطفی و مرتضی و مادرت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام حدیثی برای من بگو تا دلم آرام گیرد و من از خدمت شما برگردم. حضرت فرمود: از من حدیث طلب می‌کنی، در حالی که مرا از کنار قبر جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آوردند و نمی‌دانم عاقبت کار من چه خواهد شد. و اینها با من چگونه رفتار خواهند کرد.^۲

راه قدیم سرخس به مرو

بنابر گفته یعقوبی در البلدان، راه سرخس بر جاده اعظم تا مرو شش منزل راه است که اولین منزلگاه «اشترمغاک» است. منزل دوم «تلسنه» و منزل سوم «دندانقان» و منزل چهارم «کنوکرد» و آخرین منزل مرو است.

اصطخری نیز در مسالک الممالک راه سرخس تا مرو را شش منزل می‌شمارد.^۳ ناصر خسرو که راه سرخس تا مرو را در ده روز پیموده در سفرنامه خود می‌نویسد: دوم جمادی الآخره به شهر سرخس رسیدیم، از بصره تا سرخس سیصد

۱ - روایتی را که سحاب در زندگانی امام رضا علیه السلام به نقل از عیون اخبار الرضا نقل کرده است با آنچه عطاردی نوشته با تفاوت‌هایی از یک مأخذ است، اما متأسفانه مؤلف ماخذ حدیث خود را ذکر نکرده است. نگاه و تطبیق کنید: آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ص ۹۱-۹۲ را با مسند الامام الرضا علیه السلام، ۱/۶۱.

۲ - آثار و اخبار امام رضا علیه السلام، ۹۱-۹۲.

۳ - مسالک الممالک، ۲۲۲.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۶۳

و نود فرسنگ حساب کردیم، از سرخس به «رباط جعفری» و «رباط عمروی» و «رباط نعمتی»^۱ که آن هر سه رباط نزدیک هم بر راه است بیامدیم، دوازدهم جمادی الآخره به شهر مروالروء رسیدیم.^۲

مرو

مرو یکی از شهرهای قدیمی ایران و مهم‌ترین شهر خراسان به شمار می‌رفت. بنا بر گفته مقدسی و یاقوت حموی، بنیان‌گذار مرو، اسکندر بوده است.^۳ شهر مرو را «مروز» هم گفته‌اند. از این رو منسوب به مرو را «مروزی» می‌نامند.^۴ مرو در واقع به دو شهر مرو علیا و مرو سفلی، یا مرو کوچک و مرو بزرگ اطلاق می‌شده است و به گفته اصطخری مرو بزرگ را «مرو شاهجان» می‌خواندند و علت این بود که با مروالروء که مرو کوچک بود اشتباه نشود.^۵

هر دو مرو (مرو شاهجان و مرو رود) توسط احنف بن قیس در سال ۲۲ ه.ق. فتح شد.^۶ حافظ ابرو در جغرافیای خود می‌نویسد: مرو از شهرهای قدیم خراسان است که در هامونی افتاده چنان که از هیچ طرف کوه ننماید و قهندز آن را طهمورت بنا نهاد و ربض شهر مقدار یک فرسنگ در یک فرسنگ است. زمین مرو شوره ناک و ریگ بوم است و زراعت خوب آید.^۷

درباره شهر مرو آمده است: مرو در امتداد مرغاب یا «مرو رود» واقع است، اسم

۱ - «نعمی» هم آمده است.

۲ - ناصر خسرو، *سفرنامه*، ۱۷۲.

۳ - *احسن التقاسیم*، ۳۹۸؛ *معجم البلدان*، ۱۱۳/۵.

۴ - بنگرید به: *فرهنگ آندراج*، و *برهان قاطع*، ماده مرو.

۵ - *مسالک الممالک*، ۲۰۵.

۶ - *فتوح البلدان*، ۲۸۱؛ *البلدان*، ۵۵؛ *تاریخ الکامل*، ۳۳/۳؛ *مجمل فصیحی*، ۱۳۱/۱. فتح مرو را به هاشم بن نعمان باهلی که در زمان عثمان و در سال سی و یک از طرف عبدالله بن عامر برای این کار گماشته شده بود نیز نسبت داده‌اند.

۷ - *جغرافیای حافظ ابرو*، قسمت ربع خراسان (هرات) ص ۶۱؛ *مسالک الممالک*، ۲۰۵.

مرغاب (بضم و یا فتح میم) چنان که ابن حوقل گوید، در اصل «مروآب» بوده، ولی اصطخری می‌نویسد: مرغاب اسم محلی است که آن رود از آن‌جا سرچشمه می‌گیرد.

مرو بزرگ چنان که اصطخری و ابن حوقل و مقدسی می‌گویند، مشتمل بود بر قلعه داخلی، یعنی قهندزی که در مکانی مرتفع جای داشت و به اندازه یک شهر بود. گرداگرد قهندز شهر داخلی قرار داشت و دارای چهار دروازه بود و بیرون این شهر حومه پهنآوری واقع بود که تا کنار نهرهای بزرگ کشیده می‌شد. دروازه‌ها موسوم بودند به «دروازه شهر» (در جنوب باختری) که بر سر راه سرخس قرار داشت، دروازه «سنجان» (در جنوب خاوری) که به حومه بنی ماهان و نهر اسعدی می‌رفت، دروازه «درمسکان» (در شمال خاوری) که از آن‌جا به ماوراء النهر منتهی می‌شد و بالاخره دروازه «بالین» (در شمال باختری).^۱

در دوره خلفای بنی امیه، خراسان و شهر مرو به دلیل دوری از مرکز خلافت و تشدید حس تبعیض نژادی حاکمان اموی که برخلاف نص قرآن مجید و تعالیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عنصر غیر عرب، به ویژه ایرانیان را موالی می‌خواندند، سرآغاز جنبش‌های شعوبیه شد و به پایگاه ضد اموی تبدیل گردید و عباسیان قیام خود را از این منطقه آغاز کردند. باروی کار آمدن مأمون، مرو مرکز خلافت شد، ولی در قرن سوم، وی دارالحکومه را از مرو به نیشابور منتقل کرد.^۲

مرو در سال ۱۳۱۰ ه. ق. قمری به تصرف روس‌ها درآمد و تا این زمان جزء خاک شوروی سابق باقی مانده و مردم آن به زبان فارسی، ترکی و روسی صحبت می‌کنند. پس از تسلط روس‌ها بر مرو، شهری جدید در کنار شهر قدیم بنا شد که هم اکنون به

۱- البلدان، ۲۸؛ مسالک الممالک، ۲۵۸ و ۲۶۳؛ صورة الارض، ۳۱۴ و ۳۱۶؛ احسن التقاسیم، ۲۹۸،

۲۹۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۳۱؛ معجم البلدان، ۵۳۱/۱، ۸۲۷ و ۶۱۰/۲ و ۵۰۷/۴.

۲- تاریخ طبری، ۲۶۳/۵ - ۲۶۴؛ البلدان، ۸۳؛ تاریخ یعقوبی، ۴۵۰/۲ - ۴۶۵؛ تاریخ بیهقی، ۲۹، ۳۰، برای

آگاهی از نهضت‌های شعوبیه بنگرید به: ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل یازدهم و دوازدهم.

«بیرام علی» مشهور است.^۱

حکومت عباسیان در مرو

خراسان در زمان حکومت امویان به دلیل دور بودن از مرکز خلافت تبدیل به پایگاهی برای مخالفان سیاسی و ناراضیان شده بود، تا آنکه ابومسلم خراسانی از آتش پنهانی که سال‌ها در زیر خاکستر نهفته بود، بهره گرفت و قدرت را از چنگ امویان به در آورد و به عباسیان سپرد.

خراسان که نخستین پایگاه عباسیان به شمار می‌رفت کمی بعد از به قدرت رسیدن آنان بار دیگر کانونی برای مخالفان سیاسی و مذهبی شد، ولی این بار علیه عباسیان. اگرچه قیام‌های ضد عباسی در خراسان یکی پس از دیگری سرکوب شد و هیچ‌گاه نتوانست بنیان حکومت عباسیان را متزلزل سازد؛ اما بی‌شک اگر تلاش‌های هارون برای گسترش و سیطره حکومت عباسی در خراسان و اقدام مأمون در انتقال مرکز حکومت به مرو نبود، این شهر در عصر عباسیان پذیرای همان نقشی بود که در عهد امویان ایفا کرده بود.

برخی از این نهضت‌ها و قیام‌ها عبارت‌اند از: نهضت مذهبی «استاذسیس» در سال ۱۵۰، شورش یوسف بن ابراهیم ملقب به «یوسف البرام» در سال ۱۶۰ و هاشم بن حکیم ملقب به «المقنع» (نقاب پوش) در سال ۱۶۳ که از دهکده‌ای نزدیک مرو آغاز شد، قیام مذهبی و سیاسی خوارج در سال‌های ۱۷۵ و ۱۷۹ به رهبری «حسین» که از موالی قنیس بن ثعلبه به شمار می‌رفت و حمزه بن عبدالله که شعله‌های قیام او به مدت پنج سال کانون مخالفت‌های ضد عباسی را در خراسان گرم و فعال کرده بود و همچنین قیام ابوالخطیب در شرق خراسان (نساء) به سال ۱۸۳ و آشوب رفیع بن لیث در سال ۱۹۰، خراسان را که روزی خاستگاه عباسیان بود، علیه آنها می‌شوراند.

هارون ناچار شد، برای سرکوبی و فرو نشاندن آشوب رفیع بن لیث شخصاً عازم خراسان شود. وی در این سفر فضل بن سهل و مأمون را که مدتی عهده‌دار حکومت خراسان بود، همراه داشت. با وجود این سه سال بعد، در سال ۱۹۳ بار دیگر به منظور دفع حملات جدید خوارج به رهبری حمزه بن عبدالله و تحریکات رفیع بن لیث عازم خراسان شد.

هارون در این هنگام در شهر رقه، در کنار فرات بود و پس از اطلاع از حوادث خراسان به رغم کسالتی که داشت بر این سفر اصرار ورزید، زیرا بیم داشت قیام از خراسان به سایر نواحی گسترش یابد. هارون در حالی که از بیماری رنج می‌برد، از رقه بیرون آمد و از طریق بغداد و همدان و ری عازم خراسان شد و در طول مسیرش شهرهای سمنان، دامغان، بسطام، سبزوار، نیشابور و توس را طی کرد، اما چون در شهر توس بیماری‌اش شدت یافت، در خانه حمید بن قحطبه طایمی منزل گزید و در همان جا جان سپرد و مدفون شد.

در سال ۱۸۲ هنگامی که هارون برای امین از مردم بیعت گرفت و قرار شد مأمون بعد از امین خلافت را به عهده گیرد، مأمون بر اساس رسم کهن و دیرینه‌ای، به ایالت شرقی قلمرو عباسی آمده، به عنوان حکمران در خراسان ماند.

با مرگ هارون، محمد امین در بغداد قدرت را در دست گرفت. اما به زودی بر اثر تحریک مخالفان مأمون که در این زمان زیر نظر برادرش بر نیمه شرقی قلمرو عباسی حکومت می‌کرد وصیت پدرش را نادیده گرفت و فرزند شیرخوارش موسی را به جانشینی انتخاب کرد و در پی نقشه‌ای طراحی شده از مأمون خواست تا عازم خراسان شود. مأمون به توصیه فضل بن سهل، از این اقدام امتناع کرد. امین از اقدام مأمون خشمگین شد و نام مأمون را از ولایتعهدی برانداخت و برای فرزند شیرخوارش، موسی بیعت گرفت.

مأمون با شنیدن این خبر، خود را امیرالمؤمنین خواند و بر ضد برادرش شورید، جنگ‌های سخت و خونین فرزندان هارون با یاری طاهر بن حسین (ذوالیمینین)، هرثمه بن اعین، و فضل بن سهل ذوالریاستین به پیروزی مأمون انجامید.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۶۷

مادر مأمون «مراجل»، کنیزی از بادغیس خراسان بود. این موضوع اگرچه بعدها منشأ اختلافات و تحولات سیاسی در حکومت عباسی شد، اما در استحکام پایگاه مردمی مأمون در خراسان نقش مؤثری داشت.^۱

ورود به مرو

هنگامی که حضرت رضا علیه السلام وارد مرو شد استقبال باشکوهی از آن حضرت به عمل آمد و مأمون در تعظیم و تکریم ایشان بسیار کوشید. خوشبختانه منابع، گزارش‌های زیادی از حوادثی که برای آن حضرت در مرو روی داده ثبت کرده‌اند که بسیاری از آنها را مناظره‌ها و گفت‌وگوهای میان امام علیه السلام و مأمون تشکیل می‌دهد. مهم‌ترین ماجرای که در مرو صورت گرفت، پذیرش ولایتعهدی امام علیه السلام بود که پس از آن مأمون به نام حضرت رضا علیه السلام سکه زد و نام او را در خطبه‌ها آورد.

پذیرش ولایتعهدی از سوی حضرت رضا علیه السلام همچنان که منابع می‌نویسند، زیر فشار شدید صورت گرفت و امام، وقتی که تهدیدهای مأمون جدی شد، آن را پذیرفت؛ چنان که اکراه از متن پیمان‌نامه ولایتعهدی - که خوشبختانه در منابع تاریخی موجود است - برمی‌آید. در هر حال هنگامی که حضرت ناچار به پذیرش ولایتعهدی شد، تصمیم گرفت تا حکومت عباسی را از درون متلاشی کند. اقدامات آن حضرت علیه السلام سرانجام مأمون را به وحشت انداخت و وی تصمیم به کشتن امام علیه السلام گرفت.^۲

۱- تاریخ طبری، (چاپ بیروت)، ۱۲۲/۵، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۳۸ و (چاپ تهران)، ۵۶۲۹/۱۳، ۵۶۵۹ - ۵۶۶۰؛ الکامل فی التاریخ (چاپ بیروت)، ۱۴۷/۴، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۷۲ و (چاپ تهران)، ۲۴۸/۱۰، ۲۵۶، ۲۷۰، ۲۸۹؛ مروج الذهب ۴۰۱/۲ - ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۱۸، ۴۲۲ و ۴۴۰؛ تاریخ یعقوبی، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۷؛ تاریخ‌گزیده، ۲۰۵، ۳۱۱؛ تاریخ فخری، ۳۰۰ - ۳۰۱؛ اخبار الطوال، ۴۳۳ - ۴۴۳ و همچنین حسینعلی ممتحن، نهضت شعوبیه، فصل دوازدهم و بیستم.

۲- برای آگاهی از اقدامات امام علیه السلام بنگرید به: جعفر مرتضی عاملی، زنگانی سیاسی هشتمین امام (متن فشرده) ص ۱۶۶ - ۱۸۸.

شرایط سیاسی و موقعیت جغرافیایی مرو

به طور کلی خراسان، بزرگ‌ترین بخش جغرافیایی ایران در طول تاریخ بوده است که از آن به «خاور ایران» یاد کرده‌اند. خراسان قدیم از وسعتی بیش از گستره امروزی آن برخوردار بوده است.

در تمامی خراسان و مراکز مهم آن، دو شهر نیشابور و مرو از اهمیتی ویژه برخوردار بوده است،^۱ هر چند اهمیت شهر مرو از قرن سوم به بعد، با آغاز حکومت طاهریان، رو به کاستی نهاد. در جغرافیای کهن خراسان، دو شهر به نام «مرو» شهرت داشته که فاصله میان آن دو پنج روز راه بوده است. یکی را «مرو کبری» و دیگری را «مرو صغری» نامیده‌اند. «مرو کبری» که به «مرو شاهجان» نیز معروف است، از مرکزیت برخوردار بوده و دارالاماره خوانده می‌شده است.

از قراین تاریخی چنین استفاده می‌شود که مرو در نخستین سال‌های تاریخ اسلام، به دست سربازان مسلمان گشوده شد و به تدریج رو به آبادانی گذاشت و موقعیت خاصی را به دست آورد، به ویژه در قرن دوم هجری که از مرکزیت خاصی برخوردار شد تا آن‌جا که ابن حوقل می‌نویسد: مرو در آن زمان، مرکز خلافت و خراسان، دارالاماره و پادگان نظامی و مرکز قشون اسلام بوده است... و دولت بنی عباس نیز از این منطقه ظهور یافته بود.^۲

از جمله رخدادهای مهم این شهر، ورود امام علی بن موسی (علیه السلام) در نیمه اول سال ۲۰۱ ه. ق. بوده است.^۳

هنگام ورود امام به مرو، شیفتگان پیامبر و خاندان پاک او با شور و احساساتی وصف‌ناپذیر مقدم وی را که دارای نشان و یادی از پیامبر بود، گرامی داشتند. مرو تا

۱- یاقوت که خود مدت سه سال در این شهر اقامت داشته، درباره اهمیت آن به تفصیل سخن گفته است.

معجم البلدان، ۱۱۲/۵.

۲- صورة الارض، ۳۶۳-۳۶۴.

۳- عیون اخبار الرضا، ۱۴۹/۲.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۶۹

آن روز چنان شادی و هیجانی را به خود ندیده بود. عبور مرکب حضرت رضا علیه السلام از میان انبوه جمعیت که تا خارج شهر به استقبال آمده بودند، شکوهی فراوان و منظره‌ای شگفت پدید آورده بود. امام پس از طی مسیر و عبور از میان صفوف درهم فشرده مردم در منزلی که نزدیک قصر حکومتی، از پیش آماده شده بود، استقرار یافت.^۱

چند روزی گذشت. عبدالله مأمون، خود را میزبانی مخلص نشان می‌داد و همواره نزد امام می‌آمد و با احترامی خاص از آن حضرت تجلیل می‌کرد. مردم نیز گروه گروه خدمت امام می‌آمدند و با آن گرامی دیدار داشتند و به تدریج مأمون در صدد آن بود تا از شرایط طراحی شده خود، نتیجه‌ای را که می‌خواست، به دست آورد.

فصل ششم

تحمیل ولایتعهدی بر امام رضا علیه السلام

مأمون از علی بن موسی علیه السلام برای یک سفر زیارتی یا سیاحتی دعوت نکرده بود. او از فراخواندن امام به این سفر طولانی و پر رنج، هدفی داشت که بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را نگران کرده بود!

زیرا هرگاه یکی از امامان به مرکز حکومتی خلفا احضار می شد، این احضار معمولاً همراه با اهانت، تهدید، زندان، شکنجه و تبعید بود و علویان این بار نیز نگران رفتار ناشایست مأمون با علی بن موسی علیه السلام بودند. اما حضور امام در مرو و پذیرایی مأمون از امام و اجازه یافتن مردم برای ملاقات آن حضرت، غیرمنتظره می نمود و ذهن های حساس را به کنجکاوی بیشتر وا می داشت!

سرانجام مأمون در یکی از ملاقات هایش با امام، نخستین گام خود را به سوی هدف برداشت و سخنی گفت که برای بسیاری از آنان که شنیدند، حیرت انگیز بود. او گفت: ای فرزند رسول خدا! نزد شما آمده ام تا از شما بنخواهم حکومت و خلافت را بپذیرید و زمامداری امت اسلامی را بر عهده گیرید.^۱

امام از پذیرفتن آن خودداری کرد. این درخواست خلیفه، چند نوبت دیگر نیز تکرار شد، ولی نتیجه ای نداشت. مأمون برای آنکه اقدامی سنجیده صورت دهد، از

دو شخصیت برجسته سیاسی، یعنی «فضل» و «حسن» فرزندان سهل دعوت کرد و موضوع را با آنان در میان گذاشت. آنان ابتدا پیامدهای چنین اقدامی را ناخوشایند دانستند و خلیفه را از انجام آن برحذر داشتند، ولی مأمون با جدیت و قاطعیت بسیار گفت: من با خدا عهد کرده‌ام این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب بدهم و چون در بین مسلمانان کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری مسلمانان را به او واگذارم.^۱

بزرگ‌ترین تزویر سیاسی مأمون

قبل از پرداختن به جزئیات پیشنهاد مأمون مبنی بر واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام و یا پیشنهاد ولایتعهدی و تجزیه و تحلیل هدف‌های مأمون، یادکرد این مطلب بایسته است که در تاریخ اسلام و اصولاً در تاریخ جوامع بشری، حاکمان خودسر و خودکامه به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف - حاکمانی که هدف‌های استبدادی و استثمارگری خود را با تکیه به زور و جباریت و قتل و غارت دنبال می‌کرده‌اند و بیش از هر چیز، خشونت و بی‌رحمی آنان، مردم را به تسلیم در برابر ایشان وا می‌داشته است؛ چنان که در تاریخ جهان، «نرون» الگوی چنین حاکمیتی شناخته شده است و در تاریخ اسلام، کسانی چون یزید، حجاج بن یوسف ثقفی، منصور دوانیقی و... نمونه بارز حاکمیتی خونریز و بی‌رحم به‌شمار آمده‌اند.

ب - فرمانروایانی که با داشتن هدف‌های قدرت طلبانه و جاه‌طلبی‌های فرعونی، برای دستیابی به آنها، تزویر را به جای زور به کار گرفته و دسیسه و دام را بر کشتار و شکنجه ترجیح می‌داده‌اند! البته نه بدان سبب که از نظر انسانی، کشتار و استبداد را عملی نادرست می‌دانسته‌اند، بلکه به آن سبب که معتقد بوده‌اند راه‌های پنهانی و دسیسه‌های سیاسی معمولاً کارسازتر و دارای دستاوردهای بیشتر و پایدارتر است،

هر چند دیرتر به نتیجه برسد و امکانات بیشتری بطلبد. به همین جهت، هرگاه راه تزویر و سیاست‌بازی را ناهموار ببینند، از هر اقدامی فروگذار نخواهند کرد و هیچ اصلی از اصول اخلاقی و انسانی را محترم نخواهند شمرد.

تاریخ جهان و تاریخ اسلام، هر دو نوع حاکمیت و حکومت را تجربه کرده است و اگر تنها تاریخ جوامع اسلامی را در نظر بگیریم، اقرار خواهیم کرد که فرمانروایان و سیاستگران گروه دوم، در دستیابی به هدف‌های خود، کامروا تر بوده‌اند و توانسته‌اند روزگار بیشتری را بر اریکه قدرت تکیه زنند و قرن‌ها چهره خویش را از مردم پنهان دارند و یا برای همیشه هوادارانی در میان ملت‌ها به دست آورند! در میان خلفای بنی‌امیه، برنامه‌ها و سیاست‌های معاویه را از این دست باید شمرد، زیرا او بیش از هر چیز دیگر به تطمیع نیروهای مخالف می‌اندیشید و استمرار حکومت خود را و امدار تزویرهای سیاسی عناصری چون عمرو عاص بود؛ چنان که با برنیزه کردن قرآن‌ها، توانست از شکست قطعی سپاه خود جلوگیری کند! و علاوه بر این، میان سپاهیان حضرت علی (علیه السلام) دو دستگی به وجود آورد و بخشی از آنان را در مقابل آن حضرت قرار دهد.

این در حالی است که یزید - فرزند معاویه - به علت عاری بودن از تزویرهای سیاسی پدر و با به کارگیری سیاست قتل و غارت، چنان رسوایی و ننگی به بار آورد که متعصب‌ترین تاریخ‌نگاران نتوانستند لکه‌های رسوایی حکومت او را کم رنگ کنند.

در میان خلفای عباسی نیز، هر دو نوع حکومت به چشم می‌خورد. برخی بیشتر نقش جلادان را ایفا کرده و بعضی با چهره‌ای گشاده و طرح‌هایی دوراندیشانه به اهداف خود نزدیک شده‌اند.

نمونه برای هر یک از این روش‌های حکومتی بسیار است، اما موضوع طرح و گذاری حکومت یا ولایتعهدی را باید در رأس همه آنها دانست. اگر کسی ادعا کند که طرح و گذاری حکومت و یا ولایتعهدی از سوی مأمون، تزویرگرانه‌ترین اقدام سیاسی و حسابگرانه‌ترین شیوه در تاریخ خلفای اموی و عباسی بوده است، مجال

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۷۳

پذیرش دارد! چرا که می‌توان با دلایل فراوان اثبات کرد که مأمون هرگز در نظر نداشت دست از حکومت بردارد و قدرت و ریاست را ترک کند. بنابراین، پیشنهاد واگذاری حکومت، حکایت از برنامه‌ای کاملاً حساب شده دارد؛ برنامه‌ای که هیچ کس پیش از مأمون، آن را به کار نبسته بود.

روشن شدن عمق سیاست‌بازی مأمون و پیچیدگی شخصیت و عملکرد او، نیازمند پاسخ‌گویی به چند پرسش اساسی است:

۱- آیا پیشنهاد مأمون، می‌توانست در باور دینی و شخصیت اخلاقی او ریشه داشته و از روی صداقت اظهار شده باشد؟

۲- مأمون در کار سیاست و اداره حکومت با چه مشکلی روبه‌رو بود که می‌خواست آن را از طریق طرح واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام و یا تفویض ولایت‌عهدی به آن امام، حل کند؟

۳- آیا بیم آن نمی‌رفت که امام علی بن موسی علیه السلام در همان آغاز، پیشنهاد مأمون را بپذیرد و اصل حکومت را قبول کند و دست مأمون برای همیشه از حکومت کوتاه شود؟

شخصیت اخلاقی و دینی مأمون!

مأمون فردی زیرک و آشنا با مباحث دینی و اعتقادی بود و از بحث و گفت‌وگو درباره مطالب علمی لذت می‌برد. این خصلت‌ها می‌توانست مثبت و سازنده تلقی شود، ولی در کنار این خصلت‌ها، او دست به کاری زد که هر پژوهشگری را به تأمل و بازنگری در داوری و او می‌دارد.

چنان که پیشتر نیز یاد شد، مأمون و برادرش امین، هر یک بر بخشی از سرزمین‌های اسلامی حکومت می‌کردند، تا اینکه میان آن دو آتش فزون‌طلبی زبانه کشید و بر ضد یکدیگر لشکرکشی کردند. در این لشکرکشی، امین کشته شد و مأمون به حکومت بی‌رقیب دست یافت و فرمانروای سراسر ممالک اسلامی در عصر خود شد.

ممکن است از نظر اخلاق انسانی، مأمون کارهایی مثبت هم از خود انجام داده باشد، ولی برخی از اقدام‌های وی، مانند کشتن برادر می‌تواند همه کارهای دیگر او را بی‌رنگ کند و پوسته‌ها را کنار زند و ماهیت حقیقی او را بنمایاند. بی‌شک معروف‌ترین جلّادان تاریخ نیز در زندگی خود، گاه رفتاری عامه‌پسند داشته‌اند، اما هرگز این نوع ظاهرسازی‌ها نتوانسته است چهره‌خشن و مستبد آنان را بپوشاند.

مأمون برای حکومت خود، چه مقدار ارزش قایل بوده است؟ آیا او از نظر دینی و معنوی، خود را شایسته حکومت و خلافت می‌دانسته و این شایستگی را در برادرش نمی‌یافته! و به همین دلیل برادر را که طمع در حکومت او کرده، از میان برده است؟

به طور قطع مأمون، از نظر معنوی و دینی خود را شایسته‌تر از برادر نمی‌دید، اما زمانی که برادرش امین، قصد برکناری او را کرد، مأمون نتوانست این بی‌مهری را برتابد و خود را یکسره دور از خلافت ببیند! طبیعی بود که برای حفظ موقعیت، به جنگ امین برود، اما می‌توانست برادر را نکشد و او را او زنده دستگیر کند.

اگر مأمون حکومت خود را الهی نمی‌دانست - چنان که نمی‌دانست و به همین دلیل می‌گفت حکومت را باید به بهترین فرد از خاندان علی بسپارم! - پس چه انگیزه‌ای جز قدرت طلبی او را به کشتن برادر واداشت؟

آیا اسلام به او اجازه داده بود که برای حفظ آنچه حقّ او و مال او نیست، حتی به برادرش رحم نکند؟ این نکته به تنهایی می‌تواند سرّ نهفته مأمون را برملا کند و شخصیت منفی اخلاقی و دینی او را بنمایاند.

تناقض در رفتار و گفتار

مأمون پس از دستیابی به حکومت بی‌رقیب و پس از کشتن برادرش امین، به فکر تثبیت حکومت خود می‌افتد.

وی که از سوی رقیب حکومت، خاطرش آسوده شده، اکنون باید از هر سوی دیگر نیز خیالش راحت شود و موانع و تهدیدها را یکی پس از دیگری از میان

بردارد.

حال، زمان آن فرا رسیده بود که با فرزندان فاطمه و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تسویه حساب کند، زیرا تا آن تاریخ هیچ یک از حکومت‌های اموی و عباسی به سبب اقتدار معنوی و نهضت‌های عدالت‌جویانه این خانواده بزرگ و با نفوذ، امنیت و آرامش نداشته‌اند.

مأمون با زیرکی و اطلاعاتی که داشت، خوب می‌دانست که در قرآن از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله تمجید شده است و مؤمنان به محبت و مودت آنان فرا خوانده شده‌اند. و به این نکته، آگاهی کامل داشت که نسل معتقد و روشن‌بین جامعه اسلامی جایگاه اهل بیت علیهم السلام را می‌شناسد و پیرو آنان است و از آنها هدایت می‌جوید. وی همچنین می‌دانست که اگر امویان و عباسیان بر جسم مردم فرمان رانده‌اند، خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله همواره بر روح و اندیشه مؤمنان حکومت داشته‌اند. مأمون، تاریخ را می‌دانست و خود شاهد بود که چگونه پدرش هارون، از حضور امام موسی بن جعفر علیه السلام در میان مسلمانان بیمناک بود و سال‌های پیاپی، آن پیشوای اهل دیانت را در زندان‌های نمور و بی‌نور، آزار و شکنجه کرده و در پایان، به شهادت رسانده بود. اکنون نوبت خود او بود که مشککش را با علی بن موسی علیه السلام حل کند، اما این را شنیده و دیده بود که شیوه‌های یزیدی و هارونی چندان هم برای حکومت‌ها بی‌تنش نبوده و زندانی کردن امام یا به شهادت رساندن وی، نهضت‌های پنهان یا پیدایی را به دنبال خواهد داشت.

این همه سبب شد تا مأمون شگفت‌ترین شگرد سیاسی را به کار بندد و امام علی بن موسی علیه السلام را به مرکز حکومت فرا خواند و از او بخواهد تا حکومت را برعهده گیرد!

آری! این متن سخن مأمون به علی بن موسی علیه السلام است: ای فرزند پیامبر! من به فضل، زهد، پارسایی و عبادت تو آگاهم. از این رو، تو را به خلافت، سزوارتر از

خویش می بینم.^۱

مأمون در گفت و گویی دیگر، با کسانی که چه بسا راز کار او را نمی دانستند و می کوشیدند مأمون را به اصطلاح از واگذاری حکومت منع کنند، می گوید: من با خدا عهد کرده ام، این مقام را به بهترین فرد از خاندان ابی طالب واگذار کنم و چون در بین مسلمانان، کسی را برتر از علی بن موسی نیافتم، تصمیم گرفتم رهبری را به او واگذارم!^۲

این اظهارات مأمون، ممکن است برای برخی جدی بنماید، ولی برای آنان که همه جوانب شخصیتی مأمون و مواضع فکری و سیاسی و عملی او را بدانند، آمیخته با تعارض ها و تناقض هاست، زیرا مأمون، کسی نبود که رقیب حکومتش - برادرش - را بکشد تا حکومت را به آل علی واگذار کند!

علاوه بر این، اگر مأمون به راستی امام را برترین و شایسته ترین فرد می دانست، چگونه به خود، اجازه داده بود تا با فرمان حکومتی و برخلاف خواست و نظر امام، آن حضرت را از مدینه تا مرو بکشاند؟ آیا معقول تر آن نبود که اگر بنای واگذاری حکومت دارد، خود به محضر امام شرفیاب شود و در مدینه، حکومت را پیشکش کند؟

شیعه به خود، اجازه نمی دهد که با وجود امام معصوم، یک لحظه جایگاه آنان را غصب کند و خود را حاکم و صاحب ولایت و امیر المؤمنین بخواند! شیعه راستین، امام را به پذیرش امری مجبور نمی کند؛ هر چند حق امام باشد. شیعه واقعی، برادر نمی کشد که خود حکومت کند و ...

در جست و جوی گذرگاه

در نتیجه آنچه یاد شد، بی درنگ این پرسش مطرح می شود که آیا راه دیگری برای تضعیف و کنترل امام از سوی مأمون وجود نداشت؟

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱۳۹/۲؛ امالی صدوق، ۶۸؛ بحار الانوار، ۱۲۹/۴۹.

۲ - مقاتل الطالبیین، ۵۶۳؛ الفصول المهمه، ۲۳۷.

چرا مأمون طرح واگذاری حکومت و یا در نهایت، طرح ولایتعهدی را برمی‌گزیند؟

در پاسخ باید گفت: اینکه مأمون، شیوه‌ای بی سابقه را در کار سیاست در پیش می‌گیرد، به سبب شرایط و تنگناهای ویژه حکومت بوده است، زیرا پیش از کشتن برادر، بنی‌عباس به عنوان حامیان و هواداران و سهم‌بران حکومت به دو دسته تقسیم شده بودند. برخی در اطراف امین گرد آمده و گروهی هوادار مأمون بودند. با از میان رفتن امین در حقیقت، نیمی از قوای بنی‌عباس که هوادار امین بودند، خود را شکست خورده یافتند و به طور طبیعی مأمون خود را رویاروی آنان می‌دید و به تعبیر فضل بن سهل - وزیر و مشاور مأمون - شمشیرها و زبان‌های مردم بر ضد مأمون به کار افتاد.^۱

بنابر این، مأمون با همراه نداشتن بنی‌عباس، نمی‌توانست با عترت پیامبر صلی الله علیه و آله درگیر شود، زیرا در آن صورت می‌بایست خود را در دو جبهه، با نهضت‌ها و شمشیرها درگیر کند.

طرح واگذاری حکومت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و یا ولایتعهدی علی بن موسی علیه السلام آن چنان بی سابقه و شگفت‌آور بود که توانست برای مدتی چند، ذهن هواداران اهل بیت علیهم السلام و همچنین بنی‌عباس را مغشوش و آشفته کند و افکار آنان را درگیر تجزیه و تحلیل این موضوع کند و از برنامه‌ریزی برای مقابله با مأمون باز دارد.

گویاترین تعبیر همین است که طرح واگذاری حکومت و ولایتعهدی، چونان گذرگاهی بود که مأمون می‌توانست با عبور از آن، خود را از دو جبهه که هم‌زمان او را تهدید می‌کردند، ایمن دارد.

او با این طرح، نهضت‌های علویان را متوقف می‌ساخت، زیرا با این پیشنهاد، آنان را به ظاهر پذیرفته بود. در همین حال، ناراضیان بنی‌عباس را هم در حالت سرگردانی قرار می‌داد. توقف نهضت‌های علوی در حکومت مأمون، حکایت از

۱ - سُلَّ علینا سیوف الناس والستهم، تاریخ الأمم والملوک، ۱۰۱/۷.

اقتداری داشت که سرخوردگان بنی عباس به خود جرأت نمی دادند به مقابله مسلحانه با آن برخیزند، زیرا سکوت علویان، یعنی ثبات سیاسی؛ ثباتی که هیچ یک از خلفای اموی و عباسی تا آن زمان به آن دست نیافته بودند.

پیشنهاد حکومت، شمشیری دولبه

با تحلیل شرایط سیاسی مأمون و ناگزیری او به کنار آمدن با نهضت های علوی و نرمش نشان دادن به عترت پیامبر صلی الله علیه و آله، این پرسش مطرح می شود که آیا مأمون بیم آن نداشت که امام علی بن موسی علیه السلام، حکومت را بپذیرد و چونان علی بن ابی طالب علیه السلام که حاضر نشد معاویه را در حکومت شام نگه دارد، آن حضرت نیز با در دست گرفتن حکومت، دست مأمون و بنی عباس را به طور کامل از حکومت قطع کند و به حضور آنان در صحنه سیاست، رضایت ندهد؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که فرد دورنگری چون مأمون هرگز بدون محاسبه همه جوانب، طرحی را دنبال نمی کرد.

اگر همه ویژگی ها و شرایط سیاسی و اجتماعی عصر مأمون را مورد مطالعه قرار دهیم، بر ما آشکار می شود که مأمون از طرح پیشنهاد واگذاری حکومت به امام، شمشیر دولبه ای ساخته بود که امام هر طرف آن را برمی گزید، مأمون در میدان سیاست، برگ برنده ای به دست می آورد.

امام یا حکومت را می پذیرفت و یار می کرد. اگر امام حکومت را می پذیرفت و از طرح واگذاری استقبال می کرد، برگ برنده ای که مأمون به دست می آورد، از این قرار بود:

۱- مأمون و هواداران و نمایندگان سیاسی و مبلغانش در همه شهرها و محافل دینی و علمی و سیاسی تبلیغ می کردند که معلوم می شود، هدف اصلی نهضت های علوی و تلاش های پیدا و پنهان فرزندان فاطمه علیها السلام، دستیابی به حکومت است و نه فقط استقرار عدالت و اجرای احکام شریعت. بنابراین، زهد و پارسایی این خاندان، نه از سر انتخاب، بلکه به دلیل نداشتن راهی به سوی دنیا و دنیا داری است. این

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۷۹

است که هرگاه روزنه‌ای به سوی دنیا باز بینند، از آن نمی‌گذرند و اگر خلیفه‌ای چون مأمون، از سر سیاست و آزمون، به ایشان پیشنهاد پذیرش خلافت کند، آنان بی‌تأمل آن را جدی می‌گیرند و آماده پوشیدن لباس خلافت می‌شوند!

این نکته از متن گفت‌وگوی امام و مأمون به روشنی استفاده می‌شود و امام پرده از این گونه هدف‌های مأمون برداشته است^۱ و ما در صفحه‌های آینده به آن اشاره خواهیم داشت.

۲- پذیرش حکومت از سوی امام و گرفتن آن از دست مأمون، به منزله پذیرش حقیقت خلافت او بود.

در منطق امامیه و شیعه اثنی‌عشری، امام، صاحب ولایت و خلافت است و هر کس جز آنان در زمان حضور ایشان، بر کرسی خلافت تکیه زده، در حقیقت آن جایگاه را غصب کرده است.

آری، خلافت از آن امام بود، ولی نه آن خلافتی که از دست مأمون دریافت شود. مأمون، وارث پادشاهی موروثی بود، نه خلافت الهی و ریاست معنوی و دینی. مأمون به عنوان یک غاصب، هرگز شایستگی نداشت که خلافت را به امام هدیه دهد.^۲

دریافت حکومت از دست فردی چون مأمون، به جای اینکه عزت و عظمتی برای امام به همراه داشته باشد، مایه شکستن مقام معنوی و عزت اجتماعی ایشان به‌شمار می‌آمد.

۳- اگر امام حکومت را می‌پذیرفت، مأمون می‌توانست در میان مردم این باور را پدید آورد که او چشم به حکومت داشته و به همین دلیل حرکت‌های علویان را پنهانی رهبری می‌کرده است. پس او مسئول اغتشاش‌ها و بحران‌هایی است که علویان در سراسر سرزمین‌های اسلامی به راه انداخته‌اند و در پی این شایعه‌ها،

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۴۰/۲.

۲- همان، ۱۳۹/۲؛ مالی صدوق، ۶۸-۶۹؛ بحار الانوار، ۱۲۹/۴۹.

زمینه برای محاکمه علنی امام فراهم می آمد و تضمینی وجود نداشت که پس از قبول لفظی امام، در عمل هم حکومت به آن حضرت واگذار شود، بلکه می توانست این آزمون،^۱ برای مأمون در نیمه راه به نتیجه برسد و نیازی به ادامه برنامه نبیند.

۴- ممکن است کوتاه بینانی نا آشنا به مسائل سیاسی و اجتماعی و یا متعصبانی از سر بی دقتی در باورهای شیعی^۲، بخواهند ادعای مأمون را در واگذاری حکومت به علی بن موسی (علیه السلام) صادقانه نشان دهند، ولی امام می دانست که انتقال حکومت از یک فرد به فرد دیگر، در حقیقت از یک طایفه، به یک طایفه و از یک اندیشه به باور دیگر است و این چیزی نیست که با یک گفت و گوی ساده، عملی شود.

امام می داند که عباسیان در طول دهها سال حکومت، در همه شهرها و مناطق کوچک و بزرگ، در سراسر سرزمینهای اسلامی صدها حاکم و والی و قاضی و نماینده از وابستگان و خویشان و هواداران خود را نصب کرده اند و آنان هستند که در حقیقت، اقتدار حکومت مرکزی را تأمین می کنند، مالیاتها را به سوی خلیفه می فرستند و هنگام نیاز، سپاه تدارک می بینند.

خلیفه هرگز نمی توانست، با همه آنان یکسره رودر رو شود.

آنان هر کدام برای خود، قدرتی دارند و انتظاری و چشم داشتی، و هرگز به حکومت مرکزی اجازه نمی دهند که با یک نظر یا تصمیم گیری ناگهانی، موقعیت همه آنان را به خطر اندازد. آنان هرگز این حق را به مأمون نمی دادند که با واگذاری حکومت به علی بن موسی (علیه السلام)، به سلطه عباسیان در همه سرزمینها پایان دهد و علویان مراکز قدرت را در اختیار گیرند.

بنابراین، امام می دانست که پیشنهاد مأمون بیش از یک تعارف مصلحتی و لفظی و یا بیش از یک آزمون و یک دام، چیزی نیست و هرگز به خود اجازه نمی داد، حکومت را قبول کند.

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۶۷/۲.

۲- تاریخ الخلفاء، ۳۰۷.

امام، در برابر دو گزینه دشوار!

چنان که گفتیم، پیشنهاد واگذاری حکومت از سوی مأمون، شمشیر دو لبه‌ای بود که مأمون بر ضد امام از نیام بیرون کشیده بود. اگر امام می‌پذیرفت، حرمت امامت شکسته می‌شد و حکومت عباسیان و جاهت و مشروعیت می‌یافت؛ امام به دنیا طلبی متهم می‌شد، بدنامی‌ها به وجود می‌آمد و حکومت به آن حضرت واگذار نمی‌شد.

اما اگر امام نمی‌پذیرفت، مأمون به هدف خود، بیش از پیش نزدیک‌تر می‌شد و احساس موفقیت می‌کرد، زیرا در برابر علویان و هواداران آنان می‌توانست بگوید، من آمادگی خود را برای واگذاری حکومت به علی بن موسی علیه السلام اعلام کردم، ولی ایشان مایل به پذیرش نیست و باقی بودن خلافت را در دست من بهتر می‌داند! با این حساب، امام هر طرف را که برمی‌گزید، مأمون می‌توانست از آن سوء استفاده کند، ولی به هر حال، امام می‌بایست آن جانب را برگزیند که منافعش برای مأمون کمتر و زیانش برای شیعه و باورها و اعتقادات توده مسلمان، کمتر باشد.

امام پیشنهاد پذیرش حکومت را به شدت رد می‌کند و این برای مأمون مغتنم است و او برای بازتاب دادن پافشاری‌های خود و انکار امام، پای رجال سیاسی و عناصر بسیاری را به این میدان باز می‌کند و آنان را واسطه قرار می‌دهد تا از امام بخواهند حکومت را بپذیرد.^۱ چه بسا برخی از آنان که از حقیقت هدف‌های مأمون بی‌خبرند، او را نصیحت می‌کنند که حکومت را برای خود نگاه دارد و به امام وانگذارد، اما مأمون در چهره فردی مصمم با طرح مطالبی مانند اینکه: عهد کرده‌ام، نذر کرده‌ام و باید به عهد و نذر وفات کنم، ایشان را قانع می‌کند که میان او و امام میانجی‌گری کنند!^۲

۱ - مقاتل الطالبیین، ۵۶۲.

۲ - الفصول المهمه، ۲۵۵.

پافشاری مأمون و انکار امام

اصرار خلیفه به واگذاری حکومت و امتناع امام از پذیرش آن، سبب شگفتی بسیاری شده بود. فضل بن سهل روزی از دربار مأمون خارج شد، نزد دوستان خود رفت و در جمع یاران گفت: چرا از رخدادهای ویژه و مهم این روزها نمی پرسید! در هیچ عصری نشنیده و ندیده‌ام که خلیفه، زمامداری را به شخصی واگذار کند و او نپذیرد. اکنون این علی بن موسی علیه السلام است که از پذیرفتن آن خودداری می‌ورزد.^۱

عبدالسلام بن صالح هروی می‌گوید: روزی مأمون به حضرت رضا علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر! من به فضل، زهد، پارسایی و عبادت تو آگاهم، از این رو تو را به خلافت، سزاوارتر از خویش می‌بینم.

امام فرمود: من به بندگی خداوند بزرگ مفتخرم و امیدوارم با بی رغبتی نسبت به دنیا، از آفت‌های آن رهایی یابم و با پرهیز از محرّمات الهی، به رستگاری دست یافته، با تواضع و فروتنی، به درجات بالایی نزد خداوند برسم.

گفت‌وگوی میان امام و مأمون در این زمینه بسیار به طول انجامید، ولی به هر حال فایده‌ای نداشت و امام، با قاطعیت، صریح‌ترین پاسخ را به مأمون داد؛ پاسخی که در نوع خود، کم نظیر است و در آن، نکته‌ها نهفته است.

امام فرمود: «إِنْ كَانَتْ هَذِهِ الْخِلَافَةُ لَكَ وَاللَّهِ جَعَلَهَا لَكَ فَلَا تَجُوزُ أَنْ تَخْلَعَ لِبَاسًا أَلْبَسَكَ اللَّهُ وَتَجْعَلَهُ لِعَيْرِكَ وَإِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ لَيْسَتْ لَكَ فَلَا يَجُوزُ لَكَ أَنْ تَجْعَلَ لِي مَا لَيْسَ لَكَ»^۲

یعنی: اگر به راستی خلافت از آن توست و خدا آن را برای تو قرار داده است، پس روا نیست آن را از خویش دورسازی و لباسی را که خدا بر تو پوشانده است، از تن بیرون آوری و به تن دیگری بپوشانی و اگر زمامداری، حقّ تو و سزاوار تو نیست، روا نیست آنچه را که به تو تعلق ندارد به من ببخشی.

مأمون گفت: چاره‌ای جز پذیرفتن این امر نیست.

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱۴۱/۲.

۲ - همان، ۱۳۹/۲ - ۱۴۰.

امام فرمود: من از روی میل هیچ گاه نخواهم پذیرفت.
خلیفه گفت: اگر خلافت را نمی پذیرید، پس ولایتعهدی بعد از مرا قبول کنید.
امام فرمود: پدرانم از پیامبر اکرم نقل کرده اند که من قبل از تو وفات خواهم کرد و
از سر ظلم ستم، مسموم خواهم شد، فرشتگان آسمان و زمین بر من خواهند
گریست و دور از وطن، کنار هارون الرشید به خاک سپرده خواهم شد.^۱
مأمون گریست و گفت: تا من زنده ام، چه کسی می تواند چنین آسیبی به شما
برساند!

امام فرمود: اگر بخواهم، می توانم او را معرفی کنم و نام ببرم.
مأمون گفت: این بهانه ای است تا خود را از مسئله دور سازید و پیشنهاد مرا
نپذیرید، و هدف شما از نپذیرفتن، این است که مردم شما را زاهد و بیزار از دنیا
بشناسند!

امام فرمود: چه بسا مقصود شما این باشد که با تحمیل ولایتعهدی بر من، مرا
دنیا طلب معرفی کنید.

مأمون سخت برآشفته و گفت: به خدا سوگند! یا ولایتعهدی را می پذیری و یا
ناگزیر خواهم شد که تو را به پذیرش آن مجبور کنم!^۲

طرح ولایتعهدی، زاییده کدام اندیشه؟

اولین کسی که در تاریخ اسلام، ولایتعهدی را بدعت نهاد، معاویه بن ابی سفیان
بود.^۳ از آن پس، این موضوع میان امویان و عباسیان متداول گردید، به گونه ای که
تعیین ولیعهد، تنها به خواست خلیفه بستگی داشت. او بود که برمیگزید و کسی
حق هیچگونه اعتراضی نداشت و معمولاً این گزینش از میان خاندان و فرزندان
شخص خلیفه صورت می گرفت. بنابراین، باید گفت از زمان معاویه به بعد،

۱- «إِنِّي أَخْرَجُ مِنَ الدُّنْيَا قَبْلَكَ مَقْتُولًا بِالسَّمِّ مَظْلُومًا...»، *ینابیع المودة*، ۳۸۴.

۲- *عیون اخبار الرضا*، ۱۴۰/۲.

۳- *تاریخ یعقوبی*، ۲۳۲/۲؛ *تاریخ الخلفاء*، ۱۹۶.

حکومت و خلافت، شکلی موروثی به خود گرفت و خلافت به سلطنت تبدیل شد. بعد از جریان ولایتعهدی یزید که از سوی معاویه مطرح شد، سعید بن مسیب روزی گفت: خداوند نیامرزد معاویه را به خاطر کاری که انجام داد. او نخستین کسی است که حکومت اسلامی را به حکومت سلاطین تبدیل کرد، زیرا او خود می‌گفت، بعد از پیدایش اسلام، من اولین پادشاه و سلطان هستم.^۱

با این حال، در طول جریان حکومتی خلفا، این مأمون بود که ولایتعهدی را دستمایه کاری سیاسی قرار می‌داد. البته برخی عامل این طرح را فضل بن سهل دانسته‌اند.

بیهقی همین نظریه را پذیرفته، می‌نویسد: چون امین کشته شد، فضل بن سهل خواست تا خلافت را از عباسیان بگرداند و به علویان دهد. از این رو، به مأمون گفت: تو نذر کرده بودی اگر خداوند تو را بر امین پیروز گرداند، ولیعهد خود را از علویان قرار دهی و با این کار هر چند حکومت به آنها نرسد، ولی تو به نذر خود عمل کرده‌ای.

مأمون گفت: راست می‌گویی! چه کسی را ولیعهد خود قرار دهم؟
فضل گفت: علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را که امام روزگار است و اکنون در مدینه حضور دارد.^۲

صدوق (رضی الله عنهما) ضمن بیان نقلی از عبیدالله بن عبدالله بن طاهر آورده است: فضل از مأمون خواست تا برای رسیدن به قرب الهی و رسول‌گرامی‌اش، به وسیله ولایتعهدی حضرت رضا (علیه السلام) صلوة رحم کند و آثار ستم هارونی را از این خاندان بزدايد. مأمون چون نمی‌توانست پیشنهاد او را نادیده گیرد، با آن موافقت کرد.
آن‌گاه رجاء بن ابی ضحاک و یاسر خادم را برای احضار حضرت از مرو به مدینه

۱- تاریخ یعقوبی، ۲/۲۳۲.

۲- همان، ۲/۱۷.

فرستاد و بالاخره خواسته او را عملی ساخت، هر چند بعدها پشیمان شد.^۱ به هر حال، برخی از مورخان، از جمله ابن اثیر^۲، طرفدار این نظریه‌اند و فضل بن سهل را طراح این مسئله می‌دانند.

بعضی بر این عقیده‌اند که مأمون از سوی فرماندهان بلندپایه نظامی تحت فشار قرار گرفت و آنان بودند که از خلیفه خواستند علی بن موسی علیه السلام را به عنوان ولیعهد معرفی کند.

در برابر این دو نظر، بسیاری برآنند که طرح ولایتعهدی، تراوش ذهن سیاس شخص مأمون بوده است و نقل‌های تاریخی بر این حقیقت گواهی می‌دهد.

ریان بن صلت می‌گوید: بعد از بیعت مردم با حضرت رضا علیه السلام، میان مردم و نیروهای نظامی چنین شایع شد که نقشه ولایتعهدی را فضل طراحی کرده است. این خبر به مأمون رسید و او بسیار خشمگین شد. شبانگاه مرا به حضور خواست و چون نزد او رفتم، گفت: ای ریّان به من خبر رسیده که مردم پنداشته‌اند بیعت با علی بن موسی علیه السلام از تدبیرهای فضل است!

گفتم: آری، مردم چنین گمان می‌برند.

مأمون گفت: وای بر تو ای ریّان! آیا چه کسی چنین جسارتی می‌تواند به من داشته باشد و مرا وادار سازد تا از حکومت دست کشیده، آن را به دیگری واگذار کنم. آیا عقل و خرد باور می‌کند؟

گفتم: هرگز، سوگند به خدا که هیچ کس جرأت چنین جسارتی را ندارد.

مأمون گفت: به خدا سوگند، چنان نیست که مردم گمان برده‌اند.^۳

از سوی دیگر، کسانی که طرح ولایتعهدی را پیشنهاد فضل بن سهل یا فرماندهان ارشد نظامی دانسته‌اند، بیشتر بر این باورند که آنان در باطن، تمایلات شیعی داشته

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۴۷/۲.

۲- الکامل، ۳۲۶/۶.

۳- عیون اخبار الرضا، ۱۵۱/۲.

و خواستار پایان دادن به حکومت عباسیان بوده‌اند، و بهتر دیده‌اند تا چنین اقدامی را زمینه‌سازی کنند.^۱ ولی با تحقیق در اسناد تاریخی به دست می‌آید که آنان گرایش شیعی نداشته‌اند، بلکه اگر پیشنهادی هم در این زمینه از سوی آنان شده باشد، با انگیزه‌هایی دیگر صورت پذیرفته است.

روزی فضل و هشام بن عمرو، نزد امام رضا (علیه السلام) آمدند و چنین وانمود کردند که خواهان خلع مأمون و حتی قتل او و به خلافت رسیدن امام هستند. امام (علیه السلام) آنان را از خود راند. آن دو نزد مأمون رفتند و اظهار داشتند، ما خواستیم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را بیازماییم که آیا به حکومت تو طمع دارد یا خیر؟^۲

مأمون پس از احساس موفقیت در نخستین برنامه خود، یعنی پیشنهاد و اگذاری حکومت و امتناع قابل پیش‌بینی امام از پذیرش آن، مصمم شد تا نقشه سیاسی خود را دنبال کند.

کسی چون مأمون، هرگز حوادث بحران‌انگیز را خوش نداشت و همواره تزویر را بر به کارگیری آشکار زور ترجیح می‌داد.

امتناع امام از پذیرش اصل حکومت، به مأمون فرصت می‌داد تا خود را همچنان از اعمال خشونت و روش خلفای پیشین درباره امامان (علیهم السلام) دور نگاه دارد. تا همین جا مأمون به بخش مهمی از هدف‌ها و آرمان‌هایش دست یافته بود و می‌توانست همواره سر خود را بالاتر از همه پیشینیان اموی و عباسی خویش نگاه دارد و هواداران امام را به تردید و دو دلی وادارد، اما هنوز این تردید کارساز نبود و طرح ولایتعهدی می‌توانست نقشه را کامل کند.

اگر امام ولایتعهدی را می‌پذیرفت، علاوه بر همه نتایجی که مأمون از پیشنهاد و اگذاری حکومت انتظار داشت، منفعت فزون‌تری به دست می‌آورد، و آن ابقای مأمون بر سریر قدرت و فرمانروایی بود؛ یعنی هم چون گذشته حاکم مطلق بود و

۱- برای نمونه می‌توان به نظریه احمد امین در *ضحی الاسلام*، ۳/۲۵۹ اشاره کرد.

۲- *عیون اخبار الرضا*، ۲/۱۶۷.

هم با وعده‌ای، بزرگ‌ترین مانع سیاسی - دینی - علمی را از سر راه خود، به نرمی کنار زده بود.

پاسخ امام به پیشنهاد ولایتعهدی نیز روشن بود، زیرا کسی که حاضر نشده است اصل حکومت را از دست مأمون بپذیرد، چگونه ممکن است آرایش ولایتعهدی او را بر جاننش هموار سازد! امام که اصل حاکمیت مأمون را ناروا و ستم‌کارانه می‌داند، چگونه می‌تواند با پذیرش ولایتعهدی او، حکومت وی را تأیید کند! امام باز هم انکار می‌ورزد و از زیر این بار شوم، شانه خالی می‌کند، ولی این انکار چندان خوشایند خلیفه نیست.

خلیفه باید به مردم اثبات کند که علی بن موسی علیه السلام مثل هر انسان دیگری می‌تواند دل بسته قدرت و حکومت باشد و حتی با نوید ولایتعهدی دل خوش کند و به امید رسیدن به قدرت، سایه سنگین حکومت عباسیان را بر روحش هموار سازد! مأمون در فرهنگ سیاسی خود، بر این اعتقاد بود که باید به همه علویان و فاطمیان و شیعیان اثبات کند که بر خلاف پندار ایشان، علی بن موسی علیه السلام به عنوان ممتازترین چهره علوی و علمی و عملی، نه تنها به ستیز با او بر نمی‌خیزد، بلکه حاضر است تا مرز پذیرش ولایتعهدی، او را یاری دهد!

لحن صدای مأمون و آهنگ گفتار او این بار به گونه دیگری است و امام، این را به خوبی می‌فهمد. مأمون مصمم است تا امام، ولایتعهدی را بپذیرد، ولی طبیعی است که کسی چون امام، با آن جایگاه اجتماعی برتر و پیشوایی بر شیعه و مقام علمی، پذیرش ولایتعهدی را برای خود، شایسته نداند و میلی بدان نداشته باشد، اما مأمون با تحمیل ولایتعهدی، هدف‌ها و آرزوهای بسیاری دارد که هرگز از آنها نخواهد گذشت.

هدف‌های مأمون از تحمیل ولایتعهدی

پافشاری مأمون به تحمیل ولایتعهدی بر امام، خود نشان می‌دهد که او هدف‌های مهمی را از این کار دنبال می‌کرده است.

آنچه از قراین و گواهی منابع تاریخی می‌توان شناسایی کرد، در موارد ذیل خلاصه می‌شود:

الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان؛

ب - فرو نشانیدن نهضت‌ها؛

ج - نظارت و محدودیت آن حضرت؛

د - مخدوش کردن قداست امام؛

ه - مشروع جلوه دادن خلافت؛

و - یافتن پایگاه مردمی.

الف - کاستن از تضاد علویان با عباسیان

یکی از مواردی که به عنوان انگیزه مأمون در تفویض ولایتعهدی به حضرت رضا (علیه السلام) مطرح شده است و برخی آن را پذیرفته‌اند، مسئله ایجاد همبستگی میان علویان و عباسیان است، زیرا با سقوط امویان و انتقال حکومت به عباسیان، تنها خطری که کین عباسیان را به طور جدی تهدید می‌کرد، علویان و نهضت‌های آنان بود.

زامداران عباسی قبل از مأمون به ویژه منصور و هارون با قدرت هر چه تمام‌تر با علویان رفتار خشونت‌آمیز داشتند و این خشونت‌ها بود که آتش کینه را میان دو تیره علوی و عباسی که فرزندان عموی یکدیگر به‌شمار می‌آمدند، روز به روز شعله‌ورتر می‌کرد.

مأمون با تدبیر خاصی که داشت، کوشید سیاست گذشتگان را دنبال نکند. وی تا حدودی نسبت به علویان نرمش داشت و حتی با کسانی مانند محمد بن جعفر و زید بن موسی که رهبری شورش‌های ضد دولتی را بر عهده داشتند، سخت‌نگرفت؛ بلکه پس از دست یافتن بر ایشان، آنان را مورد عفو قرار داد.

به هر حال، پذیرش این نکته که مأمون در اندیشه ائتلاف علویان و عباسیان بوده است، چندان دشوار نیست، ولی قرائن بسیاری گواهی می‌دهد که اندیشه ایجاد

صلح میان دو تیره یک طرح عاطفی و یا اخلاقی نبود، بلکه طرحی سیاسی در جهت هدف‌های حکومتی به‌شمار می‌رفت و گرنه مأمون ایمانی به اندیشه علویان و اعتقادی به خویشاوندی با ایشان نداشت و هرگاه آنان را خطر می‌پنداشت، از میان می‌برد؛ چنان‌که ابوالفرج اصفهانی ده تن از نیکان علوی را نام می‌برد که در عصر مأمون و به دستور وی به قتل رسیده‌اند.^۱

مأمون در رساله‌ای که برای عباسیان به بغداد می‌فرستد، به آنان اطمینان خاطر می‌دهد که هدف، واگذاری حکومت به علویان نیست و می‌نویسد: من این کار، بیعت با علی بن موسی، را به خاطر حفظ خون شما و دفاع از شما انجام داده‌ام و اکرام به آل علی علیهم السلام را وسیله‌ای بیش نمی‌دانم. اگر شما گمان می‌کنید خلافت به آنان خواهد رسید، چنین نیست. من در اندیشه کار شما و اعقاب و فرزندان شما هستم.^۲

ب - فرونشاندن نهضت‌ها

فرزندان غیور و دین‌جوی علی و فاطمه علیهم السلام از عصر خلفای اموی گرفته تا دوران بنی‌عباس همواره با حکومت‌های معاصر خود، در جنگ و ستیز بوده‌اند، هر چند در عصر بنی‌عباس این قیام‌ها به اوج خود رسید. خطر آنها برای حکومت مأمون جدی بود؛ حکومتی نوپا که قبل از استقرار کامل، با جنگی چند ساله از سوی امین روبه‌رو شد و دیری نپایید که هرج و مرج، بیشتر شهرهای اسلامی را فراگرفت و ناامنی و اضطراب بر جامعه حاکم شد. در آن جنگ، هر چند خلیفه، مهم‌ترین رقیب خود را از پای در آورد، ولی بسیاری از هوادارانش را که بیشتر از عباسیان بودند، از دست داد و این نابسامانی اوضاع، زمینه را برای تحرک دیگر مخالفان فراهم ساخت، به طوری که در نقاط مختلف قلمرو حکومت اسلامی سخن از برچیده شدن نظام مأمونی در میان افتاد. در کوفه «ابوالسرایا» با قیام خود،

۱ - مقاتل الطالبیین، ۵۱۳.

۲ - طرائف المقال، ۲۸۱.

ضربه‌های سختی بر لشکریان مأمون وارد آورد و بنا بر گزارشی تاریخی، در طول کمتر از ده ماه، دویست هزار نفر از هواداران خلیفه کشته شدند.^۱

از سوی دیگر، قیام علویان در بصره نیز مشکل دیگری بود که همه روزه اخبار نگران‌کننده‌ای را برای مأمون به همراه داشت، تا جایی که اجازه هر نوع تصمیم‌گیری را از وی سلب کرده بود.^۲

در نواحی مکه و حجاز، قیام محمد بن جعفر معروف به دیباج که حمایت بسیاری از آل ابی طالب را همراه داشت به بیعت مردم با وی انجامید و در نتیجه، نواحی حجاز به اختیار او درآمد.^۳

ناحیه یمن به دست ابراهیم بن موسی بن جعفر، سقوط کرد و با فرار عاملان و کارگزاران حکومت مأمونی، این منطقه گسترده تا حدودی از اختیار خلیفه خارج شد.^۴

در مدینه نیز هم‌زمان با قیام ابراهیم، محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام خروج کرد و مورد حمایت اهل حجاز و یثربیان قرار گرفت و پیروزی چشم‌گیری نصیب او شد.^۵

در واسط با آنکه بسیاری از مردم گرایش عثمانی داشتند، دو تن از علویان به نام‌های جعفر بن محمد و حسین بن ابراهیم قیام کردند و شهر را به تصرف خود در آوردند.^۶

در شهرهایی چون شام، هر چند بیشتر مردم از امویان و مروانیان و حامیان آنان

۱- مقاتل الطالبیین، ۵۱۳.

۲- تاریخ ابن خلدون، ۲۴۴/۳.

۳- مقاتل الطالبیین، ۵۳۷؛ تاریخ بغداد، ۱۱۳/۲ - ۱۱۴.

۴- تاریخ طبری، ۱۷۶/۷؛ مروج الذهب، ۴۳۹/۲؛ تاریخ یعقوبی، ۴۴۵/۲؛ الکامل فی التاریخ، ۳۱۰/۶؛ تاریخ ابن خلدون، ۲۴۴/۳.

۵- مقاتل الطالبیین، ۵۳۴.

۶- مروج الذهب، ۴۴۰/۳.

بودند و با اولاد علی علیه السلام سازش چندانی نداشتند، برای براندازی حکومت عباسیان حاضر شدند با علویان کنار آیند و در یک جبهه بر ضد مأمون بجنگند.^۱ در چنان شرایطی ادامه زمامداری آسان نبود و مأمون چنین اندیشید که با طرح ولایتعهدی امام می تواند از این قیامها بکاهد و شرایط را به نفع خویش متحول سازد، زیرا سرکوبی نهضت‌ها و آرام ساختن قیام‌ها از طریق رویارویی و جنگ چندان امکان نداشت و یا دست کم مطلوب نبود، زیرا در درازمدت، نتیجه عکس می داد.

ج - نظارت و محدودیت آن حضرت

امامان شیعه به دلیل برخورداری از علم و فضایل اخلاقی والا و انتساب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، همواره در میان جامعه، چهره‌هایی ممتاز و مورد احترام و دارای نفوذ به‌شمار می آمده‌اند، و این نفوذ اجتماعی، همان چیزی است که خلفای هر عصر را نگران می کرده است. در حکومت مأمون نیز نفوذ اجتماعی امام رضا علیه السلام به طور کامل مشهود بود، به طوری که «ابویونس» به عنوان فردی کینه‌توز نسبت به خاندان عترت، روزی حضرت رضا علیه السلام را در مجلس مأمون دید و گفت: هَذَا الَّذِي بِجَنَابِكَ وَاللَّهِ صَنَمٌ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ؛^۲ این شخص - علی بن موسی علیه السلام - که در کنار تو نشسته است، به خدا سوگند، چون بتی مورد پرستش مردم قرار دارد.

امام حتی در زمان حیات پدر بزرگوارش مورد توجه بود و در مسجد مدینه میان مردم می نشست و فتوا می داد.^۳ این جایگاه خطری برای نظام مأمون به‌شمار می رفت و برای دستگاه حاکم نگران‌کننده بود، تا جایی که در مسیر امام از مدینه به مرو همین نگرانی باعث شد که مردم را از امام دور نگاه دارند و از شهرهایی مثل کوفه و قم عبور ندهند! در مدت اقامت آن حضرت در مرو علاوه بر کنترل شدید

۱ - مقاتل الطالبیین، ۵۳۴.

۲ - عیون اخبار الرضا ۱۶۱/۲.

۳ - تاریخ نیشابور، ۲۰۶.

ترددها و دیدارها در طول راه و مسیر حرکت، در عمل، هرگونه فعالیت از حضرت سلب شد و هر آنچه در اقامتگاه آن گرامی اتفاق می افتاد، به وسیله افرادی چون هشام بن ابراهیم و دیگران زیر نظر بود و هدایت و کنترل می شد. هدف مأمون از تزویج دخترش به امام یا اصرارش بر فرستادن کنیزان به صورت هدیه برای آن حضرت که البته با مخالفت امام روبه رو می شد، تحت نظر قراردادن وی بوده است. مأمون در بیانی به این حقیقت اعتراف کرده و گفته است: اگر علی بن موسی (علیه السلام) را به حال خود رها سازم، خوف آن می رود که اموری نگران کننده پدید آید و دیگر جبران پذیر نباشد.^۱

د - مخدوش کردن قداست امام

امامان معصوم (علیهم السلام) همواره از چهره ای معنوی برخوردار بوده و بر دلها حکومت کرده اند. مردم آنان را تجسم ارزش ها دانسته و آنها را گرامی می داشته اند. تعظیم مردم در برابر زمامداران معمولاً تشریفاتی، صوری و ظاهری است، ولی احترام به رهبران دین، تجلی عمیق و قلبی و از روی ارادت بوده است. مأمون برای کاستن از آن همه قداست و شکوه معنوی امام علی بن موسی (علیه السلام)، می کوشید دامان زهد و معنویت آن گرامی را - به خیال خویش - با غبار ولایتعهدی بیالاید! و چنین وانمود کند که حضرتش از دنیا و حکومت بیزار نبوده است، لکن تا آن روز زمینه حکومت فراهم نبوده و اکنون که فراهم شده، امام از آن استقبال کرده است.^۲ این نکته را از متن سخنان مأمون می توان دریافت، چه اینکه وقتی امام از پذیرفتن ولایتعهدی خودداری می ورزید، مأمون به آن حضرت گفت: پافشاری شما بر نپذیرفتن ولایتعهدی به این دلیل است که مردم را به خود جلب کنید و آنان درباره شما بگویند: «... إِنَّكَ زَاهِدٌ فِي الدُّنْيَا»؛ یعنی تو زاهد هستی و رغبتی به دنیا نداری. امام در پاسخ فرمود: هرگز چنین نیست که تو می اندیشی. من زهد در دنیا را برای

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱۷۰/۲؛ بحار الانوار، ۱۸۳/۴۹.

۲ - عیون اخبار الرضا، ۱۴۰/۲.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۱۹۳

کسب محبوبیت و رسیدن به منافع دنیا انتخاب نکرده‌ام، ولی می‌دانم منظور تو از طرح مسئله چیست؟

مأمون گفت: چه هدفی می‌توانم داشته باشم؟

حضرت فرمود: «تُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا بَلْ زَهَدَتِ الدُّنْيَا فِيهِ، أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ قَبِلَ وَلَايَةَ الْعَهْدِ طَمَعًا فِي الْخِلَافَةِ؟»؛ تو می‌خواهی با این اقدام، چنان نمایی که مردم گویند: این علی بن موسی نبود که به دنیا رو نیآورده بود، بلکه دنیا از او روگردان بود. آیا نمی‌بینید که اکنون چگونه به طمع خلافت، ولایتعهدی را پذیرفته است.^۱

تلاش مأمون برای شکستن شکوه و عظمت امام، به این راه‌ها محدود نمی‌شد، بلکه هر راهی را به این منظور می‌پیمود. موضوع مناظره‌ها نیز هر چند به ظاهر کاری علمی بود، ولی در نهایت، به آن امید صورت می‌گرفت که شاید امام در یکی از مباحثه‌ها فرو ماند.

مأمون به سلیمان مروزی می‌گوید: من تو را خوب می‌شناسم و تسلط تو را در امر جدل و مناظره می‌دانم. از این رو تو را دعوت نمودم تا برای یک بار هم که شده، برهان علی بن موسی علیه السلام را در هم بشکنی و او را مُجَابِ کُنِ.^۲

این است که شیخ صدوق رحمته الله می‌نویسد: جَلَبَ عَلَيْهِ الْمُتَكَلِّمِينَ مِنَ الْبُلْدَانِ طَمَعًا فِي أَنْ يَقْطَعَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَيُسْقِطَ مَحَلَّهُ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ وَيَشْتَهَرَ نَقْصَهُ عِنْدَ الْعَامَّةِ؛^۳ مأمون متکلمان را از شهرهای مختلف فراخواند، تا شاید یکی از آنان در برابر حضرت غالب آید و در نتیجه، جایگاه علمی امام نزد دانشمندان کاهش یابد و کاستی او در نظر مردم بر ملا شود.

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۴۰/۲.

۲- همان، ۱۷۹/۱.

۳- همان، ۲۳۹/۲.

ه - مشروع جلوه دادن خلافت

امامان معصوم علیهم السلام هیچ گاه نسبت به زمامداری خلفای اموی و عباسی روی خوش نشان نداده و با دید مثبت و موافق به آن ننگریسته‌اند. این از دشواری‌های اساسی خلفا به شمار می‌رفته است که هیچ گاه نتوانسته‌اند خاندان رسالت را با خود همراه سازند.

حال، اگر مأمون پیشنهاد ولایتعهدی بدهد و امام رضا علیه السلام آن را بپذیرد، در حقیقت، پذیرش ولایتعهدی به معنای مشروع دانستن خلافت مأمون است و نه تنها خلافت او، بلکه مؤید خلافت دیگران نیز خواهد شد و در این صورت، مأمون به بزرگ‌ترین پیروزی دست یافته است. علاوه بر این، عملکردهای او نیز مشروع می‌نمود، زیرا هر آنچه انجام می‌گرفت، با نظارت امام تلقی می‌شد.

مأمون بعد از بیعت گرفتن از حضرت رضا علیه السلام در نشست خصوصی چنین گفت: قَدْ كَانَ هَذَا الرَّجُلُ مُسْتَتِرًا عَنَّا يَدْعُو إِلَى نَفْسِهِ فَأَرَدْنَا أَنْ نَجْعَلَهُ وَلِيًّا عَهْدِنَا لِيَكُونَ دُعَاؤُهُ لَنَا وَلِيَعْتَرِفَ بِالْمُلْكِ وَالْخِلَافَةِ لَنَا وَلِيَعْتَقِدَ فِيهِ الْمَفْتُونُونَ بِهِ أَنَّهُ لَيْسَ مِمَّا ادَّعَى فِي قَلِيلٍ وَلَا كَثِيرٍ وَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَنَا مِنْ دُونِهِ؛^۱ علی بن موسی الرضا علیه السلام دور از چشم ما، مردم را به امامت خود، فرا می‌خواند! از این رو بر آن شدیم تا او را ولیعهد خود قرار دهیم تا مردم را به سوی ما بخواند و حکومت ما را بپذیرد و به آن اقرار کند و بدین گونه همه آنان که به او دل بسته‌اند، اعتراف خواهند کرد که حکومت و زمامداری از آن ماست.

و - یافتن پایگاه مردمی

حکومت بدون داشتن پایگاه مردمی ثبات نخواهد داشت و این زمامداران هستند که خود را نیازمند حمایت‌های مردمی می‌دانند. مأمون می‌داند که باید به گونه‌ای میان مردم ارزش یابد و حکومتش ثبات و پشتوانه پیدا کند. او

۱ - عیون اخبار الرضا، ۱۷۰/۲؛ بحار الانوار، ۱۸۳/۴۹.

نمی توانست شیعیان و به ویژه مردم خراسان را نادیده انگارد. وی در شرایطی بود که حتی عباسیان یکپارچه حامی و طرفدارش نبودند. او جایگاه خود را در میان اعراب نیز از دست داده بود و سرانجام با درنگی هر چند اندک در تاریخ چنین می یابیم که او در شرایطی بحرانی حکم می راند و در چنین موقعیتی برای یافتن پشتوانه و پایگاه مردمی، راهی بهتر از وانمود کردن جلب نظر امام علیه السلام و پیوند زدن حکومت خود به حکومت آل علی علیه السلام نداشت.

مبانی و خط مشی سیاسی امام

قبل از بررسی نوع رویارویی علی بن موسی علیه السلام با پیشنهاد ولایتعهدی و پیش از هرگونه تجزیه و تحلیل درباره تصمیم امام، ضروری است که اصول تفکر سیاسی آن حضرت را بشناسیم؛ زیرا این شناخت، در این میدان، سخت راهگشاست. برای آشنایی با مبانی اندیشه سیاسی امام باید به روایتها و آموزه های آن گرامی نظر افکند. این کار هر چند نیاز به مجالی ویژه و گسترده تر دارد، در این رهگذر به نگاهی اجمالی بسنده می کنیم.

چه بسا ناآشنایان با مکتب ولایت و امامت، در تجزیه و تحلیل زندگی امامان، خود را مواجه با مبانی و خط مشی های ناهمگون ببینند، زیرا در نظر این گروه، اهتمام امام علی علیه السلام به مسئله امامت و رهبری امت با صلح امام مجتبی علیه السلام و صلح آن حضرت با قیام امام حسین علیه السلام و قیام خونین آن گرامی با سکوت و نیاپش های مداوم امام سجاد علیه السلام و زندگی علمی امام باقر و امام صادق علیه السلام با زندانهای طولانی امام موسی بن جعفر علیه السلام و پس از آن حیات سیاسی امام رضا علیه السلام هر کدام رنگی دیگر و ملاکی ناهمگون دارد! در حالی که آشنایان با منطق اهل بیت علیهم السلام و فلسفه سیاسی آنان، به روشنی می دانند که اصول و مبانی اهل بیت علیهم السلام در زندگی سیاسی آنان، همگون و همسان بوده و کمترین تفاوت و تباینی با هم نداشته است و تفاوتها به تمامی به خط مشی ها باز می گردد و آنچه در تعیین خط مشی ها مؤثر بوده، نه تفاوت اصول و مبانی، بلکه تفاوت مقتضیات زمان و شرایط اجتماعی

امامان بوده است. مراجعه به روایت‌ها و آموزه‌های معصومین علیهم السلام آشکار می‌سازد که روح یگانه‌ای بر همه آنها حاکم بوده، اصول اعتقادی، علمی، سیاسی و اخلاقی آنان همسان است.

امام، ناگزیر از انتخاب!

اکنون میان دو انتخاب قرار گرفته است. یا باید طرح مأمون را بپذیرد و یا با رد کردن پیشنهاد مأمون به طور رسمی به مخالفت با وی بپردازد و به طور غیرمستقیم با او اعلام جنگ کند.

اینکه امام کدام طرف را باید بر می‌گزید و کدام راه را باید انتخاب می‌کرد، چیزی است که داوری در باره آن به رعایت چند نکته بستگی دارد:

- ۱- شناخت دقیق شرایط اجتماعی و سیاسی امام و موقعیت شیعیان و علویان.
 - ۲- بازتاب و نتایج پذیرش ولایتعهدی و یارده آن.
 - ۳- بشری دانستن تصمیم‌گیری امام و یا مستند شمردن تصمیم آن حضرت به عوامل برتر و منابع فوق بشری.
- توجه به این سه موضوع، تأثیر اجتناب ناپذیری در هرگونه داوری ما نسبت به نوع انتخاب علی بن موسی علیه السلام دارد.
- در بیان تأثیر این دیدگاه‌ها از بررسی سومین موضوع آغاز می‌کنیم. آیا امام در این گونه تصمیم‌گیری‌ها که به مسائل عام مسلمانان و موضوع امامت و ولایت مربوط می‌شد، بر چه اساس تصمیم می‌گرفت یا باید بگیرد؟ دو نظریه در این زمینه وجود دارد:

انتخاب امام از دیدگاه عامه

اگر از دیدگاه اهل سنت و کسانی که مسئله امامت و ولایت را امری بشری به شمار می‌آورند و برای امام، امتیازهای ویژه‌ای قایل نیستند، به موضوع بنگریم، علی بن موسی علیه السلام چون امامان دیگر، عالمی فرهیخته، عارفی زاهد و متقی بوده

است و در شناخت مسائل دین و انتخاب خط‌مشی سیاسی و اجتماعی خویش، به اندوخته‌های علمی و تجربی و آگاهی‌های شخصی خود، متکی بوده و بر این اساس، در برآورد شرایط و ضرورت‌ها، مصون از کاستی نبوده و عصمت نداشته است.

اگر با این باور به موضوع بنگریم، داوری ما در باره تعیین بهترین انتخاب و اینکه امام شایسته بود ولایتعهدی را بپذیرد یا خیر، به میزان شناخت ما از شرایط و دستیابی ما به منابع صحیح و اطلاعات بایسته بستگی دارد. نخستین دشواری که در این راه رخ می‌نماید، این است که فراتر از حدّ گمان، نمی‌توان به شرایط عینی، از طریق گزارش‌های تاریخی و ملاک‌های جامعه‌شناسی دست یافت؛ چرا که نه تاریخ‌نویسان معمولاً به ضبط و ثبت همه عوامل و زمینه‌ها اهتمام داشته‌اند و نه همه گزارش‌های آنان اطمینان‌بخش است!

در این میان، در کنار کمبود منابع و یقینی نبودن آنها، داوری انسان درباره مسائل تاریخی و اجتماعی، معمولاً نمی‌تواند به دور از پیش‌داوری‌ها، علاقه‌ها، انگیزه‌ها و باورهای سیاسی و اجتماعی و دینی او باشد؛ یعنی کسی که می‌خواهد اظهار نظر کند و بگوید علی بن موسی علیه السلام در آن شرایط تاریخی، وظیفه داشت تا ولایتعهدی را بپذیرد یا نپذیرد، در این اظهار نظر - خواسته یا ناخواسته - تحت تأثیر باورهای مذهبی و علاقه‌های سیاسی و اجتماعی خود، قرار خواهد داشت.

به عنوان مثال، اگر داور، همه مسائل را از دیدگاه سیاسی و استکبار ستیزی بنگرد و در هر شرایط، فریاد و مرگ و شهادت را مقدم بر سکوت و مماشات بداند، طبیعی است که بر پایه این باور، پذیرش ولایتعهدی را نادرست بداند و رد آن را بر امام واجب بشمارد، هر چند نتایج ناگواری بر آن مترتب گردد! در منطق چنین فردی اصولاً واژه مصلحت، تقیه و مماشات معنا ندارد! و اگر داور، مصلحتی واقع‌گرا باشد که در کمال اعتقاد به ایثار و شهادت و مقاومت و تحمل شکنجه و زندان در راه ایمان و عدالت، مصلحت‌شناسی و واقع‌نگری را نیز ارج نهد، در نگاه وی صلح و شهادت، و سکوت و قیام، نه به طور مطلق نکوهیده است و نه به طور مطلق بایسته

و ارجمند، بلکه باید هر یک را بر ملاک ضرورت‌ها و شرایط زمان و نتایجی که از آن حاصل می‌آید، ارزش‌گذاری کرد. در این باور، درستی پذیرش ولایتعهدی و یارده آن، به شناخت مصلحت‌ها و اولویت‌ها بستگی دارد.

انتخاب امام از منظر امامیه

چنانچه موضوع تصمیم و انتخاب امام از نظر عقاید شیعه مورد داوری قرار گیرد، ملاک داوری متفاوت خواهد بود، زیرا در نگاه شیعه امامیه، تصمیم‌گیری امامان در مسائل عام و مهمی که به امت اسلامی و اندیشه دینی باز می‌گردد، تصمیمی فردی و متکی به شناخت‌های بشری نیست، بلکه امامان در این گونه امور، تابع رهنمودهای پیامبرند؛ رهنمودهایی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز آنها را از طریق وحی دریافت کرده و به تعبیر دیگر، امامان در انتخاب خط‌مشی زندگی سیاسی خود، تابع تکلیفی هستند که متکی به منابع فوق بشری است.

البته فوق بشری بودن منابع شناخت امامان (علیهم السلام) بدان معنا نیست که روش و خط‌مشی آنان با منطق عقل و علم قابل شناخت نبوده و نیست! بلکه به معنای این است که ضرورتاً خط‌مشی آنان براساس منطقی صحیح و علمی استوار بوده است و احتمال خطا و کاستی در آن نمی‌رود و چنانچه همه زمینه‌ها و عوامل آن برای انسان توضیح داده شود، عقل به آسانی درستی آن روش را درک می‌کند و اگر عقل در چنین زمینه‌هایی به سکوت بنشیند یا در داوری تردید کند، ناشی از ناآگاهی وی به همه زمینه‌ها و عوامل مؤثر است.

در نگاه شیعه امامیه، امام چه صلح نماید و چه قیام کند، چه تقیه ورزد و چه حبس و شکنجه را بپذیرد، چه به ولایتعهدی تن دهد و چه با نپذیرفتن آن به مرگ تهدید شود، در هر حال براساس وظیفه دینی، الهی و عقلی خود عمل کرده است؛ وظیفه‌ای که در اوج دینی بودن، عقلانی نیز هست و معیاری را در برابر اهل دیانت قرار می‌دهد.

پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی

یکی از اصول مشترک اعتقادی و سیاسی در مکتب اهل بیت علیهم السلام پیوستگی پیشوایی دینی و رهبری سیاسی است. اهل بیت علیهم السلام از یک سو خود را آگاه‌ترین مردم به معارف دین معرفی کرده‌اند و برای اثبات این واقعیت، همواره مردم را به پرسش فرا می‌خوانده‌اند. این سخن علی بن ابی طالب علیه السلام که می‌فرمود: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي»؛ از من بپرسید، قبل از اینکه مرا نیابید، هر چند تنها از آن حضرت شنیده شد، ولی در عمل، همه امامان توان پاسخگویی به هر پرسشی را داشتند و در تاریخ ثبت نشده است که از امامان سؤال بشود و آنان در پاسخ درمانده یا اظهار عجز کرده باشند.

از سوی دیگر، اهل بیت علیهم السلام معتقد بوده‌اند که رهبری سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی، حق آنان است که در علم و دین برتر از همگان هستند.

این بینش و اعتقاد را در نوشته‌ای از امام علی بن موسی علیه السلام که به «جوامع الشریعه» شهرت یافته است، چنین می‌یابیم: «هَذَا عِتْرَةُ الرَّسُولِ وَأَعْلَمُهُمْ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ وَأَعْدَلُهُمْ بِالْقَضِيَّةِ وَأَوْلَاهُمْ بِالْإِمَامَةِ فِي كُلِّ عَصْرِ وَزَمَانٍ وَإِنَّهُمْ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَأُمَّةُ الْهُدَى...»^۱؛ عترت پیامبر، آگاه‌ترین مردم به قرآن و سنت و در قضاوت و داوری، عادل‌ترین و در هر زمان و عصر، برای امامت شایسته‌ترین مردم هستند. آنان ریسمان محکم و مطمئن و پیشوای هدایت‌اند...

در بینش امام رضا علیه السلام امام شایسته و توانمند، تنها عهده‌دار بیان احکام و تبیین حلال و حرام مردم نیست، بلکه امامت دینی، هرگاه به حق باشد، بر جریان سیاسی و اجتماعی جامعه اسلامی نیز نظارت و رهبری دارد: «إِنَّ الْإِمَامَ زِمَامَ الدِّينِ وَنِظَامَ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ، الْإِمَامُ أَسُّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفَرَعُهُ السَّامِي. بِالْإِمَامِ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَالصِّيَامِ وَالْحَجِّ وَالْجِهَادِ وَتَوْفِيرُ الْفَيِّءِ وَالصَّدَقَاتِ

وإمضاء الحدودِ والأحكامِ و منع الثغورِ و الأطرافِ؛^۱ امام، سرپرست دین و مایه نظام مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. امام، ریشه بالنده اسلام و شاخه سربلند آن است. امام، کامل کننده نماز، زکات، روزه، حج و جهاد است؛ مایه فراوانی غنیمت و صدقات و اجرای حدود و احکام و استحکام مرزها و سرحدات است.

در ادامه همین روایت، امام رضا علیه السلام با صراحت بیشتر فرموده است: «... أَيُظُنُّونَ أَنَّهُ يُوجَدُ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ ... نَامِي الْعِلْمِ، كَامِلُ الْجِلْمِ، مُضْطَلَعٌ بِالْأَمْرِ، عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ، مُسْتَحِقٌّ لِلرِّئَاسَةِ، مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ، قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ، نَاصِحٌ لِعِبَادِ اللَّهِ»^۲؛ آیا مردم گمان کرده اند که این ویژگی ها در غیر خاندان رسول خدا یافت می شود! خاندانی که علمشان شکوفنده و حلمشان کامل است و احاطه و سلطه علمی و عملی بر امور دارند، آگاه به سیاست و شایسته ریاست و رهبری هستند و اطاعت آنان واجب است، امر الهی را بر پا می دارند و نسبت به بندگان خدا خیر خواه اند.

کمال دین، مستلزم رهبری دینی

در نگاه اهل بیت علیهم السلام دین در صورتی کامل به شمار می آید که برای رهبری اجتماعی اهل دیانت، تدبیری اندیشیده باشد و مردم را در تعیین رهبری دینی و سیاسی، سرخود و سرگردان رها نساخته باشد.

این اعتقاد از یک نظر، فقط بحثی کلامی و اعتقادی است، ولی از نظر دیگر، موضعی سیاسی است. امام رضا علیه السلام در این زمینه می فرماید: «وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ كَمَالِ الدِّينِ وَ لَمْ يَمْضِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى يَبَيِّنَ لِأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِ وَ أَوْضَحَ لَهُمْ سُبُلَهُمْ وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ وَ أَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عِلْمًا وَ إِمَامًا»^۳؛ موضوع امامت و تعیین امام از لوازم کمال دین است و

۱- تحف العقول، ۵۱۵.

۲- همان، ۵۱۷-۵۱۸.

۳- همان ۵۱۴.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۲۰۱

پیامبر بدرود حیات نگفت، مگر پس از اینکه مسائل مهم و اصلی دین را برای مسلمانان بیان کرد و راه‌ها را به آنان نشان داد و انتخاب حق را به ایشان و انهاد و علی علیه السلام را به عنوان شاخص و امام برای مردمان تعیین کرد و بر جا نهاد. براساس این روایت، علاوه بر اینکه امام رضا علیه السلام موضوع امامت و رهبری را شرط کمال دین می‌داند، موضوع امامت امامان را امری انتصابی می‌شناساند و نه منوط به انتخاب مردم! بلی حضرت می‌فرماید، مردم در انتخاب حق مجبور نیستند، ولی معنای آن، این نیست که اگر حق را برنگزیدند، گناهی بر آنان نیست، بلکه در بیان دیگری آشکارا می‌فرماید: «إِنَّ كُلَّ مَنْ خَالَفَهُمْ ضَالٌّ مُضِلٌّ، تَارِكٌ لِلْحَقِّ وَالْهُدَى»^۱؛ هرکس با عترت پیامبر به مخالفت برخیزد، گمراه و گمراه‌کننده می‌باشد و حق و هدایت را فروهشته است.

انکار رهبری غیر دینی و سلطه‌های ستمکارانه

کفر ستیزی و مبارزه با ستمگران از بارزترین ویژگی‌های زندگی امامان علیهم السلام است و هیچ یک از ایشان، در این دو میدان، سست نیامده‌اند. بر خلاف دورماندگان از مکتب اهل بیت علیهم السلام که «اطاعت اولوا الامر» را به معنای اطاعت از فرمانروایان و خلفا دانسته و آن را واجب شمرده‌اند، امامان شیعه علیهم السلام به دلایل قرآنی و روایی و عقلی اثبات کرده‌اند که رهبری جامعه ایمانی نباید در اختیار ستمکاران و مفسدان قرار گیرد و هرگاه ظالمی فسادانگیز، بر مؤمنان سلطه یافت، اطاعت او واجب نیست، بلکه در حد امکان باید با ظلم و فساد او به مبارزه پرداخت. امام رضا علیه السلام در همین زمینه، همسو با تعالیم و معارف امامان پیش از خود، می‌فرماید: «وَلَا يَفْرِضُ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ طَاعَةَ مَنْ يَعْلَمُ أَنَّهُ يَظْلِمُهُمْ وَيُعْوِيهِمْ»^۲؛ خداوند به بندگانش فرمان نمی‌دهد که از فردی ستم‌پیشه و گمراه‌کننده اطاعت کنند.

۱- تحف العقول، ۴۸۸.

۲- همان، ۴۹۴.

۲۰۲ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

امام در روایتی دیگر ذیل آیه «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۱ می فرماید: «فَأَبْطَلْتُ هَذِهِ الْآيَةَ، إِمَامَةً كُلِّ ظَالِمٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۲؛ این آیه، پیشوایی هر ستمکاری را تا روز قیامت، باطل و نادرست اعلام داشته است.

مبارزه با مستکبران و ستمکاران

در زندگی امامان، دوگونه مبارزه با مستکبران و غاصبان حکومت اسلامی دیده می شود:

الف - مبارزه فرهنگی، عقیدتی؛

ب - مبارزه رویارو و مسلحانه.

مبارزه فرهنگی، حرکت عام و گسترده امامان بوده است؛ یعنی همه آنان در گفتار و عمل برای پیروان خود، روشن می ساخته اند که نباید با حاکمان نالایق و ناشایست همکاری داشته باشند و نباید به حکومت ظالمانه رضایت دهند.

مبارزه مسلحانه و رویارو نیز تنها برای امام علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام رخ داد که در این میان، قیام حسن بن علی علیه السلام به دلیل خیانت فرماندهان سپاه، عقیم ماند و جنگ های امام علی علیه السلام به دلیل سستی و نافرمانی بسیاری از مردم به هدف های بایسته منتهی نگردید و برخلاف همه تلاش های آن حضرت، معاویه همچنان بر سریر حکومت باقی ماند و قیام حسین بن علی علیه السلام به شهادت آن حضرت و یاران گران قدرش انجامید.

فرجام تلخ این مبارزات مسلحانه به معنای بایسته نبودن آن قیام ها نبود، بلکه در بینش امامیه، این باور قطعی است که اگر این قیام ها رخ نمی داد، اصولاً در جهان اسلام، هیچ مصلح دردمندی برای اصلاح جامعه اسلامی و سوزاندن ریشه بی عدالتی قیام نمی کرد و خود را به خطر نمی انداخت.

سوگمندان، افراط و تفریط در شناخت خط مشی ائمه علیهم السلام کم نبوده است، چه

۱- بقره / ۱۲۴.

۲- تحف العقول، ۴۹۴.

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۲۰۳

برخی امر به معروف و نهی از منکر را تنها در قلمرو گفتار و تعالیم دیده‌اند و گروهی آن را فقط در قیام مسلحانه و نهضت علنی جست‌وجو کرده‌اند، در حالی که این هر دو در مکتب و مرام اهل بیت علیهم السلام بوده است و هر جا لازم می‌دیده‌اند، به مقتضای نیاز و امکانات و تأثیری که می‌بایست بیافرینند، اقدام می‌کرده‌اند.

امام علی بن موسی علیه السلام در کار فرهنگی بر ضد حاکمیت ناصالح عباسیان تا آن جا پیش می‌رود که یکی از راویان حدیث به نام حسن انباری می‌نویسد: مدّت چهارده سال، پیوسته به امام نامه می‌نوشتم و برای عهده‌دار شدن بعضی از مشاغل دولتی اجازه می‌خواستم، ولی آن گرامی، همواره مرا از همکاری با حکومت غاصب عباسیان نهی می‌کرد.^۱

ابوسعید خراسانی، یکی دیگر از راویان حدیث می‌گوید: دَخَلَ رَجُلَانِ عَلِيَّ ابِي الْحَسَنِ الرُّضَا بِخِرَاسَانَ فَسَأَلَاهُ عَنِ التَّقْصِيرِ، فَقَالَ لِأَحَدِهِمَا: وَجَبَ عَلَيْكَ التَّقْصِيرُ، لِأَنَّكَ قَصَدْتَنِي وَقَالَ لِلْآخَرَ وَجَبَ عَلَيْكَ التَّمَامُ، لِأَنَّكَ قَصَدْتَ السُّلْطَانَ...^۲ یعنی: دو نفر در خراسان نزد امام رضا علیه السلام آمدند و پرسیدند: با توجه به اینکه ما مسافر هستیم، حکم نماز ما از نظر شکسته و یا تمام خواندن چیست؟ امام به یکی از آن دو فرمود: تو باید نمازت را شکسته بخوانی - نمازهای چهار رکعتی را به دو رکعت به جا آوری -، زیرا از آغاز سفر، قصدت ملاقات من بود. اما به شخص دیگر فرمود: تو باید نمازت را تمام بخوانی، زیرا به نیت ملاقات سلطان، عازم سفر شده‌ای - چون سفرت، سفر حرام و گناه بوده است، نمازت شکسته نمی‌شود.

از این حدیث استفاده می‌شود که امام علیه السلام حتی در زمانی که تحت نظر مأمون در خراسان حضور داشته است، هر جا که زمینه‌ای مناسب می‌یافته و لازم می‌دیده، از افشاگری بر ضد مأمون دریغ نمی‌کرده است. این‌گونه سخنان را نمی‌توان تنها کاری فرهنگی دانست، بلکه، اقدامی عملی است که جریان‌های پنهان ضد عباسی را

۱- الکافی، ۱۱۱/۵.

۲- الاستبصار، ۲۳۵/۱؛ تهذیب الاحکام، ۲۲۰/۴.

مورد تأیید و حمایت قرار می‌داده است، زیرا آن شیعه مورد اعتمادی که امام وی را از ماهیت نظام مأمون آگاه می‌ساخته و به او می‌فهمانده است که سکوتش از روی ناگزیری و حضورش در خراسان از روی جبر است، وقتی به محیط زندگی خود باز می‌گشته، بر غربت و محصور بودن امام خویش اندوهناک بوده و جریان‌های علوی را مورد حمایت مالی و امکانات تبلیغاتی قرار می‌داده است.

تصحیح بنیادهای عقیدتی

کار سیاسی و مبارزه علنی و رویارو با حکام، برای امامان یک هدف نبوده، بلکه هدف اصلی آنان، احیای اندیشه‌ها و اصلاح جوامع و حاکمیت بخشیدن به دین الهی بوده و بدیهی است که هدایت اندیشه‌ها و تصحیح افکار و باورها را مقدم بر هر نهضت و قیام علنی و غیر علنی می‌دانسته‌اند.

در منطق اهل بیت، هر جهادی مقدس نبوده است، بلکه ارزش جهاد به آن بوده که تحت لوای رهبری حق و عدل صورت پذیرد، چنان‌که علی بن موسی (علیه السلام) در بیان جامع احکام شریعت، وقتی به شرح جهاد می‌پردازد، تأکید می‌کند: «والجهاد مع امام عادل»^۱؛ جهاد باید تحت لوای امام عادل صورت گیرد.

این است که یک مسلمان حق جوی مبارز، قبل از اینکه برای مبارزه با ظلم و فساد سلاح به دست گیرد، باید عدل را بفهمد و امام عادل را بشناسد؛ یعنی باید قبل از عمل، از فهم و اندیشه و باور صحیح برخوردار باشد.

اگر در زندگی امامان (علیهم‌السلام)، کار فرهنگی و علمی و تدریس و تربیت شاگردان و تشکیل محافل علمی برای خواص، بیش از اقدام‌های پرسروصدای سیاسی به چشم می‌خورد، به خاطر این است که آنان می‌دانند هر حرکت مثبت یا منفی، ریشه در باور و اعتقاد و نوع نگرش انسانی دارد و برای اصلاح عمل می‌بایست به اصلاح اندیشه مردم همّت گماشت. بدین سان حرکت علی بن موسی (علیه السلام) در واپسین

لحظات حضور در جمع مردم نیشابور، اقدامی ساده نبود. وقتی امام می‌فرماید: کلمه «لا اله الا الله» حصن الهی است، به شرط اینکه پایبندی به لوازم آن نیز باشد و «من» از لوازم و شروط کلمه توحید هستم. این بیان آن چنان فشرده و ژرف و تفسیر پذیر است که اهل درایت را ماه‌ها و سال‌ها به تفکر و تأمل و بحث وادار می‌دارد و جایگاه ولایت را در عالی‌ترین شأن ممکن و متصور آن به ترسیم می‌کشد؛ چیزی که تحمل آن برای مأمون ناممکن است.

امام از یک فرصت کوتاه، بهترین بهره را می‌گیرد و با جمله‌ای بس فشرده، تا اعماق اندیشه و باور مردمی که عطشناک شنیدن یک روایت از فرزند رسول خدایند، تأثیر می‌گذارد و بذر وجود میلیون‌ها شیعه را در جغرافیای کوچک آن روز نیشابور می‌پاشد.

آنان که دارای درایت و درک روایت بودند، دریافتند که امام برای مأمون، نه تنها جایگاهی قابل نیست، بلکه او را غاصب و مفسد می‌داند؛ زیرا شرط توحید را رعایت نکرده و با احضار امام رضا علیه السلام به خراسان، به او ستم کرده است.

سخت‌ترین انتخاب

علی بن موسی علیه السلام با این پیشینه علمی، سیاسی و اعتقادی، اکنون در برابر سخت‌ترین انتخاب زندگی خود قرار گرفته است، زیرا کسی چون او با داشتن چنان جایگاه اجتماعی، برای خود و خاندان و شیعیانش، پذیرش ولایتعهدی را سبک و بی‌ارج می‌داند، ولی اگر نپذیرد، چه می‌شود! آیا او را رها خواهند کرد؟ یا خود او و شیعیانش را نابود خواهند کرد و علویان را از صفحه زمین بر خواهند انداخت!

راهی که عباسیان، قبل از مأمون آن را پیموده بودند و پس از مأمون نیز چنان کردند. اکنون امام باید انتخاب کند.

کسانی که با خاندان علی علیه السلام و زندگی امامان آشنا هستند، روح شهادت طلبی و عشق آنان به ملاقات پروردگار را می‌شناسند و می‌دانند که هرگونه تصمیم ائمه علیهم السلام در جهت حفظ جان خویش نبوده است و اگر گاه راه صلح و سکوت ظاهری را

پیموده‌اند، مصالح عامه مسلمانان و اسلام و شیعه را در نظر گرفته‌اند. برای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، صلح کردن با فرزند ابوسفیان و پذیرش ولایتعهدی مأمون به مراتب سخت‌تر از شهادت پذیری و تحمل زندان‌های طولانی است، ولی امام باید به وظیفه الهی خود عمل کند و جام زهرآگین ولایتعهدی را سرکشد، با اینکه یقین دارد به زودی شهید خواهد شد و قبل از مأمون از دنیا خواهد رفت.

فلسفه ولایتعهدی از دیدگاه‌های مختلف

از آنچه پیشتر آوردیم، دانسته شد که پذیرش ولایتعهدی از روی میل و رغبت نبود و فقط برای حفظ مصالح مسلمانان و شیعیان و علویان صورت گرفت و امام علیه السلام از هر فرصتی برای بیان این حقیقت و نمایاندن نارضایتی خویش بهره می‌جست و حتی از فرصت مناجات‌های خود، در جهت افشای واقعیت استفاده می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم انک تعلم انی مکرمه مضطر فلا تؤاخذنی کما لم تؤاخذ عبدک و نبيک یوسف حين وقع الی ولایة مصر»^۱؛ خداوندا! تو می‌دانی که من در پذیرش ولایتعهدی به اکراه و از روی ناچاری وارد شدم، پس مرا مورد مؤاخذه قرار مده، چنان‌که پیامبرت یوسف را به خاطر پذیرش سرپرستی مصر مورد مؤاخذه قرار ندادی. افشاگری امام علیه السلام به دعاها و مناجات‌ها محدود نبود، بلکه با بیان‌های مختلف و در فرصت‌های گوناگون به روشنگری می‌پرداخت.

مردی از شیعیان که موضوع ولایتعهدی را مناسب مقام عالی امام نمی‌دید، از امام پرسید: چه چیز باعث شد ولایتعهدی را بپذیرید؟ امام فرمود: به نظر تو مقام پیامبری برتر است یا مقام امامت؟ مرد گفت: مقام پیامبری برتر است. امام پرسید: آیا کسی که آشکارا اظهار کفر و شرک می‌کند، بدتر است یا کسی که اظهار اسلام و دیانت دارد؟ مرد گفت: کسی که اظهار کفر می‌کند بدتر است. امام فرمود: یوسف، پیامبر خدا بود و از طرف عزیز مصر که به روشنی شرک می‌ورزید، قبول حکومت

۱- امامی صدوق، ۶۵۹؛ روضة الواعظین، ۲۲۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ۴۷۳/۳؛ بحار الانوار، ۱۳۰/۴۹؛

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۲۰۷

کرد. پس اگر من ولایتعهدی فردی چون مأمون را بپذیرم، غیر قابل توجیه نخواهد بود، ولی بدان با این همه، من از روی ناگزیری ولایتعهدی را پذیرفته‌ام.^۱ فردی به نام محمدبن عرفه می‌گوید: از امام پرسیدم چرا ولایتعهدی را پذیرفتی! امام فرمود: همان علتی که سبب شد جدّم امیرمؤمنان در شورای خلیفه دوم وارد شود، باعث شد من ولایتعهدی را بپذیرم^۲؛ یعنی چنان که علی علیه السلام از روی ناگزیری وارد شورا شد، من نیز ناگزیر بودم.

علامه مجلسی رحمته الله ضمن نقل این حدیث، در بیان مقصود حضرت رضا علیه السلام می‌نویسد: ... أَيْ لِثَلَاثِ نِيَّاتِ النَّاسِ مِنْ خِلَافَتِنَا وَ يَعْلَمُوا بِإِقْرَارِ الْمُخَالَفِ أَنَّ لَنَا فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبًا؛ یعنی برای آنکه مردم از خلافت ما مأیوس نشوند و مخالفان ما نیز اقرار کنند که برای ما نیز در زمامداری بهره‌ای است.

علامه مجلسی رحمته الله می‌افزاید: يَحْتَمِلُ أَنْ يَكُونَ التَّشْبِيهُ فِي أَصْلِ الْأَشْتِمَالِ عَلَى الْمَضَالِحِ الْخَفِيَّةِ^۳؛ احتمال می‌رود که این تشبیه مشتمل بر مصالح پنهانی باشد که ما از آن بی‌خبریم.

سید مرتضی رحمته الله در بیان فلسفه پذیرش ولایتعهدی می‌نویسد: اگر به من گفته شود، چرا امام رضا علیه السلام پیشنهاد مأمون را پذیرفت، در حالی که این مربوط به شؤون امامت نبود و مسئولیت دینی به‌شمار نمی‌آمد، خواهم گفت: همان‌گونه که در مورد انگیزه حضور امیرمؤمنان در شورا به تفصیل سخن گفته‌ایم و متذکر شدیم که این حقّ حضرت بوده است و برای احقاق حقّ خود، لازم بود در شورا شرکت جوید. اکنون در مورد امام رضا علیه السلام نیز همین را می‌گوییم که چون حقّ او در آستانه تضييع و نابودی قرار گرفته است، پذیرفتن ولایتعهدی برای رسیدن به حقّ مسلم و مشروع آن حضرت بر ایشان لازم و ضروری بود.

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۳۹/۲.

۲- همان، ۱۴۰/۲؛ بحار الانوار، ۱۴۰/۴۹.

۳- بحار الانوار، ۱۴۰/۴۹.

آن‌گاه سید مرتضی (علیه السلام) می‌افزاید: با پذیرش این نکته که امام رضا (علیه السلام) حجت خداست، هرگونه تصور نابجا نسبت به ساحت قدس او نارواست.^۱ برخی دیگر در این زمینه گفته‌اند: آنچه حضرت رضا (علیه السلام) را واداشت تا جانشینی مأمون را بپذیرد، همان روشی بود که پیغمبران در برابر برخی از شاهان و سلاطین عصر خویش برگزیدند و همان چیزی بود که امام حسن (علیه السلام) را واداشت تا با معاویه صلح کند، چه اینکه ائمه دین در برخی موارد با زمامداران اموی و عباسی، بنا بر ضرورتی خاص و از روی مصلحت و یا به ناچار نرمش نشان می‌دادند. علاوه بر اینکه اگر حکومت از آن کسی باشد و عده‌ای سلطه‌گرا از او بگیرند، حال اگر قسمتی را به صاحب آن برگردانند، پذیرفتن آن قسمت برای صاحب حق، جایز است. هر چند سخن سید مرتضی و عبارت یاد شده از برخی دیگر در جای خود، درست است، ولی استناد عمل امام به ناگزیری و اضطرار آن حضرت، اثبات پذیرتر است.

نشست ولایتعهدی

آنچه تحت عنوان ولایتعهدی طرح ریزی شده بود، باید در نشستی ویژه به طور رسمی مطرح می‌گشت و ضمن آگاه شدن عموم طبقات از این اقدام سیاسی، مراسم بیعت انجام می‌گرفت. فضل بن سهل که مردی سیاستمدار و با نفوذ در دستگاه مأمون بود، از سوی خلیفه مأموریت یافت تا جشن خاصی را به این منظور تدارک بیند.

روزی خاص^۲ برای این مهم اعلام گردید و از رجال سیاسی، شخصیت‌های

۱- تنزیه الانبیاء، ۱۷۹.

۲- اینکه مراسم ولایتعهدی در دهه نخست ماه رمضان سال ۲۰۱ ه.ق. بوده، مورد اتفاق است؛ هر چند در تعیین روز آن اختلاف است که آیا روز اول ماه بوده است (نظر مرحوم مجلسی در بحار الأنوار، ۴۳/۱۰۲)، یا روز دوم رمضان (نظر اهل سنت در تاریخ طبری، ۱۳۹/۷؛ الکامل، ۳۲۶/۶ و...)، یا روز پنجم رمضان (نظر صدوق و طبرسی در عیون اخبار الرضا، ۲۴۵/۲ و اعلام الوری، ۳۲۸) و یا روز

سفر تاریخی امام رضا علیه السلام از مدینه به مرو ۲۰۹

علمی، فرماندهان نظامی، شاعران و ... دعوت شد تا در آن محفل حضور یابند. در ارشاد مفید آمده است: در مجمع بزرگ و با شکوهی که تمام اشراف و فرماندهان و مردان برجسته حکومتی در آن شرکت داشتند، فضل بن سهل به نیابت از خلیفه، امام را به عنوان ولیعهد پس از مأمون معرفی کرد، و در همایش دیگری که شخص خلیفه نیز در آن حضور داشت، مأمون و فرزندش عباس ضمن اقرار به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام با علی بن موسی الرضا علیه السلام بیعت کردند.^۱

ابوالفرج اصفهانی درباره نشست یاد شده می نویسد: فضل در مرحله نخست برای خواص و شخصیت‌ها، جلسه‌ای ویژه تشکیل داد و مراسم رسمی بیعت را به هفته‌ای دیگر موکول ساخت.^۲

روز موعود فرا رسید. مجلسی باشکوه ترتیب یافت که در آن، جایگاه ویژه‌ای برای مأمون و حضرت رضا علیه السلام تعیین شده بود. دعوت شدگان با لباس‌های سبز رنگ و پرچم‌هایی در دست با نظم و ترتیبی خاص به تالار تشریفات وارد شدند.^۳ ریاست این اجلاس برعهده یکی از وزیران مأمون به نام «ثابت بن یحیی بن یسار رازی» معروف به «ابوعباد» بود. او که مردی خشن و جسور بود، پس از ادای احترام به خلیفه و بیان اوصافی چند از امام، انگیزه همایش را تشریح کرد و از مردم خواست تا با رعایت مراتب با امام به عنوان ولایتعهدی بیعت کنند.^۴

در مراسم بیعت، ترتیبی داده شده بود تا حاضران علاوه بر بیعت با مقام ولایتعهدی، با شخص خلیفه به عنوان خلافت و با وزیر به عنوان وزارت نیز بیعت کنند!

هفتم رمضان (تاریخ دمشق، ۳۳۸/۳۳). احتمال می‌رود این اختلاف از آن دو باشد که انجام مقدمات نشست تا پایان آن، چند روز طول کشیده است.

۱- ارشاد مفید، ۲/۲۵۲.

۲- مقاتل الطالبیین، ۵۶۳.

۳- همان.

۴- تاریخ یعقوبی، ۲/۴۵۴.

ریان بن شیبب نقل کرده است: در اجتماع آن روز، قصد خلیفه آن بود تا مردم با شخص وی به عنوان امیرالمؤمنین و با حضرت رضا علیه السلام به عنوان جانشین پس از او و با فضل بن سهل به عنوان وزیر بیعت کنند... برای این منظور سه کرسی ترتیب داده بودند. مردم نیز موظف بودند تا ضمن بیعت با هر یک، مسئولیت هر یک را مورد تأیید قرار دهند.^۱

به هر حال، بیعت براساس سنت پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفت و همگان با حضرتش بیعت کردند. سپس خطبا و شعرا در وصف خلیفه و در تجلیل از امام علیه السلام و به شکرانه پذیرش ولایتعهدی، سخنان و اشعار خود را ایراد کردند. آن‌گاه امام، سخنان خود را چنین آغاز کرد:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَعَالِ لِمَا يَشَاءُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا زَادَ لِقَضَائِهِ، يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ...»

حضرت در این خطابه کوتاه، پس از حمد و ستایش پروردگار و اهدای تحیت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او ضمن معرفی خویش فرمودند: مأمون، موضوع مهم زمامداری مسلمانان را پس از خود، به من انتقال داد. پس هر کس پیمانی را که خداوند خواسته است محکم باشد، بگسلد و رشته‌ای را که خدا دوست داشته استوار بماند، پاره کند و حرام خدا را حلال سازد و احترام آن را رعایت نکند و یا به لحاظ مخالفت با ولایتعهدی، امام را مورد سرزنش قرار دهد و با این عمل خود اسلام را هتک کند، من صبر و شکیبایی اختیار می‌کنم و البته روش گذشتگان ما در برابر افراد نادان و فرومایه به همین گونه بوده است. آنان در برابر حوادث و اوضاع ناگوار صبر کردند و من نمی‌دانم سرانجام با من و شما چگونه رفتار می‌شود. حکم و فرمان مخصوص اوست، به حق حکم می‌کند و او بهترین جداکننده حق از باطل

است.^۱

در برخی از روایت‌های دیگر چنین یاد شده است که در پایان جلسه، مأمون از امام خواست تا سخنانی ایراد کند و امام پذیرفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: **إِنَّ لَنَا عَلَيْكُمْ حَقًّا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ لَكُمْ عَلَيْنَا حَقٌّ بِهِ...^۲**؛ با توجه به انتساب ما به پیامبر صلی الله علیه و آله حقی بر شما داریم و شما نیز بر ما حقی دارید. پس هرگاه شما حق ما را رعایت کردید، ما نیز حقوق شما را ادا خواهیم کرد.

شاید همگان منتظر بودند امام در سخنان خود، نامی از مأمون به عنوان خلیفه و زمامدار مسلمانان به میان آورد و از نعمت غیر مترقبه تفویض ولایتعهدی یاد کند، ولی آن حضرت کوچک‌ترین اشاره‌ای به این دو موضوع نداشت و جایگاه الهی خود را به حاضران تذکر داد.

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۴۶/۲.

۲- ارشاد مفید، ۲۵۳/۲.

فصل هفتم

عهدنامه ولایتعهدی

به سبب آنکه عهدنامه ولایتعهدی از جمله اسناد تاریخی و گویای یکی از مهم‌ترین وقایع و حوادث تاریخ اسلام است، در منابع گوناگون یاد شده است. متن عهدنامه به گواهی و امضای افرادی چون یحیی بن اکثم، عبدالله بن طاهر، حماد بن نعمان، فضل بن سهل و برخی دیگر از رجال سیاسی و مشهور آن دوران رسیده است. علی بن عیسی اربلی آن را چنین گزارش کرده است:^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشته به وسیله عبدالله بن هارون، امیرمؤمنان، برای علی بن موسی - ولیعهدش - به رشته تحریر در آمده است. خداوند اسلام را به عنوان دین برگزید و برای تبلیغ آن، پیامبرانی را مبعوث کرد تا خلق را به سوی وی راهنمایی و هدایت کنند. نخستین

۱ - متن مشهور از نسخه علی بن عیسی اربلی این گونه است: «قَالَ الْفَقِيرُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ عَيْسَى أَثَابَهُ اللَّهُ: وَفِي سَنَةِ سَبْعِينَ وَبِئْتِ مِائَةً وَصَلَّ مِنْ مَشْهَدِ الشَّرِيفِ أَحَدُ قَوَامِهِ وَ مَعَهُ الْعَهْدُ الَّذِي كَتَبَهُ الْمَأْمُونُ بِحِطِّ يَدِهِ وَ بَيَّنَّ سَطُورِهِ وَ فِي ظَهْرِهِ بِحِطِّ الْإِمَامِ مَا هُوَ مَسْطُورٌ فَقَبِلْتُ مَوَاقِعَ أَقْلَامِهِ وَ سَرَّحْتُ طَرْفِي رِيَاضَ كَلَامِهِ وَ عَدَدْتُ الْوُقُوفَ عَلَيْهِ مِنْ مِثْلِ اللَّهِ وَ إِنْغَامِهِ وَ نَقَلْتُهُ حَرْفًا فَحَرْفًا وَ هُوَ بِحِطِّ الْمَأْمُونِ.» (كشف الغمة ۱۷۲/۳).

رسولان به آمدن پیامبران دیگر بشارت داده‌اند و پیامبرانی که در اعصار بعد مبعوث شدند، رسولان قبل از خود را مورد تأیید قرار دادند. تا اینکه پیامبر خاتم، محمد مصطفی صلی الله علیه و آله مبعوث گشت، در شرایطی که از دیرباز پیامبری برای مردم نیامده بود و دانش رو به تباهی داشت... خداوند با بعثت پیامبر اکرم، خط رسالت را پایان بخشید و او را گواه بر انبیای پیشین قرار داد.

قرآن را که از هیچ سو باطل بدان راه ندارد، بر پیامبر فرو فرستاد؛ کتابی که در آن حلال و حرام، وعده و وعید و امر و نهی وجود دارد تا حجت کامل الهی بر خلق باشد. و در پرتو آن، مردمان با آگاهی راه هلاک یا حیات راستین در پیش گیرند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، رسالت الهی خویش را ایفا کرد و مردم را به راه خداوند فرا خواند تا اینکه به جانب پروردگار فرا خوانده شد و به جایگاه ارزشمندی که خداوند برایش تدارک دیده بود، منتقل گردید.

هنگامی که نبوت پایان یافت و وحی و رسالت به محمد صلی الله علیه و آله ختم گردید، خداوند پایداری دین و سامان امر مسلمانان را به خلافت و انهاد و پیروی از خلفا را لازم کرد تا در پرتو آن، جامعه اسلامی عزت یابد و به حقوق الهی قیام کند و واجبات و حدود شریعت و سنت‌ها به اجرا درآید و دشمنان دین و امت با جهاد، عقب رانده شوند.

اکنون بر خلفا و جانشینان رسول است که در ایفای مسئولیت و نگاهبانی از دین الهی و بندگان خدا، مطیع فرامین الهی باشند.

از سوی دیگر، بر مسلمانان است که از خلفا اطاعت کنند و آنان را در به پاداشتن حق الهی و عدل و امنیت راه‌ها و جان‌ها و ایجاد الفت میان مردم یاری دهند؛ زیرا اگر از فرمانروایان اطاعت نکنند، رشته وحدت مسلمانان درهم ریزد و به اختلاف گرایند و دین مغلوب گردد و دشمنان غالب آیند! و این مایه زیان دنیوی و اخروی آنان است.

پس حق این است که حاکمان که امانتداران خدا بر خلق هستند، در جهت رضای الهی و طاعت او تلاش و ایثار کرده، به عدالت حکم کنند، زیرا خداوند به داوود فرموده است: «ای داوود! ما تو را در زمین، خلیفه قرار دادیم، پس میان مردمان به حق حکم کن و از هوای نفس پیروی مکن، زیرا پیروی از هوی باعث انحراف از مسیر خداست. آنان که از راه خداگمراه شوند، کیفری دردناک و سخت خواهند داشت؛ چه اینکه روز حساب را از یاد برده‌اند.»^۱

خداوند در آیه‌ای دیگر نیز فرموده است: «سوگند به پروردگارت! همه انسان‌ها از آنچه انجام داده‌اند، مورد بازخواست و پرسش قرار خواهند گرفت.»^۲

از عمر بن خطاب چنین نقل شده است که وی می‌گفت: اگر گوساله‌ای در کنار فرات بمیرد و ضایع شود، مورد بازخواست الهی خواهیم بود. به خدا سوگند! اگر آدمی در مسائل شخصی خود و در آنچه تنها به او و خداوند باز می‌گردد، بازخواست می‌شود و در برابر پاداش یا جزای عظیم قرار می‌گیرد! پس چگونه خواهد بود وضع کسی که مسئولیت امت را بر عهده دارد و باید حقوق یک جامعه را رعایت کند؟ هان! تنها به خدا باید تکیه داشت و پناه از او خواست...

بیناترین مردم در باره خویش و خیرخواه‌ترین مردم در امر دین و بندگان خدا، کسی است که به کتاب الهی و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره عمل کند و در باره خدایی که خلافت را به او و انباده و امامت مسلمانان را به او تفویض کرده است، بیندیشد، الفت مردم را فراهم آورد و حافظ خون و امنیت آنان باشد...

۱ - ص / ۲۵.

۲ - حجر / ۹۱ - ۹۲.

خداوند، باقی ماندن بر پیمان و بیعت با خلیفه را از تمامیت امر اسلام قرار داده و مایه کمال و عزت دین و صلاح مسلمانان شمرده است. خداوند به خلفای خویش الهام کرده است که برای بعد از خود، افرادی را برگزینند که نعمت‌هاگرامی داشته شود و سلامت جامعه تضمین گردد.

در پرتو این گزینش صحیح، مکر و حیلۀ تفرقه‌افکنان و دشمنان، نافرجام می‌ماند.

آری! امیرالمؤمنین - مأمون - از آن زمان که بار خلافت بر دوش او نهاده شده، همواره تلخی و سنگینی آن را آزموده و خدا را در نظر گرفته است و زحمت‌ها را بر خود هموار کرده، بی‌خوابی‌ها کشیده و همیشه به عزت دین و نابودی مشرکان و صلاح مردم و گسترش عدل و برپاداشتن قرآن و سنت اندیشیده است.

این مسئولیت‌پذیری سبب شد تا شانه از زیر بار مسئولیت‌ها خالی نکند؛ چه اینکه می‌داند باید در برابر خدا پاسخگو باشد و دوست دارد به هنگام ملاقات پروردگار، خیرخواه دین و بندگان خدا شناخته شود و ولایتعهدی برگزیده باشد که شایسته‌ترین مردم در تقوا و دین و علم و سرآمد مردم در اجرای احکام الهی باشد.

آری - مأمون - در این مسئله مهم با خدا مناجات‌ها داشته و از او طلب خیر کرده و شب و روز از پروردگار خواسته است تا آنچه مورد رضای اوست، به وی الهام شود.

خلیفه در پی این راز و نیازها به تحقیقش در میان عباسیان و علویان پرداخت و به این جست‌وجو ادامه داد تا همگان را شناخت و تمامی دودمان را آزمود و از آن میان تنها «علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب» را شایسته‌ترین یافت و او را برای تصدی این مسئولیت برگزید؛ زیرا که فضل و شرافت، علم، ورع، زهد،

دوری از دنیا و مردم‌داری او را دید و همگان را بر عظمت و بزرگی او متفق یافت. این جا بود که پیمان ولایتعهدی و خلافت بعد از خود را برای او منعقد ساخت، در حالی که به خیرخواهی خداوند تکیه داشت، زیرا خدا می‌داند که خلیفه از روی ایثار و خدمت به دین و ملاحظه اسلام و مسلمانان و به آرزوی سلامت و پایداری حق و نجات در قیامت، این گام را برداشته است.

این‌گونه بود که امیرالمؤمنین - یعنی من که مأمون هستم - فرزندان، خاندان، نزدیکان، سرداران لشکر و کارگزارانش را فراخواند و آنان شتابان و خرسند بیعت کردند و می‌دانستند که این اقدام امیرالمؤمنین - مأمون - اقدامی است ایثارگرانه؛ چه اینکه طاعت خدا را بر علاقه خود به فرزندان، نزدیکان و خویشانش ترجیح داده است و او را رضا نامید؛ چه اینکه مورد پسند امیرمؤمنان بود.

هان! ای خاندان امیرالمؤمنین - مأمون - و ای همه فرماندهان، سپاهیان و مسلمانان که در مدینه هستید، با امیرالمؤمنین - مأمون - و با علی بن موسی بیعت کنید. دست‌هاتان را برای این بیعت پیش دارید و با آغوش گشاده از آن استقبال کنید و بدانید که امیرالمؤمنین در این امر، طاعت خدا را برگزیده و به مصلحت شما گام برداشته است.

خدا را شاکر باشید که این اندیشه و فکر را به امیرالمؤمنین الهام کرده است... به سوی فرمانبری از خدا و امیرالمؤمنین شتاب کنید، که اگر چنین کنید، امنیت خواهید یافت و از برکات آن بهره‌مند خواهید شد. این عهدنامه را - مأمون - به دست خود در تاریخ دوشنبه هفتم ماه رمضان سال ۲۰۱ ه.ق. به رشته تحریر درآورد.

دست خط منسوب به امام

آنچه تا کنون آوردیم، دست خط مأمون و یا املاوی وی در زمینه ولایتعهدی بود. در منابع تاریخی یاد شده است که مأمون از امام رضا علیه السلام خواست تا حضرت نیز در تأیید عهدنامه و پذیرش ولایتعهدی چند سطر بنویسد و امام پذیرفت و در پشت صفحه چنین مرقوم داشت:^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدای را که آنچه بخواهد، انجام دهد و کسی را یارای چون و چرا در کار او نیست. نگاه خیانت را - هر چند گذرا و سریع باشد - می داند و بر اسرار نهفته سینه‌ها آگاه است.

۱ - بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الفعالي لما يشاء لامعقب يحكميه ولا زاد لقضائه يعلم خائنة الأعين وما تخفي الصدور و صلواته على نبيه محمد خاتم النبيين وآله الطيبين الطاهرين. أقول و أنا على بن موسى الرضا بن جعفر: إن أمير المؤمنين عَصَدَهُ اللهُ بالسداد وَ وَقَعَهُ لِلرُّشَادِ، عَرَفَ مِنْ حَقِّنا ما جَهِلَهُ غَيْرُهُ فَوَصَلَ أَرْحاماً قُطِعَتْ وَ أَمَّنْ نُفوساً فَرَعَتْ بَلْ أَحياها وَقَدْ تَلَقَتْ وَ اغناها إِذا افْتَقَرَتْ مُتَبَعياً رَضِيَ رَبُّ الْعَالَمِينَ، لا يُرِيدُ جَزاءً مِنْ غَيْرِهِ وَسَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ وَ لا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ. وَ إِنَّهُ جَعَلَ إِلى عَهْدِهِ وَ الْإِمْرَةَ الْكُبْرَى إِذا بَقِيَ بَعْدَهُ فَمَنْ حَلَّ عَقْدَهُ أَمَرَ اللهُ بِشَدِّها وَ فَصَمَ عُرْوَةَ أَحَبِّ اللهُ إِبتاقَها فَقدَ أَباحَ حَرِيمَهُ وَ أَحَلَّ مُحَرَّمَهُ إِذا كانَ بِذَلِكَ زارِياً عَلى الْإِمامِ مُنْتَهِكاً حُرْمَةَ الْإِسْلامِ. بِذَلِكَ جَرى السَّالِفِ فَصَبَرَ مِنْهُ عَلى الْفَلتاتِ وَ لَمْ يَعْترِضْ بَعْدَها عَلى الْعَزَماتِ خَوْفاً مِنْ سَناتِ الدِّينِ وَ اضْطرابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِقُرْبِ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ رَضِدِ فُرْصَةِ سُنْتَهُزُّ وَ بايِقَةَ تُبَدَّرُ وَ قد جَعَلْتُ اللهُ عَلى نَفْسِي إِنا اسْتَرَغانِي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ وَ قَلَدَنِي خِلافَتَهُ الْعَمَلِ فِيهِمْ عَامَّةً وَ فِي بَنِي الْعَبَّاسِ خُصاصةً بِطاعَتِهِ وَ طاعَةِ رَسُولِ اللهِ ﷺ وَ أَنْ لا أَشْفِكَ دَماً حَراماً وَ لا أُبيحُ فَرَجاً وَ لا أَمالاً إِلا ما سَفَكْتُهُ حُدودُ اللهِ وَ أَباحتَهُ فَرَائضُهُ وَ أَنْ أَتَخَيَّرَ الْكُفَّاةَ جُهْدِي وَ طاقَتِي وَ جَعَلْتُ بِذَلِكَ عَلى نَفْسِي عَهْداً مُؤَكِّداً يَسألُنِي اللهُ عَنْهُ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ:

﴿أَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولاً﴾ [اسراء / ۳۴].

وَإِنْ أَحَدْتُمْ أَوْ غَيَّرْتُمْ أَوْ بَدَلْتُمْ كُنْتُمْ لِلْغَيْرِ مُسْتَحِقًّا وَ لِلنَّكالِ مُتَعَرِّضاً وَ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ وَ إِلَيْهِ أَرْغَبُ فِي التَّوْفِيقِ لِطاعَتِهِ وَ الْحَوْلِ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَعْصِيَتِهِ فِي عَافِيَةٍ لِي وَ لِلْمُسْلِمِينَ وَ الْجَامِعَةَ وَ الْجَفْرُ يَدْلانَ عَلى ضِدِّ ذَلِكِ وَ ما أَدْرِي ما يَفْعَلُ بِي وَ لا بِكُمْ. ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلاَّ لِلَّهِ يَقْضِ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاضِلِينَ﴾ [انعام / ۵۷] لَكِنِّي امْتَنَنْتُ أَمْرَ اميرِ الْمُؤمِنِينَ وَ أَثَرْتُ رِضاَهُ وَ اللهُ يَعْصِمُنِي وَ إِياهُ وَ أَشْهَدْتُ اللهُ عَلى نَفْسِي بِذَلِكَ وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً. (كشف الغمة، ۱۷۷/۳ - ۱۷۸).

درود بر پیامبر خدا - محمد ﷺ - خاتم انبیا و بر خاندان پاکش باد. آنچه در ذیل می‌آید، سخنان من - علی بن موسی - است. فرمانروای مؤمنان - که خداوند به صداقت و پایداری بر حق یاری‌اش دهد و برای حرکت در راه رشد و درستکاری موفقش بدارد - حق ما را که دیگران نشناختند، به رسمیت شناخت، رشته‌های خویشاوندی را که میان علویان و عباسیان گسسته شده بود، به هم پیوست و جان‌های بیمناک، از ستم خلفای پیشین را آسودگی بخشید، بلکه به آنها حیات بخشید و نیازمندان را بی‌نیاز ساخت. و در این کارها جوینده رضای پروردگار جهانیان بود و جز از او پاداش نمی‌خواست. به زودی خداوند جزای شاکران را خواهد داد و اجر نیکوکاران را ضایع نخواهد کرد. فرمانروای مؤمنان - مأمون - ولایتعهدی خویش و فرمانروایی بزرگ را برای من قرارداد داده است - البته اگر پس از او زنده باشم. از این پس، هر کس گرهی را که خداوند به محکم بستن آن فرمان داده، بگشاید و رشته‌ای را که خداوند استحکام آن را می‌پسندد، بگسلد، حریم الهی را حرمت ننهاد و حرام خدا را حلال شمرده است، اگر با این کار بخواهد بر امام عیب گیرد و حریم اسلام پاره کند. پیشینیان نیز همین شیوه را پیشه ساخته، بر لغزش‌ها صبر کردند و بر ناگواری‌ها خرده نگرفتند تا دین به پراکندگی نینجامد و رشته وحدت مسلمانان گسسته نشود، چه اینکه دوران جاهلیت نزدیک بود و فرصت طلبان در صدد یافتن فرصت برای آشوبگری بودند. من، خدا را بر خویش گواه گرفته‌ام که اگر زمامداری مسلمانان و خلافت را بر عهده من نهاد، با همه مردم به طور کلی و با بنی‌عباس به ویژه، بر اساس فرمان خدا و رسول رفتار کنم. خونی بی‌گناه نریزم، ناموس و مال کسی را مباح نشمارم، جز به اجازت قانون الهی. خدا را گواه گرفته‌ام که نهایت توانم را در انتخاب افراد لایق به کار گیرم.

این، پیمانی است که با خدا بسته‌ام؛ پیمانی مؤکد که مورد سؤال الهی خواهد بود، چنان که خدا فرموده است: «به عهد وفا کنید، زیرا عهد مورد سؤال واقع می‌شود».

اگر روش دیگری در پیش‌گیرم یا - بر خلاف عهد خویش - تغییری پدید آورم، سزاوار سرزنش و کیفر خواهم بود.

به خدا پناه می‌برم از خشم الهی، و مشتاقانه به سوی او نظر دارم تا در مسیر اطاعت خود، یاری‌ام دهد و راه معصیت بر من ببندد و عافیت را به من و همه مسلمانان ارزانی دارد.

اما «جامعه» و «جفر» بر خلاف این دلالت دارند و نمی‌دانم که سرانجام من و شما چیست!

«حکم تنها از آن خداست، حق را داستان می‌کند و حق و باطل را به بهترین گونه متمایز می‌سازد». با این وصف - که می‌دانم فرصت زمامداری و خلافت نخواهم یافت - دستور فرمانروای مؤمنان - مأمون - را امتثال کرده و خشنودی او را برگزیدم، خداوند من و او را نگه دارد. خدای را بر این مطلب گواه می‌گیرم، زیرا که گواهی او کافی است.

تحلیل عهدنامه ولایتعهدی

ثبت تفصیلی عهدنامه ولایتعهدی، در این مجموعه از آنرو اهمیت دارد که برخی از حقایق تاریخی را آنچنان که از مضمون آن قابل نتیجه‌گیری است، از مضامین دیگر با این صراحت نمی‌توان استفاده کرد.

در آن بخش از عهدنامه که اظهارات شخص مأمون و دست‌نوشته یا املای وی است، نکته‌های ظریفی نهفته است که فهرست گونه به آنها اشاره می‌کنیم:

- ۱- تأکید مأمون بر «امیرالمؤمنین» بودن خود و تلاش برای تثبیت این عنوان در ذهن همه مخاطبان.

- ۲- دریافت بیعت از مردم برای فرمانروایی خویش، به بهانه دریافت بیعت برای

ولایتعهدی علی بن موسی علیه السلام، زیرا می‌نویسد، مردم باید نخست با امیرالمؤمنین - مأمون - بیعت کنند و سپس با امام رضا علیه السلام! این امر هر چند طبیعی می‌نماید، زیرا تا خلافتی نباشد، ولایتعهدی معنا ندارد، ولی مأمون اگر می‌خواست از توده مردم فقط برای خود بیعت بگیرد، ممکن بود حتی با اعمال زور، باز هم موفقیت کامل به دست نیاورد، ولی با مطرح ساختن ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام و موضوع بیعت، به این مهم دست یافت.

۳- او خلافت را در ادامه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله مایه کمال دین معرفی می‌کند و به خلافت خویش، رنگ الهی و معنوی می‌بخشد و این سخن او به طور دقیق نقطه مقابل نظر اهل بیت علیهم السلام است که آنان امامت را مایه کمال دین و استمرار رسالت می‌دانسته‌اند و نه خلافت هر انسان قدرت طلب و فاسدی را که به عنوان خلیفه بر مسلمانان سلطه یابد. مأمون در این بیان هم، تحریفی را صورت داده و خلافت و سلطنت را جایگزین امامت و رهبری الهی قرار داده و هم به فرمانروایی خود، تقدس بخشیده است!

۴- در عهدنامه، خلیفه، انسانی مؤمن و مطیع پروردگار و دلسوزتر از همگان برای اسلام و مسلمانان معرفی شده است که خلافت به عنوان موهبتی الهی بر عهده اوست.

۵- طرح اطاعت خلیفه از خدا مقدمه‌ای است، برای اطاعت مردم از خلیفه و گردن نهادن به فرمان‌های او.

۶- مأمون سعی دارد تا تمام حرکات و تصمیم‌گیری‌های خود را مبتنی بر شریعت و مصالح مسلمانان و مسئولیت دینی و الهی بشناساند و از این رو به آیات قرآن استناد می‌کند.

۷- استناد مأمون به سخن خلیفه دوم، سعی وی در کاستن تعارض‌های مذهبی و همراه ساختن مجموعه اهل سنت، با حکومت خویش را می‌نمایاند.

۸- مأمون حتی ولایتعهدی و انتخاب ولیعهد را کاری الهی و مایه کمال و عزت دین می‌شمارد، با اینکه خلفای صدر اسلام - بجز علی بن ابی طالب علیه السلام - حقانیت

خلافتشان را از این ناحیه می دانستند که پیامبر برای پس از خود، فرد خاصی را برنگزیده و فکری برای آینده خلافت نکرده است! و بدین گونه، راه خلافت برای ایشان هموار شده بود!

۹- مأمون، بر دوش کشیدن بار خلافت را مایه رنج و محنت خود می داند و چنین می نمایاند که اگر نبود مسئولیت در برابر خدا، این بار را بر دوش نمی کشید!

۱۰- او امام رضا علیه السلام را به عنوان شایسته ترین، عالم ترین، زاهدترین، باتقواترین و ... شخص برای ولایتعهدی بر می گزیند و به این صفات تصریح دارد تا غیر مستقیم خود را نیز دارای این صفات معرفی کند.

۱۱- مأمون در تفویض ولایتعهدی به امام واژه «ایثار» را به کار برده و آن را تکرار نیز کرده است. در کاربرد این واژه، نوعی امتنان و منت گذاری بر امام و علویان مشهود است و چنان که بعداً در تحلیل نوشته امام شاهد خواهیم بود، این حرکت مأمون، انحراف عمیق عقیدتی و متضاد با بینش امامیه است که حکومت را در اساس، حق امام می داند و دیگران را غاصب می شناسد.

علاوه بر اینها، نکته های دیگری نیز در عهدنامه مأمون قابل تأمل و دارای پیام منفی است که نیاز به دقت فزون تر دارد، از جمله تکیه وی بر الهام و تکرار آن در موارد مختلف نامه، که خود، می تواند واژه ای وهم آلود باشد؛ از جهتی بشری و عادی تلقی شود و از جهتی فوق بشری و دریافتی خاص تفسیر گردد!

تأملی بر عهدنامه

چنان که یاد شد، مأمون از امام علیه السلام خواست تا در تأیید محتوای عهدنامه، چند سطری بنگارد و امام - آن گونه که در نقل های تاریخی و روایی ثبت شده - مطالبی را مرقوم داشت که در کمال تقیه و ناگزیری از وفاق با پیشنهاد تحمیلی مأمون، مجال های فراوانی برای تأمل و دقت و دریافت شرایط و نظر امام دارد.

شاید ظاهر نوشته امام، عامیان را به پذیرش ولایتعهدی و قبول جایگاه مأمون متقاعد سازد، ولی اهل دقت و درایت با تأمل در تعبیر و حتی دعاها و

توصیف‌های امام، نظرگاه‌های واقعی آن حضرت و منظور و هدف وی را به روشنی درمی‌یابند.

برخی از آن نکته‌ها عبارت‌اند از:

۱- خطبه‌آغازین نوشته‌ی امام و تعبیرهای به‌کاررفته در آن، حکایت از نوعی تهدید و نگرانی و بی‌اعتمادی دارد. در این خطبه کوتاه سه تعبیر به هم‌گره خورده یک پیام را تشکیل داده است:

الف - خداوند هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد.

ب - کسی نمی‌تواند قضا و حکم الهی را با چون و چرا و دسیسه و تزویر و ... تغییر دهد.

ج - خداوند نگاه‌ها و نظرهای خائنانه را هر چند سریع و گذرا و پنهان از چشم و درک آدمیان باشد، می‌داند، چنان‌که اسرار نهفته [مأمون] را می‌شناسد.

۲- امام پس از درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله - برخلاف مأمون - یادی از خلفا نمی‌کند و به جای آن نام اهل بیت را با وصف «طیبین» و «طاهرین» می‌آورد.

۳- امام هر چند تعبیر «امیرالمؤمنین» را درباره‌ی مأمون به کار برده است، ولی باید توجه کرد که این تعبیر، در آن عصر، تعبیری رایج بوده است و اگر معنای لغوی آن در نظر گرفته شود، بیان یک واقعیت است و نه بیان یک ارزش، زیرا مأمون به هر حال، چه به حق و چه به ناحق، بر جامعه اسلامی فرمان می‌راند.

عنوان «امیرالمؤمنین» هرگاه نظر به جنبه‌ی ارزشی داشته باشد، در نگاه شیعه، تنها زینبده علی بن ابی طالب علیها السلام است که امامت و حکومتی به حق و الهی را بر عهده داشت، اما امام در این نوشته، آن را فقط به این دلیل به کار برده که در فرهنگ عمومی آن عصر به کار می‌رفته است؛ چنان‌که امروز در فرهنگ جهانی، به کسی که عهده‌دار ریاست جمهوری یک کشور است، رئیس جمهور می‌گویند، هر چند با کودتای نظامی و با دیکتاتوری و به‌رغم مخالفت با مردم روی کار آمده باشد.

۴- امام دو جمله درباره‌ی مأمون دارد که در ظاهر دعاست، ولی از بی‌اعتمادی امام به

صداقت و ارزش خواهی مأمون حکایت دارد.

در تعبیر «عَصَدَهُ اللهُ بِالسَّدَادِ» واژه «سداد» یا به معنای صداقت و درستی است و یا به معنای پایداری و پایبندی. به هر یک از این دو معنا که باشد، تعریضی به مأمون دارد، چنان که تعبیر «وَفَّقَهُ لِلرِّشَادِ» نگرانی امام را از صلاح جویی مأمون می فهماند.

بلی، ممکن است این تعبیر به گونه دیگری هم تفسیر شود، ولی وقتی سراسر نوشته امام و مجموعه زندگی سیاسی آن حضرت و بینش ائمه در باره خلافت خلفا و رفتار عباسیان و به ویژه هارون با موسی بن جعفر علیه السلام مورد توجه قرار گیرد، به طور یقین می توان نتیجه گرفت که نه تنها علی بن موسی علیه السلام، بلکه یک فرد عادی نمی توانست به حکومت مأمون امیدوار باشد و برای او دعای خالصانه کند.

۵- امام در جمله کوتاه «عَرَفَ مِنْ حَقِّنا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ» سخن از حق اهل بیت دارد؛ حقی که هیچ یک از خلفا آن را به جا نیاورده است، حقی که مأمون در سراسر نوشته طولانی اش یادی از آن نکرده است و با طرح خلافت، سعی در پوشاندن آن دارد. حقی که اگر اثبات شود، خلافت مأمون و همه عباسیان و علویان، غاصبانه و ستمکارانه خواهد بود.

مأمون سعی دارد واگذاری ولایتعهدی را ایثاری از جانب خود بنمایاند و امام با این بیان، اعلام می دارد که حکومت، حق دیرینه ما بوده است که تو اکنون می خواهی آن را، ظاهراً، به رسمیت بشناسی!

۶- شکوه و دادخواهی امام از ستمی که به اهل بیت پیامبر در دوره خلافت خلفا شده است؛ خلفایی که به نام رسول الله بر کرسی فرمانروایی تکیه زدند و به فرزندان رسول خدا، سخت ترین شرایط زندگی را تحمیل کردند.

۷- امام پیمان شکنان ولایتعهدی را حرمت شکنان حریم الهی معرفی می کند، در حالی که می داند نخستین کسی که این عهد را بشکند، شخص مأمون است.

۸- تصریح امام به عمر کوتاه خود و یقین به فرصت نیافتن برای استفاده از

ولایتعهدی، می فهماند که آن حضرت با انگیزه شخصی، ولایتعهدی را نپذیرفته و تنها عامل پذیرش، اصرار مأمون بوده است. در این پیشگویی، جلوه‌هایی از علم برتر امام نیز پیداست و با این حال، حکایت از رخدادی دارد که در آن، مورد ستم واقع می‌شود و خداوند باید در آن واقعه، داوری کند و حق و باطل را جدا سازد.

۹- امام می‌داند که پذیرش ولایتعهدی و تسلیم در برابر پافشاری مأمون، برای برخی از شیعیان و آشنایان با مکتب اهل بیت سؤال انگیز خواهد بود؛ از این رو با جمله «بذلک جرى السالف» به ایشان یادآوری کرده است که پذیرش ولایتعهدی، بازگشت از اصول اعتقادی مکتب امامان نیست، بلکه مسالمت با خلفا در حد امکان، شیوه امامان پیشین نیز بوده است؛ چه اینکه این مسالمت از سر ناگزیری و به منظور حفظ مصالح برتر اسلام و مسلمانان، در دوره امامت علی بن ابی طالب و حسن بن علی و حسین بن علی (علیهم السلام) - در مدت حکومت معاویه - و ... همواره بوده است.

۱۰- نفی تلویحی ولایت مأمون و رد منت گذاری او، از جمله پیام‌های نهفته در نوشته امام است، زیرا مأمون تفویض ولایتعهدی را ایثار خود می‌داند، ولی امام می‌فرماید: «اگر خداوند اداره امور مسلمانان را به من وانهاد...» و یا در جای دیگر می‌فرماید: «من در برابر خداوند مسؤول خواهم بود». این گونه اشارات امام و انتساب موضوع به خداوند، در جهت بی‌رنگ ساختن نقش مأمون و به هیچ گرفتن ادعاهای اوست.

۱۱- در نوشته کوتاه امام، به برخی اصول ارزشی حکومت نیز نگاهی کوتاه شده است که آنها نیز فاقد تعریضی به مأمون و سایر خلفا نیست. امام می‌فرماید: الف - اگر روزی حکومت را در اختیار گیرم، حق و عدل را نسبت به همگان و عباسیان - به رغم همه بدرفتاری‌ها که با آل علی داشته‌اند - اجرا خواهم کرد - هر چند خلفای اموی و عباسی به هنگام حکومت و اقتدار فقط به خویشان خود رسیدند و اهل بیت را آزار و شکنجه دادند.

ب - بیرون از قوانین الهی، هیچ خونی را نخواهم ریخت و جلو هتک نوامیس و تجاوز به اموال دیگران را خواهم گرفت - در حالی که در بسیاری از خلافت‌ها جان و مال و ناموس مسلمانان حفظ نشده و همه چیز قربانی اقتدار و دنیاداری آنان شده است.

ج - از نیروهای کارآمد و توانمند و لایق، در اداره امور بهره خواهم گرفت، چه علوی باشند و چه غیر علوی، در حالی که هر کدام از خلفای اموی و عباسی، در به کارگیری والیان و کارگزاران، تنها به وابستگی و خویشاوندی نظر داشتند و ملاکشان لیاقت و کاردانی نبود.

تدبیر در برابر دسیسه‌ها

امام علی بن موسی علیه السلام هر چند از روی ناگزیری و به منظور حفظ مصالح برتر اسلام و مسلمانان، ولایتعهدی را پذیرفت، ولی این به معنای تسلیم و رها کردن رسالت و وظیفه امامت نبود، بلکه آن حضرت مانند همه امامان، تقیه را وسیله برای حفظ موجودیت و دستیابی به زمینه‌های مساعد و نشر افکار صحیح می‌دانست. زندگی امام و کارهای آن حضرت به خوبی نشان می‌دهد که آن گرامی هرگز در اتخاذ تدابیر لازم برای افشاگری برضد خلافت غاصبان کوتاه نیامد.

درست است که مأمون عهدنامه می‌نویسد، مجلس بر پا می‌کند، از مردم بیعت می‌گیرد، به علامت جشن همبستگی، لباس سیاه عباسیان را به لباس سبز و پرچم سبز مبدل می‌سازد^۱، به نام امام سکه می‌زند و در سراسر کشور منتشر می‌سازد^۲، ولی امام نیز برنامه‌هایی دارد که نه تنها تحمل آنها برای مأمون دشوار است، بلکه تمام تلاش‌های او را در راستای عظمت اهل بیت و زبونی عباسیان، هدایت می‌کند. اگر بنخواهیم نگاهی گذرا به سرفصل‌های این تدابیر داشته باشیم، باید موارد زیر را یاد کنیم:

۱ - تاریخ طبری، ۱۳۹/۷؛ تنکرة الخواص، ۳۱۶.

۲ - الاغانی، ۵۲/۱۰؛ تنکرة الخواص، ۳۱۶.

- ۱- آموزه‌های عمومی آن حضرت برای شیعیان و مرتبطان با اهل بیت علیهم السلام در زمینه مسائل اعتقادی و سیاسی.
- ۲- تأیید شیوه زندگی سیاسی و دینی امامان پیشین و استمرار آن.
- ۳- خروج از مدینه، همراه با اکراه و اظهار نگرانی، به همراه نداشتن خانواده، ترغیب خانواده به مرثیه‌سرایی هنگام حرکت امام از مدینه به سوی مرو، خداحافظی با مرقد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شیوه‌ای خاص که نارضایتی و ناگزیری امام را از پذیرش فرمان مأمون می‌رساند.
- ۴- روایت تاریخی امام در نیشابور که مسئله امامت و رهبری اهل بیت را شرط کلمه توحید دانسته و در آشکارترین شکل مطرح کرده است.
- ۵- رد پیشنهادهای مأمون و انکار امام از پذیرش خلافت و ولایتعهدی در طول دو ماه مذاکره و پافشاری مأمون.^۱
- ۶- خبر دادن از عمر کوتاه خود و اطمینان به بهره‌نگرفتن از ولایتعهدی.
- ۷- مشاهده نشدن آثار خشنودی در سیمای امام، پس از تحمیل ولایتعهدی و اظهار غم و اندوه در موقعیت‌های مناسب.^۲
- ۸- پیش شرط‌های امام برای پذیرش ولایتعهدی، مبنی بر اینکه آن حضرت در هیچ امر حکومتی نظر ندهد و در هیچ عزل و نصبی دخالت نکند.^۳
- ۹- نوع زندگی و مشی اجتماعی و ارتباطات مردمی امام در طول مسیر مدینه تا مرو و پس از مسئله ولایتعهدی، و جلب نظر مردمان نسبت به مراتب علم و عمل و زهد و معنویت و اخلاق آن حضرت.
- ۱۰- جلوه علمی امام در مناظره‌ها و مباحثه‌های بزرگ بین ادیان.
- ۱۱- برگزاری نماز عید، با شیوه و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و تأثیر عمیق آن بر مردم و

۱- بحار الانوار، ۱۳۴/۴۹.

۲- عیون اخبار الرضا، ۱۵/۲؛ بحار الانوار، ۱۴۰/۴۹؛ الحیة السیاسیة للامام الرضا علیه السلام، ۳۲۵.

۳- قال علیه السلام: «... و انا أقبلُ ذلك على اتى لا أولى احداً و لا أعزل احداً و لا انقضُ رسماً و لاسنة...»؛ عیون اخبار الرضا، ۱۳۹/۲؛ امالی صدوق، ۷۰.

کارگزاران حکومت مأمون.

۱۲- ارتباط با شیعیان و ارائه رهنمودهای لازم به ایشان و افشای چهره مأمون برای آنان.

مجموعه این تدابیر و عوامل سبب گردید تا امام بر خلاف پندار مأمون، بیش از پیش در میان مردم شناخته شود و محبوب قلبها واقع گردد و در فاصله ای نه چندان طولانی، مأمون از ترفند سیاسی خود، احساس نارضایتی کند و در اندیشه محدود کردن امام و حتی از میان بردن آن حضرت فرورود.

برگزاری نماز عید

یکی از رخدادهای مهم زندگی امام رضا علیه السلام پس از مسئله ولایتعهدی، حرکت امام به سوی مصالای مرو برای برگزار کردن نماز عید فطر بوده است. اهمیت این رخداد تا آن جاست که مأمون به طور آشکار، در برابر آن واکنش نشان می دهد و رازی را که همواره در پنهان نگاه داشتن آن می کوشید، ناخواسته افشا می کند. دو تن از شاهدان عینی آن رخداد تاریخی - یاسر خادم و ریّان بن صلت - واقعه را چنین گزارش کرده اند:

عید فطر فرارسید، مأمون، به دلیل بیماری یا به دلیل دیگری^۱، به علی بن موسی علیه السلام پیام داد و از وی خواست تا نماز عید را برگزار کند. امام بر اساس آنچه پیشتر شرط نهاده بود، که در مراسم حکومتی نقشی ایفا نکند و اقامه نماز عید زیر نظر حکومت صورت می گرفت، از پذیرش این درخواست خودداری کرد. مأمون پیام داد، هدف از این پیشنهاد، تثبیت ولایتعهدی است و دوست دارم مردم به این وسیله اطمینان پیدا کنند که به راستی ولایتعهدی را پذیرفته ای. علاوه بر این، مایلم مردم به فضیلت و برتری تو آگاه شوند. سرانجام در نتیجه پافشاری خلیفه، امام پیشنهاد وی را پذیرفت، بدان شرط که

۱- کشف الغمّه، ۸۷/۳؛ الفصول المهمّه، ۲۶۰.

نمازی همچون جدش رسول الله صلی الله علیه و آله اقامه کند. مأمون نیز شرط را پذیرفت و دستور داد تا نظامیان، درباریان و توده مردم، صبحگاهان نزدیک خانه امام اجتماع کنند و هنگام خروج امام از منزل، حضرت را به سوی مصلی همراهی کنند. مردم اطراف خانه امام و در مسیر اجتماع کردند، عده‌ای نیز در پشت بام منازل خود منتظر دیدن حضرت با آن سیره نبوی و هیبت علوی بودند.

امام از منزل بیرون آمد، در حالی که خود را خوشبو کرده، ردایی بر دوش انداخته، عمامه‌ای از کتان بر سر، عصایی در دست، با پای برهنه، و گام‌هایی استوار، با طمأنینه و وقار راهی مصلی شد. با تکبیر امام، فریاد تکبیر مردم در کوچه و خیابان طنین انداخت. سواره نظام‌ها به احترام امام پیاده شدند و همگان کفش‌های خود را از پای بیرون آوردند. فریاد تکبیر از یک سو و گریه شوق مردم از سوی دیگر، فضایی بی نظیر بر شهر مرو حاکم ساخت که تا آن روز سابقه نداشت. فضل بن سهل با دیدن آشفتگی اوضاع، خود را به خلیفه رساند و مأمون را از شرایط موجود و نتایج احتمالی آن آگاه کرد و یادآور شد که اگر امام با همین وضع به اقامه نماز پردازد، چنان تأثیری بر مردم خواهد گذاشت که جایگاه خلیفه در نظر مردم بی‌ارج شده، همه دل‌ها به علی بن موسی متوجه می‌شود. مأمون بدون درنگ دستور داد تا حضرت را از نیمه راه بازگردانند، و چنین کردند.^۱

در بازگشت به منزل، امام علیه السلام با اندوه بسیار می‌فرمود: «اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ فَرَجِي بِالْمَوْتِ فَعَجِّلْ لِي السَّاعَةَ»^۲؛ بار خدایا، اگر گشایش من از وضعیت کنونی ام به مرگ من است، هم اینک در آن شتاب فرما.

۱- عیون اخبار الرضا، ۱۵۰/۲ - ۱۵۱؛ کشف الغممه، ۱۰۶/۳ - ۱۰۷.

۲- عیون اخبار الرضا، ۱۵۰/۲.

مأمون، در گرداب دسیسه‌های خویش

حرکت‌های سیاسی مأمون، در آغاز همراه شادکامی و مایه رضایت خاطر وی بود، اما دیری نگذشت که سیاست‌های زیرکانه او، به نتایجی جز آنچه او می‌خواست، منتهی گردید، تا آن‌جا که خود را در دام‌هایی که برای علی بن موسی علیه السلام گسترده بود، گرفتار دید.

امام در همه محفل‌های علمی، حرف‌نهایی و سخن‌قاطع را می‌زد و عالمان به دانش ژرف و شگفت او پی‌برده بودند. مردم با مشاهده مراتب معنوی و اخلاقی آن حضرت، هر روز گرایش بیشتری به وی پیدا می‌کردند.

مقایسه علم، معنویت، اخلاق و فضایل امام، با شخصیت مأمون و ویژگی‌های زندگی اشرافی و سلطنتی او، در ذهن دانشمندان و گروهی از کارگزاران و توده مردم چنین رسوخ می‌کرد که امام از هر جهت برای خلافت برتر و شایسته‌تر است.

از سوی دیگر، یکی از هدف‌های مهم مأمون، تضعیف نهضت‌های علوی و ایجاد هم‌سازی میان علویان و عباسیان و پایان دادن به بحرانی بود که می‌توانست ثبات سیاسی و اقتدار حکومتی را برای مأمون به ارمغان آورد، در حالی که علویان هرگز کارهای او را جدی تلقی نکردند و با بدبینی به آن نگریستند. علاوه بر این، عباسیان که در نتیجه جنگ مأمون و امین دو گروه شده بودند و با کشته شدن امین، بخشی از آنان دشمن مأمون به شمار می‌آمدند؛ بدین سان واگذاری ولایتعهدی به امام، مجموعه عباسیان را لرزان ساخت و حتی هواداران مأمون را در حمایت از سیاست‌های وی به تردید واداشت.

در بغداد، مردم به انگیزش عباسیان ناخشنود، شورش کردند، مأمون را از خلافت به دور شمردند و با ابراهیم بن مهدی معروف به ابن‌شکله بیعت کردند.^۱ در بصره، گروهی به رهبری اسماعیل بن جعفر از اطاعت دستگاه سرباز زدند و بیعت

نکردند.^۱

شورش‌ها و ناراضی‌ها به جمع علویان و عباسیان محدود نشد و گروه‌ها و قبایل دیگری نیز ناآرامی را آغاز کردند.

ابن خلدون در مقدمه تاریخ خود نوشته است: «چون مأمون، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را به ولایتعهدی برگزید و او را «رضا» موسوم کرد، عباسیان عمل او را انکار کردند و به نقض بیعت او پرداختند و با عموی مأمون، ابراهیم بن مهدی بیعت کردند و متعاقب آن بود که هرج و مرج و شورش‌ها پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او واژگون شود»^۲.

به هر حال، مأمون به آن همبستگی و یکپارچگی و آرامش اجتماعی و ثبات سیاسی و اقتداری که می‌اندیشید، هرگز دست نیافت و خود را مغبون می‌دید و می‌باید تدبیری دیگر بیندیشد!

مأمون و تغییر خط‌مشی سیاسی

چنان‌که پیشتر به تفصیل یاد شد، مأمون سعی داشت سیاست تهدید، ارباب و شکنجه و کشتار را که پیشینیانش اصل قرارداد بودند، کنار بگذارد و از روش مسالمت و نرمش و شگردهای سیاسی در پیشبرد هدف‌ها سود جوید.

اما اکنون به جایی رسیده بود که خود را از تجدید نظر در شیوه سیاسی خود، ناگزیر می‌دید. آشوب‌ها و ناآرامی‌ها در گوشه و کنار و به ویژه در شهر بزرگ بغداد، مایه پریشانی مأمون شد، به طوری که تصمیم گرفت، از مرو به سوی بغداد سفر کند و با حضور قدرتمندان خود، آرامش را به آن دیار بازگرداند. با این حال، می‌دانست که ریشه ناآرامی‌ها، عباسیان ناراضی هستند؛ همان‌هایی که با ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام)، آینده خلافت را در آل علی (علیه السلام) می‌دیدند و دست عباسیان را برای همیشه، از خلافت کوتاه می‌یافتند.

۱ - تاریخ یعقوبی، ۲/۴۴۸.

۲ - مقدمه ابن خلدون، ۱/۴۰۵.

در این حال، مأمون تصمیم می‌گیرد به بغداد سفر کند، ولی با چه هدیه و ارمانی برای عباسیان ناخشنود و خشمناک؟ آیا قدرت نظامی کارساز است، یا باز هم باید ترفند سیاسی را پیش درآمد قدرت نظامی قرار دهد؟

مأمون اصولاً به ترفندهای سیاسی بهای بیشتری می‌دهد و باید دید چه سودایی در سر می‌پروراند. او می‌داند که عباسیان تا از استمرار خلافت در میان خود که مایه ثروت و قدرت آنان است، مطمئن نشوند، آرام نخواهند گرفت و حتی از درون خانه‌اش او را تهدید خواهند کرد. پس باید به موضوع ولایتعهدی امام برای همیشه خاتمه بدهد، ولی چگونه و با چه توجیهی!

آیا می‌شود امام را از ولایتعهدی خلع کرد و بیعت گسترده‌ای که از مردم گرفته شده، نادیده گرفت! در آن صورت، واکنش مردم و داوری آنان چه خواهد بود! عباسیان راضی می‌شوند، ولی علویان و شیعیان و هواداران و دیگر ناراضیان چه؟ مأمون حرکت جدید سیاسی خود را از روز عید فطر و با بازگرداندن امام از نیمه راه مسیر مصلی آغاز کرده بود، ولی این حرکت با سیاست قتل و کشتار فاصله داشت.

فضل بن سهل، وزیر و فرمانده سپاه مأمون، نخستین قربانی سیاست جدید مأمون بود. او در پی تصمیم مأمون به حرکت به سوی بغداد، از مرو به سرخس می‌آید و در سرخس برای استحمام وارد حمام می‌شود، ولی چهار نفر مسلح از طرف مأمون به صورت ناشناس، او را مورد حمله قرار می‌دهند و می‌کشند!^۱ اکنون مأمون، نقش همیشگی سیاست‌بازان را بر عهده می‌گیرد و نیروهای خود را برای یافتن قاتلان سهل بسیج می‌کند و برای دستگیرکنندگان ایشان جایزه مقرر می‌دارد!^۲

نقل‌های تاریخی در این گونه موارد، پریشان است، ولی از مجموع آنها نتیجه

۱- تاریخ طبری، ۱۴۸/۷.

۲- همان.

قطعی را می‌توان گرفت که قاتلان فضل بن سهل دستگیر شدند و نزد مأمون اظهار داشتند که تو خود، به ما چنین فرمان دادی و ما دستور تو را اطاعت کردیم! ولی خلیفه به سخنشان گوش نداد و ایشان را کشت. در برخی از منابع آمده است که سرانجام چهار نفر، با گناه و بی‌گناه، را به اتهام قتل فضل بن سهل کشتند تا به هر حال، پاسخی برای خون‌خواهان او تدارک بینند و دامان مأمون را از اتهام قتل وزیر پاک کنند.

فضل بن سهل در میان عباسیان، یکی از متهمان اصلی انتقال خلافت به علویان شناخته می‌شد و کشته شدن او، نخستین شعله‌امیدی بود که مأمون در قلب خویشاوندان خود، روشن می‌ساخت.

بی‌شک حذف فضل بن سهل در دایره نظام سیاست‌گذاری برای عباسیان، مایه امید بود، ولی کافی نبود؛ زیرا مشکل اصلی، ولایتعهدی امام رضا (علیه السلام) بود و می‌بایست در نهایت، این مشکل به نفع عباسیان حل شود.

با وجود امام، هیچ راه حلی به ثمر نمی‌نشست، پس در نگاه مأمون، یگانه راه حل، حذف امام از صحنه وجود بود، ولی مأمون چگونه می‌توانست و به صلاح می‌دید که به طور رسمی امام را بکشد یا به خیانت برضد دستگاه متهم کند و یا شیوه قتل فضل را دوباره به کار گیرد! ظاهراً هیچ‌کدام با تدبیر سیاسی مأمون سازگار نبود.

کسی نمی‌دانست مأمون چه خواهد کرد، ولی برای مأمون و همه تحلیلگران تاریخ سیاسی روشن بود که وی چند اصل را در نظر می‌گرفت: از میان بردن امام برای پایان دادن به غائله ولایتعهدی؛ دورنگاه داشتن قتل از دامان خود؛ استفاده سیاسی جدید در حد امکان، از رحلت آن امام. ولی همه اینها می‌بایست تا قبل از ورود مأمون به بغداد، صورت می‌گرفت!

فصل هشتم

شهادت امام رضا علیه السلام

مأمون از مرو به سرخس و از سرخس به توس می‌آید تا از آنجا عازم بغداد شود، ولی مدّتی در توس درنگ می‌کند. طبری می‌نویسد: مأمون مدّتی در کنار قبر پدرش هارون درنگ کرد و پس از آن، علی بن موسی علیه السلام انگور بسیار خورد و ناگهان درگذشت!^۱

آیا به راستی مأمون، آن قدر به پدر خود ارادت و علاقه داشت که در آن شرایط حساس، کنار قبر او اتراق کند و از نفس‌های پر برکت او، پشتوانه معنوی بجوید تا به بغداد سفر کند و آشوب‌ها را بخواباند!

آیا به راستی این فقط یک اتفاق بود که در مدّت توقف کوتاه مأمون در منطقه توس، امام - که خود معلّم بهداشت و مربّی معیشت برتر بود - با زیاده‌روی در خوردن انگور! بیمار شود و ناگهان بدرود حیات گوید!

به ثبت رسیدن این‌گونه تعبیرها در تاریخ یا نتیجه اوج سیاست‌بازی مأمون است، یا معلول بی‌مهری و غرض‌ورزی مورّخانی که پاک شمردن دامان مأمون برایشان اهمیّت بیشتری از بیان واقعیّت داشته است، البته می‌تواند نتیجه هر دو مورد باشد.

۱- تاریخ طبری، ۱۵۰/۷، در بیان رخداد‌های سال ۲۰۳ ه.ق.

طبری در ادامه این نقل می‌نویسد: مأمون پس از رحلت علی بن موسی (علیه السلام) در نامه‌ای به حسن بن سهل به شدت از رحلت امام اظهار غم و اندوه کرد و به عباسیان و موالی و اهل بغداد نامه نوشت و آنان را از وفات آن حضرت مطلع ساخت!^۱ در این جمله‌های به ظاهر نامربوط و گسسته، ارتباطی محکم با هدف‌های مأمون دیده می‌شود، زیرا او قبل از عزیمت به بغداد می‌کوشد شورشیان عباسی و آشوبگران بغدادی را تسکین خاطر دهد و جالب‌تر اینکه از بخت خوش خلیفه! حسن بن سهل - این عنصر بانفوذ که شاید قتل برادرش را هنوز کار مأمون بداند و در صدد انتقام باشد - در همین سال به بیماری جنون مبتلا می‌شود و او را به زنجیر می‌کشند.^۲ بدین سان زمینه از هر نظر برای عزیمت مأمون به بغداد و خواباندن آشوب‌ها هموار می‌شود.

وقتی موسی بن جعفر (علیه السلام)، پس از حبس‌های طولانی و شکنجه‌های مداوم در زندان به شهادت می‌رسد و با این حال، هارون می‌کوشد شهادت او را مرگی طبیعی جلوه دهد، بدیهی است که مأمون نیز از این نوع تلاش‌ها دریغ نکند. این است که برخی وفات امام را به خوردن انگور^۳ و گروهی به مرگ طبیعی و دسته‌ای به بدخواهی و دسیسه‌ی عباسیان نسبت داده‌اند و جمعی هم چون شیعه، شخص مأمون را عامل مسمومیت و شهادت آن گرامی دانسته‌اند. از نظریه اول که سخیف‌ترین نظریه است و سعی دارد علاوه بر پوشاندن جنایت مأمون، وجهه معنوی امام را نیز مخدوش سازد، باید کریمانه گذشت؛ زیرا نسبت چنان امری به امام که خود، حکیم و خردمند و زاهد است و به دیگران دستورهای بهداشتی می‌دهد، جز از سر عداوت و غرض ورزی و یا ناآگاهی نمی‌تواند باشد. مگر این امام نیست که در رساله ذهبیه به مأمون می‌نویسد: ای مأمون! جسد به

۱- تاریخ طبری، ۱۵۰/۷.

۲- همان.

۳- تاریخ طبری، ۱۵۰/۷؛ الکامل فی التاریخ، ۳۵۱/۶؛ مختصر الدول، ۱۳۴؛ مختصر اخبار البشر، ۲۳/۲؛ تاریخ ابن خلدون، ۲۵۰/۳.

منزله زمینی است که آبادانی آن به مراقبت بسیار نیازمند است. اگر بیش از اندازه به آن آب برسد، محصولش فاسد خواهد شد و اگر آب به آن نرسد، از تشنگی خواهد مرد... باید نیک بیندیشی و بنگری که چه چیزی با طبیعت تو سازگار است و آن را نیرومند می‌سازد و چه چیزی زیان‌آور است و سلامت تو را به خطر خواهد انداخت. پس اندازه را در غذا خوردن همواره در نظر داشته باش ... پیش از آنکه کاملاً سیر شوی از خوردن دست به شوی که صلاح جسم و سلامتی تو در آن است و سبب رشد عقلانی تو خواهد بود.^۱

آیا ممکن است امام با این دانسته‌ها و معارف و با آن شخصیت معنوی و الهی، در نتیجه بی‌مبالاتی در خوردن، زمینه مرگ خویش را فراهم کند؟ در میان نویسندگان و تاریخ نگاران برخی مانند ابن جوزی، احمد امین، یعقوبی و ... بر این عقیده‌اند که امام به کسالتی مبتلا شد و به مرگ طبیعی، در توس درگذشت و مسمومیتی در کار نبوده است.

ابن جوزی می‌نویسد: بعضی بر این باورند که مأمون، علی بن موسی الرضا علیه السلام را مسموم کرده است، ولی این دیدگاه پذیرفته نیست، زیرا خلیفه از درگذشت امام به شدت نگران شد و چندین روزگرد خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و لذت‌های گوناگون نرفت، حتی هنگام ورود به بغداد با لباس سبز وارد شد، در حالی که حدود یک سال از ماجرای رحلت حضرت می‌گذشت. وفات امام در اثر کسالتی بود که در توس بر آن جناب عارض شد.^۲

یعقوبی نیز ضمن شمارش و بررسی حوادث سال ۲۰۳ ه.ق. می‌نویسد: علی بن موسی بن جعفر علیه السلام در قریه‌ای که به آن نوغان می‌گفتند، درگذشت و بیماری وی بیش از سه روز طول نکشید.^۳

۱- بحار الانوار، ۳۱۰/۶۲.

۲- تنکرة الخواص، ۳۱۸.

۳- تاریخ یعقوبی، ۴۵۳/۲.

به هر حال، با درنگ در آثار عالمانی که به عصر ائمه (علیهم السلام) نزدیک بوده‌اند^۱ و نیز با توجه به روایت‌های گوناگونی که به بعضی از آنها اشاره خواهیم داشت، این نظریه نمی‌تواند مستند و قابل قبول باشد. بنابراین، آنچه میان حدیث‌شناسان و تاریخ‌نگاران از اتقان و استحکام برخوردار است و روایت‌ها نیز بر آن گواهی می‌دهد، این است که شهادت حضرت رضا (علیه السلام) به وسیله انگور یا انار مسموم بوده است. برخی از مورخان که مسموم شدن حضرت را ترجیح داده‌اند، عبارت‌اند از: ابن حجر در الصواعق المحرقة ۲۰۴؛ ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه ۲۶۲؛ مسعودی در اثبات الوصیه ۲۲۸ و نیز در مروج الذهب ۴۱۷/۳؛ قندوزی حنفی در ینابیع الموده ۳۶۳؛ ابن طباطبا در الفخری ۲۱۸ و...

مأمون، عامل اصلی

با توجه به آنچه گذشت، این نظریه تقویت می‌شود که حضرت رضا (علیه السلام) به مرگ طبیعی از دنیا نرفته و عامل اصلی شهادت آن حضرت، شخص خلیفه بوده است. علامه مجلسی (رحمه الله) می‌نویسد: حق همان است که صدوق و مفید، اظهار داشته و بزرگان بدان باور دارند که حضرت رضا (علیه السلام) به وسیله سمّ مأمون شهید شده است.^۲ یکی از نشانه‌های این حقیقت که شهادت امام به دست مأمون بوده، این است که در همان روز شهادت، مردم اجتماع کرده و همگان بر این عقیده بودند که خلیفه، حضرت را مسموم ساخته است.^۳ اهمیت این امر از آن روست که مردم حاضر در محیط زندگی امام، بیش از دیگران موقعیت و شرایط سیاسی امام و مأمون را درک می‌کرده‌اند.

عبدالله بن موسی در نامه‌ای که آن روز به مأمون نگاشت، به این اقدام خلیفه

۱ - مثل شیخ صدوق و مفید (رحمهما الله).

۲ - بحار الانوار، ۳۱۳/۴۹.

۳ - عیون اخبار الرضا، ۲۴۱/۲؛ بحار الانوار، ۲۹۹/۴۹؛ مسند الامام الرضا، ۱۳۰/۱.

تصریح کرده، او را عامل قتل معرفی می‌کند.^۱

از ابوالصلت هروی نیز سؤال شد: چگونه مأمون به قتل امام رضا علیه السلام تن داد، با اینکه به وی احترام می‌کرد و او را به عنوان ولیعهد پس از خود برگزید؟ ابوالصلت ضمن تأیید قتل امام رضا علیه السلام به دست شخص خلیفه اظهار داشت: اگر خلیفه، امام را احترام و اکرام می‌کرد، از آن جهت بود که به برتری امام، آگاه و معترف بود و اگر ولایتعهدی را به او تفویض کرد، برای آن بود تا با این عمل وانمود سازد که حضرت دنیا طلب است، در نتیجه، از توجه مردم به حضرت کاسته شود، هر چند چنین نشد، بلکه با تشکیل محافل علمی، چهره امام و شخصیت علمی او بر همگان روشن گردید و روز به روز از موقعیت خلیفه کاسته شد تا جایی که دوست و دشمن، امام را شایسته خلافت می‌دانستند. این امر بر خلیفه گران آمد و بر کینه و حسادت او نسبت به حضرت افزود. به ناچار حيله‌ای اندیشید و امام را مسموم کرد و به شهادت رساند.^۲

شهادت امام به وسیله مأمون، مظلومیتی بود که به تاریخ شیعه و اهل بیت اضافه شد و بیت دیگری بود که بر قصیده شاعران آزاده و حقیقت طلب افزوده گردید و در ادبیات حماسی بازتاب یافت.^۳ علاوه بر این، در مصادر تاریخی، سخن از قیام‌هایی به میان آمده که در پی شهادت حضرت و به عنوان خون‌خواهی او برپا شده است.

احمد بن موسی، برادر امام علیه السلام با همراهی حدود سه هزار تن، و به نقل دیگر، دوازده هزار تن، برای خون‌خواهی حضرت، بغداد را ترک گفت و در شیراز با فرماندار منتخب حکومت عباسی درگیر شد^۴ و به همراه برادرش محمد عابد در آن

۱- مقاتل الطالبیین، ۵۸۷ - ۶۳۰.

۲- عیون اخبار الرضا، ۲/۲۳۹.

۳- مناقب ابن شهر آشوب، ۴/۳۷۴ به بعد.

۴- الارشاد، ۲/۳۰۲.

دیار به شهادت رسید.^۱

شهادت امام از دیدگاه روایات

در لابه لای روایت‌ها که از مهم‌ترین منابع و مستندات تاریخی به شمار می‌آیند، نکته‌های بسیاری درباره شهادت امام رضا علیه السلام دیده می‌شود. این روایت‌ها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

- (۱) روایت‌هایی که از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه وارد شده است.
- (۲) روایت‌هایی که از شخص امام رضا علیه السلام رسیده است.
- (۳) گزارش‌هایی که شاهدان و گواهان موثق از جزئیات و چگونگی شهادت امام، ثبت کرده‌اند.

ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: پدرم امام باقر علیه السلام روزی جابر بن عبدالله انصاری را خواست و به او فرمود: «یا جابرُ احْبِزْنِي عَنِ اللّٰوْحِ الَّذِي رَأَيْتَهُ فِي يَدِ اُمِّي فَاطِمَةَ»؛ ای جابر! از آن لوح که در دست مادرم فاطمه علیه السلام دیده‌ای، برایم سخن بگو.

جابر گفت: برای تبریک ولادت حسین بن علی علیه السلام به حضور مادرت فاطمه علیه السلام شرفیاب شدم. در دست وی، لوح سبزی دیدم که گویی از زمرد بود. درباره آن لوح از فاطمه علیه السلام سؤال کردم. در پاسخ من فرمود: هدیه خداوندی است به پدرم که در آن نام پدرم، همسرم، فرزندان و امامان نسل من آمده است. پدرم نیز آن را به من داده است تا به من مژده دهد. در بخشی از لوح که به هشتمین امام مربوط است چنین آمده است: «يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرًا»؛ او را عفريتی خودخواه و قدرت طلب خواهد کشت.^۲

در حدیثی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل شده است: «تُقْتَلُ حَفَدَتِي بِارْضِ خُرَّاسَانَ»^۳؛

۱- بحار الانوار، ۲۸۷/۴۸.

۲- در عیون اخبار الرضا، ۴۲/۱ - ۴۴، مشروح خبر لوح آمده است.

۳- من لا یحضره الفقیه، ۵۸۴/۲.

فرزندی از فرزندانم در زمین خراسان کشته خواهد شد.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده است: مردی از نسل فرزندم موسی به دنیا خواهد آمد که به خراسان می‌رود و در آنجا مسموم می‌شود و به شهادت می‌رسد.^۱

در روایتی از امام رضا علیه السلام چنین آمده است: به خدا سوگند، هیچ یک از ما نیست، جز اینکه به شهادت رسیده است. به ایشان گفته شد: شما را چه کسی خواهد کشت؟ امام فرمود: بدترین مردم زمانم، مرا با سم می‌کشد.^۲

در سخنانی که میان امام و مأمون پیش از ولایتعهدی گذشت، از جمله دلایل امام برای نپذیرفتن ولایتعهدی این بود: پدرم از پدر و اجداد گرامی‌اش نقل کرده است که جدم رسول خدا در باره من فرمود: من قبل از تو (ای مأمون) به وسیله سم و مظلومانه به شهادت خواهم رسید، و اگر اجازه داشتیم، می‌گفتم که کشته من کیست.^۳

آخرین موردی که امام از ویژگی‌های شهادت خود سخن گفته، اندک زمانی پیش از وفات بوده است که حقایقی را به دو تن از محرمان راز: «اباصلت هروی» و «هرثمة بن اعین» بیان داشته و از جمله فرموده است: اینک هنگام بازگشت من به سوی خدا فرا رسیده و زمان آن است که به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرانم پیوندم. طومار زندگی‌ام به انجام رسیده است. این طاغی (مأمون) تصمیم گرفته است تا با انگور و انار مسموم مرا به قتل رساند.^۴

ابونواس ضمن قصیده‌ای سروده است:

۱- عیون اخبار الرضا، ۲/۲۵۵. «یخرج رجل من ولد ابنی موسی اسمہ اسم امیر المؤمنین الی ارض توس و هی بخراسان یقتل فیها بالسم.»

۲- «والله ما منّا الا مقتول شهید فقیل له: و من یقتلک یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: شر خلق الله فی زمانی یقتلنی بالسم» (عیون اخبار الرضا، ۲/۲۵۶).

۳- «إنی أخرج من الدنیا قبلک مسموماً مقتولاً بالسم مظلوماً...»، همان، ۲/۱۴۰.

۴- اعلام الوری، ۳۲۸؛ عیون اخبار الرضا، ۲/۲۴۶.

۲۴۰ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

بِأَسْوَأِ مَا بَقِيَ الرِّضَا مِنْ بَعْدِ بَيْعَتِهِ وَ أَبْصَرُوا بَعْضُهُمْ مِنْ رُشْدِهِمْ وَ عَمُوا
عِصَابَةَ شَقِيحٍ مِنْ بَعْدِ مَا سَعَدُوا وَ مَعْشَرَ هَلَكُوا مِنْ بَعْدِ مَا سَلَمُوا
برخی از آنها پس از بیعت با حضرت رضا به کشتن وی شتاب کردند و بعد از
بصیرت و آگاهی، کوردل شدند.

آن گروهی که پس از خوشبختی به تیره‌بختی گرایید! آن جماعتی که پس از
سلامتی و نجات، نابود گردید!

دعبل نیز این مرثیه‌گران را در اشعار خویش چنین بازتاب داده است:

أَلَا مَا لِعَيْنٍ بِالدُّمُوعِ اسْتَهَلَّتْ
وَ لَوْ نُقِرَّتْ مَاءَ الشُّؤُونِ لَقَلَّتْ
عَلَى مَنْ بَكَتَهُ الْأَرْضُ وَ اسْتَرْجَعَتْ لَهُ
رُؤُوسَ الْجِبَالِ الشَّامِخَاتِ وَ ذَلَّتْ
وَ قَدْ أَعْوَلَتْ تَبْكِي السَّمَاءُ لِفَقْدِهِ
وَ أَنْجُمُهَا نَاحَتْ عَلَيْهِ وَ كَلَّتْ
فَنَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ أَجْدَرُ بِالْبُكَاءِ
لِمَرْزِيَّةٍ عَزَّتْ عَلَيْنَا وَ جَلَّتْ
رُزْنِنَا رَضِيَ اللهُ سِبْطَ نَبِينَا
فَأَخْلَفَتِ الدُّنْيَا لَهُ وَ تَوَلَّتْ
وَ مَا خَيْرُ دُنْيَا بَعْدَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
أَلَا لَا تُبَالِهَا إِذَا مَا اضْمَحَلَّتْ^۲

چه شده است که دیدگان، نرم نرم می‌بارند و می‌گریند، در حالی که اگر آب دیده
تمام شود و چشمان بخشکند، باز هم کم است.

در مصیبت کسی که زمین بر او گریست و کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده، در

۱ - مناقب ابن شهر آشوب، ۳۷۶/۴.

۲ - همان.

سوگ او به ناله و افغان آمده و عزادار شدند.
آسمان از فقدان او فریاد بر آورده و ستارگان بر او نوحه کرده‌اند.
اکنون سزاوارتر است که ما بر او اشک ریزیم، زیرا مصیبتی بس گران و بزرگ بر ما وارد شده است.
ما، با از دست دادن سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت دیده‌ایم، مصیبتی که بر اهل دنیا گران و سنگین بود.
و دیگر پس از فقدان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در دنیا و زندگی آن خیری نیست و دیگر خوشی جایگاهی ندارد و آرزوی ماندن در ما نیست.

زمان شهادت امام علیه السلام

در تعیین سال شهادت امام مطابق نقل‌های مختلف، سال‌های ۲۰۲ و ۲۰۳ ه.ق. یاد شده^۲ که نظریه دوم نزد صاحب‌نظران مشهورتر است و شیخ کلینی آن را برگزیده و مسعودی نیز آن را نقل کرده است.
برخی از نویسندگان معاصر به استناد تاریخ ضرب سکه‌هایی به نام امام مربوط به سال ۲۰۴ ه.ق. نتیجه گرفته‌اند که سال شهادت باید در همین سال باشد، ولی چنان‌که برخی یادآور شده‌اند، تاریخ ضرب سکه‌ها دلیل آن نمی‌شود که سکه‌ها در زمان حیات امام ضرب شده باشد، بلکه ممکن است مردم برای تبرک، پس از شهادت امام، آنها را تهیه کرده باشند.^۳
در تعیین روز شهادت آن حضرت نیز اتفاق نظر نیست و نظرهای گوناگونی ابراز شده است:

هفت روز مانده به پایان ماه رمضان^۴؛ آخرین روز ذی‌الحجه^۵؛ اول ماه صفر^۶؛ ۱۷

۱- الکافی، ۴۹۲/۱؛ اثبات الوصیه، ۲۲۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ۳۶۷/۴.

۲- الکافی، ۴۸۶/۱؛ مروج الذهب، ۴۴۱/۳؛ التنبيه والاشراف، ۳۰۳.

۳- اعیان الشیعه، ۲۱/۲.

۴- عیون اخبار الرضا، ۱۹/۱؛ اعلام الوری، ۳۰۳؛ مناقب، ۳۶۷/۴.

۲۴۲ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

ماه صفر^۷؛ آخر ماه صفر^۸. در میان این نقل‌ها، نظر آخر، یعنی آخرین روز از ماه صفر، مشهورترین و قابل اعتمادترین نقل است. در بیشتر نقل‌ها، روز جمعه، روز شهادت آن حضرت دانسته شده است.^۹

بنابراین، مشهورترین و قوی‌ترین نظر در تاریخ شهادت آن حضرت، روز جمعه، آخرین روز ماه صفر سال ۲۰۳ ه.ق. است و آن گرامی در هنگام شهادت، پنجاه و پنج سال از عمر پربرکتش می‌گذشته است.^{۱۰}

مکان شهادت و مرقد امام رضا علیه السلام

امام در شهر توس به شهادت رسید و چنان‌که خود، پیش‌بینی و سفارش کرده بود، آن حضرت را در نقطه‌ای از سناباد که بعدها «مشهد الرضا» نام گرفت، به خاک سپردند.

گویا چنین مقدر بود تا فرزندی از نسل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامی از ائمه اثنی عشر علیهم السلام، در سرزمینی دور از مدینه الرسول به شهادت رسد، تا مرقد نورانی‌اش، زیارتگاه میلیون‌ها موحد دل‌باخته‌ای باشد که از کوثر زلال ولایت می‌نوشند.

سلام بر او آن‌گاه که تولد یافت و آن زمان که مظلومانه و دور از خاندان به شهادت رسید و آن روز که در اوج شکوه و عظمت، گام بر صحنه رستاخیز گذارد و چون آفتاب، جان شیعیانش را نور بخشید.

۵- اثبات الوصیه، ۲۸۸.

۶- التنبيه والاشراف، ۳۰۳.

۷- مصباح کفعمی.

۸- الکافی، ۴۸۶/۱؛ مروج الذهب، ۴۴۱/۳؛ ارشاد مفید، ۲۳۹/۲؛ اعلام الوری، ۳۰۳؛ وفيات الاعیان، ۲۷۰/۳؛ کشف الغمه، ۱۵۰/۳.

۹- عیون اخبار الرضا، ۱۹/۱؛ اعلام الوری، ۳۰۳.

۱۰- مروج الذهب، ۴۴۱/۳؛ عیون اخبار الرضا، ۱۹/۱؛ اعلام الوری، ۳۰۳.

بخش دوم

سخنان و آموزه‌ها

قرآن

تلاوت قرآن

كَانَ [الرَضَاءُ] فِي طَرِيقِ خُرَاسَانَ يُكْثِرُ بِاللَّيْلِ فِي فِرَاشِهِ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ، فَإِذَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيهَا ذِكْرُ جَنَّةٍ أَوْ نَارٍ بَكَى وَ سَأَلَ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ تَعَوَّذَ بِهِ مِنَ النَّارِ.^۱

[رجاء بن ضحاک گفت:] امام رضا علیه السلام در راه سفر به خراسان، شب‌ها در بسترش بسیار قرآن می‌خواند و هرگاه به آیه‌ای که در آن از بهشت یا آتش یاد شده بود می‌رسید، می‌گریست و بهشت را از خدا مسألت می‌کرد و از آتش به او پناه می‌برد.

هدایت‌گر انسان‌ها

عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَاءِ علیه السلام: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا تَقُولُ فِي الْقُرْآنِ؟ فَقَالَ: كَلَامُ اللَّهِ، لَا تَتَجَاوَزُوهُ، وَلَا تَطْلُبُوا الْهُدَى فِي غَيْرِهِ فَتَضِلُّوا.^۲

ریان بن صلت می‌گوید: به امام رضا علیه السلام عرض کردم: یابن رسول الله، درباره قرآن چه می‌گویید؟ فرمود: کلام خداست، از آن فراتر نروید، و هدایت را در غیر آن

۱ - عیون أخبار الرضا، ۱۸۲/۲

۲ - همان، ۵۹/۲.

۲۴۶ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

نجوید که گمراه می شوید.

برکت خانه‌ها

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: اجْعَلُوا لِيْبُوتِكُمْ نَصِيْباً مِنَ الْقُرْآنِ؛ فَإِنَّ الْبَيْتَ إِذَا قُرِئَ فِيهِ الْقُرْآنُ آتَسَّ عَلَيَّ أَهْلُهُ وَكَثُرَ خَيْرُهُ.^۱

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: برای خانه‌هایتان سهمی از قرآن قرار دهید؛ زیرا خانه‌ای که در آن قرآن خوانده شود، قرآن با اهلش مانوس و خیر و برکت آن خانه فراوان گردد.

مقام و مرتبه پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

چرائی نام‌گذاری پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ابوالقاسم

عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَالٍ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: لِمَ كُنِّيَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَبِي الْقَاسِمِ فَقَالَ: «لَأَنَّهُ كَانَ لَهُ ابْنٌ يُقَالُ لَهُ: (قاسم) فَكُنِّيَ بِهِ فَقُلْتُ: لَهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! فَهَلْ تَرَانِي أَهْلًا لِلزِّيَادَةِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبٌ لِجَمِيعِ أُمَّتِهِ وَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ بِمَنْزِلَتِهِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ عَلِيًّا قَاسِمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟» قُلْتُ: بَلَى، قَالَ: «فَقِيلَ لَهُ: أَبُو الْقَاسِمِ لِأَنَّهُ أَبُو قَاسِمِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَمَا مَعْنَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ شَفَقَةَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَيَّ أُمَّتِهِ شَفَقَةُ الْأَبَاءِ عَلَيَّ الْأَوْلَادِ وَأَفْضَلُ أُمَّتِهِ عَلَيَّ بِنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ...»^۲

علی بن فضال می‌گوید از امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم: چرا کنیه ابوالقاسم، برای پیامبر انتخاب شده است؟ فرمود: از آن رو که آن حضرت فرزندی به نام قاسم داشت.

گفتم: یابن رسول الله! آیا مرا شایسته می‌دانی که توضیح بیشتری بدهی؟ امام فرمود: بلی، آیا می‌دانی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: من و علی دو پدر این امت

۱ - صحیفه الرضا، ۹۱.

۲ - مسند الامام الرضا، ج ۱، ص ۸۰.

هستیم؟ عرض کردم: آری.
فرمود: آیا می‌دانی رسول خدا پدر تمام امت است و امام علی در میان این امت به منزله پیامبر؟ گفتم: آری.
امام فرمود: آیا می‌دانی علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تقسیم کننده بهشت و دوزخ است؟ گفتم: معنای این عبارت چیست؟ فرمود: شفقت نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر امت، همچون مهربانی پدران بر فرزندان‌شان است و برترین امت او، علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ است...

معراج و اهمیت آن

عن ابی الحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ كَذَّبَ بِالْمِعْرَاجِ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ۱
هر کس معراج [رسول خدا] را تکذیب کند، رسول خدا را تکذیب کرده است.

حدیث

اهمیت حدیث

... مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَنْتَفِعُونَ بِهَا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهًا عَالِمًا. ۲
هر کس از امت من چهل حدیث را که دیگران از آن سود ببرند، حفظ کند خداوند، او را در قیامت، فقیهی عالم محشور می‌کند.
امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ درباره فضیلت راویان حدیث از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل کرد که آن حضرت سه بار چنین دعا فرمود:
اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ خُلَفَائِكَ؟ قَالَ: «الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي وَيَرَوُونَ عَنِّي أَحَادِيثِي وَسُنَّتِي فَيَعْلَمُونَهَا بَعْدِي». ۳
[حضرت سه بار چنین دعا کرد:] خدایا! جانشینان مرا رحمت کن، گفته شد: ای

۱- صفات الشيعة، ص ۵۰.

۲- عيون اخبار الرضا، ۳۷/۲.

۳- الخصائص، ۵۴۲.

پیامبر! جانشینان شما چه کسانی اند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می آیند، احادیث و سنت مرا روایت کرده و آن را پس از من تعلیم می دهند (به مردم می آموزند).

فهم حدیث

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: كُونُوا دُرَاهًا وَلَا تَكُونُوا رُوَاةً، حَدِيثٌ تَعْرِفُونَ فَفَهْمُهُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفٍ تَرَوُونَهُ.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: اهل درایت و بینش باشید و راویان صرف مباشید؛ [زیرا] حدیثی که ژرفای آن را دریابید بهتر است از هزار [سخنی] که آن را [تنها] روایت کنید.

احادیث محکم و متشابه

إِنَّ فِي أَخْبَارِنَا مُتَشَابِهًا كَمُتَشَابِهِ الْقُرْآنِ، وَمُحْكَمًا كَمُحْكَمِ الْقُرْآنِ، فَرُدُّوا مُتَشَابِهَهَا إِلَى مُحْكَمِهَا، وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهَا دُونَ مُحْكَمِهَا فَتَضَلُّوا.^۲

در اخبار ما نیز همچون قرآن، محکم و متشابه وجود دارد؛ پس اخبار متشابه ما را به محکومات آن ارجاع دهید و بدون توجه به محکومات آن، از متشابهاتش پیروی نکنید که گمراه می شوید.

معیار پذیرش احادیث

... فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِن تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُؤَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَ مُوَافَقَةِ السُّنَّةِ، إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ.^۳

... اگر سخنی خلاف قرآن از ما نقل شد، آن را نپذیرید؛ زیرا ما اگر حدیث بگوییم موافق با قرآن و سازگار با سنت می گوییم. ما از خداوند و رسول او حدیث

۱ - مسند الامام الرضا، ۸/۱

۲ - عیون أخبار الرضا، ۲۹۰/۱

۳ - اختیار معرفة الرجال، ۲۲۳

می‌گوییم.

امام و رهبری

پیشوایان هدایت

نَحْنُ نُورٌ لِّمَنْ تَبِعَنَا وَ هُدًى لِّمَنْ اهْتَدَى بِنَا.^۱

ما برای کسی که از ما پیروی کند، روشنایی هستیم، و برای کسی که به وسیله ما راه بجوید، مایه راهنمایی.

وظایف امام و رهبر

إِنَّمَا يُرَادُ مِنَ الْإِمَامِ قِسْطُهُ وَعَدْلُهُ؛ إِذَا قَالَ صَدَقَ، وَإِذَا حَكَمَ عَدَلَ، وَإِذَا وَعَدَ أَنْجَزَ.^۲
از پیشوا و راهنمای جامعه، تنها مساوات و عدالت خواسته می‌شود که در سخن صادق و در قضاوت عادل باشد و به وعده وفا نماید.

شایستگی‌های علمی امام

الْإِمَامُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ، لَا يُدَانِيهِ أَحَدٌ، وَلَا يُعَادِلُهُ عَالِمٌ، وَلَا يُوجَدُ مِنْهُ بَدَلٌ، وَلَا لَهُ مِثْلٌ وَلَا نَظِيرٌ، مَخْصُوصٌ بِالْفَضْلِ كُلِّهِ مِنْ غَيْرِ طَلَبٍ مِنْهُ لَهُ وَلَا اِكْتِسَابٍ، بَلِ اخْتِصَاصٌ مِنَ الْمُفْضَلِ الْوَهَّابِ.^۳

امام، یگانه روزگار خویش است، احدی [در منزلت] به او نزدیک نتواند شد، و هیچ دانشمندی با او برابری نمی‌کند، و جایگزینی برای او یافت نمی‌شود، و مانند و همتایی ندارد. تمام فضایل را داراست بی آنکه از طریق طلب و اکتساب به دست آورده باشد، بلکه از جانب خداوند صاحب فضل و بخشنده، به او ارزانی شده است.

۱- بحار الأنوار، ۲۴۲/۲۶.

۲- همان، ۳۵۴/۷۵.

۳- الکافی، ۲۰۱/۱.

وظیفه پیروان در قبال امامان

إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَأَلْزَمُوا طَرِيقَتَنَا، فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمْنَاهُ وَمَنْ فَارَقَنَا فَارَقَنَا^۱.
هرگاه مردم به چپ و راست روی آورند، تو بر راه ما پایبند باش که هر که ما را همراه باشد، همراه او خواهیم بود. و هر کس از ما کناره‌گیری کند، از او کناره می‌گیریم.

ویژگی‌های معنوی امام

الإمامُ، الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُبْرَأُ عَنِ الْعُيُوبِ، الْمَخْصُوصُ بِالْعِلْمِ، الْمَوْسُومُ بِالْحِلْمِ، نِظَامُ الدِّينِ وَعِزُّ الْمُسْلِمِينَ وَغَيْظُ الْمُنَافِقِينَ وَبَوَارُ الْكَافِرِينَ^۲.
امام، از گناهان پاک و از عیب‌ها مبرا است، [حقیقت] علم به او اختصاص دارد و بردباری نشان [بارز] اوست، شیرازه دین است و مایه عزت و اقتدار مسلمانان، و خشم منافقان، و نابودی کافران.

پاداش مدیحه‌سرایی برای اهل بیت

ما قَالَ فِينَا مُؤْمِنٌ شِعْرًا يَمْدَحُنَا بِهِ، إِلَّا بَنَى اللَّهُ تَعَالَى لَهُ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا سَبْعَ مَرَّاتٍ، يَزُورُهُ فِيهَا كُلُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ، وَكُلُّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ^۳.
هر مؤمنی در مدح ما شعری بگوید، خداوند متعال برای او در بهشت شهری هفت برابر وسیع‌تر از دنیا بسازد و در آن شهر همه فرشتگان مقرب و همه پیامبران مرسل به دیدار او روند.

یاری رساندن به اهل بیت و دفاع از ایشان

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَرْبَعَةٌ أَنَا الشَّفِيعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ أَتَوْنِي بِذُنُوبِ أَهْلِ الْأَرْضِ:

۱- بحار الأنوار، ۱۱۵/۲

۲- الكافي، ۲۰۰/۱.

۳- عيون أخبار الرضا، ۷/۱.

مُعِينٌ أَهْلِ بَيْتِي، وَالْقَاضِي لَّهُمْ حَوَائِجُهُمْ عِنْدَمَا اضْطُرُّوا إِلَيْهِ، وَالْمُحِبُّ لَهُمْ بِقَلْبِهِ وَلِسَانِهِ،
وَالدَّافِعُ عَنْهُمْ بِيَدِهِ.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: چهار کس اند که من خود در روز رستاخیز شفاعت آنان کنم اگر چه با گناهان اهل زمین نزد من می‌آید: کسی که به اهل بیت کمک کند، و کسی که نیازهای آنان را در هنگام ضرورت برایشان برآورد، و کسی که آنان را با دل و زبان دوست بدارد و کسی که با دستش از آنان دفاع کند.

توسل و زیارت

توسل به ائمه

إِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ شَدِيدَةٌ فَاسْتَعِينُوا بِنَا عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَهُوَ قَوْلُهُ: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا».^۲

هرگاه سختی و بلایی بر شما نازل شد، به واسطه ما از خداوند عز و جل کمک بجوئید، و این فرموده خداست [آنجا که می‌فرماید]: و نام‌های نیکو از آن خداست؛ پس او را به آن نام‌ها بخوانید.

شهادت ائمه

وَمَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ بِاِغْتِيَالٍ مَن يَغْتَالِنِي.^۳
هیچ یک از ما اهل بیت نیست مگر اینکه کشته می‌شود، و به خدا سوگند من نیز به حيلة آن کس که مرا به زهر از پا در می‌آورد، کشته خواهم شد.

۱- الخصال، ۱/۱۹۶

۲- مسند الامام الرضا، ۱/۳۳۵

۳- بحار الأنوار، ۴۹/۲۸۵

ذکر مصائب اهل بیت

مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبِكْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعِيُونَ، وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ.^۱

هر کس مصائب ما را یاد آورد و بگریید و بگریاند، در آن روزی که چشم‌ها می‌گیرند [روز قیامت] چشم او نگیرد، و هر که در مجلسی که در آن امر [ولایت] ما زنده می‌شود، بنشیند در آن روزی که دل‌ها می‌میرد، دل او نمیرد.

همدلی در غم و شادی اهل بیت

يَابْنَ شَيْبٍ، إِنْ سَرَكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنَ لِحُزْنِنَا وَ أَفْرَحَ لِفَرَحِنَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا.^۲

ای پسر شیب! اگر شاد می‌شوی که در درجات عالی بهشت با ما باشی، پس در غم ما اندوهناک و در شادی ما خوشحال باش، و بر تو باد [رعایت] ولایت ما.

جایگاه محبت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: أَوْلُ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ حُبُّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۳

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اولین پرسشی که در قیامت از بنده می‌شود، دوستی ما اهل بیت است.

ولایت اهل بیت، مستلزم اطاعت از خدا

مَنْ كَانَ مِنَّا لَمْ يُطِعِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَيْسَ مِنَّا، وَأَنْتَ إِذَا أَطَعْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنْتَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ.^۴

۱- عیون أخبار الرضا، ۱/۲۹۴.

۲- أمالی الصدوق، ص ۱۳۰.

۳- عیون أخبار الرضا، ۲/۶۲.

۴- همان، ۲/۲۳۲.

هر کس خود را از ما بداند و خداوند عزّ و جلّ را اطاعت نکند از ما نیست، و تو اگر خداوند عزّ و جلّ را اطاعت کنی، از ما اهل بیت هستی.

ضرورت تولی و تبری

مَنْ وَالِيَ أَعْدَاءَ اللَّهِ فَقَدْ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، وَمَنْ عَادَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَحَقُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يُدْخِلَهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ.^۱

هر کس با دشمنان خدا دوستی کند، در واقع، با دوستان خدا دشمنی کرده است، و هر کس با دوستان خدا دشمنی کند، در واقع با خداوند تبارک و تعالی دشمنی کرده است؛ و بر خداوند عزّ و جلّ است که او را در آتش جهنم در آورد.

پیوند توحید و ولایت (حدیث سلسله الذهب)

روى أبو الحسن الرضا عليه السلام في طريقه إلى طوس عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي، فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ الرَّاوي: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا، وَأَنَا مِنْ شُرُوطِهَا.^۲

امام ابوالحسن الرضا عليه السلام در راه خویش به طوس، از پدرانش از امیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرد که فرمود: شنیدم که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود: شنیدم که خدای عزّ و جلّ می فرمود: «لا اله الا الله» دژ من است؛ پس هر کس در آن داخل شود از عذاب من ایمن خواهد بود. و چون مرکب [حضرت] حرکت کرد، حضرت ما را فرمودند: با شرط‌های آن و من از شرط‌های آن هستم.

پیوند محبت اهل بیت با عمل به دین

لَا تَدْعُوا الْعَمَلَ الصَّالِحَ وَالْاجْتِهَادَ فِي الْعِبَادَةِ أَتْكَالًا عَلَى حُبِّ آلِ مُحَمَّدٍ عليهم السلام، لَا تَدْعُوا

۱ - مسند الامام الرضا، ۲۳۵/۱.

۲ - عيون اخبار الرضا، ۱۳۵/۲.

۲۵۴ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

حُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام وَ التَّسْلِيمَ لِأَمْرِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى الْعِبَادَةِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُقْبَلُ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ.^۱

کار نیک و کوشش در عبادت را به پشتوانه دوستی خاندان محمد صلی الله علیه و آله رها نکنید و دوستی خاندان محمد صلی الله علیه و آله و فرمانبرداری از آنان را به اتکای عبادت ترک نکنید؛ زیرا هیچ یک از این دو بدون دیگری پذیرفته نمی شود.

امام حسین علیه السلام

عاشورا

مَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَ سُرُورِهِ، وَقَرَّتْ بِنَا عَيْنُهُ.^۲

هر کس روز عاشورا، روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد، خداوند روز قیامت را روز شادمانی و سرور او خواهد کرد و چشمش به [جمال] ما روشن خواهد شد.

گریستن بر امام حسین علیه السلام

يَا بْنَ شَيْبٍ، إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَإِنَّكَ لِلْحُسَيْنِ [بْنِ عَلِيٍّ] بِنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام؛ فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبِشُ، وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَيْهُونَ.^۳

ای پسر شیب! اگر می خواهی برای چیزی بگریی، برای حسین [بن علی] بن ابی طالب علیه السلام گریه کن؛ زیرا همان گونه که قوچ را سر می بُرند آن حضرت را سر بریدند و از افراد خانواده او هجده مرد کشته شدند که در روی زمین نظیر نداشتند.

۱- بحار الأنوار، ۳۴۷/۷۸.

۲- همان، ۱۰۲/۱۰۱.

۳- عیون أخبار الرضا، ۲۹۹/۱.

زیارت امام رضا علیه السلام

بوستان بهشت

... وَهَذِهِ الْبُقْعَةُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، لَا يَزَالُ فَوْجٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَفَوْجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ فِي الصُّورِ.^۱

... این بقعه (حرم)، بوستانی از بوستان‌های بهشت است، و محل آمد و شد فرشتگان، همواره گروهی [از فرشتگان] از آسمان فرود می‌آیند و گروهی بالا می‌روند تا [وقتی که] در صور دمیده شود.

ارزش زیارت امام

إِنَّ بَخْرَاسَانَ لِبُقْعَةٍ يَأْتِي عَلَيْهَا زَمَانٌ تُصَيِّرُ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ... هِيَ بَارِضِ طُوسٍ وَهِيَ وَاللَّهُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ. مَنْ زَارَنِي فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكَتَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَهُ بِذَلِكَ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ وَأَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ، وَكُنْتُ أَنَا وَآبَائِي شُفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۲

در خراسان بقعه (حرمی) است که روزگاری محل آمد و شد فرشتگان خواهد شد... آن بقعه (حرم) در سرزمین طوس است و به خدا سوگند که آن بوستانی از بوستان‌های بهشت است. هر کس مرا در آن سرزمین زیارت کند همچون کسی است که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را زیارت کرده باشد، و خداوند تبارک و تعالی برای او ثواب هزار حج و هزار عمره پذیرفته بنویسد و در روز قیامت نیز من و پدرانم شفیع او خواهیم بود.

ارجمندترین افراد

وَالَّذِي أَكْرَمَنَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْإِمَامَةِ وَخَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ، إِنَّ زُورَ قَبْرِي لِأَكْرَمِ الْوُفُودِ

۱- عیون اخبار الرضا، ۴۴/۱۰۲.

۲- بحار الأنوار، ۳۱/۱۰۲.

عَلَى اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۱.

و سوگند به آنکه بعد از محمد (صلی الله علیه و آله)، ما را به مقام امامت گرامی داشت و مقام وصایت را به ما اختصاص داد، زائران قبر من، ارجمندترین مهمانانی هستند که در روز قیامت بر خداوند وارد می شوند.

دیدار امام با زائران در قیامت

إِنِّي سَأَقْتُلُ بِالسَّمِّ مَظْلُومًا وَأُقْبِرُ إِلَى جَنْبِ هَارُونَ، وَيَجْعَلُ اللَّهُ تَرْبَتِي مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ أَهْلَ مَحَبَّتِي، فَمَنْ زَارَنِي فِي عُرْبَتِي وَجَبَتْ لَهُ زِيَارَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ^۲.

به زودی من با زهر مظلومانه کشته می شوم و در کنار هارون دفن می گردم، و خداوند خاکم (و مزارم) را محل آمد و شد شیعیان و دوستانم قرار می دهد. پس، هر که مرا در غربتم زیارت کند، بر من واجب شود که روز قیامت به دیدارش روم.

شفاعت از زائران در قیامت

أَنَا بَضْعَةٌ نَبِيِّكُمْ، فَأَنَا الْوَدِيعَةُ وَالنَّجْمُ. أَلَا وَ مَنْ زَارَنِي وَ هُوَ يَعْرِفُ مَا أَوْجَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْ حَقِّي وَ طَاعَتِي فَأَنَا وَ آبَائِي شَفَعَاءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ مَنْ كُنَّا شَفَعَاءَهُ نَجَا^۳.

من پاره تن پیامبر شما هستم. من آن امانت و ستاره ام [که در خاک خراسان دفن می شوم]. بدانید که هر کس مرا زیارت کند در حالی که به حق من و اطاعت از من که خداوند تبارک و تعالی واجب فرموده است، آشنا و معتقد باشد، من و پدرانم روز قیامت شفیع او خواهیم بود، و کسی که ما شفیع او باشیم نجات می یابد.

حمایت از زائران در قیامت

مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي وَ مَزَارِي أُتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخَلِّصَهُ مِنْ

۱- عیون أخبار الرضا، ۲/۲۲۷.

۲- همان، ۲/۲۲۷.

۳- همان، ۲/۲۵۷.

أَهْوَالِهَا: إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَشِمَالًا، وَعِنْدَ الصَّرَاطِ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ.^۱
کسی که با دوری سرا و مزارم به زیارت من بیاید، روز قیامت در سه جا [برای دستگیری وی] نزد او خواهم آمد و او را از بیم و گرفتاری آن موقف‌ها رها خواهم کرد: هنگامی که نامه‌ها [بی اعمال] به راست و چپ پراکنده شود، و کنار [پیل] صراط و نزد میزان [محل سنجش اعمال].

نماز در حرم امام رضا علیه السلام

... وَالَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالثُّبُوتِ وَاصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْخَلِيقَةِ، لَا يُصَلِّي أَحَدٌ مِنْكُمْ عِنْدَ قَبْرِي رَكَعَتَيْنِ إِلَّا اسْتَحَقَّ الْمَغْفِرَةَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.^۲
سوگند به آنکه محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به پیامبری گرامی داشت و او را بر همه آفریدگان برگزید، هیچ یک از شما در کنار قبر من دو رکعت نماز نگذارد مگر اینکه سزاوار آمرزش خداوند عز و جل گردد.

ولایتعهدی از نگاه امام رضا علیه السلام

علت پذیرش ولایتعهدی

عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْتُ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، النَّاسُ يَقُولُونَ: إِنَّكَ قَبِلْتَ وَايَةَ الْعَهْدِ مَعَ إِظْهَارِكَ الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا! فَقَالَ: قَدْ عَلِمَ اللَّهُ كَرَاهَتِي لِذَلِكَ؛ فَلَمَّا خُيِّرْتُ بَيْنَ قَبُولِ ذَلِكَ وَبَيْنَ الْقَتْلِ اخْتَرْتُ الْقَبُولَ عَلَى الْقَتْلِ.^۳
ریان بن صلت گوید: خدمت علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم: یابن رسول الله! مردم می‌گویند که شما با وجود بی رغبتی به دنیا، ولایتعهدی را پذیرفته‌اید. حضرت فرمود: خدا می‌داند که من دوست نداشتم آن را بپذیرم، اما

۱- وسائل الشیعة، ۴۳۳/۱۰.

۲- عیون أخبار الرضا، ۲۲۷/۲.

۳- همان، ۱۳۹/۲.

چون میان پذیرش آن و کشته شدن مخیر شدم، پذیرفتن را بر کشته شدن ترجیح دادم.

اکراه در پذیرش ولایتعهدی

وَقَدْ أَكْرَهْتُ وَأَضْطَرُّرْتُ كَمَا أَضْطَرُّرْتُ يَوْسُفَ وَدَانِيَالَ عليهما السلام إِذْ قَبِلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا الْوِلَايَةَ مِنْ طَاغِيَةِ زَمَانِهِ. اللَّهُمَّ لَا عَهْدَ إِلَّا عَهْدَكَ، وَلَا وِلَايَةَ إِلَّا مِنْ قِبَلِكَ، فَوَقَّفَنِي لِإِقَامَةِ دِينِكَ، وَإِحْيَاءِ سُنَّةِ نَبِيِّكَ...^۱

من [به این کار] واداشته شدم و ناچار گشتم، چنان که یوسف و دانیال علیهما السلام مجبور شدند، زیرا هر یک از آن دو، ولایت را از خودکامه زمان خویش پذیرفتند. خدایا! پیمانی نیست مگر پیمان تو، و ولایتی نیست مگر از سوی تو. پس مرا در برپاداشتن دینت و زنده کردن سنت پیامبرت توفیق رسان.

مقایسه ولایتعهدی با حکومت یوسف پیامبر علیه السلام

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي مُكْرَهُ مُضْطَرٌّ، فَلَا تُؤَاخِذْنِي كَمَا لَمْ تُؤَاخِذْ عَبْدَكَ وَنَبِيَّكَ يَوْسُفَ حِينَ وَقَعَ إِلَى وِلَايَةِ مِصْرَ.^۲

بارخدایا! تو می دانی که من در پذیرفتن ولایتعهدی مأمون، مجبور و ناچارم؛ پس مرا مؤاخذه مکن، همان گونه که بنده و پیامبرت یوسف را به هنگام پذیرفتن حکومت مصر مؤاخذه نکردی.

شرط پذیرش ولایتعهدی

قَدْ نَهَانِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أُلْقِيَ بِيَدِي إِلَى التَّهْلُكَةِ. فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَيَّ هَذَا... أَقْبَلُ ذَلِكَ عَلَى أَنِّي لَا أُولِي أَحَدًا وَلَا أَعْزِلُ أَحَدًا، وَلَا أَنْقُضُ رِسْمًا وَلَا سُنَّةً...^۳

۱- عیون أخبار الرضا، ۱۹/۱.

۲- بحار الأنوار، ۱۳۰/۴۹.

۳- علل الشرائع، ۲۲۶/۱.

خداوند مرا بازداشته از اینکه خویش را با دست خود به نابودی افکنم، پس اگر قرار چنین است... آن را می‌پذیرم به شرط آنکه نه کسی را به کارگمارم و نه کسی را از کار کنار گذارم و نه رسم و سنتی را نقض کنم.

امام مهدی (عج)

سیمای امام مهدی (عج)

القائمُ هُوَ الَّذِي إِذَا خَرَجَ كَانَ فِي سِنِّ الشُّيُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ، قَوِيٌّ فِي بَدَنِهِ.^۱
قائم [آل محمد] همان کسی است که وقتی قیام می‌کند در سن پیران و به سیمای جوانان است و تنی نیرومند دارد.

مصائب خاندان پیامبر ﷺ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ^۲
[غم‌نامه مصائب خاندان پیامبر] تا روز رستخیز همچنان ادامه دارد، تا آنکه خدای، قائم [آل محمد ﷺ] را برانگیزد و غم و اندوه ما [خاندان] را بزداید.

شیعیان

مایه رستگاری

أَبْلَغُ شِيعَتِنَا أَنَّهُمْ إِذَا قَامُوا بِمَا أُمُّرُوا، أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۳
به شیعیان ما ابلاغ کن که اگر به آنچه فرمان داده شده‌اند عمل کنند، همانا آنان رستگاران روز رستاخیزند.

۱- علل الشرائع، ۳۲۲/۵۲.

۲- کمال الدین، ۳۷۴/۲.

۳- بحار الأنوار، ۱۷۹/۷۱.

دوستی و دشمنی با شیعیان

مَنْ عَادَى شِيعَتَنَا فَقَدْ عَادَنَا، وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا؛ لِأَنَّهُمْ مِنَّا، خُلِقُوا مِنْ طِينَتِنَا، مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِنَّا، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِنَّا. شِيعَتُنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَيَتَقَلَّبُونَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ.^۱
هر کس با شیعیان ما دشمنی کند، با ما دشمنی کرده و هر کس با آنان دوستی کند با ما دوستی کرده است؛ زیرا آنان از ما هستند، از گل ما آفریده شده‌اند. هر کس آنان را دوست بدارد، او از ماست و هر که آنان را دشمن بدارد از ما نیست. شیعیان ما با نور خدا می‌بینند، و در رحمت خدا غوطه‌ورند.

ثواب تشییع جنازه مؤمن

مَنْ شَيَّعَ جَنَازَةَ وَلِيِّيٍّ مِنْ أَوْلِيَائِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَكَدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ.^۲
هر کس جنازه دوستی از دوستان ما را تشییع کند، از گناهانش پاک شود مانند روزی که مادرش او را به دنیا آورده است و هیچ گناهی بر او نیست.

وصف شیعیان در قیامت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: تُوَضَّعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنَابِرٌ حَوْلَ الْعَرْشِ لِشِيعَتِي وَشِيعَةِ أَهْلِ بَيْتِي الْمُخْلِصِينَ فِي وَلَايَتِنَا، وَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: هَلُمُّوا يَا عِبَادِي إِلَيَّ لِأَنْشُرَنَّ عَلَيْكُمْ كِرَامَتِي؛ فَقَدْ أُوذِيتُمْ فِي الدُّنْيَا.^۳

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: در روز قیامت برای شیعیان من و شیعیان اهل بیت من که در دوستی ما خالص‌اند، منبرهایی پیرامون عرش گذاشته می‌شود و خداوند عزَّ و جلَّ می‌فرماید: ای بندگان من! سوی من آید تا کرامت خود را در میانتان پنخش کنم، چرا که شما در دنیا آزار دیدید.

۱- بحار الأنوار، ۱۶۷/۶۷.

۲- همان، ۹۸/۴۹.

۳- عیون أخبار الرضا، ۶۰/۲.

وظایف شیعیان

شِيعَتُنَا الْمُسْلِمُونَ لِأَمْرِنَا، الْآخِذُونَ بِقَوْلِنَا، الْمُخَالِفُونَ لِأَعْدَائِنَا، فَمَنْ لَمْ يَكُنْ كَذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَّا.^۱

شیعیان ما کسانی هستند که ولایت ما را پذیرا باشند و به سخنان ما عمل کنند و با دشمنان ما مخالفت ورزند؛ پس هر که این‌گونه نباشد از ما نیست.

توکل

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ. وَ سُئِلَ عَنْ حَدِّ التَّوَكُّلِ مَا هُوَ؟ قَالَ: لَا تَخَافُ سِوَاهُ.^۲

هر که می‌خواهد نیرومندترین مردم باشد، بر خدا توکل کند. سؤال شد توکل چیست؟ فرمود: [اینکه] از غیر خدا نهراسی.

گمان نیک به خداوند

أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ؛ فَإِنَّ مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ. وَ مَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبْلَ مِنْهُ الْيَسِيرُ مِنَ الْعَمَلِ. وَ مَنْ رَضِيَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الْحَلَالِ حَقَّتْ مَوْنَتُهُ وَ نُعِمَ أَهْلُهُ، وَ بَصَّرَهُ اللَّهُ دَاءَ الدُّنْيَا وَ دَوَاءَهَا، وَ أَخْرَجَهُ مِنْهَا سَالِمًا إِلَى دَارِ السَّلَامِ.^۳

به خدا گمان نیک داشته باش؛ زیرا هر کس گمانش به خدا نیک باشد، خداوند مطابق گمانش با او عمل کند. و هر کس به روزی اندک رضایت دهد، خداوند عمل اندک او را بپذیرد، و هر کس به حلال اندک رضایت دهد رنج و زحمتش کاهش یابد و خانواده‌اش راحت زندگی کنند، و خداوند درد دنیا و داروی آن را به او بشناساند و وی را از دنیا با سلامت به سرای سلامت [آخرت] بیرون برد.

۱- مستند الامام الرضا، ۲۳۵/۱.

۲- بحار الأنوار، ۱۴۳/۷۱.

۳- همان، ۳۴۳/۷۸.

شکر، استغفار و رفع اندوه

مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ تَعَالَى، وَمَنْ اسْتَبَطَّ عَلَيْهِ الرِّزْقُ فَلْيَسْتَغْفِرِ اللَّهَ، وَمَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ فَلْيَقُلْ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.^۱

هر که را خداوند متعال نعمتی به او عطا فرماید، باید خداوند متعال را بر آن سپاس گوید، و هر کس روزی اش دیرتر به او رسد، باید از خداوند طلب آمرزش کند، و هر کس چیزی او را اندوهگین کند باید بگوید: لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

یقین

الْإِيمَانُ فَوْقَ الْإِسْلَامِ بِدَرَجَةٍ، وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بِدَرَجَةٍ، وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بِدَرَجَةٍ، وَلَمْ يَفْسَمْ بَيْنَ الْعِبَادِ شَيْءٌ أَقْلُ مِنَ الْيَقِينِ.^۲

ایمان یک درجه بالاتر از اسلام است، تقوا یک درجه بالاتر از ایمان، و یقین یک درجه بالاتر از تقوا. و در میان بندگان چیزی کمتر از یقین قسمت نشده است.

تواضع، تقوا و نیت خالص

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا حَسَبَ إِلَّا بِالتَّوَّاضِعِ، وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِالتَّقْوَى، وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِالنِّيَّةِ.^۳

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هیچ شرافتی جز با تواضع حاصل نشود، و هیچ کرامتی جز با تقوا به دست نیاید، و هیچ عمل [درستی] جز با نیت [خالص] پذیرفته نیست.

ارکان ایمان

الْإِيمَانُ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، وَ الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ، وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ، وَ التَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ، قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ: وَأَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا

۱- عيون أخبار الرضا، ۴۶/۲.

۲- الكافي، ۵۲/۲.

۳- بحار الأنوار، ۴۰۴/۶۹.

مَكْرُوا. ۱

ایمان چهار رکن دارد: توکل به خدا، راضی بودن به قضای خدا، تسلیم بودن در برابر فرمان خدا، و واگذار کردن [امور خود] به خدا. آن بنده صالح (مؤمن آل فرعون) گفت: «کار خود را به خدا وامی‌گذارم، و خدا او را از عواقب سوء آنچه نیرنگ می‌کردند، حفظ کرد.

حقیقت ایمان

لَا يَسْتَكْمِلُ عَبْدٌ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّىٰ تَكُونَ فِيهِ خِصَالُ ثَلَاثٍ: التَّقَهُ فِي الدِّينِ، وَ حُسْنُ التَّقْدِيرِ فِي الْمَعِيشَةِ، وَ الصَّبْرُ عَلَى الرَّزَايَا. ۲

هیچ بنده‌ای حقیقت ایمانش را کامل نمی‌کند مگر اینکه در او سه خصلت باشد: دین‌شناسی، و برنامه‌ریزی خوب در امر معاش، و شکیبایی در مصیبت‌ها و بلاها.

نماز

اولین سؤال در قیامت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْعَى بِالْعَبْدِ، فَأَوَّلُ شَيْءٍ يُسْأَلُ عَنْهُ الصَّلَاةُ، فَإِنْ جَاءَ بِهَا تَامَّةً وَ إِلَّا زُجَّ بِهٖ فِي النَّارِ. ۳

رسول خدا ﷺ فرمود: چون روز قیامت شود، بنده را فرا خوانند، و نخستین سؤالی که از او کنند درباره نماز است؛ پس اگر آن را کامل به جا نیاورده باشد او را در آتش اندازند.

۱- تحف العقول، ۴۴۵.

۲- بحار الأنوار، ۳۳۹/۷۸.

۳- عیون أخبار الرضا، ۳۱/۲.

تقدم نماز بر کسب و کار

إِذَا كُنْتَ فِي تِجَارَتِكَ وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ فَلَا يَشْغَلُكَ عَنْهَا مَتَجَرُّكَ.^۱

هرگاه در حال کسب و کار باشی و وقت نماز فرارسد، کسب و کارت تو را از نماز باز ندارد.

نماز شب

عَلَيْكُمْ بِصَلَاةِ اللَّيْلِ، فَمَا مِنْ عَبْدٍ يَقُومُ آخِرَ اللَّيْلِ فَيُصَلِّي ثَمَانِ رَكَعَاتٍ وَرَكَعَتِي الشَّفَعِ وَرَكَعَةَ الْوَتْرِ، وَاسْتَغْفَرَ اللَّهَ فِي قُنُوتِهِ سَبْعِينَ مَرَّةً إِلَّا أُجِيرَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ مُدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ وَوُسِّعَ عَلَيْهِ فِي مَعِيشَتِهِ.^۲

بر شما باد نماز شب! هیچ بنده‌ای نیست که آخر شب بیدار شود و هشت رکعت نماز شب و دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر بخواند و در قنوت آن هفتاد بار استغفار کند، مگر اینکه خداوند او را از عذاب قبر و آتش پناه داده و عمر او را طولانی کرده و به زندگی او گشایش می‌دهد.

آداب نماز

قِيلَ: مَا آدَبُ الصَّلَاةِ؟ قَالَ: حُضُورُ الْقَلْبِ، وَإِفْرَاقُ الْجَوَارِحِ، وَذُلُّ الْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى، وَيَجْعَلُ الْجَنَّةَ عَنْ يَمِينِهِ وَالنَّارَ يَرَاهَا عَنْ يَسَارِهِ، وَالصَّرَاطَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَاللَّهُ أَمَامُهُ.^۳

گفته شد: آداب نماز [کامل] چیست؟ فرمود: [نمازی است که] با حضور قلب و فراغت اعضا و انکسار و فروتنی در حضور خداوند تبارک و تعالی باشد. بهشت را در طرف راستش، و آتش جهنم را در طرف چپش، و صراط را پیش روی خود و خداوند را در مقابل خود ببیند.

۱- بحار الأنوار، ۱۰۳/۱۰۰.

۲- همان، ۱۶۱/۸۷.

۳- همان، ۲۴۶/۸۴.

فضیلت نماز جماعت

فَضْلُ الْجَمَاعَةِ عَلَى الْفَرْدِ كُلِّ رَكْعَةٍ بِأَلْفِي رَكْعَةٍ، وَلَا تُصَلُّ خَلْفَ فَاجِرٍ، وَلَا تَقْتَدِي إِلَّا بِأَهْلِ الْوِلَايَةِ.^۱

فضیلت هر یک رکعت نماز جماعت، برابر است با دو هزار رکعت نماز فردی. پشت سر غیر عادل نماز نخوان و جز به پیرو ولایت اقتدا نمی‌کنی.

کیفیت نماز جماعت

فَإِنَّ أَنْتَ تَوُمُّ النَّاسَ فَلَا تُطَوِّلُ فِي صَلَاتِكَ وَخَفِّفْ، فَإِذَا كُنْتَ وَحْدَكَ فَتَقَلِّ مَا شِئْتَ؛ فَإِنَّهَا عِبَادَةٌ.^۲

هرگاه پیشنهاد مردم شدی، نمازت را طولانی برگزار مکن، و آن را سبک برگزار کن، اما هرگاه تنها بودی [فردی خواندی] هر اندازه خواستی سنگین [و طولانی] برگزار کن؛ زیرا آن، عبادت است.

کیفر کوتاهی در نماز

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تُضَيِّعُوا صَلَاتِكُمْ، فَإِنَّ مَنْ ضَيَّعَ صَلَاتَهُ حُشِرَ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ، وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ النَّارَ مَعَ الْمُنَافِقِينَ. فَأَلْوَيْلُ لِمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَى صَلَاتِهِ وَأَدَاءِ سُنَّةِ نَبِيِّهِ.^۳

رسول خدا ﷺ فرمود: در نمازتان کوتاهی نکنید؛ زیرا کسی که در نمازش کوتاهی کند با قارون و هامان محشور شود، و بر خداست که او را همراه منافقان به آتش دوزخ درآورد. پس، وای بر کسی که در خواندن نمازش و به‌جا آوردن سنت پیامبرش مواظبت نکند.

۱- تحف العقول، ۴۱۷.

۲- بحار الأنوار، ۱۰۳/۸۷.

۳- عیون اخبار الرضا، ۳۱/۲.

سجده

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَأَسْجُدْ وَاقْتَرِبْ»^۱.

نزدیک‌ترین حالت بنده به خدای عزّ و جلّ، زمانی است که در حال سجود است و این سخن خدای تبارک و تعالی است: «سجده کن و [به خدا] نزدیک شو.»

سجده شکر

وَأَدْنَى مَا يُجْزِي فِيهَا مِنَ الْقَوْلِ أَنْ يُعَالَ: شُكْرًا لِلَّهِ شُكْرًا لِلَّهِ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. قُلْتُ: فَمَا مَعْنَى قَوْلِهِ: شُكْرًا لِلَّهِ؟ قَالَ: يَقُولُ: هَذِهِ السَّجْدَةُ مِنِّي شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيَّ مَا وَفَّقَنِي لَهُ مِنْ خِدْمَتِهِ وَأَدَاءِ فَرَائِضِهِ؛ وَالشُّكْرُ مُوجِبٌ لِلزِّيَادَةِ، فَإِنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ تَقْصِيرٌ لَمْ يَتِمَّ بِالتَّوَافُلِ تَمَّ بِهَذِهِ السَّجْدَةِ^۲.

کم‌ترین ذکر که [در این سجده] کفایت می‌کند این است که سه بار بگوید: شکرًا لله، شکرًا لله. عرض کردم: معنای «شکرًا لله» چیست؟ فرمود: یعنی آنکه این سجده من سپاسگزاری از خداست برای آنکه مرا موفق به خدمتگزاری او و ادای واجباتش کرد؛ زیرا سپاسگزاری، موجب افزونی است، پس اگر در نماز کاستی بوده و با نمازهای نافله برطرف نشده، با این سجده [آن کاستی] جبران می‌شود.

دعا

دعا و بلا

قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليهما السلام: إِنَّ الدُّعَاءَ وَالبَلَاءَ لَيَتَرَاقِقَانِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. إِنَّ الدُّعَاءَ لَيَرُدُّ البَلَاءَ وَقَدْ أُبْرِمَ إِبرَامًا^۳.

۱- عیون أخبار الرضا، ۷/۲.

۲- همان، ۲۸۱/۱.

۳- الکافی، ۴۶۹/۲.

[امام سجّاد حضرت] علی بن الحسین علیه السلام فرمود: دعا و بلا تا روز قیامت با هم همراه‌اند، و دعا بلائی حتمی را هم دفع می‌کند.

ذکر «یا رَوْوْفُ یا رَحِیمُ»

رَأَيْتُ أَبِي فِي الْمَنَامِ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِذَا كُنْتَ فِي شِدَّةٍ فَأَكْثِرْ أَنْ تَقُولَ: «يَا رَوْوْفُ يَا رَحِيمُ»، وَالَّذِي تَرَاهُ فِي الْمَنَامِ كَمَا تَرَاهُ فِي الْيَقْظَةِ.^۱

پدرم را در خواب دیدم. فرمود: پسر! هرگاه در سختی و گرفتاری بودی جمله «یا رَوْوْفُ یا رَحِیمُ» را فراوان بگو. و آنچه در خواب می‌بینی چنان است که در بیداری می‌بینی.

سلاح پیامبران

عَلَيْكُمْ بِسِلَاحِ الْأَنْبِيَاءِ، فَقِيلَ: وَ مَا سِلَاحُ الْأَنْبِيَاءِ؟ قَالَ: الدُّعَاءُ.^۲

بر شما باد به سلاح پیامبران. عرض شد: سلاح پیامبران چیست؟ فرمود: دعا.

تعلیم دعا

إِسْمَاعِيلُ بْنُ سَهْلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام: عَلَّمَنِي دُعَاءً إِذَا أَنَا قُلْتُهُ كُنْتُ مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَكَتَبَ: أَكْثِرْ تِلَاوَةَ «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» وَ ارْطُبْ شَفَتَيْكَ بِالِاسْتِغْفَارِ.^۳

اسماعیل بن سَهْل گفت: به امام رضا علیه السلام گفتم به من دعایی بیاموزید که اگر آن را بخوانم در دنیا و آخرت همراه شما باشم. امام نوشتند: بسیار «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را تلاوت کن و مدام روی لب‌هایت استغفار باشد.

۱ - مسند الامام الرضا، ۶۶/۲.

۲ - الکافی، ۴۶۸/۲.

۳ - بحار الأنوار، ۲۸۴/۹۰.

جهاد

الْجِهَادُ وَاجِبٌ مَعَ إِمَامٍ عَادِلٍ، وَمَنْ قَاتَلَ فَقْتَلَ دُونَ مَالِهِ وَرَحْلِهِ وَنَفْسِهِ، فَهُوَ شَهِيدٌ.^۱
جهاد همراه امام عادل واجب است و هر کس بیکار کند و در راه دفاع از مال و خانه و جان خویش کشته شود شهید است.

صلوات

مَنْ لَمْ يَغْدِرْ عَلَيَّ مَا يُكْفِّرُ بِهِ ذُنُوبَهُ، فَلْيُكْثِرْ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ؛ فَإِنَّهَا تَهْدِمُ
الذُّنُوبَ هَدْمًا.^۲

هر کس نتواند کاری کند که گناهانش را بپوشاند، بر محمد و خاندان او فراوان صلوات بفرستد؛ زیرا صلوات، گناهان را به کلی از بین می برد.

مؤذنان، سرفرازان قیامت

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: الْمُؤَذِّنُونَ أَطْوَلُ النَّاسِ أَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۳

[امام رضا از امام علی علیه السلام روایت کرد] از پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که آن حضرت فرمود:
مؤذنان در روز قیامت سرفرازترین مردمانند.

استغفار در ماه شعبان

مَنْ اسْتَغْفَرَ فِي شَعْبَانَ كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً، كَانَ كَمَنْ اسْتَغْفَرَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ
سَبْعِينَ أَلْفَ مَرَّةً، قِيلَ: فَكَيْفَ أَقُولُ؟ قَالَ: قُلْ: اسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ.^۴

هر کس در ماه شعبان روزی هفتاد مرتبه استغفار کند [ثوابش] مانند کسی است که در دیگر ماهها هفتاد هزار مرتبه استغفار کند. عرض شد: چگونه بگویم؟ فرمود:

۱- تحف العقول، ۱۰۲.

۲- عیون أخبار الرضا، ۲۹۴/۱.

۳- همان، ۶۱/۲.

۴- همان، ۲۹۲/۱.

بگو: اَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ (از خدا آمرزش می طلبم و از او توبه می خواهم).

روزه و ماه رمضان

وصف رمضان

الْحَسَنَاتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ مَقْبُولَةٌ، وَالسَّيِّئَاتُ فِيهِ مَغْفُورَةٌ، مَنْ قَرَأَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ كَمَنْ حَتَمَ الْقُرْآنَ فِي غَيْرِهِ مِنَ الشُّهُورِ، وَمَنْ ضَحِكَ فِيهِ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ لَمْ يَلْقَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ضَحِكَ فِي وَجْهِهِ وَبَشَّرَهُ بِالْجَنَّةِ.^۱

در ماه رمضان، نیکی‌ها پذیرفته است و بدی‌ها آمرزیده، هر کس در ماه رمضان آیه‌ای از کتاب خدای عزّ و جلّ بخواند چونان کسی است که در دیگر ماه‌ها ختم قرآن کرده باشد، و هر کس در این ماه با برادر مؤمنش خنده‌رویی کند به روز رستخیز ملاقاتش نکند مگر آنکه به رویش لبخند زند و به بهشت بشارتش دهد.

ماه برکت و رحمت

شَهْرُ رَمَضَانَ شَهْرُ الْبَرَكَةِ، وَ شَهْرُ الرَّحْمَةِ، وَ شَهْرُ الْمَغْفِرَةِ، وَ شَهْرُ التَّوْبَةِ، وَ شَهْرُ الْإِنَابَةِ، مَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَفِي أَيِّ شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ؟^۲

ماه رمضان ماه برکت است، ماه رحمت است، ماه آمرزش است، ماه توبه است، و ماه بازگشت [به سوی خدا] است. هر کس در ماه رمضان آمرزیده نشود، در کدام ماه دیگر مورد آمرزش قرار می‌گیرد؟!

سب قدر

... فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي هِيَ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ، وَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ... وَيُقَدَّرُ فِيهَا مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَضَرَّةٍ أَوْ مَنَفَعَةٍ، أَوْ رِزْقٍ أَوْ أَجَلٍ، وَ لِذَلِكَ سُمِّيَتْ لَيْلَةُ

۱- بحار الأنوار، ۳۴۱/۹۶.

۲- همان، ۳۴۱/۹۶.

الْقَدْرُ ۱

... در این ماه، شب قدر است که از هزار شب بهتر می باشد. در این شب هر امری بر اساس حکمت جدا می گردد... و در آن شب بدی و خوبی، زیان و سودمندی، و روزی و مرگ در طول سال مقدر می شود، و از این روست که آن را شب قدر نامیده اند.

کمک به نیازمندان

... وَمَنْ أَعَانَ فِيهِ مُؤْمِنًا أَعَانَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى الْجَوَازِ عَلَى الصِّرَاطِ، يَوْمَ تَنْزِلُ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَمَنْ كَفَّ فِيهِ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ عَنْهُ غَضَبَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ أَغَاثَ فِيهِ مَلْهُوفًا آمَنَهُ اللَّهُ مِنَ الْفَرْعِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ نَصَرَ فِيهِ مَظْلُومًا نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ مَنْ عَادَاهُ فِي الدُّنْيَا، وَنَصَرَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ الْحِسَابِ وَالْمِيزَانِ.^۲

... و هر کس در این ماه مؤمنی را کمک رساند خدای تعالی، در آن روزی که گام ها می لغزد، او را درگذشتن از صراط کمک برساند، و هر کس در این ماه خشم خویش را ننگه دارد خداوند در روز قیامت خشم خود را از او ننگه دارد، و هر کس در این ماه به فریاد فریادخواهی برسد، خداوند او را از وحشت بزرگ روز رستخیز آسوده بدارد، و هر کس در این ماه، به داد ستمدیده ای رسد، خداوند در دنیا او را بر همه دشمنانش یاری دهد، و در روز رستخیز به هنگام حساب و کتاب به یاوریش برخیزد.

روز جمعه

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ سَيِّدُ الْأَيَّامِ، يُضَاعَفُ اللَّهُ فِيهِ الْحَسَنَاتِ، وَيَمْحُو فِيهِ السَّيِّئَاتِ، وَيَقْضَى فِيهِ الْحَوَائِجِ الْعِظَامَ، وَهُوَ يَوْمُ الْمَرِيدِ، لِلَّهِ فِيهِ عِتْقَاءٌ وَطُلُقَاءٌ مِنَ النَّارِ، مَا دَعَا بِهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ وَعَرَفَ حَقَّهُ وَحُرْمَتَهُ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَهُ مِنْ

۱ - وسائل الشيعه، ۱۷۳/۷.

۲ - بحار الأنوار، ۳۴۱/۹۶.

عُتْقَائِهِ وَ طُلُقَائِهِ مِنَ النَّارِ.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: روز جمعه مهتر روزهاست، در این روز خداوند [پاداش] خوبی‌ها را چند برابر می‌کند و بدی‌ها و گناهان را پاک می‌گرداند، و حاجت‌های بزرگ را برآورده می‌سازد، در این روز خداوند کسان بسیاری را از آتش آزاد و رها می‌کند. هیچ کس نیست که در این روز دعا کند و حق و حرمت آن را بشناسد مگر آنکه خداوند عزّ و جلّ بر عهده گیرد که او را از زمره آزادشدگان و رهایی یافتگان از آتش قرار دهد.

فلسفه احکام

فلسفه حج

عِلَّةُ الْحَجِّ الْوِفَادَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ طَلْبُ الزِّيَادَةِ وَ الْخُرُوجُ مِنْ كُلِّ مَا اقْتَرَفَ وَ لِيَكُونَ تَائِبًا مِمَّا مَضَى مُسْتَأْنِفًا لِمَا يَسْتَقْبِلُ وَ مَا فِيهِ مِنْ اسْتِخْرَاجِ الْأَمْوَالِ وَ تَعَبِ الْأَبْدَانِ وَ حَظْرِهَا عَنِ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَاتِ.^۲

علت حج، وارد شدن بر خدای تعالی است و طلب کردن ثواب بسیار و بیرون آمدن از همه گناهان گذشته و شروع کردن زندگی آینده از نو. همچنین است خرج کردن اموال و به رنج افکندن بدن و باز داشتن آن از خواهش‌ها و لذت‌ها.

فلسفه روزه

... وَ عِلَّةُ الصَّوْمِ لِعِرْفَانِ مَسِّ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ... لِيَعْلَمَ شِدَّةَ مَبْلَغِ ذَلِكَ مِنْ أَهْلِ الْفَقْرِ وَ الْمَسْكِنَةِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^۳

علت [وجوب] روزه، احساس گرسنگی و تشنگی است... تا دانسته شود که

۱- وسائل الشیعة، ۳۷۶/۷.

۲- عیون أخبار الرضا، ۹۰/۲.

۳- همان، ۹۱/۲.

تهیدستان و بینوایان در دنیا و آخرت تا چه حد از این جهت رنج و سختی می‌کشند.

فلسفه حلال و حرام

إِنَّا وَجَدْنَا كُلَّ مَا أَحَلَّ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - فِيهِ صَلَاحُ الْعِبَادِ وَبِقَاؤُهُمْ، وَ لَهُمْ إِلَيْهِ الْحَاجَةُ الَّتِي لَا يَسْتَعْتُونَ عَنْهَا، وَ وَجَدْنَا الْمُحْرَمَ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا حَاجَةَ بِالْعِبَادِ إِلَيْهِ، وَ وَجَدْنَاهُ مُفْسِدًا دَاعِيًا لِلْفَنَاءِ وَ الْهَلَاكِ.^۱

ما مشاهده کرده‌ایم که آنچه را خداوند تبارک و تعالی حلال کرده، صلاح و بقای بندگان در آن است و به آن نیاز دارند و از آن بی‌نیاز نیستند، و مشاهده کرده‌ایم که آنچه را خداوند حرام کرده مورد نیاز بندگان نمی‌باشد، و مایه فساد [و آسیب رسانی] و باعث نابودی و هلاکت می‌شود.

فلسفه ربا

... وَ عِلَّةُ تَحْرِيمِ الرِّبَا بِالنَّسِيئَةِ لِعِلَّةِ ذَهَابِ الْمَعْرُوفِ وَ تَلْفِ الْأَمْوَالِ وَ رَغْبَةِ النَّاسِ فِي الرِّبْحِ، وَ تَرْكِهِمُ الْقَرْضَ وَ الْفَرْضَ وَ صَنَائِعَ الْمَعْرُوفِ وَ لِمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ وَ الظُّلْمِ وَ فَنَاءِ الْأَمْوَالِ.^۲

علت تحریم ربا در نسیه [و معاملات غیر نقدی] از دست رفتن کارهای نیک، و از بین رفتن اموال، و گرایش مردم به سودخواری، و رهاکردن قرض [دادن] و پرداخت واجبات [مالی] و انواع نیکوکاری [و رسیدگی به محرومان] و دیگر تباهی‌ها و ستم‌ورزی‌ها و نابودی سرمایه‌هاست که در ربا نهفته است.

فلسفه حجاب

وَ حُرْمَ النَّظَرِ إِلَى شُعُورِ النِّسَاءِ الْمَحْجُوبَاتِ بِالْأَزْوَاجِ وَ إِلَى غَيْرِهِنَّ مِنَ النِّسَاءِ؛ لِمَا فِيهِ مِنْ تَهْيِيجِ الرِّجَالِ وَ مَا يَدْعُو التَّهْيِيجَ إِلَيْهِ مِنَ الْفَسَادِ وَ الدُّخُولِ فِيهَا لَا يَحِلُّ وَلَا يَجْمَلُ،

۱ - بحار الأنوار، ۱۶۶/۶۵.

۲ - عیون أخبار الرضا، ۹۴/۲.

وَكذَلِكَ مَا أَشْبَهَ الشُّعُورَ.^۱

نگاه کردن به موی زنان شوهردار و دیگر زنان به این علت حرام شده است که باعث تحریک مردها می‌شود و این تحریک به فساد و ارتکاب اعمال حرام و ناشایست می‌انجامد. همچنین است چیزهایی که [به لحاظ تحریک‌کنندگی] مانند مو باشد.

فلسفه تفاوت انسان‌ها

لَا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا تَفَاوَتُوا، فَإِذَا اسْتَوَوْا هَلَكُوا.^۲

مردم تا آن هنگام که با یکدیگر تفاوت و امتیاز دارند، همواره در خیر و نیکی به سر می‌برند و همین‌که همسان و برابر شوند، نابود می‌گردند.

عقل و علم

طلب علم

فَاطْلُبُوا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ السَّبَبُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَإِنَّ طَلَبَ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ.^۳

دانش بجوید که همانا آن واسطه میان شما و خداوند است و البته دانش‌جویی بر هر فرد مسلمانی واجب است.

تشویق به پرسش

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الْعِلْمُ خَزَائِنٌ وَمَفَاتِيحُهَا السُّؤَالُ، فَاسْأَلُوا - يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ - فَإِنَّهُ يُوجِرُ فِيهِ أَرْبَعَةً: السَّائِلُ وَالْمُعَلَّمُ وَالْمُسْتَمِعُ وَالْمُجِيبُ لَهُ.^۴

۱- عیون أخبار الرضا، ۹۷/۲.

۲- همان، ۵۳/۲.

۳- أمالی المفید، ۴۱.

۴- عیون أخبار الرضا، ۲۸/۲.

رسول خدا ﷺ فرمود: دانش، گنجینه‌هاست و کلید آن پرسش است، پس پرسش کنید - رحمت خدا بر شما باد - که به چهار کس به خاطر آن پاداش داده می‌شود: پرسشگر، معلم، گوش دهنده و پاسخ گوینده.

دانش، مایه سربلندی

يَرْفَعُ اللَّهُ بِهِ أَقْوَامًا فَيَجْعَلُهُمْ فِي الْخَيْرِ قَادَةً تُقْتَبَسُ آثَارُهُمْ، وَيُهْتَدَى بِفِعَالِهِمْ، وَيُنْتَهَى إِلَى رَأْيِهِمْ.^۱

خداوند به واسطه علم اقوامی را سر بلند می‌کند و آنان را در خیر پیشوا قرار می‌دهد که از آثار آنها اقتباس می‌شود و به کردار آنها مردم راه می‌یابند، و به رأی و نظر آنها منتهی می‌شوند.

علم، عامل پیوند مردم

مَوَدَّةٌ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ وَالْعِلْمُ أَجْمَعُ لِأَهْلِهِ مِنَ الْآبَاءِ.^۲

بیست سال دوستی [موجب] خویشاوندی است و علم بیش از نسبت پدری، صاحبانش را با هم پیوند می‌دهد.

عقل و ادب

الْعَقْلُ حِبَاءٌ مِنَ اللَّهِ وَالْأَدَبُ كُفَّةٌ، فَمَنْ تَكَلَّفَ الْأَدَبَ قَدَرَ عَلَيْهِ، وَمَنْ تَكَلَّفَ الْعَقْلَ لَمْ يَزِدْ بِذَلِكَ إِلَّا جَهْلًا.^۳

عقل، موهبتی خدادادی است، و ادب اکتسابی است؛ پس هر کس در کسب ادب بکوشد آن را به دست آورد. اما هر که بخواهد با زحمت و رنج، عقل را به دست آورد جز بر نادانی [و نابخردی] او افزوده نمی‌شود.

۱- بحار الأنوار، ۱/۱۷۱.

۲- عیون أخبار الرضا، ۲/۱۳۱.

۳- بحار الأنوار، ۳۴۲/۷۸.

ویژگی خردمندان

لَا يَتِمُّ عَقْلُ أَمْرِي مُسْلِمٍ حَتَّى تَكُونَ فِيهِ عَشْرُ خِصَالٍ: الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ، يَسْتَكْثِرُ قَلِيلَ الْخَيْرِ مِنْ غَيْرِهِ، وَيَسْتَقِيلُ كَثِيرَ الْخَيْرِ مِنْ نَفْسِهِ، لَا يَسْأَلُ مِنْ طَلَبِ الْحَوَائِجِ إِلَيْهِ، وَلَا يَمَلُّ مِنْ طَلَبِ الْعِلْمِ طُولَ دَهْرِهِ، الْفَقْرُ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْغِنَى، وَالذُّلُّ فِي اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنَ الْعِزِّ فِي عَدُوِّهِ، وَالْخُمُولُ أَشْهَى إِلَيْهِ مِنَ الشُّهْرَةِ...^۱

خرد هیچ مرد مسلمانی کامل نباشد تا آن‌گاه که ده خصلت در او باشد؛ به خیر او امید رود، شرش به کسی نرسد، خیر اندک دیگری را بسیار شمارد، خیر بسیار خود را اندک داند، هر چه حاجت از او خواهند خسته نشود، از طلب علم در تمام عمرش به ستوه نیاید، فقر در راه خدا را از توانگری دوست‌تر داشته باشد، خواری در راه خدا را از عزت یافتن از طریق دشمن او خوش‌تر داشته باشد، گمنامی را از شهرت بیشتر بخواهد...

شفاعت فقها

... وَيَقَالُ لِلْفَقِيهِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ، الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِمْ وَمَوَالِيهِمْ، قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِمَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ. فَيَقِفُ، فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ مَعَهُ فِيمَا أَوْ فِيمَا أَوْ فِيمَا...^۲

و به فقیه گفته می‌شود: ای کسی که یتیمان آل محمد را سرپرستی کردی و دوستان ناتوان آنان را راه نمودی، [در این موضع] بایست تا کسانی را که سخنی از تو گرفته یا دانشی آموخته‌اند، شفاعت کنی. پس آن فقیه می‌ایستد و مردم گروه‌گروه با او وارد بهشت می‌شوند.

۱- تحف العقول، ۴۴۳.

۲- بحار الأنوار، ۶/۲.

منزلت فقها

مَنْزِلَةُ الْفَقِيهِ فِي هَذَا الْوَقْتِ كَمَنْزِلَةِ الْأَنْبِيَاءِ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ.^۱
مقام و منزلت فقیه در این زمان همانند مقام و منزلت پیامبران در میان بنی اسرائیل است.

زبان شناسی امام

يَا أَبَا الصَّلْتِ، أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَ هُوَ لَا يَعْرِفُ
لُغَاتِهِمْ، أَوْ مَا بَلَغَكَ قَوْلُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): أَوْ تَبِينَا فَصْلَ الْخِطَابِ؟! فَهَلْ فَصْلُ الْخِطَابِ إِلَّا
مَعْرِفَةُ اللُّغَاتِ؟^۲

[اباصلت گوید: روزی به امام رضا (علیه السلام) عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! من از آشنایی شما به این زبان‌های گوناگون در شگفتم! امام فرمود: [ای اباصلت! من حجّت خدا بر بندگان او هستم و خداوند حجّتی را بر مردمی قرار نمی‌دهد که زبان آنها را بلد نباشد. آیا نشنیده‌ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: فصل الخطاب به ما عطا شده است، آیا فصل الخطاب چیزی جز دانستن زبان‌هاست؟

بندگان برگزیده

إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا اخْتَارَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأُمُورِ عِبَادِهِ، شَرَحَ صَدْرَهُ لِذَلِكَ، وَ أَوْدَعَ قَلْبَهُ يَتَابِعَ
الْحِكْمَةَ، وَ أَلْهَمَهُ الْعِلْمَ إِلْهَامًا.^۳

هرگاه خداوند بنده‌ای را برای کارهای بندگان برگزیند، سینه‌اش را برای آن گشاده سازد، و چشمه‌های حکمت را در دلش به ودیعت نهد، و دانش را به او الهام کند.

۱- بحار الأنوار، ۳۴۶/۷۸.

۲- عیون أخبار الرضا، ۲۸۸/۲.

۳- الکافی، ۲۰۲/۱.

تقوا

شرط رستگاری

إِتَّقِ اللَّهَ، فَإِنَّهُ مَا بَلَّغْنَا بِالتَّقْوَى، فَمَنْ لَمْ يَتَّقِ اللَّهَ وَ لَمْ يُرَاقِبْهُ فَلَيْسَ مِنَّا وَ لَسْنَا مِنْهُ. ^۱
تقوای خدا پیشه کن که آنچه ما به آن رسیده‌ایم به وسیله تقوا بوده و هر که تقوای الهی نداشته باشد و او را در نظر نگیرد، از ما نیست و ما از او نیستیم.

تقوا و خوش‌خویی

قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَكْثَرِ مَا يُدْخِلُ بِهِ الْجَنَّةَ، قَالَ: تَقْوَى اللَّهِ وَ حُسْنُ الخُلُقِ. ^۲
علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال شد: چه چیز بیشتر موجب رفتن به بهشت می‌شود؟ فرمود: تقوا و اخلاق خوش.

راستگویی

عَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الوَرَعِ وَ الاجْتِهَادِ وَ أداءِ الأمانَةِ وَ صدقِ الحَدِيثِ وَ حُسْنِ الجِوارِ، فَيَهَذَا جَاءَ مُحَمَّدٌ ﷺ. ^۳
بر شما باد تقوای خدا و پارسایی و کوشش در طاعت و بندگی و ادای امانت و راستگویی و حُسن همجواری که اساس رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

عامل عزت

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعَزَّ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي سِرِّهِ وَ عَلَانِيَتِهِ. ^۴
هر که می‌خواهد عزیزترین مردم باشد، باید در نهان و آشکارش از خدا پروا

۱- عیون أخبار الرضا، ۵۷۳/۲.

۲- همان، ۳۸/۲.

۳- بحار الأنوار، ۳۴۸/۷۸.

۴- همان، ۲۹۴/۶۷.

دارد.

راستگویی و امانتداری

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَلَكِنْ انظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ.^۱
رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: به زیادی نماز و روزه و حج و کارهای نیک و مناجات شبانه آنها ننگرید، بلکه به صداقت و راستگویی و امانتداری آنان بنگرید.

خدمت به اهل ایمان

برآوردن نیازهای مؤمنان

وَ احْرِصُوا عَلَى قَضَاءِ حَوَائِجِ الْمُؤْمِنِينَ، وَ ادْخَالَ السُّرُورِ عَلَيْهِمْ وَ دَفْعِ الْمَكْرُوهِ عَنْهُمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ الْفَرَائِضِ أَفْضَلَ مِنْ ادْخَالِ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ.^۲

در بر آوردن نیازهای مؤمنان، و شاد کردن آنها و دور کردن امور ناخوشایند از ایشان بکوشید؛ زیرا هیچ عملی نزد خداوند عزَّ و جَلَّ بعد از واجبات، برتر از شاد کردن مؤمن نیست.

یاری مؤمنان

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَا تَشْكُرُونَ اللَّهَ تَعَالَى بِشَيْءٍ - بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ بَعْدَ الْاعْتِرَافِ بِحَقُوقِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ مُعَاوَنَتِكُمْ لِإِخْوَانِكُمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى دُنْيَاهُمْ الَّتِي هِيَ مَعْبَرٌ لَهُمْ إِلَى جَنَّاتِ رَبِّهِمْ، فَإِنَّ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ كَانَ مِنْ خَاصَّةِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.^۳
بدانید که پس از ایمان به خدا و پذیرش حقوق اولیای او از آل محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، هیچ

۱- عیون أخبار الرضا، ۷۵/۲.

۲- بحار الأنوار، ۳۴۷/۷۸.

۳- همان، ۳۵۵/۷۸.

عملی شکرآمیز نزد خداوند متعال محبوب‌تر از یاری‌رسانی در امور دنیوی برادران مؤمنتان نیست، زیرا دنیا برای ایشان راهی به سوی بهشت پروردگارشان است. بی‌شک آن که چنین کند از خاصان درگاه خداوند تبارک و تعالی می‌باشد.

رفع اندوه مؤمن

مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ فَرَّجَ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱

کسی که اندوه مؤمنی را بگشاید خدا روز قیامت از قلبش اندوه گشاید.

مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا، فَرَّجَ اللَّهُ عَنْهُ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الْآخِرَةِ.^۲

هر کس غمی از غم‌های دنیا را از مؤمنی برطرف کند خداوند غمی از غم‌های آخرت را از او برطرف نماید.

نشانه‌های مؤمن

... قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاءَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا حَتَّىٰ يَكُونَ فِيهِ ثَلَاثٌ خِصَالٍ...

كَيْتْمَانُ سِرِّهِ، وَمُدَارَاةُ النَّاسِ، وَالصَّبْرُ فِي الْبِأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ.^۳

راوی گوید: از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: مؤمن، مؤمن نیست مگر آنکه سه خصلت در او باشد: رازپوشی، مدارا با مردم، و شکیبایی در سختی و گرفتاری.

گشاده‌رویی

اخلاق خوش

عَلَيْكُمْ بِحُسْنِ الْخُلُقِ؛ فَإِنَّ حَسْنَ الْخُلُقِ فِي الْجَنَّةِ لَا مَحَالَةَ. وَإِيَّاكُمْ وَسُوءَ الْخُلُقِ؛ فَإِنَّ

۱- الکافی، ۲/۲۰۰.

۲- بحار الأنوار، ۲۳۲/۷۱.

۳- وسائل الشیعه، ۱۵/۱۹۳.

۲۸۰ >> امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

سَيِّئِ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ.^۱

خوش اخلاق باشید؛ زیرا که انسان خوش اخلاق یقیناً در بهشت است، و از بد خلقی پرهیزید؛ زیرا شخص بداخلاق ناگزیر در آتش دوزخ است.

خوش خویی و قناعت

لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَلَا مَالَ أَنْفَعُ مِنَ الْقُنُوعِ وَلَا جَهْلَ أَضْرُّ مِنَ الْعُجْبِ.^۲

هیچ عیشی شیرین تر از خوش خویی نیست، و هیچ مالی سودمندتر از قناعت نیست، و هیچ جهلی زیانبارتر از خودپسندی نیست.

نیک خلقی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.^۳

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هیچ چیزی در ترازو [ای اعمال] سنگین تر از اخلاق نیکو نیست.

سپاسگزاری

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعِمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ.^۴

هر که نعمت رسانی از مخلوقان را سپاس نگذارد [در حقیقت] خدای عز و جل را سپاسگزاری نکرده است.

نحوه معاشرت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمْهُمْ، وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكْذِبْهُمْ، وَعَدَّهُمْ فَلَمْ

۱- عیون أخبار الرضا، ۳۱/۲.

۲- بحار الأنوار، ۳۴۸/۷۸.

۳- عیون أخبار الرضا، ۳۷/۲.

۴- همان، ۲۴/۲.

يُخْلِفُهُمْ، فَهُوَ مِمَّنْ كَمَلَتْ مُرُوتُهُ، وَظَهَرَتْ عَدَالَتُهُ، وَوَجِبَتْ أُخُوَّتُهُ، وَحُرِّمَتْ غَيْبَتُهُ.^۱
رسول خدا ﷺ فرمود: هر که با مردم آمد و شد کند بی هیچ ستم، و با ایشان سخن گوید بی هیچ دروغ، و با آنها وعده گذارد بی هیچ پیمان شکنی، از کسانی است که جوانمردی در او کمال یافته و دادگری اش آشکار شده و برادری با او بر همه بایسته است و غیبتش بر همه، حرام.

مهربانی با مؤمنان

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: رَأْسُ الْعَقْلِ - بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ - التَّوَدُّدُ إِلَى النَّاسِ، وَاصْطِنَاعُ الْخَيْرِ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَفَاجِرٍ.^۲
رسول خدا ﷺ فرمود: سرآمد خردمندی - پس از ایمان به خدا - مردم دوستی و نیکوکاری نسبت به همگان است، خواه نیکوکار و خواه بدکار.

صله رحم

صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةِ مِ مِّنْ مَّاءٍ، وَ أَفْضَلُ مَا يُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفِّ الْأَذَى عَنْهَا.^۳
صله رحم کن اگرچه به جرعه آبی باشد، و بهترین صله رحم آن است که آنان را از خود نرنجانی.

شیوه رفتار با دوست و دشمن

إِصْحَابِ السُّلْطَانِ بِالْحَذَرِ، وَ الصَّدِيقِ بِالتَّوَاضِعِ، وَ الْعَدُوِّ بِالتَّحَرُّزِ، وَ الْعَامَّةَ بِالْبِشْرِ.^۴
با سلطان و زمامدار با ترس و احتیاط و با دوست، با تواضع و فروتنی و با دشمن، با احتیاط و با مردم، با روی خوش رفتار کن.

۱- بحار الأنوار، ۲۵۲/۷۵.

۲- عیون أخبار الرضا، ۳۵/۲.

۳- بحار الأنوار، ۳۳۸/۷۸.

۴- همان، ۳۵۶/۷۸.

نیکی به دوستان پدر

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِلَ أَبَاهُ فِي قَبْرِهِ، فَلْيَصِلْ إِخْوَانَ أَبِيهِ مِنْ بَعْدِهِ.^۱
هر کس دوست دارد که به پدر خود در قبرش نیکی کند، به دوستان پدر خود که در قید حیات هستند نیکی نماید.

نیکی به پدر و مادر مشرک

بِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ، وَإِنْ كَانَا مُشْرِكِينَ، وَ لاطَاعَةَ لَهُمَا فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ.^۲
اطاعت کردن از پدر و مادر واجب است، اگر چه مشرک باشند، ولی در معصیت خالق از آنان نباید اطاعت کرد.

وفای به عهد

إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّ وَعَدْنَا عَلَيْنا دِينًا كَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۳
ما خاندانی هستیم که وعده خود را دینی (عهدی) بر خود می‌دانیم، چنان که رسول خدا بود.

وظیفه‌شناسی

مَنْ فَعَلَ مَا لَزِمَهُ مِنْ أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ اللَّهِ تَعَالَى بِهِ مَلَأَتْهُ.^۴
هر که وظایف خود را نسبت به مؤمنان انجام دهد، خداوند به این سبب بر فرشتگانش مباحثات کند.

۱ - مستدرک الوسائل، ۲۰۴/۱۵.

۲ - بحار الأنوار، ۷۲/۷۴.

۳ - تحف العقول، ۴۴۶.

۴ - مستدرک الوسائل، ۴۳۷/۱۲.

سلام کردن

مَنْ لَقِيَ فَقِيرًا مُسْلِمًا فَسَلَّمَ عَلَيْهِ خِلَافَ سَلَامِهِ عَلَى الْغَنِيِّ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضَبَانٌ.^۱

هر کس در ملاقات با مسلمان بینوایی بر خلاف سلامی که با اغنیا می‌کند سلام گوید، روز قیامت با خشم خداوند روبه‌رو خواهد شد.

دیدار با یکدیگر

تَزَاوَرُوا تَحَابُّوا، وَتَصَافَحُوا وَلا تَحَاشَمُوا.^۲

به دیدار یکدیگر بروید، و همدیگر را دوست بدارید، و با هم دست دهید و باعث رنجش یکدیگر نشوید.

حُسن همجواری

قَالَ عَلِيُّ بْنُ شُعَيْبٍ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي: يَا عَلِيُّ! مَنْ أَحْسَنُ النَّاسِ مَعَاشًا؟ قُلْتُ: أَنْتَ يَا سَيِّدِي أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي. فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! مَنْ حَسَنَ مَعَاشٍ غَيْرِهِ فِي مَعَاشِهِ.^۳

علی بن شعیب گوید: به محضر ابی الحسن الرضا علیه السلام شرفیاب شدم، به من فرمود: ای علی! چه کسی از مردم، زندگی بهتر و نیکوتری دارد؟ عرض کردم: سرورم! شما بر آن داناتر از من هستید. فرمود: ای علی! کسی که اسباب زندگی دیگران را در کنار زندگی خود نیکو گرداند.

تواضع امام

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَلْخِ، قَالَ: كُنْتُ مَعَ الرِّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي سَفَرِهِ إِلَى

۱ - مسند الامام الرضا، ۱/۲۷۰.

۲ - بحار الأنوار، ۳۴۷/۷۸.

۳ - تحف العقول، ۴۴۸.

خُرَاسَانَ، فَدَعَا يَوْمًا بِمَائِدَةٍ لَهُ فَجَمَعَ عَلَيْهَا مَوَالِيَهُ مِنَ السُّودَانِ وَ غَيْرِهِمْ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ
فِدَاكَ، لَوْ عَزَلْتَ لِهَؤُلَاءِ مَائِدَةً!، فَقَالَ: مَهْ، إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ
وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ وَ الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ.^۱

[راوی از] عبدالله بن صلت از مردی از اهل بلخ نقل می کند که گفت: در سفر امام
رضا علیه السلام به خراسان، من همراه آن حضرت بودم. روزی دستور داد سفره غذا آماده
کردند و غلامان سیاه خود و دیگران را بر سر آن گرد آورد. گفتم: فدایت شوم کاش
برای اینها جداگانه سفره غذا فراهم می کردید، فرمود: خاموش باش! پروردگار
متعال یکی است، مادر یکی است، پدر یکی است و پاداش به کردار است.

پندهای اخلاقی

يَا عَبْدَ الْعَظِيمِ، أْبْلُغْ عَنِّي أَوْلِيَاءِي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ: أَنْ لَا يَجْعَلُوا لِلشَّيْطَانِ عَلَى أَنْفُسِهِمْ
سَبِيلًا، وَ مُرَّهُمْ بِالصَّدَقِ فِي الْحَدِيثِ وَ آدَاءِ الْأَمَانَةِ، وَ مُرَّهُمْ بِالسُّكُوتِ وَ تَرْكِ الْجِدَالِ فِيمَا
لَا يَعْنِيهِمْ وَ إِقْبَالَ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ وَ الْمُزَاوَرَةِ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُرْبَةٌ إِلَيَّ. وَ لَا يَشْغَلُوا أَنْفُسَهُمْ
بِتَمْزِيْقِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا...^۲

ای عبدالعظیم! از سوی من به یارانم سلام برسان، و بدیشان بگو که شیطان را بر
خویش راه ندهند، و به آنها فرمان ده به راستی در گفتار و ادای امانت، و آنان را فرمان
ده در آنچه به کارشان نمی آید خاموشی ورزند؛ و ستیزه جویی کنار نهند، و به
یکدیگر روی آورند و به دیدار هم روند، که این موجب نزدیک شدن به من است. و
به در افتادن با یکدیگر خود را مشغول نسازند.

۱ - بحار الأنوار، ۱۰۱/۴۹.

۲ - همان، ۲۳۰/۷۴.

برترین‌ها

بهترین بنده

وَسُئِلَ عَنِ خِيَارِ الْعِبَادِ، فَقَالَ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا، وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا، وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا، وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا، وَإِذَا غَضِبُوا عَفَوْا.^۱

از امام رضا علیه السلام در باره بهترین بندگان [خدا] سؤال شد، فرمودند: کسانی هستند که اگر نیکی کنند شاد می‌شوند، و هرگاه بدی کنند آمرزش می‌طلبند، اگر به آنان [نعمتی] داده شود سپاس می‌گزارند، در هنگام گرفتاری شکیبایی می‌ورزند، و در حال خشم درمی‌گذرند.

بهترین دوست

خَيْرُ إِخْوَانِكَ مَنْ نَسِيَ ذَنْبَكَ وَ ذَكَرَ إِحْسَانَكَ.^۲

بهترین دوست تو کسی است که گناهت را فراموش کند و احسانت را به یاد داشته باشد.

بهترین صدقه

عَوْنُكَ لِلضَّعِيفِ مِنْ أَفْضَلِ الصَّدَقَةِ.^۳

از بهترین صدقات، یاری کردن تو، به شخص ضعیف و ناتوان است.

نشانه‌های مروّت

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سِتَّةٌ مِنَ الْمَرْوَةِ، ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي الْحَضَرِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْهَا فِي السَّفَرِ، فَأَمَّا الَّتِي فِي الْحَضَرِ فِتِلَاوَةُ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، وَ عِمَارَةُ مَسَاجِدِ اللَّهِ، وَ اتِّخَاذُ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ.

۱- بحار الأنوار ، ۳۳۸/۷۸.

۲- همان ، ۳۷۹/۷۸.

۳- تحف العقول ، ۳۲۹.

وَأَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ فَبَدَلُ الزَّادِ، وَحُسْنُ الْخُلُقِ، وَالمِزَاجُ فِي غَيْرِ المَعَاصِي.^۱
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شش چیز از مرآت است و از آن شش، سه چیز مربوط به اقامت در شهر می شود و سه چیز مربوط به وقت سفر: اما آن سه که به اقامت مربوط است: تلاوت کتاب خداوند عزّ و جلّ و آبادان ساختن مساجد خدا [و حضور در مساجد] و گزیدن برادران دینی است، و آن سه که به سفر مربوط است: بخشیدن از ره توشه [به هم سفران] و خوش اخلاقی، و شوخی کردن در آنچه به گناه نینجامد.

ازدواج

دین داری و اخلاق

إِنْ خَطَبَ إِلَيْكَ رَجُلٌ رَضِيَتْ دِينَهُ وَ خُلِقَهُ فَرَوْجُهُ وَ لَا يَمْنَعُكَ فَقْرُهُ وَ فَاقَتَهُ، قَالَ اللهُ تَعَالَى:
 «... إِنْ يَكُونُوا فَقْرَاءً يُغْنِيهِمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ.»^۲

اگر مردی که دین و اخلاق او را می پسندی برای خواستگاری نزدت آمد، به او زن بده، و فقر و ناداری اش مانع تو نشود. خداوند متعال فرموده است: «... اگر فقیر بودند، خداوند از فضل خویش آنان را بی نیاز می گرداند».

زمان ازدواج

نَزَلَ جِبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُعْرِثُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ: إِنَّ الْأَبْكَارَ مِنَ النِّسَاءِ بِمَنْزِلَةِ الثَّمَرِ عَلَى الشَّجَرِ؛ فَإِذَا أُيْنِعَ الثَّمَرُ فَلَا دَوَاءَ لَهُ إِلَّا اجْتِنَاؤُهُ، وَ إِلَّا أَفْسَدَتْهُ الشَّمْسُ وَ غَيَّرَتْهُ الرِّيْحُ. وَإِنَّ الْأَبْكَارَ إِذَا أُدْرِكْنَ مَا تُدْرِكُ النِّسَاءُ فَلَا دَوَاءَ لَهُنَّ إِلَّا الْبُعُولُ، وَ إِلَّا لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِنَّ الْفِتْنَةُ.^۳

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: ای محمد! پروردگارت به تو سلام

۱- عیون أخبار الرضا، ۲/۲۷

۲- فقه الرضا، ۲۳۵.

۳- علل الشرائع، ۲/۵۷۸.

می‌رساند و می‌فرماید: دختران به سان میوه درخت‌اند، میوه چون رسید، دوایی جز چیدن نباشد و گرنه آفتاب و باد آن را تباه می‌کنند. دختران نیز هرگاه به مرحله‌ای برسند که زنان می‌رسند، دارویی جز شوهر برای آنان نیست و گرنه از گناه و فساد ایمن نخواهند بود.

همسر شایسته

ما أفادَ عَبْدُ فَائِدَةَ خَيْرًا مِنْ زَوْجَةٍ صَالِحَةٍ؛ إِذَا رَأَاهَا سَرَّتُّهُ، وَإِذَا غَابَ عَنْهَا حَفِظَتْهُ فِي نَفْسِهَا وَمَالِهِ.^۱

هیچ مردی بهره‌ای بهتر از داشتن همسری شایسته به دست نیاورده است، که هرگاه او را ببیند خوشحال شود، و در غیاب شوهرش حافظ خود و اموال او باشد.

نهی از ترک ازدواج

إِنَّ امْرَأَةً سَأَلَتْ أَبَا جَعْفَرٍ ع فَقَالَتْ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، إِنِّي مُتَبَتِّلَةٌ فَقَالَ لَهَا: وَمَا التَّبَتُّلُ عِنْدَكَ؟ قَالَتْ: لَا أُرِيدُ التَّزْوِيجَ أَبَدًا. قَالَ: وَ لِمَ؟ قَالَتْ: أَلْتَمِسُ فِي ذَلِكَ الْفَضْلَ، فَقَالَ: أَنْصَرِي، فَلَوْ كَانَ فِي ذَلِكَ فَضْلٌ لَكَانَتْ فَاطِمَةُ ع أَحَقَّ بِهِ مِنْكَ، إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ يَسْبِقُهَا إِلَى الْفَضْلِ.^۲

زنی به امام باقر ع عرض کرد: خدایت نیکو گرداند، من زنی تارک دنیا هستم. حضرت فرمود: منظورت از ترک دنیا چیست؟ عرض کرد: نمی‌خواهم ازدواج کنم. حضرت پرسید: چرا؟ عرض کرد: دنبال کسب فضیلت هستم. حضرت فرمود: دست بردار؛ اگر در این کار فضیلتی بود فاطمه ع از تو سزاوارتر به آن بود. هیچ کس نیست که در فضیلت بر او سبقت گیرد.

۱- الکافی، ۳۲۷/۵.

۲- بحار الأنوار، ۲۱۹/۱۰۳.

خاموشی

ارزش خاموشی

إِنَّ الْعَابِدَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَمْ يَكُنْ عَابِدًا حَتَّى يَصُمْتَ عَشْرَ سِنِينَ، فَإِذَا صَمْتَ عَشْرَ سِنِينَ كَانَ عَابِدًا. ثُمَّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (علیه السلام): كُنْ خَيْرًا لَا شَرَّ مَعَهُ، كُنْ وَرَقًا لَا شَوْكَ مَعَهُ.^۱

[امام رضا (علیه السلام) در جمعی از اصحاب خود فرمود:] عابد بنی اسرائیل، عابد نبود تا اینکه ده سال خاموشی اختیار می‌کرد و هرگاه ده سال دم فرو می‌بست، آن‌گاه عابد پیشه می‌شد. سپس فرمود: ابوجعفر [امام باقر (علیه السلام)] فرمود: خیر بی شرّ باش و برگ بی خار.

سکوت، نشانه دانایی

مِنْ عَلَامَاتِ الْفِقْهِ: الْجَلْمُ وَالْعِلْمُ وَالصَّمْتُ. إِنَّ الصَّمْتَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْحِكْمَةِ، إِنَّ الصَّمْتَ يُكْسِبُ الْمَحَبَّةَ، إِنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ.^۲

از نشانه‌های فقاہت و دانایی: بردباری، دانش و خاموشی است. همانا خاموشی دری از درهای فرزاندگی است. خاموشی محبت می‌آورد. خاموشی راهنمای هر کار خیری است.

پرهیز از شتاب‌زدگی

فَلَا تَعْجَلْ عَلَى ثَمَرَةٍ لَمْ تُدْرِكْ، وَإِنَّمَا تَنَالُهَا فِي أَوَانِهَا. وَاعْلَمْ أَنَّ الْمُدَبِّرَ لَكَ أَعْلَمُ بِالْوَقْتِ الَّذِي يَصْلُحُ حَالُكَ فِيهِ، فَثِقْ بِخَيْرَتِهِ فِي جَمِيعِ أُمُورِكَ يَصْلُحُ حَالُكَ، وَلا تَعْجَلْ بِحَوَائِجِكَ قَبْلَ وَقْتِهَا فَيَضِيقَ قَلْبُكَ وَصَدْرُكَ وَيَعْشَاكَ الْقَنُوطُ.^۳

در چیدن میوه‌ای که نرسیده است، شتاب مکن؛ زیرا به وقتش آن را می‌چینی.

۱- بحار الأنوار، ۳۴۵/۷۵.

۲- الکافی، ۱۱۳/۲.

۳- بحار الأنوار، ۳۷۹/۷۸.

بدان که تدبیر کننده تو بهتر می داند چه زمانی به حال تو مفیدتر است. پس، به انتخاب او در همه کارهایت اعتماد کن تا اوضاعت به سامان شود، و در [برآوردن] نیازهایت پیش از فرا رسیدن زمان آنها شتاب مکن که دل و سینه‌ات تنگ می شود و نومی‌دی تو را فرا می گیرد.

صدقه و بخشندگی

تشویق کودکان به صدقه دادن

مُرِّ الصَّبِيَّ فَلْيَتَصَدَّقْ بِيَدِهِ بِالْكَسْرَةِ وَ الْقَبْضَةِ وَالشَّيْءِ وَإِنْ قَلَّ، فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ يُرَادُ بِهِ اللَّهُ - وَإِنْ قَلَّ، بَعْدَ أَنْ تَصَدَّقَ النِّيَّةُ فِيهِ - عَظِيمٌ.^۱

به کودک دستور بده که با دست خودش، گرچه به اندازه تکه نانی یا یک مشت از چیزی، صدقه بدهد؛ زیرا هر چیزی که در راه خدا داده شود اگر با نیت پاک باشد، هر چند کم باشد، بسیار زیاد است.

نتیجه هدیه

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نِعْمَ الشَّيْءُ الْهَدِيَّةُ؛ تُذْهِبُ الضَّعَائِنَ مِنَ الصُّدُورِ.^۲

رسول خدا ﷺ فرمود: چه خوب چیزی (کاری) است هدیه دادن؛ [زیرا] کینه‌ها را از سینه‌ها می برد.

توصیه‌های پیامبر

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا وَ تَهَادَوْا وَ أَدَّوْا الْأَمَانَةَ وَ اجْتَنَبُوا الْحَرَامَ وَ قَرَّوْا الضَّيْفَ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا ذَلِكَ ابْتُلُوا بِالْقَحْطِ وَالسَّنِينِ.^۳

۱- الکافی، ۴/۴.

۲- بحار الأنوار، ۴۵/۷۵.

۳- همان، ۳۹۲/۷۴.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: پیروان من مادامی که با یکدیگر دوستی ورزند، به هم هدیه فرستند و امانتدار باشند و از حرام دوری جویند و مهمان را پذیرایی کنند، نماز به پای دارند و زکات دهند، در نیکویی و خوشی باشند؛ ولی اگر اینها را به جای نیاورند به گرسنگی و تنگ سالی دچار گردند.

أَمَرَكُمْ بِالْوَرَعِ وَالْاجْتِهَادِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ وَصِدْقِ الْحَدِيثِ وَطُولِ السُّجُودِ وَالرُّكُوعِ
وَالْتَهَجُّدِ بِاللَّيْلِ وَإِطْعَامِ الطَّعَامِ وَإِفْشَاءِ السَّلَامِ.^۱

[امام رضا از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خداوند عز و جل نقل فرموده است که خداوند] شمارا امر کرده است به پارسایی و کوشایی [در عمل و طاعت] و ادای امانت، و راستگویی و طول دادن سجده، و رکوع، و عبادت در شب، و اطعام کردن، و سلام گفتن به همگان .

فضیلت کار و کوشش

کسب معاش

لَيْسَ لِلنَّاسِ بُدٌّ مِنْ طَلَبِ مَعَاشِهِمْ، فَلَاتَدَعِ الطَّلَبَ.^۲

مردم چاره‌ای جز تلاش برای کسب معاش خود ندارند، پس تو نیز از تلاش دست برندار.

اجر تلاش

إِنَّ الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ يَكُفُّ بِهِ عِيَالَهُ أَكْبَرُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۳

کسی که به دنبال روزی می‌رود تا با آن خانواده‌اش را تأمین نماید، اجرش بالاتر از مجاهد در راه خداست.

۱- الاختصاص، ۲۵.

۲- وسائل الشیعة، ۱۸/۱۲.

۳- تحف العقول، ۴۴۵.

تعیین مُزد کارگر

إِعْلَمُ أَنَّهُ مَا مِنْ أَحَدٍ يَعْمَلُ لَكَ شَيْئًا بغيرِ مُقَاتَعَةٍ ثُمَّ زِدْتَهُ لِدَلِكِ الشَّيْءِ ثَلَاثَةَ أَضْعَافٍ عَلَى أَجْرَتِهِ إِلَّا ظَنَّ أَنَّكَ قَدْ نَقَصْتَهُ أَجْرَتَهُ. وَإِذَا قَاطَعْتَهُ ثُمَّ أُعْطِيَتْهُ أَجْرَتَهُ حَمْدَكَ عَلَى الْوَفَاءِ، فَإِنْ زِدْتَهُ حَبَّةً عَرَفَ ذَلِكَ لَكَ وَ رَأَى أَنَّكَ قَدْ زِدْتَهُ.^۱

بدان که اگر کسی مزدش معین نشود و برای تو کاری انجام دهد و در عین حال مزد او را سه برابر بپردازی، بازگمان می‌کند که مزدش را کم داده‌ای. اما اگر با او طوی کنی و آنگاه مزدش را بپردازی، از اینکه اجرتش را کامل داده‌ای سپاسگزار خواهد بود و اگر ذره‌ای بیشتر از مزدش بدهی می‌فهمد که به او بیشتر داده‌ای.

بهداشت

زیبایی و آراستگی

أُرْوِي أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ النَّجْمَل، وَ يُبْغِضُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ، وَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُبْغِضُ مِنَ الرِّجَالِ الْقَادُورَةَ.^۲

روایت می‌کنم که خدای تبارک و تعالی زیبایی و آراستگی را دوست دارد و فقر و فقرنمایی را دشمن می‌دارد. خدای عزّ و جلّ از مردان ناآراسته بد اخلاق نفرت دارد.

تغذیه مناسب

إِنَّ الْجَسَدَ بِمَنْزِلَةِ الْأَرْضِ الطَّيِّبَةِ: مَتَى تُعْهِدَتْ بِالْإِعْمَارَةِ وَ السَّقْيِ - مِنْ حَيْثُ لَا يُزَادُ فِي الْمَاءِ فَتَعْرُقُ، وَ لَا يَنْقُصُ مِنْهُ فَتَعَطُّشُ - دَامَتْ إِمَارَتُهَا وَ كَثُرَ رِيْعُهَا وَ زَكَا زَرْعُهَا. وَ إِنْ تُعْوِفَ عَنْهَا فَسَدَتْ، وَ لَمْ يَنْبِتْ فِيهَا الْعُشْبُ؛ فَالْجَسَدُ بِهَذِهِ الْمَنْزِلَةِ.^۳

۱- الکافی، ۵ / ۲۸۸.

۲- بحار الأنوار، ۳۰۳ / ۷۹.

۳- همان، ۳۱۰ / ۶۲.

تن آدمی همچون زمین حاصلخیز و مناسب است که هرگاه به آبادانی و آبیاری آن توجه شود، به گونه‌ای که آب زیاد داده نشود که غرق گردد و کمتر از اندازه نباشد که تشنه بماند، آبادی آن پیوسته و محصول آن بسیار و کشت آن بالنده خواهد شد؛ ولی اگر مورد غفلت باشد تباه خواهد شد و در آن گیاهی نخواهد رویید. بدن نیز همین‌گونه است.

میان‌روی در خوراک

لَوْ أَنَّ النَّاسَ قَصَدُوا فِي الْمَطْعَمِ لَأَسْتَقَامَتْ أبدَانُهُمْ.^۱
اگر مردم در خوراک میان‌روی کنند، تندرست خواهند بود.

بیماری و دارو

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَنْتَلِ الْبَدَنَ بِدَاءٍ حَتَّى جَعَلَ لَهُ دَوَاءً يُعَالَجُ بِهِ، وَ لِكُلِّ صِنْفٍ مِنَ الدَّاءِ صِنْفٌ مِنَ الدَّوَاءِ وَ تَدْبِيرٌ وَ نَعْتُ.^۲

خداوند عز و جل تن آدمی را به دردی گرفتار نکرد مگر اینکه برای آن دارویی قرار داد که بدان درمان شود، و برای هر نوع درد، دوايي خاص و چاره و نشانی است.

فواید مسواک زدن

السُّوَاكُ يَجْلُو الْبَصَرَ، وَيُنَيْتُ الشَّعْرَ وَيَذْهَبُ بِالدَّمْعَةِ.^۳
مسواک زدن [علاوه بر بهداشت دهان و دندان] نور چشم را زیاد می‌کند، مورا پرپشت می‌نماید و آبریزش چشم را برطرف می‌سازد.

۱- بحار الأنوار، ۳۳۴/۶۶.

۲- رسالة طب الرضا، ۱۰.

۳- بحار الأنوار، ۱۳۷/۷۶.

عسل، شفا‌ی دردها

قال رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ الْبَرَكَتَ فِي الْعَسَلِ، وَفِيهِ شِفَاءٌ مِنَ الْأَوْجَاعِ، وَ قَدْ بَارَكَ عَلَيْهٖ سَبْعُونَ نَبِيًّا.^۱

رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند عزّ و جلّ در عسل برکت نهاده، و در آن شفا‌ی دردهاست، و هفتاد پیامبر آن را متبرک ساخته‌اند.

گناه

دوری از گناه

لَا وَرَعَ أَنْفَعُ مِنْ تَجَنُّبِ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ الْكَفِّ عَنِ الْأَذَى الْمُؤْمِنِ.^۲

هیچ پارسایی سودمندتر از دوری از گناهان و خودداری از آزار مؤمن نیست.

خودداری از حرام

إِنَّ الصَّبْرَ عَلَى الْبَلَاءِ حَسَنٌ جَمِيلٌ، وَ أَفْضَلُ مِنْهُ الصَّبْرُ عَنِ الْمَحَارِمِ.^۳

شکیبایی بر بلا، نیکو و زیبا است، ولی بهتر از آن، صبر و خودداری در برابر محرّمات است.

اطاعت و نافرمانی

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيٍِّّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: إِذَا أُطِعْتُ رَضِيْتُ، وَ إِذَا رَضِيْتُ بَارَكْتُ، وَ لَيْسَ لِبِرْكَتِي نِهَآئَةٌ. وَ إِذَا عَصَيْتُ غَضِبْتُ، وَ إِذَا غَضِبْتُ لَعَنْتُ، وَ لَعْنَتِي تَبْلُغُ السَّاعَةَ مِنَ الْوَرَاءِ.^۴

خداوند عزّ و جلّ به پیامبری از پیامبران وحی فرمود که: هرگاه فرمانبرداری شوم

۱- مکارم الأخلاق، ۱۶۶.

۲- فقه الرضا، ۳۵۶.

۳- همان، ۳۶۸.

۴- بحار الأنوار، ۳۴۱/۷۰.

خشنود می‌گردم، و هرگاه خشنود گردم برکت می‌دهم، و برکت مرا هم پایانی نیست و هرگاه نافرمانی شوم، در خشم می‌آیم و هرگاه خشمگین شوم لعنت می‌کنم، و لعنت من هم تا هفت پشت می‌رسد.

گناهان صغیره

الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ، وَ مَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ.^۱

ارتکاب گناهان کوچک، مقدمه‌ای برای انجام گناهان بزرگ است، کسی که نسبت به گناهان کوچک از خدا شرم نکند، از گناهان بزرگ هم بیمی به خود راه نخواهد داد.

نیرنگ

لَيْسَ مِتًّا مَنْ عَشَّ مُسْلِمًا أَوْ ضَرَّهُ أَوْ مَكَرَهُ.^۲

از ما نیست کسی که با مسلمانی غلّ و غش کند، یا به او زیان رساند، یا با او از در نیرنگ درآید.

حرص و حسد و بخل

إِيَّاكُمْ وَالْحِرْصَ وَالْحَسَدَ؛ فَإِنَّهُمَا أَهْلَكَ الْأُمَّةَ السَّالِفَةَ. وَإِيَّاكُمْ وَالْبُخْلَ؛ فَإِنَّهَا عَاهَةٌ لَا تَكُونُ فِي حُرٍّ وَلَا مُؤْمِنٍ، إِنَّهَا خِلَافُ الْإِيمَانِ.^۳

از حرص و حسد بپرهیزید، که این دو امت‌های گذشته را نابود کرده است. و از بخل بپرهیزید که هیچ آزاده و مؤمنی به آفت بخل دچار نمی‌شود؛ زیرا بخل مغایر با ایمان است.

۱- بحار الأنوار، ۳۵۳/۷۳.

۲- عیون أخبار الرضا، ۲۹/۲.

۳- بحار الأنوار، ۳۴۶/۷۸.

پرهیز از مجادله

إِيَّاكَ وَالْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تُورِثُ الشُّكَّ وَتُحِبُّ الْعَمَلَ وَتُرِدِّي بِصَاحِبِهَا، وَعَسَى أَنْ يَتَكَلَّمَ بِشَيْءٍ فَلَا يُغْفَرُ لَهُ.^۱

از جرّ و بحث کردن بپرهیز؛ زیرا این کار شک به بار می‌آورد و عمل را باطل می‌گرداند، و شخص را به هلاکت می‌افکند، و شاید مطلبی به زبان آورد که بر او آمرزیده نشود.

فرومایگی

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنِ السَّفَلَةِ، فَقَالَ: مَنْ كَانَ لَهُ شَيْءٌ يُلْهِمُهُ عَنِ اللَّهِ.^۲

از امام رضا علیه السلام درباره آدم فرومایه سؤال شد. حضرت فرمود: فرومایه کسی است که دارایی اش او را از [یاد] خداوند باز دارد.

زیان ریاست طلبی

... عَنْ مُعَمَّرِ بْنِ خَلَادٍ، عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام أَنَّهُ ذَكَرَ رَجُلًا فَقَالَ: إِنَّهُ يُحِبُّ الرِّئَاسَةَ. فَقَالَ:

مَا ذُنْبَانِ ضَارِيَانِ فِي غَنَمٍ قَدْ تَفَرَّقَ رِعَاؤُهُمَا بِأَضْرَّ فِي دِينِ الْمُسْلِمِ مِنَ الرِّئَاسَةِ.^۳

معمر بن خلاد در محضر امام رضا علیه السلام از مردی سخن به میان آورد و عرض کرد: او ریاست را دوست دارد [نه خدمت را]. حضرت فرمود: دو گرگ درنده در میان گله گوسفندان که چوپان ندارد، زیانمندتر نیستند از زیان ریاست در دین مسلمان.

ثروت مذموم

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي أَوَّلِ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ... وَذُو ثَرَوَةٍ مِنَ الْمَالِ لَمْ يُعْطِ الْمَالَ حَقَّهُ.^۴

۱- بحار الأنوار، ۱۳۴/۲.

۲- همان، ۳۳۵/۷۸.

۳- الکافی، ۲۹۷/۲.

۴- الحیة، ۲۵۶/۶.

۲۹۶ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد نخستین کسانی که به دوزخ درآیند فرمود: ... و ثروتمندی که حق مال و سرمایه را ادا نکرده باشد.

آفات ثروت اندوزی

لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخَصَالِ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ، وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ، وَ حِرْصٍ غَالِبٍ، وَ قَطِيعَةٍ الرَّحْمِ، وَ إِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ.^۱

مال جمع نمی شود مگر به سبب پنج خصلت: بخل زیاد، آرزوی دراز، آزمندی چیره [بر انسان]، ترک صله رحم (رسیدگی به خویشان) و انتخاب دنیا بر آخرت.

۱ - عیون أخبار الرضا، ۲۷۶/۱.

بخش سوم

مشهد و حریم رضوی

شکل‌گیری مشهد از ابتدا تا کنون

از پیدایش تا پایان روزگار مغول

شهادت امام رضا علیه السلام و خاک‌سپاری پیکر مطهرش در سناباد توس به سال ۲۰۳ ه.ق مبدأ پیدایش مشهدالرضا و عامل شکل‌گیری و توسعه این شهر گردید. پیش از آن در مجاورت سناباد شهر «نوغان» قرار داشت که در قرون اولیه هجری یکی از چهار شهر مهم ولایت توس بود. ولایت توس، دشت کم‌پهنایی است که دو رشته کوه هزار مسجد در شمال و بینالود در جنوب آن را در بر گرفته است. درازای این دشت غربی و شرقی است و قوچان در غرب، کلات نادری در شمال، نیشابور در جنوب و سرخس و صالح آباد و جام در شمال شرقی و شرق دشت توس قرار دارند.^۱ این دشت یک شیب طولانی در مغرب دارد که موجب پیدایش رودخانه کشف‌رود توس از رادکان تا سرخس شده است، به این ترتیب، یک شیب از کوه هزار مسجد و شیب دیگری از کوه نیشابور به میانه دشت توس می‌رسد و در نهایت به بستر کشف‌رود منتهی می‌گردد. گودترین جای این دشت بستر کشف‌رود است.

۱ - خراسان ابنیه و مشاهیر، ۱۹۷.

شیب دیگری که از فریمان به طرف دشت توس است، در واقع دشت توس را شبیه یک ناوه جلوه می دهد که تمام آبریزهای غربی، شمالی، جنوبی و شرقی آن به بستر کشف رود می رسد و آب را به طرف توس جاری می سازد.^۱

به نظر می رسد توس قبل از اسلام منطقه وسیعی را شامل می شده است. مطالعات اولیه از قدمت حدود هزاره پنجم قبل از میلاد در قره تپه سپس دوین و در نهایت توپ درخت با دو هکتار وسعت در اوایل اسلام حکایت دارد.^۲

توس به ویژه در دوره ساسانی نقش مهمی داشته است و حکمرا آن را کنارنگ می نامیدند. حمله عرب و ماجرای گریز یزدگرد، نام توس و حاکم آن را زنده نگه داشته است. در این زمان توس دژی محکم داشته است. کنارنگ توس ظاهراً یزدگرد را با هدایایی به مرو می فرستد و هنگام حمله عرب به خراسان با تدبیر از ویرانی توس جلوگیری می کند.^۳

اینکه به چه علت تابران باستانی در سه قرن اولیه هجری اهمیت خود را از دست می دهد آشکار نیست، به هر روی به نظر می رسد شهر اصلی ولایت توس در سه قرن اولیه هجری نوغان است. ساخت قصر حمید بن قحطبه، حاکم توس، در نزدیکی نوغان در روستای سناباد، اقامت و فوت هارون الرشید خلیفه عباسی در نوغان و شهادت امام رضا علیه السلام در این ناحیه، خود گویای اهمیت یافتن نوغان نسبت به تابران در سه قرن اولیه هجری است.^۴

به غیر از کاخ و باغ حمید بن قحطبه، بقعه هارونی و حصار دور حرم، می توان به قنات سناباد اشاره کرد که از دامنه کوهپایه غربی مشهد شروع شده و در فاصله یک کیلومتری غرب حرم مطهر و دو کیلومتری نوغان در قریه سناباد ظاهر می شده و به همین دلیل محل یاد شده به سراب شهرت یافته است. این قنات مجموعه حرم را

۱ - خراسان ابنیه و مشاهیر، ۱۹۸.

۲ - کهن دژ شهر تاریخی توس، ۳۷۷/۱.

۳ - همان، ۳۷۷/۱؛ فتوح البلدان، ۵۶۴.

۴ - سرگذشت نوغان، ۴۰.

شکل‌گیری مشهد از ابتدا تاکنون > ۳۰۱

نیز مشروب می‌کرده و معروف است که بدن مبارک حضرت رضا علیه السلام را با آب قنات سناباد غسل داده‌اند؛ در نتیجه غالب مردم مشهد از آب این قنات، به عنوان تبرک استفاده می‌کردند.^۱

درباره پیدایش شهر مشهد در سده اول هجری، هیچ اطلاعاتی در منابع وجود ندارد. آگاهی‌های مختصر نیمه اول قرن چهارم هجری نیز بیشتر از ذکر موقعیت مزار امام نیست.

اصطخری اولین کسی است که در قرن چهارم، مدفن امام رضا علیه السلام را مشهد نامیده و در توصیف آن نوشته «... مشهد علی بن موسی الرضا رضوان الله علیهما و گور هارون الرشید در توس در چهار فرسنگی شهر واقع شده است.»^۲

ابن حوقل از دیگر جغرافی‌نویسان متقدم است که به سال ۳۶۷ ه. ق با شرح مفصل‌تری مشهدالرضا را توصیف کرده است: «قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام در بیرون شهر نوغان است و در مجاورت آن، قبر رشید در مقبره‌ای زیبا در قریه‌ای به نام سناباد است، که حصنی استوار دارد و گروهی در آن معتکف‌اند.»^۳

مؤلف ناشناخته کتاب *حدود العالم* از دیگر نویسندگان قرن چهارم است که با اشاره به رونق مزار امام رضا علیه السلام، از زیارت مردم در آنجا خبر می‌دهد.^۴

مقدسی به سال ۳۷۵ ه. ق روایت کامل‌تری از وضعیت مشهدالرضا ارائه می‌دهد، وی به اقدامات عمرانی فائق خاصه، سردار نوح بن منصور سامانی در مشهد اشاره می‌کند: «قبر علی الرضا در توس است و دژی بر آن ساخته شده که خانه‌ها و بازار دارد. عمیدالدوله فائق نیز مسجدی برایش ساخت که در همه خراسان به از آن نیست.»^۵

۱- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۲۱۶.

۲- مسالک و ممالک، ۲۰۵.

۳- صورة الارض، ۱۶۹.

۴- حدود العالم، ۹۰.

۵- احسن التقاسیم، ۴۸۸/۲.

اگر چه در مجموع آگاهی‌های موجود درباره مشهدالرضا در نیمه دوم قرن چهارم در مقایسه با قبل بیشتر است و اخبار موجود تا حدودی از اقدامات عمرانی و توسعه و رونق شهر در دو قرن پس از پیدایش حکایت دارد، اما باز هم اخبار کاملی درباره مشهد ارائه نمی‌کند.

چون با شکوه‌ترین دوره تاریخی توس در عهد اسلامی، همان قرن چهارم هجری بوده، می‌توان گفت که نوغان نیز در آن دوره تاریخ پربراری داشته است. با توجه به پاره‌ای اخبار که از شیعی بودن والی توس «امیر ابومنصور محمد بن عبدالرزاق توسی» حکایت دارد، می‌توان پنداشت که در زمان وی هم نوغان و هم مشهد علی ابن موسی الرضا دارای رونق و آبادانی قابل توجهی بوده است. اما با سقوط سامانیان و ظهور غلامان متعصب غزنوی احتمال می‌رود که نوغان و مشهد از رونق پیشین افتاده باشد.^۱

ابن اثیر جزری درباره مشهد به روزگار فرمانروایی محمود غزنوی نقل کرده است که محمود غزنوی «بنای مشهد توس را به نیکوترین وجهی تجدید ساختمان کرد. پدرش سبکتکین آنجا را خراب کرده بود و مردم توس کسانی را که به زیارت به آنجا می‌رفتند اذیت می‌کردند و محمود از کار آنها در آزار زائران جلوگیری کرد، سبب کار محمود در تجدید بنای آرامگاه و مشهد علی بن موسی الرضا این بود که در خواب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) را بدید که به او گفت: این کار تا کی ادامه خواهد داشت؟ محمود دریافت که مقصود امر مشهد است، پس فرمان بنای آن را داد.»^۲

ابوالفضل بیهقی تاریخ‌نویس روزگار غزنوی، در کتاب خود به آبادی شهر مشهد در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم اشاره دارد به نوشته وی مشهد علی بن موسی الرضا (علیه السلام) را «بوبکر شهرمد» کدخدای فائق خاصه در سال ۳۸۰ ه.ق. آبادان

۱- تاریخ شهر مشهد، ۱۷-۱۸.

۲- همان، ۱۸.

شکل‌گیری مشهد از ابتدا تاکنون» ۳۰۳

کرده است.^۱ این موضوع همان مطلبی است که در نوشته مقدسی نیز به آن اشاره شده است.

همچنین بیهقی در ذکر وقایع سال ۴۲۵ ه. ق در اشاره به زندگانی سوری بن معتز، صاحب دیوان خراسان، آورده است که وی، مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام را گسترش داده است و مناره‌ای به آن اضافه کرده و دهی خریده و وقف بر حرم حضرت کرده است.^۲

خبر دیگر بیهقی در پیوند با مشهد، درباره فوت ابوالحسن عراقی دبیر غزنویان به سال ۴۳۱ ه. ق است، که نقل می‌کند عراقی وصیت کرده بود جسدش را در مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام دفن کنند. وی در زمان حیات خود کاریز مشهد را احیا کرده و کاروانسرای برای زائران در مشهد ساخته، و دهی را وقف بر نگهداری کاریز و کاروان سرا نموده است.^۳

از سال ۴۳۱ ه. ق که سلطان مسعود غزنوی از سلجوقیان در دندانقان مرو شکست خورد، سلطه سلجوقیان بر ولایت خراسان حدود یک صدویست سال ادامه یافت. اگر چه از وضع مشهد در ابتدای دولت سلجوقی اطلاع چندانی در دست نیست، اما به نظر می‌رسد به خاطر محدودیت‌هایی که برای شیعیان، به ویژه در دوران سلطنت طغرل پیش آمد، از سرعت گسترش شهر و مهاجرت به مشهد به طور موقت کاسته شد.^۴

در دوران فترت میان مرگ ملکشاه سلجوقی تا شروع سلطنت سلطان سنجر که بر ایران نا امنی حاکم بود و اختلافات مذهبی بیش از پیش بروز کرد، مشهد نیز دچار نا امنی گردید و اختلافات مذهبی بین اهالی تابران و مشهد بالا گرفت، به گونه‌ای که سرانجام در روز عاشورای سال ۵۱۰ ه. ق باعث شورش بزرگی گردید و عده زیادی

۱- تاریخ بیهقی، ۵۳۱.

۲- همان، ۵۳۲؛ تاریخ بخارا، تعلیقات مدرس رضوی، ۳۸۰-۳۷۶.

۳- همان، ۷۱۲-۷۱۳.

۴- تاریخ مشهد، ۱۲۳-۱۲۴.

در این بلوا کشته شدند.^۱

پس از این کشتار عضدالدین فرامرز علی از امرای شیعی مذهب آل کاکویه دیواری برگرد مشهد بنا کرد، که گویا این اولین باروی شهر مشهد بوده است.^۲ به نقل از ابن اثیر «در روز عاشورا، شورش بزرگی در توس، در آرامگاه علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بر پا شد و علت آن بود که روز عاشورا یک نفر علوی در مشهد با یکی از فقیهان توس در افتاد و کار این اختلاف به زد و خورد کشید و فتنه عظیمی برخاست که در آن تمام اهل توس شرکت جستند و مشهد را احاطه کرده و ویران ساختند و هر که را یافتند کشتند... فتنه مشهد باعث شد که عضدالدین فرامرز علی، دیوار محافظی برای مشهد بنا کند که تا هرگاه مورد حمله قرار می‌گیرد ساکنان آن در امان باشند، این دیوار به سال ۵۱۵ ه. ق ساخته شد.»^۳

از بررسی نوشته‌های ابن اثیر چنین استنباط می‌شود که مشهد در زمان شورش شهری بوده با جمعیتی زیاد، به گونه‌ای که استعداد مقابله و درگیری و نزاع با تابران توس را به عنوان دومین شهر بزرگ ربع نیشابور، داشته است. حکمرانی خراسان را در هنگام غائله مشهد، معزالدین سنجر بر عهده داشته است که پس از مرگ سلطان محمد ملکشاه، ولایتعهدی فرزند چهارده ساله او (محمود) را به رسمیت شناخت و قدرت را در دست گرفت.^۴

شرفالدین ابوطاهر قمی از جمله دولتمردان سلجوقی است که به مباشرت او ساخت و سازهای بسیاری در حرم مطهر و مشهد انجام شده است. وی که چهل سال حاکم مرو بود، در اواخر عمر به وزارت سلطان سنجر سلجوقی رسید و پس از فوتش به سال ۵۲۰ ه. ق، جسدش را به مشهد حمل کرده، در جوار حرم مطهر به خاک سپردند. به تصریح منابع، اقدامات عمرانی ابوطاهر قمی تنها تعمیر بنای قبلی

۱- تاریخ مشهد، ۱۲۵.

۲- آل کاکویه و اولین باروی شهر مشهد، ۳.

۳- تاریخ مشهد، ۱۲۵.

۴- همان، ۱۲۶.

نبوده، بلکه به دستور او گنبد جدیدی بر فراز بقعه منور ساخته شده است. تاریخ این واقعه را نیز حدود پانصد ه. ق می‌دانند.^۱

در اواخر دوران سلجوقی ساخت‌وسازهای دیگری نیز از سوی برخی دیگر از دولتمردان و شاهزادگان سلجوقی در حرم مطهر انجام شده که آثار آن هنوز هم بر روی کاشی‌های زرین‌فام روضه منوره، مشهور به کاشی‌های سنجری باقی است. این کاشی‌ها به دستور زمر دملک، دختر سلطان محمود بن محمد (خواهرزاده سلطان سنجر سلجوقی) بعد از سال ۵۵۷ بر روی ازاره روضه منوره نصب شده است.^۲

پس از مرگ سلطان سنجر (۵۵۲ ه. ق)، شهر توس و آبادی‌های اطراف آن بارها مورد تهاجم و چپاول ترکمنان غز قرار گرفت و سبب ناامنی، قحطی و خشکسالی شد. با وجود این مشهدالرضا به دلایل مختلف از تعرض در امان ماند.^۳

خراسان پس از مرگ سنجر سلجوقی درگیر منازعات امرای سنجری سلاطین غوری و خوارزمشاه شد و سرانجام به دست خوارزمشاه افتاد.^۴

از دوره خوارزمشاهی دو یادگار در حرم مطهر باقی مانده است. یکی سنگابی به تاریخ ۵۹۷ ه. ق. معروف به سنگاب خوارزمشاهی که در موزه آستان قدس نگهداری می‌شود.^۵

دیگر کتیبه کاشی چینی‌نما و بسیار نفیس دو طرف در ورودی پیش روی مبارک به خط ثلث و نیز کاشی‌های کتیبه بالای ازاره داخل گنبد مطهر و سه محراب نفیس کاشی زرین‌فام ضلع جنوبی حرم که امروز در موزه آستان قدس نگهداری می‌شود. این آثار را علی بن محمد مقری در سال ۶۱۲ ه. ق. بر آستان قدس رضوی وقف کرده

۱- تاریخ مشهد، ۱۲۷.

۲- خراسان ابنیه و مشاهیر، ۲۷.

۳- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۱۵۰.

۴- همان، ۱۵۱.

۵- گنبد خشتی مشهد، ۱۵۶.

است.^۱

به نظر می‌رسد که مشهد تا پایان قرن هفتم هجری با وجود توسعه و افزایش جمعیت، دارای هویت شهری مستقل نبوده است. این برداشت را می‌توان از نوشته یاقوت حموی که در آستانه هجوم مغول مشهد را دیده، دریافت کرد. وی در توصیف سناباد می‌نویسد: «قریه‌ای است در توس که قبر حضرت علی بن موسی الرضا و قبر هارون الرشید در آن قرار دارد» وی در ادامه در ذکر ابوالبرکات حسینی علوی می‌نویسد: «از اهالی مشهد رضوی است، در سناباد از قری نوغان توس»^۲. نوشته یاقوت نشان می‌دهد که مشهد در این دوران با وجود داشتن ویژگی‌هایی مانند بازار و بارو، هنوز به‌عنوان یک شهر شناخته نمی‌شده است.

حمله مغول در سال ۶۱۶ ه. ق باعث ویرانی اکثر شهرهای خراسان به‌ویژه توس و نیشابور گردید. مشهد به دلیل وجود مرقد مطهر در امان ماند. مسلمان شدن ایلخانان به خصوص غازان خان و الجایتو موجب توجه بیشتر ایلخانان به مشهد شد.

با ویرانی توس و نیشابور، مشهد مرکزیت و اهمیت بیشتری پیدا کرد، به‌گونه‌ای که مستوفی به سال ۷۴۰ ه. ق از آن به عنوان شهرچه یاد می‌کند: «... و مشهد طوس از مشاهیر مزارات متبرکه است و آن موضع اکنون شهرچه‌ای شده»^۳.

از اواخر حکومت ایلخانان تا شروع دوره تیموری، حکومت‌های کوچک محلی مانند سربداران، آل کرت و خاندان جانی‌قربانی بر مشهد حکومت داشتند. در این دوران با وجود هرج و مرج سیاسی در خراسان در مشهد ساخت و سازهایی انجام شد از آن جمله به دستور علاءالدین محمد فریومدی، وزیر خراسان، در حرم مطهر رضوی، ایوان و مناره و عماراتی ساخته شد. در دوران سربداران نیز مرمت‌هایی در

۱ - خراسان ابنیه و مشاهیر، ۲۷.

۲ - معجم البلدان، ۲۵۹/۳.

۳ - نزهة القلوب، ۲۱۵.

حرم مطهر رضوی انجام گرفت.^۱

ابن بطوطه، جهانگرد مغربی در حدود سال ۷۵۰ ه. ق مشهد را شهری بزرگ و پرجمعیت معرفی کرده است. وی می‌نویسد: «از توس به مشهد رضا آمدیم، که آن نیز شهری بزرگ و پر جمعیت است و میوه‌ها و آب‌ها و آسیاب‌های زیاد دارد... مشهد امام رضا قبه بزرگی دارد، قبر امام در داخل زاویه‌ای است که مدرسه و مسجد در کنار آن وجود دارد و این عمارت‌ها همه با سبکی زیبا و ملیح ساخته شده و دیوارهای آن کاشی است. روی قبر ضریح چوبی قرار دارد که سطح آن را با صفحات نقره پوشانده‌اند. از سقف مقبره قندیل‌های نقره آویزان است. آستان در قبه هم از نقره است و پرده ابریشم زردوزی از در آویخته. داخل بقعه با فرش‌های گوناگون مفروش گردیده، روبه‌روی قبر امام، قبر امیرالمؤمنین هارون الرشید واقع شده که آن هم ضریحی دارد و شمعدان‌هایی روی قبر گذاشته‌اند و مردم مغرب گوروی را به علامت شمعدان‌ها که دارد باز می‌شناسند. هنگامی که رافضیان وارد مقبره می‌شوند، قبر هارون را با لگد می‌زنند و به امام رضا علیه السلام - درود می‌فرستند.»^۲

از برآمدن تیمور تا پایان روزگار صفویه

در سال ۷۸۴ ه. ق که تیمور خراسان را مورد هجوم قرار داد، طوس یکی از ولایاتی بود که مردمش در برابر سپاهیان تیمور مقاومت کردند. به‌روایت تاریخ پس از گشودن دژهای ولایت توس به سال ۷۹۱ ه. ق به دستور میرانشاه، پسر تیمور، مردم شهرهای ولایت توس قتل عام شدند و مناره‌هایی از سرهای کشتگان بر پا گردید. با وجود این، در دوران حکومت شاهرخ پسر تیمور کوشش‌هایی برای آبادی شهرهای ولایت توس به عمل آمد، ولی هیچ‌یک از شهرهای چهارگانه ولایت توس (طابران، نوقان، رادکان و بزدغور) از خرابی‌های جبران‌ناپذیر حمله سال ۷۹۱ ه. ق کمر راست نکرد. مردمی که از برابر سپاهیان میرانشاه جان سالم به در برده بودند، به

۱ - *تفکرة الشعراء*، ۲۷۵ - ۲۸۳.

۲ - *سفرنامه ابن بطوطه*، ۴۴۱.

مشهد پناهنده شدند. از آغاز سده نهم هجری مشهد مهم‌ترین شهر ولایت توس گردید. در دوران شاهرخ، جانشین تیمور، مشهد به مرکزیت خراسان غربی درآمد و توسعه کالبدی شهر در این دوره آغاز گردید. با برگرداندن نهرهایی که به تابران و نوغان می‌رفت، گسترش مشهد تسریع گردید.^۱

مجموعه بناهای روضه منوره تا عهد شاهرخ تیموری گسترش چندانی نیافته بود، در این دوران شاهرخ برای مشهد حصار بزرگ‌تری ساخت. به دستور وی باغ و سرای پادشاهی با عنوان چهارباغ ساخته شد که باعث رونق بیش از پیش مشهد و تبدیل آن به دارالسلطنه گردید.^۲ بناهای عام‌المنفعه‌ای که شاهرخ، همسرش گوهرشاد و دیگر دولتمندان دوره تیموری در مشهد ساختند سیمای کالبدی شهر را به کلی دگرگون ساخت. این بناها عبارت بودند از: مسجد گوهرشاد، مدرسه پریزاد، دارالحفاظ، دارالسیاده، گنبد خشتی، مسجد شاه، مدرسه دو در، و مدرسه بالاسر (شاهرخ).^۳

افزایش جمعیت مشهد در اواخر قرن نهم باعث کم‌آبی در مشهد گردید. از این رو، به همت امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا آب چشمه گیلان در چند فرسنگی مشهد به شهر آورده شد. همچنین به دستور وی ایوان و صحنی کوچک در محل فعلی صحن عتیق برای حرم مطهر ساخته شد که به ایوان و صحن امیرعلیشیر معروف گردید.^۴

واصفی در کتاب *بدایع الوقایع*، مشهد اواخر دوره تیموری را به لحاظ گسترش شهر، کثرت و قدرت شیعیان و برخی ساختمان‌ها توصیف کرده است.^۵ حافظ ابرو در کتاب *جغرافیای خود مشهد دوره تیموری را توصیف کرده و از*

۱- *جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان*، ۴۵؛ *مجموعه فصیحی*، ۱۶۷/۳ - ۱۷۰.

۲- *حبیب السیر*، ۲۱۷/۴ - ۵۷؛ *چهار باغ مشهد*، ۱۳۷۱: ۱۴۸؛ *خراسان ابنیه و مشاهیر*، ۲۹.

۳- *سیمای فرهنگی - تاریخی*، ۸۷ - ۱۰۱؛ *حوزه علمیه خراسان*، ۱۱۶ - ۸۸.

۴- *مکارم الاخلاق*، ۹۲؛ *عالم آرای عباسی*، ۸۵۶.

۵- *بدایع الوقایع*، ۲۳۶/۲ - ۲۲۰.

شکل‌گیری مشهد از ابتدا تاکنون > ۳۰۹

گسترش شهر، ساختمان‌های جدید آن و ساخت و سازهای دوره شاهرخ سخن گفته است. از آن جمله می‌نویسد: «... اکابر و اشراف در آنجا عمارات عالی بنا نهادند، در این ایام همایون، امرا و ارکان دولت عمارت‌ها ساختند، به تخصیص حضرت مهد اعلا... به بنای مسجد جامعی در جوار مزار متبرک مشهد مقدس اشارت فرمود و در تأکید ارکان و تشیید بنیان و استحکام اساس آن مبالغت نمود... دیه‌های معتبر و مستقلات معمور بر آن بقعه طاعات و مهبط اجابت دعوات وقف فرمود... و مشهد مقدس چند محله دارد؛ محله کاریز، محله سناباد، محله چاه نو، محله دستجرد، محله منصوریه، ابوبکر آباد و محله پس باره»^۱.

با مرگ امیر علیشیر در سال ۹۰۶ ه.ق، و سلطان حسین بایقرا در سال ۹۱۱ ه.ق حکومت تیموریان در ایران به پایان رسید.

دو سال پس از مرگ سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ ه.ق)، شیبک خان ازبک با حمله به هرات حکومت تیموریان را برانداخت. شاه اسماعیل صفوی که از سال ۹۰۶ ه.ق در غرب ایران قدرت را در دست گرفته بود. در ادامه فتوحات به خراسان آمد و پس از تسلط بر هرات و مشهد (۹۱۶ ه.ق) فرزند یک ساله‌اش تهماسب میرزا را به حاکمیت خراسان به مرکزیت هرات و مشهد منصوب کرد. از این سال تا سال ۱۰۰۶ ه.ق که شاه عباس ازبکان را از خراسان راند، شهر مشهد بارها به تصرف قوم ازبک درآمد و چپاول شد.^۲

مهم‌ترین تحول کالبدی مشهد تا سلطنت شاه‌عباس اول در مشهد احداث باروی شهر مشهد است که به دلیل حملات مکرر، شاه‌تھماسب اول دستور احداث آن را داد و ساخت آن بین سال‌های ۹۳۵ تا ۹۴۲ ه.ق انجام شد. این دیوار که ۹ کیلومتر طول، ۱۰ متر ارتفاع و عرضی بین ۶ تا ۷/۵ متر داشته و جنس آن از چینه خشت و گل بوده است، مساحتی بین هشتصد تا نهصد هکتار از مشهد را در بر می‌گرفت. چهار دروازه شهر در این دوران عبارت بودند از: دروازه نوغان در شمال، دروازه

۱ - جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، ۶۴ - ۶۳.

۲ - حبیب‌السیر، ۲۵۸/۴ - ۲۸۶؛ حسن‌التواریخ، ۱۳۱؛ مهمان‌نامه بخارا، ۳۲۹.

سراب در غرب، دروازه عیدگاه در جنوب و دروازه میرعلی آمویه در شرق. ساخت این بارو موجب شکل‌گیری محلاتی در داخل و بیرون شهر گردید.^۱ علاوه بر این، در این دوران، چون عتبات عالیات تحت حکومت عثمانی قرار داشت، برای تشویق زیارت مشهد و سهولت زیارت، جاده‌های زیارتی مشهد از نظر مسیر و کاروان‌سراهای بین راه مورد تقویت و بازسازی قرار گرفت.^۲

یکی دیگر از عوامل گسترش شهر مشهد در این دوره، موقوفات گسترده شاه‌عباس و امرا و بزرگان صفوی بر حرم مطهر امام رضا (علیه السلام) بوده است. بخش اعظم این موقوفات، وقف بر زائران حضرت رضا (علیه السلام) یا وقف بر بناهایی بوده که شاه و درباریان وی در مشهد ساخته‌اند.^۳

از جمله کارهای مهم شاه‌عباس در مشهد احداث خیابان مشهد است که به صورت شمال شرقی، جنوب غربی مشهد را به دو قسمت تقسیم می‌کرد. آب چشمه گلسب (چشمه گیلاس) که در دوره تیموری به مشهد رسیده بود، با حفر قنات‌ها افزایش یافت. این آب در امتداد خیابان روان گردید و وارد صحن جدیدالتأسیس که شاه‌عباس در جلوی ایوان امیرعلیشیر ساخته بود، می‌شد. ایوان و مناره دیگری در ضلع دیگر صحن، مقابل ایوان امیرعلیشیر، ساخته شد. بناهای دیگری نیز به همت دولتمردان صفوی در اطراف این صحن ساخته شد که موجب گسترش شهر مشهد گردید. بناهایی مانند: «گنبد الله‌وردی‌خان»، «گنبد حاتم‌خانی»، «دارالفیض» و «توحیدخانه» در جنوب شرقی صحن عباسی.^۴

در این دوره، ساخت کاروان‌سراهای درون شهری در مشهد، باعث رونق تجارت و گسترش شهر مشهد گردید.^۵

۱- تاریخ مشهد، ۲۲۷-۲۲۶.

۲- کاروانسراهای ایران، ۳.

۳- ساختار نهاد و اندیشه دینی در عصر صفوی، ۳۲۱-۳۲۸؛ آثار الرضویه، ۱۳۵.

۴- عالم‌آرای عباسی، ۱۴۰۹/۲.

۵- کاروانسراهای ایران، ۳.

از دیگر اقدامات شاه تهماسب، مطلاع کردن گنبد حضرت رضا علیه السلام بوده است^۱. در عهده شاه عباس، به دلیل علاقه خاص وی به مشهد، این شهر سخت مورد توجه قرار گرفت. شاه عباس مشهد را پس از ده سال به سال ۱۰۰۶ ه. ق. از اشغال قوم ازبک آزاد کرد و در سال ۱۰۱۰ ه. ق. براساس نذری که داشت، پیاده از اصفهان به مشهد آمد. این امر باعث تشویق بیش از پیش مردمان ایران برای زیارت مرقد امام رضا علیه السلام گردید.^۲

یکی از وقایع مهم عهد صفوی در مشهد، گسترش مدارس است که مشهد را به عنوان مرکز فرهنگی و مذهبی در این دوران مطرح کرد. مدارسمانند خیرات خان (۱۰۵۷ ه. ق.)، میرزا جعفر (۱۰۵۹ ه. ق.)، فاضل خان (۱۰۵۷ ه. ق.)، عباسقلی خان (۱۰۷۷ ه. ق.)، سمیعیه (۱۰۸۳ ه. ق.)، حاج حسن (۱۰۸۵ ه. ق.)، سعیدیه (۱۰۸۷ ه. ق.)، نواب (۱۰۸۵ ه. ق.) و نایب (۱۰۸۶ ه. ق.) در این دوره در مشهد ساخته شد.^۳

از جمله وقایع مهم مشهد در روزگار صفویان، زمین لرزه سال ۱۰۸۴ ه. ق. است که مخرب‌ترین زلزله در تاریخ شهر مشهد بوده است. در این زمین لرزه که در ۱۵ ربیع‌الثانی ۱۰۸۴ ه. ق. روی داد، دو سوم مشهد، از جمله گنبد مطهر حضرت رضا علیه السلام، گنبد مسجد گوهرشاد و بسیاری از ساختمان‌های عمومی ویران گردید و ۴۰۰۰ تن کشته شدند.^۴

پس از زلزله گروهی از معماران و هنرمندان به دستور شاه سلیمان صفوی برای مرمت بناهای آستان قدس به مشهد فرستاده شدند. شرح این مرمت‌ها در کتیبه‌های مختلف حرم از جمله کتیبه ایوان شمالی مسجد گوهرشاد و کتیبه داخل دارالسیاده

۱- آستان قدس دیروز و امروز، ۳۳.

۲- تاریخ مشهد، ۲۰۳.

۳- حوزه علمیه خراسان، ۲۴۲، ۲۰۸، ۱۹۵، ۲۰۲، ۱۸۱، ۱۷۲، ۱۵۰، ۱۳۹.

۴- تاریخ زمین لرزه‌های ایران، ۱۶۳.

آستان قدس نوشته شده است.^۱

در جمع‌بندی تحولات کالبدی شهر مشهد در روزگار صفوی، می‌توان گفت ایجاد باروی شهر مشهد در سال ۹۴۳ ه.ق و ایجاد خیابان مشهد، باعث شکل‌گیری محلات شهر مشهد گردید و ساختار و آرایش محلات شهر را تحت تأثیر قرار داد؛ به گونه‌ای که شهر مشهد تبدیل به شهری با ویژگی‌های شهری، مانند ارگ مذهبی، حرم مطهر و حصار آن، ارگ حکومتی (چهارباغ) و بازار گردید. و تبدیل به یکی از شهرهای بزرگ زمان خود شد.^۲

شهر مشهد با توجه ویژه شاهان صفوی و فزونی زائران، رونق و ثروت روزافزون یافت و با گسترش موقوفات آستان قدس و ساخت و ساز مدارس، تبدیل به قطب اصلی علمی، دینی و تجاری در پایان این دوره گردید.^۳

در دوران شاه‌سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵ تا ۱۱۳۵ ه.ق)، مشهد دچار افول گردید. هم‌زمان با محاصره اصفهان به دست افغان‌ها، در مشهد نیز نابه‌سامانی و پریشانی حکمفرما شد و مشهد در دست نیروهای مختلف دست‌به‌دست گردید.^۴ مهم‌ترین واقعه مشهد در این دوران ساخت ارگ حکومتی در حاشیه جنوب غربی شهر به دستور ملک‌محمود سیستانی است که حکومت مشهد را بین سال‌های ۱۱۳۵ تا ۱۱۳۹ ه.ق در اختیار داشت.^۵

از برآمدن نادر تا دوره معاصر

در سال ۱۱۳۹ ه.ق. نادرشاه افشار مشهد را تصرف کرد و از سال ۱۱۴۲ ه.ق. تا زمان مرگ نادر (۱۱۶۰ ه.ق.)، مشهد به عنوان مرکز جهان‌گشایی‌های وی یک

۱- خراسان ابنیه و مشاهیر، ۱۰۹؛ سیاحتنامه شاردن، ۳۰۳/۱، ۲۱۱/۳ - ۲۱۰.

۲- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۲۳۱.

۳- همان، ۲۳۲.

۴- همان، ۲۳۲.

۵- همان، ۲۳۲.

دوران طلایی را سپری کرد.^۱

به دستور نادر در این دوران ساخت‌وسازهای بسیاری در حرم مطهر و شهر مشهد انجام شد، اقوام مختلفی به مشهد کوچ داده شدند و کاروان‌سراهای مختلفی در مشهد ساخته شد. تامپسون نماینده کمپانی هند شرقی که در ۱۱۵۳ ه. ق به مشهد سفر کرده، رونق و آبادانی شهر را ستوده است. او تعداد کاروان‌سراهای شهر را ۹۰ مورد گزارش کرده و جمعیت شهر را قریب ۲۵۰ هزار نفر دانسته است.^۲ در پایان عهد نادری، بر اثر حرص و آز نادر و ستمگری مأموران مالیاتی وی زندگی برای مردم در مشهد دشوار گردید و بازار بازرگانی عمومی در مشهد از رونق افتاد.^۳

پس از کشته شدن نادر در ۱۱۶۰ ه. ق، مشهد اهمیت خود را به عنوان پایتخت از دست داد و تنها مرکز یک حکومت پوشالی بود که بین دو منطقه رقابت شاه درانی در مشرق و کریم‌خان زند در مغرب قرار داشت. مدت بیش از چهل سال نوّه کور نادر، شاهرخ میرزا، رسماً بر این دولت حکومت کرد و دربار رقت‌انگیزش را در مشهد نگاه داشت.^۴

پسران یاغی شاهرخ، نصرالله میرزا و نادر میرزا خزاین حرم را برای بذل و بخشش بین طرفداران خود غارت کردند. منازعات حکومت و هجوم مجدد ازبک‌ها به مشهد در این سال‌ها لطمه فراوانی به شهر وارد کرد و باعث تقلیل اعتبار و جمعیت شهر مشهد شد.^۵

در سال ۱۲۱۰ ه. ق، آغامحمدخان قاجار به طور رسمی تاجگذاری کرد و در همان سال مشهد را تصرف کرد؛ ولی چون در سال بعد درگذشت، جانشین او

۱- جغرافیای شهری مشهد، ۱۳۵.

۲- همان، ۱۳۶.

۳- جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان، ۲۱.

۴- جغرافیای شهری مشهد، ۱۳۶.

۵- مشهد، ۱۳۷.

فتحعلی شاه در ۱۲۱۸ ه. ق مشهد را مجدداً فتح کرد. تسلط ازبک‌ها بر مرو موجب کوچ هزار خانواده مروی به مشهد شد. از وقایع این دوره، قیام خوانین خراسان علیه دولت و قیام و جنگ چند ساله «سالار» والی خراسان با دولت بود که مشهد را به شهری نظامی تبدیل کرد.^۱

از وقایع مهم کالبدی شهر در این دوره می‌توان به بازسازی و توسعه ارگ مشهد، احداث صحن نو حرم مطهر حضرت رضا (علیه السلام)، احداث چند مدرسه در مشهد مانند مدرسه سلیمان‌خان و علی‌نقی میرزا، عمران و به‌سازی حرم مطهر و شهر مشهد، ساخت سرای وزیر نظام و شکل‌گرفتن بست‌های حرم مطهر اشاره کرد. نوشته‌های ایرانیان و سیاحان خارجی راجع به مشهد، اطلاعات مبسوطی از شهر مشهد در این دوره در اختیار ما قرار می‌دهد.^۲

گزارش مفصل مأموران انگلیسی از مشهد که در اواخر دوره قاجار برای وزارت جنگ انگلیس تهیه شده، به‌خوبی نشان‌دهنده وضعیت نابه‌سامان مشهد از جنبه‌های گوناگون اقتصادی، معیشتی و وضعیت کالبدی شهر است.^۳

در چهل سال آخر حکومت قاجار در ایران، حوادث سیاسی و اجتماعی متعددی چون زلزله سال ۱۳۱۱ قمری، ترور ناصرالدین شاه در ۱۳۱۳ ه. ق، وقوع انقلاب مشروطه در ۱۳۲۴ ه. ق و به‌توپ بستن و چپاول حرم مطهر رضوی به دست روس‌ها در ۱۳۳۰ ه. ق رخ داد که زمینه‌ساز حکومت پهلوی و شروع دوران نوسازی و مدرنیته در ایران و مشهد است.^۴

پس از کودتای ۱۲۹۹ ه. ش، دولت کودتا پرچمدار نوگرایی و دگرگونی شیوه کهن زیست و تولید شد و دگرگونی کالبدی شهر را در دستور کار خود قرار داد.^۵

۱- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۲۳۹.

۲- همان، ۲۴۲ - ۲۴۰.

۳- فرهنگ جغرافیایی خراسان، ۹۷۳ - ۹۴۱.

۴- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۲۴۳.

۵- از شار تا شهر، ۱۶۳ - ۱۵۹.

مشهد که از دوران صفوی تا اواخر قاجار تغییر آشکاری نیافته و شکل دیرین خود را در درون برج‌ها و باروی قدیمی حفظ کرده بود، در ابتدای قرن حاضر چهره جدیدی به خود گرفت؛ ساختمان‌های نویی در آن پدیدار شد و شهر در درون باروی قدیمی گسترش یافت. احداث خیابان‌ها و ساختمان‌های تازه، شکل قدیمی شهر را عوض کرد. خیابان‌های اصلی کنونی شهر مشهد در ده سال اول حکومت رضا شاه شکل گرفت، از جمله خیابان امام رضا در سال ۱۳۰۷، خیابان پهلوی (آزادی) در ۱۳۰۸، خیابان بهار در ۱۳۰۸، خیابان دور حرم موسوم به فلکه حضرتی در ۱۳۰۹، خیابان تهران در ۱۳۰۹ و خیابان طبرسی در ۱۳۱۰ ه.ش احداث شد. خیابان‌ها را طوری طرح‌ریزی کردند که غالب آنها به خیابان‌های اصلی قدیمی شهر، بالاخیابان و پایین‌خیابان یا خیابان دور حرم ختم شود.^۱

احداث خیابان‌های جدید باعث گسترش شهر شد. کسانی که منازلشان در زمان خیابان‌کشی خراب شده بود و یا به قصد سکونت دائم به مشهد می‌آمدند، احتیاج به منازل جدیدی داشتند در نتیجه شهر از مرکز به سمت جنوب غرب و غرب که از سایر نواحی مرتفع‌تر و هوای بهتر و آب فراوان‌تری داشت، گسترش یافت. از این روی، باروی این قسمت زود ناپدید گردید، ولی باروی شمال و شرق شهر تا حدود سال ۱۳۲۰ ش و چند سال بعد از آن دست نخورده باقی ماند و تا مدت‌ها سر پا بود.^۲

توسعه شهر در دهه ۱۳۲۵ تا ۱۳۳۰ ش نیز به سمت جنوب غرب و غرب ادامه یافت و ساخت ایستگاه راه آهن و فرودگاه مشهد بعدها تأثیر زیادی در چگونگی توسعه شهر گذاشت.^۳

دلایل عمده رشد افقی و سریع مشهد که از سال ۱۳۲۰ شروع و همچنان ادامه دارد، عبارت‌اند از:

۱- جغرافیای شهر (شهر مشهد)، ۱۸۴.

۲- همان، ۱۸۴.

۳- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۲۷۷.

۱- وقوع جنگ جهانی دوم در شهریور ماه ۱۳۲۰ گرچه مشکلاتی در تمام شئون اقتصادی و اجتماعی برای ایران پدید آورد، ولی در بعضی از شهرهای ایران، از جمله مشهد، سبب فعالیت‌های اقتصادی جدید و رونق در کسب و تجارت و فعالیت‌های مربوط به حمل و نقل شد. در نتیجه طبقه متمکن جدیدی پدید آمدند که پیدایش همین طبقه در توسعه شهر مؤثر واقع گردید.

۲- مهاجرت مردم نواحی دیگر به مشهد به دلیل رواج کسب و کار در مشهد باعث گسترش جمعیت شهر شد. مهاجرت تجار شهرهای کوچک خراسان، مهاجرت زارعان به‌ویژه از جنوب خراسان بر اثر خشکسالی و اصلاحات اراضی، مهاجرت محصلان و مهاجرت عده‌ای از شهرهای دیگر استان‌ها برای یافتن کار به مشهد نیز باعث گسترش روزافزون شهر مشهد شد.

۳- وجود زمین‌های موقوفه در مشهد که با هزینه کم به مردم واگذار شد نیز از عوامل مهم گسترش شهر پس از شهریور ۱۳۲۰ ش است. این اراضی به‌ویژه در بخش‌های غربی و جنوب غربی به سرعت مسکونی شدند و مورد استفاده قرار گرفتند.^۱

از دهه پنجاه به بعد رشد فیزیکی مشهد تابع سیاست‌های طرح جامع شهر شد. مهم‌ترین محور اصلی توسعه در این سال‌ها جاده سنتو است که محدوده جنوبی و غربی مشهد را تا سال ۱۳۵۷ ش تعیین کرد. ایجاد دانشگاه فردوسی و پارک ملت در محدوده غربی جاده سنتو از عواملی بودند که گسترش شهر را به سمت غرب تسریع کردند.

به این ترتیب در این سال‌ها بسیاری از روستاهای اطراف در بافت شهر ادغام شدند. با سرعت یافتن شهرنشینی در ایران (۱۳۴۰ ش به بعد) شهر مشهد نیز شهرنشینی شتابان را تجربه کرد. مطابق آمار سرشماری‌های انجام شده، در حالی که جمعیت این شهر در فاصله سال‌های ۱۲۷۰ تا ۱۳۴۰ ش فقط هر ۳۵ تا ۴۰ سال دو

۱- جغرافیای شهر (شهر مشهد)، ۱۸۷-۱۸۶.

شکل‌گیری مشهد از ابتدا تاکنون > ۳۱۷

برابر شده است، طی ۲۵ سال اخیر در هر دوره ده ساله، جمعیت مشهد به دو برابر افزایش یافته است.

نکته دیگری که می‌توان از آن به‌عنوان ویژگی شهرنشینی در مشهد یاد کرد، عدم تعادل بین افزایش جمعیت و افزایش مساحت شهر است. ارقام حاکی از آن است که در فاصله سال‌های ۱۲۷۰-۱۳۱۰ شمسی، میزان افزایش مساحت کمتر از میزان رشد جمعیت شهر بوده است. به طوری که به ازای دو برابر شدن جمعیت شهر، مساحت آن ۱/۵ برابر افزایش یافته است. حال آنکه در ده ساله (۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ ش) در قبال دو برابر شدن جمعیت، مساحت شهر سه برابر شده است.^۱ سرشماری و آمار نفوس و مسکن سال‌های ۱۳۳۵-۱۳۷۵ ش گویای این حقیقت است که شهر مشهد در طول چند دوره آماری، رشدی بیشتر از رشد طبیعی جمعیت در سطح کشور داشته است، به گونه‌ای که با شروع رشد سریع شهرنشینی در ایران، یعنی از ۱۳۳۵ ش به بعد، رشد جمعیت در مشهد همواره از متوسط کشوری بیشتر بوده است.^۲

موضوع گسترش شتابان شهر مشهد و رشد حاشیه‌نشینی که از تبعات اسکان غیرقانونی در محدوده شهرهاست در عمل پیش‌بینی‌ها و آینده‌نگری‌ها در مورد طرح جامع قدیم شهر مشهد را با مشکل مواجه کرد. رشد ناموزون شهر در دوره‌های قبل، لزوم ارائه طرح کالبدی جدیدی را برای شهر ضرورت بخشید که این طرح در ۱۳۷۱ به تصویب رسید. در طرح جدید علاوه بر ارائه اطلاعات گسترده‌ای از شرایط اجتماعی و اقتصادی و ... به ویژه وضعیت کالبدی شهر، آینده‌نگری و سیاست‌گذاری رشد و توسعه شهر در برنامه‌ای تا افق سال ۱۳۹۵ ارائه گردیده است.^۳

۱- در جست‌وجوی هویت شهری مشهد، ۲۷۸.

۲- همان، ۲۷۸.

۳- همان، ۲۸۱ - ۲۸۰.

اماکن متبرک حرم رضوی

در بحث تاریخ مشهد به کهن‌ترین آثار موجود در حرم رضوی اشاره شد. در این بخش ابنیه حرم مطهر به اختصار معرفی می‌شود. این نکته قابل یادآوری است که آهنگ رشد و توسعه و میزان خدمات در آستان قدس رضوی، چنان سرعت چشمگیری دارد که در هر ماه اطلاعات مربوط به جایگاه‌ها و خدمات تغییر و تحول می‌یابد.

گنبد مطهر: گنبد اولیه حرم مطهر همان است که مأمون بر روی گور پدرش هارون ساخته بود. پس از شهادت حضرت رضا علیه السلام و دفن آن حضرت در گنبد هارونی، این گنبد تا حدود نیمه دوم قرن چهارم هجری بر پا بوده است. این بنا را سبکتگین غزنوی خراب کرد، اما فرزندش محمود دوباره آن را ساخت.^۱ قرآنی کهن که در سال ۴۲۱ ه. ق، یعنی روزگار سلطان محمود غزنوی وقف شده و در وقف‌نامه آن آمده است که از زیر گنبد و مسجد خارج نشود^۲، گواه این موضوع است.

بنای این گنبد را شرف الدین قمی، حاکم مرو در عهد سلطان سنجر سلجوقی، بین سال‌های ۵۰۸ تا ۵۲۰ ه. ق تجدید عمارت کرد و بار دیگر سلطان محمد

۱- خراسان ابنیه و مشاهیر، ۲۶.

۲- راهنمای قرآن، ۳۶.

الجایتو آن را بین سال‌های ۷۰۳ تا ۷۱۶ بازسازی نمود. گنبد فعلی به شکل هلال است و پوشش داخلی آن عرقچینی است که با سه کنج و کاربندی گوشه‌سازی و سپس با مقرنس پوشیده شده است. ارتفاع کف تا پوشش داخلی ۱۸٫۸۰ و تا پوشش بیرونی ۳۱٫۲۰ متر است.^۱ ازاره بقعه مطهر که کاشی سنجری است، اهدایی زمردملک خواهرزاده سلطان سنجر سلجوقی است. کتیبه‌های زرین‌فام بالای ازاره را علی بن محمد مقری در ۶۱۲ ه. ق. اهدا کرده است. داخل بقعه مطهر به سال ۷۶۰ ه. ق. مرمت شده است.^۲

روی دیوارهای حرم مطهر که در سده اول پس از دفن پیکر مطهر، گچ مالی و نقاشی ساده داشت، در دوره‌های بعد بار دیگر، گچ مالی کردند و با نقوش ظریف و بسیار زیبا، آن چنان‌که در قصور صفویه و بقعه خواجه ربیع مشهد دیده می‌شود، آراستند. چون نقاشی عهد صفوی در نتیجه دود شمع‌ها و قندیل‌ها تیره‌وتار شده بود، به امر نادرشاه افشار مجدداً تجدید گردید. نقاشی بدنه حرم تا سال ۱۲۷۵ ه. ق. باقی بود، اما در این سال میرزا محمدحسین عضدالملک، متولی‌باشی آستان قدس رضوی نقاشی عهد صفوی را گچ مالید و آینه‌کاری کرد.^۳

بر روی کتیبه کمربندی نزدیک به لبه غرفات فوقانی داخل حرم، سوره جمعه به‌طور برجسته بر روی گچ به خط ثلث علیرضا عباسی نوشته شده و روی حروف آن آینه‌کاری گردیده است.^۴

ضریح مطهر: بنا بر شواهد تاریخی تاکنون چندین ضریح بر روی مرقد شریف امام رضا علیه السلام نصب گردیده که ضریح فعلی پنجمین ضریح است.
- **ضریح اول:** اولین ضریح مرقد امام علیه السلام ضریحی چوبی طلا و نقره کوب بوده که

۱- راهنمای گنجینه قرآن، ۲۶ - ۲۸؛ تاریخ آستان قدس، ۷۲.

۲- همان، ۲۶ - ۲۷.

۳- همان، ۲۷.

۴- همان، ۲۸.

در سال ۹۵۷ ه. ق در زمان شاه تهماسب اول صفوی نصب شده است.^۱
- **ضریح دوم:** این ضریح را در سال ۱۱۶۰ ه. ق شاهرخ میرزا نواده نادر شاه افشار وقف کرده است. جنس آن از فولاد و مفرغ زراندود است که با نگین‌های زبرجد و یاقوت ترصیع شده است. این ضریح که با حجمی بزرگ‌تر از ضریح قبلی بر روی ضریح چوبی نصب شده بود، از سال ۱۱۶۰ ه. ق به مدت ۷۳ سال بر روی مرقد مطهر قرار داشت.^۲

- **ضریح سوم:** این ضریح که به ضریح فولادی مشهور است در ۱۲۳۳ ه. ق بر روی ضریح‌های دیگر نصب شد. طول این ضریح پنج متر، عرض آن سه متر و ارتفاع آن دو متر است. در دوران شورش سالار در خراسان، صفحات طلا و نقره‌ای که بر روی ضریح نصب بوده به سرقت رفت. ضریح فولادی تا سال ۱۳۳۸ مورد استفاده بود و پس از آن به موزه آستان قدس منتقل شد.^۳

- **ضریح چهارم:** معروف به ضریح شیر و شکر در سال ۱۳۳۸ ش بر روی ضریح دوم نصب گردید. این ضریح را که هنرمندان اصفهانی به سرپرستی حاج محمدتقی ذوفن و با اشراف استاد مرحوم ابوالحسن حافظیان ساخته‌اند، دارای چهارده دهانه به نام چهارده معصوم است که شش دهانه آن در طرف بالا سر و پایین پا و هشت دهانه آن در پیش رو و پشت سر مبارک است، طول آن ۴٫۰۵ متر، عرض آن ۳٫۰۶ متر و ارتفاع آن ۳٫۳۰ متر است.^۴

بر لبه بالای ضریح در چهار سمت ۴۴ گلدان طلا و ۴۴ ترنج طلا نصب شده و بر بدنه آن در چهار سمت ۱۸ ترنج طلا با اسماء کلمات طیبات و صلوات به خط زرین و به قلم احمد زنجانی نوشته شده است. قسمت بالای دهانه‌ها تا سقف ضریح

۱- ضریح مطهر امام رضا علیه السلام و پیشینه آن، ۱۰۸.

۲- همان، ۱۱۰-۱۱۱.

۳- همان، ۱۱۴-۱۱۵.

۴- همان، ۱۱۶.

مطهر با گل و برگ و قطاربندی از جنس طلا، نقره و مینا تزیین شده است.^۱
- **ضریح پنجم:** چون باگذشت حدود چهار دهه از زمان نصب ضریح چهارم، به مرور زمان ارکان ضریح شیر و شکر پوسیده و روکش‌های نقره‌ای و طلایی آن ساییده شده بود، ساخت ضریح پنجم مورد توجه قرار گرفت.^۲

ضریح پنجم، براساس طرح ابتکاری استاد محمود فرشچیان هنرمند برجسته معاصر، ساخته شد و به ضریح نور (ضریح سیمین و زرین) موسوم گردید. این ضریح نفیس در اسفندماه ۱۳۷۹ هم‌زمان با عید سعید قربان طی مراسمی با شکوه و سرشار از معنویت، با حضور مقام معظم رهبری مدظله العالی و تولیت عظمای آستان قدس رضوی به‌جای ضریح قبلی نصب گردید.^۳

ضریح فعلی حدود ۱۲ تن وزن دارد و از ویژگی‌های آن، ضخامت پوشش نقره‌ای و طلایی آن و نیز اتصال روکش‌ها بدون پیچ است. طول ضریح ۴٫۷۸ متر، عرض آن ۳٫۷۳ متر و ارتفاع آن با محاسبه سنگ و پایه ۳٫۹۶ متر است. این ضریح جمعاً دارای چهارده دهانه در اطراف است و دو سوره مبارکه هل اتی و یس به صورت کتیبه در دور تا دور آن نوشته شده است. هر دو کتیبه و دیگر خطوط ضریح مطهر مشتمل بر آیات الهی و اسماء حسنی است. از جمله امتیازات ضریح پنجم یکپارچه بودن آن و برخوردارگی از صلابت و استحکام مناسب است. تأکید بر اسلامی و ایرانی بودن تمامی عناصر و اجزای ضریح از دیگر ویژگی‌های آن است.
- **مسجد بالاسر:** این مسجد به ابعاد ۴/۵×۸ و ارتفاع ۹ متر در غرب مضجع شریف حضرت رضا علیه السلام واقع است در سمت قبله مسجد محرابی قرار دارد و از سمت غربی آن به واسطه دری به دارالسیاده حرم مطهر متصل می‌شود. ازاره مسجد با کاشی‌های سنجری، دیوارهای بنا با کاشی‌کاری و سقف آن با کاسه‌بندی

۱- ضریح مطهر امام رضا علیه السلام و پیشینه آن، ۱۱۷.

۲- همان، ۱۱۷-۱۱۸.

۳- همان، ۱۱۸.

تزیین شده است. این بنا بعد از گنبد مطهر، کهن‌ترین بنای اماکن متبرکه است و قدمت آن را بیش از ده قرن برآورد می‌کنند. بانی مسجد بالاسر به روایت تاریخ بیهقی «ابوالحسن عراقی» از رجال بنام دوره غزنوی است.^۱

ابنیه روزگار تیموری در حرم مطهر عبارت‌اند از:

- **مسجد جامع گوهرشاد:** این بنا که به اهتمام گوهرشاد، همسر شاهرخ تیموری، در سال ۸۲۱ ه.ق به پایان رسیده یکی از مساجد باشکوه ایران است. این مسجد در قبله حرم مطهر حضرت رضا علیه السلام واقع شده و دارای ۹۴۱۰ متر مربع وسعت است. ابعاد صحن مسجد ۵۵×۵۰ متر و بقیه مساحت آن شامل چهار ایوان، هفت شبستان، یک گنبد و دو گلدسته است. مسجد گوهرشاد از نوع مساجد چهار ایوانی است که ایوان اصلی آن در جانب قبله صحن به ایوان مقصوره شهرت دارد. گنبد مسجد بر فراز همین ایوان و دو گلدسته در طرفین ایوان بنا شده است. جامع گوهرشاد که بازیباترین و نفیس‌ترین کاشی‌های زمان خود تزیین شده بود، در طول ششصد سال گذشته مکرر مرمت و کاشی‌های آن تعویض گردیده است، ولی با این همه همچنان از زیبایی و نفاست خاصی برخوردار است.^۲

- **رواق دارالحفاظ:** دارالحفاظ بنایی است در جنوب حرم مطهر که به دستور گوهرشاد ساخته شده است. مساحت آن ۲۱۷ متر مربع است و در طلای پیش روی مبارک به این رواق گشوده می‌شود. این رواق از قدیم محل تجمع حافظان قرآن و انجام مراسم خطبه و صغه بوده است. آزاره این رواق از سنگ و کاشی معرق است و دیوارها و سقف آن در دوره قاجار آینه‌کاری شده است.^۳

- **رواق دارالسیاده:** این رواق به مساحت ۳۷۳ متر مربع در جنوب غربی بقعه مطهر واقع است. دارالسیاده از شمال به بقعه مطهر، از جنوب به مسجد گوهرشاد،

۱- شمس‌الشموس، ۴۹.

۲- سیمای تاریخی - فرهنگی، ۱۴۶.

۳- قبله‌گاه عاشقان، ۶۶.

از شرق به رواق دارالحفاظ و از غرب به رواق دارالولایه اتصال دارد.^۱
پوشش دارالسیاده متشکل از یک گنبد مرکزی است که به دو گنبد کوچک تر تکیه دارد. گوشه سازی گنبدها با کاربرندی انجام شده و ارتفاع بنا از کف تازیر طاق سرسرا ۲۰/۸۷ متر است.^۲

از راه بنا با کاشی های معرق شش ضلعی که بر روی سنگ نصب شده تزیین یافته است.^۳ از بالای ازاره به بعد آینه کاری است که این آینه کاری ها با اشکال گره و آینه های رنگارنگ با نقوش اسلیمی، خطایی و ترنج تزیین شده است.^۴

- **مدرسه پریزاد:** این بنا که اکنون در ضلع غربی بیوتات بالاسر حرم مطهر امام رضا علیه السلام، روبه روی مدرسه دو در و جنب رواق دارالولایه واقع است، در گذشته بر روی بدنه بازار زنجیر قرار داشته است. این بنا را در سال ۸۲۳ ه. ق. پریزاد خانم ندیمه گوهرشاد احداث کرده است.^۵

مدرسه پریزاد همانند دیگر مدارس دوره تیموری بنایی است چهار ایوانی به مساحت ۳۰۰ متر مربع در دو طبقه، شامل ۲۲ حجره و چهار ایوان در چهار سمت حیاط مدرسه. این بنا اکنون پس از مرمت و بازسازی به عنوان یکی از رواق های حرم مطهر مورد استفاده است.^۶

- **مدرسه دو در:** این مدرسه در مجموعه اماکن و بیوتات متبرکه، در جنوب غربی حرم مطهر، روبه روی مدرسه پریزاد و شرق صحن جمهوری اسلامی واقع است.^۷

۱- قبله گاه عاشقان، ۶۷.

۲- بارگاه رضا، ۲۶.

۳- معماری تیموری در خراسان، ۲۵۴.

۴- حواشی مقاله گنبد مطهر، ۶۸.

۵- حوزه علمیه خراسان، ۱۰۳.

۶- همان، ۱۰۵.

۷- همان، ۱۱۶.

مدرسه دودر که از اصیل‌ترین و زیباترین بناهای عصر تیموری است، در دوران سلطنت شاهرخ تیموری به سال ۸۴۳ ه. ق به همت امیریوسف خواجه بهار از امرای تیموری ساخته شده است.

این مدرسه چهار ایوانی دارای ۵۰۰ متر مربع زیر بنا، در دو طبقه، و ۳۲ حجره است. در اضلاع شمال غربی و جنوب غربی مدرسه دو گنبد قرار دارد که بانی مدرسه در زیر گنبد جنوب غربی دفن است.^۱

در حال حاضر، این بنا پس از مرمت‌های چند دهه اخیر به عنوان دارالقرآن آستان قدس مورد استفاده است.

در اواخر عهد تیموری، سلطان حسین میرزا بایقرا صحن کوچکی در شمال روضه امیرعلیشیر نوائی بنا کرد. همچنین ضلع جنوبی صحن انقلاب تماماً از آثار اوست و نام وی در کتیبه پیشانی ایوان امیرعلیشیر نیز دیده می‌شود. این ایوان را نادرشاه افشار مطابق شرحی که در یکی از کتیبه‌های ایوان آمده مطلقاً کرده است. صحن امیرعلیشیر را شاه عباس کبیر در ۱۰۲۱ وسعت داده و بر عمارات آن افزوده است.^۲

در عهد صفوی، رواق شمالی روضه و گنبد حاتم خانی و گنبد الله‌وردیخان و گنبد اوپک میرزا و چند بنای دیگر ساخته شده که در ادامه معرفی می‌گردد.

- بنای رواق توحیدخانه را به ملا محسن فیض کاشانی نسبت می‌دهند. ازاره آن سنگ مثبت کاری است و نمای دیوار در عهد قاجاری آینه کاری شده است.

- گنبد حاتم‌خانی در شرق روضه منوره قرار دارد و حاتم‌بیگ اردوبادی، از اعقاب خواجه نصیرالدین طوسی، آن را به ۱۰۱۰ ه. ق بنا کرده است. ازاره آن سنگ و تمام جدار بنا با کاشی زیبای عهد صفوی تزیین یافته است.

- گنبد الله‌وردیخان در شمال شرقی روضه بنا شده و تاریخ اتمام آن ۱۰۲۲ ه. ق

۱ - حوزه علمیه خراسان، ۱۱۷.

۲ - خراسان، ابنیه و مشاهیر، ۳۰.

است. تمام بنا با کاشی‌کاری عهد صفوی زینت یافته و این کاشی‌ها ظریف‌ترین کاشی‌های عهد صفوی در آستان قدس رضوی است.
- گنبد اوپک‌میرزا بنای ساده و محکمی است در مشرق دارالحفاظ که نام بانی آن ناشناخته است.

- مسجد ریاض یا مسجد زنانه، متصل به روضه و گنبد الله‌وردیخان، از ابنیه عهد صفوی است، و نام بانی آن در جایی ذکر نشده است.

- قرآن‌خانه رواق کوچکی در زاویه جنوبی ایوان امیرعلیشیر بوده و قرآن‌های نفیس آستان قدس در گذشته در آن جا صیانت می‌شده است. این رواق از ابنیه عهد صفوی است و بانی آن ناشناخته است.

- راهرو سقاخانه واقع در شمال دارالسیاده، از دیگر بناهای عهد صفوی است که چون در سال ۵۹۷ ه. ق، سنگابی برای آشامیدن آب در آن قرار دادند، راهرو سقاخانه نامیده شده است. این سنگاب اکنون در موزه آستان قدس موجود است.
- صحن انقلاب که مکمل صحن امیرعلیشیر است و شرح آن قبلاً آمد. ضلع جنوبی این صحن از ابنیه امیرعلیشیر نوائی است، و سه ضلع دیگر و سه ایوان بزرگ آن را شاه عباس اول در ۱۰۲۱ بنا نهاده است.^۱

ابنیه عهد قاجار عبارت‌اند از:

- صحن آزادی (صحن نو) که در شرق رواق‌های اطراف حرم قرار دارد، در عهد فتحعلی شاه قاجار از محل درآمد اوقاف آستانه بنا گردیده و کاشی‌کاری آن در عهد محمد شاه خاتمه پذیرفته است. این صحن دارای چهار ایوان در چهار طرف و دو طبقه غرفات تحتانی و فوقانی است. ایوان غربی صحن نور را میرزا محمدحسین عضدالملک در ۱۲۸۸ ه. ق مطلق کرده است. دارالسعاده را که در مشرق گنبد حاتم‌خانی واقع است، الله‌یارخان آصف‌الدوله، دایی محمدشاه قاجار، بنا کرده و آینه‌کاری آن را در سال ۱۳۰۰ ه. ق اصغرخان اتابک انجام داده است.

۱ - خراسان، ابنیه و مشاهیر، ۳۰ - ۳۱.

- دارالضیافه، این رواق که در جلو سر در ایوان گنبد الله وردیخان، بین صحن کهنه و نو قرار دارد، در عهد قاجار با سرمایه اوقاف آستان قدس بنا گردیده است. دیوارهای رواق در گذشته آینه کاری و ازاره آن مزین به سنگ‌های مثبت کاری بوده است که در حال حاضر، دیوارها را به جای آینه کاری با کاشی معرق پوشانده‌اند، ازاره را از سنگ مرمر ساخته‌اند و در کتیبه‌های دارالضیافه تصرفاتی کرده‌اند.

- مدرسه علینقی میرزا، این مدرسه زاویه جنوب غربی صحن آزادی قبلاً زمینی متعلق به آستان قدس بود که علینقی میرزا حشمت السلطان، حاکم مشهد، در عهد فتحعلی شاه در آنجا مدرسه کوچکی بنا کرد. پس از عزل او، کارکنان آستان قدس بقای مدرسه را در اتصال به رواق‌های روضه صلاح ندیدند و حجرات مدرسه را محل توقف خدام و فراشان قرار دادند.^۱

مهم‌ترین تغییرات ابنیه حرم مطهر، پیش از انقلاب اسلامی به این قرار است:
- در سال ۱۳۱۶ در محل مدرسه میرزا سعدالدین وزیر خراسان، مشهور به مدرسه پایین پا، در جنوب صحن نو و چندین تیمچه و خانه وقفی و ملکی و بازار، عمارت موزه و کتابخانه قدیم آستان قدس در سه طبقه ساخته شد. مساحت فضا و بنای آن جمعاً ۹۳۹۸ متر مربع بود.^۲

- در ۱۳۳۸ تحویل خانه (از ابنیه گوهرشاد آغا) و گنبد اوپک میرزارا که متصل به هم بود، به صورت رواقی به مساحت ۱۲۲ متر مربع درآوردند و نوسازی و پس از آینه کاری، دارالسلام نامیدند.

- در همین سال حجرات شمالی مدرسه علینقی میرزارا با هم یکی کرده، رواق دارالسرور را به مساحت ۱۱۹ متر به وجود آوردند و آن را آینه کاری کردند.

- در سال ۱۳۴۴ از اتصال قرآن‌خانه و راهروی پشت مسجد بالاسر رواق دارالشکر را به مساحت ۴۲ متر ایجاد کردند. نمای دیوار این قسمت آینه کاری و

۱ - خراسان، ابنیه و مشاهیر، ۳۱.

۲ - همان، ۳۲ - ۳۳.

ازاره آن سنگ مرمر است.

- در سال ۱۳۴۴ راهرو سقاخانه و ممر کفشداری بزرگ صحن کهنه را به رواقی به مساحت ۱۲۸ متر تبدیل کردند و دار الاخلاص نامیدند. ازاره دار الاخلاص از سنگ مرمر و دیوارها و سقف آینه کاری است.

- در همین سال از اتصال حجرات غربی مدرسه علینقی میرزا به یکدیگر، رواق دارالعزّه را به مساحت ۳۶ متر به وجود آوردند. نمای این ایوان آینه کاری و ازاره آن از سنگ مرمر است.

- نیز در همین سال فضای مدرسه علینقی میرزا را به مساحت ۱۹۲ متر مربع به اسلوب مقرنس پوشاندند، نمای دیوار چهار طرف را با کاشی معرق تزیین کردند و آن را دار الذکر خواندند.

- در سال ۱۳۴۷ از اتصال مسجد ریاض واقع در جنب گنبد الله وردیخان و راهرو پشت روضه رواقی ایجاد کردند. نمای دیوار این رواق تماماً کاشی معرق جدید و ازاره آن سنگ مرمر است. این رواق به سبب همجواری با توحیدخانه ملامحسن فیض به دارالفیض موسوم گردید.

بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی

به برکت پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی و توجه به آرمان‌ها و ارزش‌های غنی اسلامی، با عنایت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی علیه السلام و در زمان زعامت رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی خامنه‌ای (مدظله العالی) و در سایه رهنمودهای تولیت آستان قدس رضوی، حضرت آیه الله واعظ طبسی خدمات گسترده‌ای در حوزه حریم حرم مطهر انجام شده است. بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی مساحت ابنیه حرم از ۱۲۰ هزار متر مربع به ۶۰۰ هزار متر مربع افزایش یافته است و ان شاء الله در طرحی دیگر به زودی به ۹۰۰ هزار متر مربع زیر بنا خواهد رسید. مجری این اقدامات سازمان عمران و توسعه حریم حرم مطهر است. این سازمان در راستای توسعه اماکن متبرکه و ایجاد فضاهای فرهنگی و خدماتی متناسب با فرهنگ شیعی و به منظور اعتلای هر چه بیشتر بارگاه ولایت‌مدار رضوی، در سال ۱۳۶۱ تأسیس شده است اهم فعالیت‌های عمرانی صورت گرفته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به شرح زیر است:

رواق‌ها

- رواق دارالولایه: این بنا یکی از رواق‌های بزرگ حوزه حرم مطهر است که هم‌زمان با احداث صحن جمهوری ساخته شده است. از شمال دارالولایه به صحن

بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی» ۳۲۹

انقلاب و بست شیخ طوسی، از شرق به رواق‌های دارالسیاده، دارالاحلاص و دارالشرف و از جنوب به مدرسه‌های دو در و پریزاد و در نهایت به بست شیخ بهایی محدود است، این بنا تقریباً به شکل مستطیل و دارای حدود ۲۴۳۶ متر مربع مساحت است. بنای یاد شده براساس دو طرح و با ابعاد متفاوت ساخته شده، قسمت شرق دارالولایه با دو سقف کاذب دارای طبقه فوقانی است که یک قسمت آن آسایشگاه خدام و قسمت دیگر محل آسایشگاه کفشداران است.

نمای بیرون رواق با بافت معماری اسلامی پوشش یافته است. همچنین کیفیت ساختمانی آن براساس معماری سنتی به صورت حجیم سازی است و از فضای داخلی ستون‌ها به عنوان کانال هوادهی و برق استفاده می‌شود. احداث رواق از سال ۱۳۶۵ آغاز و در سال ۱۳۶۸ به پایان رسیده است. ازاره رواق با انجام کارگروه چینی بر روی قطعات ریز مرمر تزئین یافته و تعداد ۱۵ قالیچه از سنگ مرمر با کارگروه در کف رواق کار گذاشته شده است.^۱

- رواق دارالهدایه: این بنای مجلل و زیبا بعد از انقلاب اسلامی در جنوب غربی روضه منوره بین مدرسه دو در و صحن جمهوری اسلامی احداث و در سال ۱۳۷۱ افتتاح شد. این رواق با زیر بنای ۵۲۶۱ متر مربع، از شمال به رواق دارالولایه، از جنوب به دارالرحمه، از سمت غرب به صحن جمهوری اسلامی و از شرق به مدرسه دو در محدود است.

از آنجا که رعایت سبک معماری اسلامی و حجیم‌سازی در بناهای احداثی بعد از انقلاب اسلامی حایز اهمیت است، سازمان عمران و توسعه حریم حرم، سازه اصلی رواق دارالهدایه را مانند بناهای دیگر به سبک معماری مشرق زمین و حجیم‌سازی، اجرا نموده و به لحاظ تقارن با مسجد گوهرشاد معماری آن را به صورت چهارطاقی سنتی در آورده است. تزئینات داخلی آن به صورت مذهب همراه با کارگروه و نقوش اسلامی است. در تزئین کتیبه‌ها از اسماء الله و آیات و

احادیث به صورت گچ، با زمینه طرح‌های سنتی استفاده شده است. «دارالهدایه»، دارای کاربردی فرهنگی است و پذیرایی فرهنگی از اردوهای زیارتی، سخنرانی و مداحی، جزء برنامه‌های ثابت این رواق است.^۱

- رواق دارالرحمه: این رواق نیز از بناهای جدید الاحداث است که در جنوب غربی اماکن متبرکه و در امتداد رواق دارالهدایه بین جمهوری اسلامی و بست شیخ بهایی قرار دارد.

ساخت این رواق در سال ۱۳۶۹ ه.ش آغاز و در سال ۱۳۷۱ افتتاح شد. دارالرحمه با تقلید از شبستان‌های مسجد گوهرشاد ساخته شده است و ۸۳۱ متر مربع زیربنا دارد. نماسازی داخل رواق از زیباترین کارهای هنری و بی‌سابقه در اماکن متبرکه است. دارالرحمه در اختیار اداره روابط بین‌الملل است و محلی اختصاصی برای پذیرایی و ارائه خدمات فرهنگی مانند نمایش فیلم و اهدای آثار فرهنگی نظیر کتاب، پوستر و... به زائران و میهمانان خارجی است.^۲

- رواق دارالحجه: رواق دارالحجه با ۷۰۰۰ متر مربع زیربنا، در زیر صحن انقلاب احداث شده است. از ویژگی‌های این رواق طرح پنجره فولادی است که در راستای مرقد منور حضرت رضا (علیه السلام) در ضلع جنوبی رواق قرار دارد.

دارالحجه دارای ۱۸۲ ستون به ارتفاع ۷ متر است. ضلع جنوبی رواق در دو طبقه و ضلع شمال آن در سه طبقه سرداب سازی شده است. ازاره بنا با سنگ و تزییناتی چون گچ‌بری، آینه‌کاری، نقاشی و رنگ‌آمیزی، آراسته شده است.

ساخت رواق در اواخر سال ۱۳۸۱ ه.ق آغاز شده و در پایان سال ۸۳ به اتمام رسیده است.

دسترسی به این رواق از طریق دو فضای اصلی زیر بست‌های شیخ طوسی و شیخ حر عاملی میسر است.^۳

۱- قبله‌گاه عاشقان، ۸۱

۲- همان، ۸۲-۸۳

۳- همان، ۸۳-۸۴

بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی ﴿ ۳۳۱

- رواق دارالاجابه: این رواق وسیع در طبقه زیرین دارالولایه، در مغرب سرداب مطهر و بالاسر مبارک امام علیه السلام واقع شده و محدوده پنجره هشتی آن در ضلع شرقی رواق، بعد از بقعه مطهر، نزدیکترین مکان به مدفن امام علیه السلام است.

این رواق مجلل و زیبا در عصر انقلاب شکوهمند اسلامی بنا شده و در شب عید غدیر سال ۱۳۷۹ ه.ش افتتاح گردیده است.

فضای دارالاجابه همانند بنای فوقانی آن ۲۰۰۰ متر مربع وسعت دارد. راه ورود به دارالاجابه از طریق دو راه پله است، یکی در ضلع جنوبی آن از مسیر کفشداری‌های ۱۳ و ۱۴ و راه دیگر، از سمت شمال دارالولایه از طریق ۲۸ پله کوتاه. رواق دارای حدود ۴ متر ارتفاع و ۱۰ ستون در وسط است که در هر ستون دو هواکش برای تهویه تعبیه شده است.

در زاویه جنوب شرقی رواق، یک هشتی با پنجره نقره و سقفی به صورت نیم‌گنبدی وجود دارد که راه ورود به سرداب مطهر امام علیه السلام از این هشتی است. از آزاره به بالا، دورتادور دیوارهای رواق با تزیینات گره آینه و طرح‌های باستانی سنتی، آراسته شده است.^۱

- رواق امام خمینی رهبر: رواق بسیار وسیع و باشکوه امام خمینی رهبر در شرق مسجد گوهرشاد واقع شده و متصل به آن است. این بنای مجلل از شمال به صحن آزادی و رواق‌های دارالعباده، شیخ بهایی و دارالزهد، از غرب به مسجد گوهرشاد و صحن قدس، از جنوب به صحن جامع رضوی و از شرق به موزه محدود است.

افزایش روزافزون زائران حضرت رضا علیه السلام و نیاز مردم به ایجاد بناهای سرپوشیده، باعث گردید که در صحن امام تغییر کاربری ایجاد شود و فضای باز صحن به رواق تبدیل گردد. رواق جدید با زیر بنای ۲۲۰۰۰ متر مربع در دو طبقه احداث گردیده است؛ بدین صورت که ۹۸۰۰ متر مربع به رواق، ۷۶۰۰ متر مربع به شبستان رواق و ۴۶۰۰ متر مربع به فضاهای جانبی آن اختصاص یافته است. تأمین

۳۳۲ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

روشنایی رواق، از طریق نور مصنوعی و نورگیرهایی است که در سقف، تعبیه شده است.

در طرح معماری این رواق سه نکته مدّ نظر معماران و مهندسان قرار گرفته است: یکی اینکه حدّ اقل ستون‌گذاری در دهانه‌های وسیع رواق انجام شده و فاصله محور هر ستون در طبقه زیرین ۸٫۹۴ متر و در شبستان همکف ۱۷٫۸۸ متر است.

دیگر اینکه حفظ دید گنبد منور نیز رعایت شده و برای اینکه دید گنبد از بین نرود، ارتفاع سقف تا کف در طبقه زیرین ۶ متر و در طبقه همکف ۱۴ متر، در نظر گرفته شده است.

و نکته سوم اینکه، طرح معماری بنا، با سازه آن کاملاً منطبق، و هیچ‌گونه دخل و تصرفی در معماری گذشته موجود در اطراف بنا و تغییری در نماهای بر جای مانده به عمل نیامده است.

رواق امام خمینی علیه السلام دارای سه ورودی اصلی از سوی مسجد گوهر شاد، صحن جامع و صحن آزادی است.

نمای رواق امام خمینی، با کاشی معرّق، سقف آن با گچ‌بری و آینه و شبستان آن با گچ و سنگ تزیین می‌گردد.^۱

- رواق دارالحکمه^۲: این بنای زیبا با ۷۳۴ متر مربع مساحت، در حد فاصل بین صحن انقلاب و صحن آزادی و بست شیخ حر عاملی واقع شده و از شمال به بست حرّ عاملی، از جنوب به صحن آزادی و از غرب به صحن انقلاب مرتبط است. عملیات اجرایی رواق در سال ۱۳۷۷ آغاز شده و در سال ۱۳۸۱ مورد بهره‌برداری قرار گرفته است.

رواق دارالحکمه سقف بلندی دارد و نور طبیعی آن از طریق روزنه‌هایی که در

۱- قبله‌گاه عاشقان، ۸۶- ۸۸.

۲- راهنمای کامل رواق‌ها در پایان کتاب آمده است.

سه سرسرا تعبیه شده است، تأمین می‌گردد.

ضلع جنوب شرقی رواق در دو طبقه اجرا شده است. طبقه همکف، به رواق و طبقه اول به سالن تفکیک نذورات با تجهیزات لازم اختصاص یافته است. دسترسی به این طبقه از طریق راهروی بین بست حرّ عاملی و صحن آزادی میسر بوده و علاوه بر این به یک دستگاه آسانسور نیز مجهز است. تهویه رواق از طریق کانال‌های تعبیه شده در جدار و ستون‌های بنا انجام می‌گیرد. ازاره رواق، سنگ مرمر و تزیینات آن ترکیبی از آینه‌کاری و گچ‌بری است. دسترسی به رواق از طریق صحن انقلاب، آزادی و رواق دارالضیافه است.^۱

صحن‌ها

صحن به حیاط وسیع بین بناهای حرم رضوی اطلاق می‌گردد.

- **صحن جمهوری اسلامی:** صحن جمهوری یکی از صحن‌هایی است که پس از انقلاب اسلامی برای رفاه حال زائران ساخته و در سال ۱۳۶۸ افتتاح شد. این بنا در غرب و جنوب غرب روضه منوره جای دارد.

صحن جمهوری ۲۲۲۰۰ متر مربع زیر بنا دارد و مساحت فضای باز آن ۱۱۱۰۰ متر مربع است. این صحن نیز به پیروی از بناهای کهن حوزه حرم مطهر، به سبک معماری سنتی اسلامی ساخته شده و دارای چهار ایوان به قرینه یکدیگر است. الف) ایوان شرقی صحن «باب‌الولایه» نامیده شده و به رواق بزرگ دارالولایه متصل است. این ایوان به طلا آراسته و در کنار آن پنجره‌ای از برنز نصب شده است. بسیاری از زائران از پشت این پنجره به ساحت مقدس حضرت رضا علیه السلام، عرض ادب و کسب فیض می‌کنند.

ب) ایوان شمالی صحن جمهوری اسلامی مشرف به بست شیخ طوسی که به‌لحاظ نزدیک بودن به کتابخانه حضرت، «باب‌العلم» نام گرفته است. بر فراز این

ایوان گلدسته‌ای آراسته به طلا به ارتفاع ۳۰ متر ساخته شده است.
(ج) ایوان غربی صحن جمهوری اسلامی که به قرینه ایوان طلا ساخته شده و «باب‌الغدیر» نام دارد.

(د) ایوان جنوبی صحن جمهوری موسوم به «باب‌الشهاده» که به قرینه ایوان شمالی با دو گذرگاه در طرفین و یک گلدسته طلا به بلندای ۳۰ متر بر فراز آن، ساخته شده است.

سقاخانه صحن جمهوری اسلامی در مقابل ایوان طلا به صورت بنایی هشت‌ترک با سقفی گنبدی شکل ساخته شده است.^۱

- صحن قدس: بنای صحن قدس نیز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به اماکن افزوده شده است. این بنا که در جنوب روضه منوره قرار دارد، از شمال به پشت ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد، از جنوب به صحن جامع، از شرق به قسمتی از رواق امام خمینی و از غرب به بست شیخ بهایی محدود است. صحن قدس به صورت مربع در دو طبقه ساخته شده است. طبقه زیرین شامل انبار و موتورخانه و طبقه همکف شامل ۶ ورودی و ۲۸ حجره در اطراف است که ۱۴ حجره در سمت مسجد و صحن و ۱۴ حجره دیگر در طرف مقابل آن قرار دارد.

این بنا با رعایت معماری اسلامی به سبک بناهای چهار ایوانی ساخته شده و دارای چهار ایوان و سردر است. ایوان جنوبی یا ایوان قبله نسبتاً وسیع‌تر و مشابه ایوان مقصوره است. این ایوان ۱۶ متر ارتفاع دارد و سقف آن به صورت طاسه‌بندی و با کاشی و آجر تزیین شده است. دیواره ایوان تمام با کاشی معرق تزیین یافته و در وسط ایوان، محرابی زیبا تعبیه شده است. دور بالای محراب کتیبه‌ای از کاشی سوره مبارک «نور» را در بر دارد.

ایوان شمالی صحن که پشت ایوان مقصوره جای دارد، با تزیینات گره و کاشی معرق آراسته شده است.

۱- قبله‌گاه عاشقان، ۱۰۲.

بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی ﴿۳۳۵﴾

ایوان‌های شرقی و غربی صحن قدس با کاشی معرق و نمای آجر تزیین یافته‌اند. در سقف ورودی سر در غربی تزیینات طاسه‌بندی و کاشی معرق نیز به کار رفته است.

در طرفین ایوان جنوبی صحن دو راهروی باریک، ارتباط صحن را با صحن جامع رضوی برقرار می‌کند. ضلع شرقی نیز از طریق دو هشتی به رواق امام خمینی علیه السلام مرتبط می‌گردد.

سقف این هشتی‌ها با تزیینات کاشی، آجر و یزدی‌بندی آراسته شده است. وسط صحن، سقاخانه‌ای است که با طرح نمادین قدس شریف، به ابعاد یک هشتم بنای اصلی، ساخته شده است. ارتباط زیر صحن از طریق دو راه پله در دو ضلع غربی و شرقی با سطح صحن برقرار می‌شود.^۱

- صحن جامع رضوی: صحن جامع رضوی که با مساحت ۱۱۷/۵۰۰ متر مربع و تعداد ۵۵ غرفه گنجایش حدود ۷۰/۰۰۰ نفر نمازگزار را دارد، بزرگ‌ترین صحن ساخته شده در طرح توسعه حریم حرم مطهر است. صحن جامع در جنوب اماکن متبرکه واقع شده و از طریق دو بست در جنوب به خیابان‌های امام رضا علیه السلام و خسروی نو (شهید اندرزگو) و از دو سوی شرقی و غربی به بست‌های شرقی و غربی راه دارد. علاوه بر این، صحن جامع از طریق گذرگاه‌های فرعی در شمال، به رواق امام خمینی علیه السلام، صحن قدس و بست شیخ بهایی مرتبط می‌شود.

در اضلاع صحن جامع سه ایوان و سردر بزرگ به نام‌های «ایوان ولی عصر» در ضلع جنوبی، «باب‌الکوثر» در ضلع شرقی و «باب‌الغدیر» در ضلع غربی آن ساخته شده است. همچنین، تعداد ۶ گلدسته بر فراز ایوان‌های رفیع واقع در سه ضلع شرقی، غربی و جنوبی صحن احداث گردیده است.

به دلیل اهمیت ضلع قبله، ایوان و گلدسته‌های آن از نظر ابعاد بزرگ‌تر از دو ایوان دیگر ساخته شده‌اند. گلدسته‌های ضلع شرقی و غربی صحن با ارتفاع ۵۷ متر

۱- قبله‌گاه عاشقان، ۱۰۴-۱۰۵.

به قرینه یکدیگر ساخته شده‌اند و گلدسته‌های ضلع قبله صحن با ارتفاع ۷۰ متر رفیع‌ترین گلدسته‌های موجود در حوزه حرم مطهرند.

سردرهای شرقی و غربی صحن به ارتفاع ۲۶ متر در ۵ طبقه قرار گرفته‌اند. زیربنای سردر شرقی ۲۲/۴۱۰ متر مربع و زیر بنای سردر غربی ۲۱/۸۶۵ متر مربع است. در تزیین صحن جامع، از سنگ‌های ابزار خورده و تزیینات کاشی معرق و معقلی استفاده شده و سنگ فرش صحن، مخلوطی از سنگ‌های الوان، گرانیات و خلیج است.

از شاخصه‌های معماری صحن، ستون‌های سنگی سفید آن است که جلوه‌ای خاص به آن بخشیده است.^۱

- صحن غدیر: صحن غدیر که در زاویه شمال غربی صحن جامع و جنوب غربی اماکن متبرکه ساخته شده، حدود ۱۴/۴۵۳ متر مربع زیر بنا دارد و فضای باز آن ۹/۰۹۲ متر مربع است. این بنا از طرف جنوب شرقی به صحن جامع رضوی، از غرب به مجتمع تجارתי خدماتی غدیر، از شرق به صحن جمهوری اسلامی و از شمال غرب به سردر شیرازی منتهی می‌شود.^۲

- صحن کوثر: این بنا در شمال شرقی صحن جامع و جنوب شرقی اماکن متبرکه واقع شده و ۱۵/۶۴۸ متر مربع مساحت دارد. صحن کوثر از منتهی‌الیه جنوب غربی خود به صحن جامع، از ضلع جنوب غربی به باغچه مرتفع و بلوک B شرقی و از شمال شرق به سردر نواب صفوی منتهی می‌شود. سازه اصلی صحن فلزی - بتنی و نمای صحن، سنگ آجر و کاشی معرق است. راه یافتن به صحن کوثر از طریق خیابان شهید نواب صفوی، صحن هدایت و صحن جامع رضوی است.^۳

- صحن هدایت: این صحن در شمال شرقی اماکن متبرکه با زیربنایی معادل

۱- قبله‌گاه عاشقان، ۱۰۶-۱۰۷.

۲- همان، ۱۰۸.

۳- همان.

بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی» ۳۳۷

۱۷/۹۸۰ متر مربع واقع شده و از ضلع شمال شرقی به ساختمان شماره ۲ دانشگاه علوم اسلامی رضوی، از شرق به مجتمع اقامتی و بازارچه پیر پالاندوز، از جنوب شرق به مقبره پیر پالاندوز، از جنوب و جنوب غرب به ساختمان شماره ۱ دانشگاه علوم اسلامی رضوی و ساختمان مهمان سرا و از شمال و شمال غرب به بنیاد پژوهش‌های اسلامی و ورودی طبرسی محدود است.

عملیات ساخت این صحن از سال ۷۸ آغاز شده است.^{۱، ۲}

بست‌ها

بست در گذشته حریمی بوده است که انسان یا هر موجود دیگر با ورود به آن، از تعقیب و تعرض ایمن می‌ماند و در واقع مردم هرگاه با خشونت‌های سیاسی حکام جور روبه‌رو می‌شدند، به آن جا پناه می‌بردند و شفاعت و دادخواهی می‌خواستند. همچنین، بست در حریم اماکن بزرگ مذهبی، مأمنی برای زائران به هنگام بروز حوادث و پیش‌آمدها به شمار می‌رفته است.

اکنون بست، فضای باز متصل به صحن‌ها و دیگر بناهای اماکن رضوی را تشکیل می‌دهد. در حوزه حرم مطهر حضرت امام رضا (علیه السلام)، شش بست وجود دارد، که چهار بست آن به نام چهار تن از علمای برجسته اسلام نام‌گذاری شده است:

- **بست شیخ طوسی:** این بست در غرب صحن انقلاب واقع شده و به بست علیا یا بست بالا معروف است. در ضلع شمالی این بست ورودی کتابخانه مرکزی و فروشگاه انتشارات آستان قدس رضوی جای دارد و از سمت جنوبی آن از طریق یک ایوان و ورودی‌های طرفین آن به صحن جمهوری متصل است.

- **بست شیخ حرّ عاملی:**^۳ این محل که به بست سفلی یا پایین معروف است، در شرق صحن انقلاب واقع شده است. در ضلع شمالی بست، دانشگاه علوم اسلامی

۱- قبله‌گاه عاشقان، ۱۰۸.

۲- راهنمای کامل صحن‌ها در پایان کتاب آمده است.

۳- راهنمای کامل بست‌های در پایان کتاب آمده است.

رضوی و مهمانسرای حضرت قرار دارد. این بست، محل ورود زائران به صحن آزادی و صحن انقلاب است.

- **بست شیخ طبرسی:** این بست در شمال صحن انقلاب واقع شده و یکی از محل‌های اصلی آمد و شد زائران است. در ضلع شرقی بست دانشگاه علوم اسلامی رضوی، در غرب آن، کتابخانه مرکزی آستان قدس و در جنوب آن ایوان عباسی و بر فراز آن گلدسته نادری جای دارد.

- **بست شیخ بهایی:** این بست در جنوب رواق دارالولایه واقع شده و از بناهای پس از پیروزی انقلاب اسلامی است. در شمال این بست، ورودی رواق دارالولایه از طریق کفشداری‌های ۱۳ و ۱۴، راهرو و مدرسه پریزاد و دودر، و نیز ممر مسجد گوهرشاد و بخش روشنایی حرم قرار دارد. این بست از سمت جنوب به صحن جامع رضوی مرتبط می‌شود. در ضلع شرقی بست، دو سردر بزرگ وجود دارد که یکی، محل ورود به مسجد گوهرشاد و دیگری، محل ورود به صحن قدس است و در ضلع غربی آن، هشتی ورود به صحن جمهوری و رواق دارالرحمه و نیز کتابخانه مسجد گوهرشاد و وضوخانه واقع شده است.

بست شرقی و بست غربی: بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، دو بست در طرفین صحن جامع رضوی به نام‌های بست شرقی صحن جامع و بست غربی صحن جامع احداث شده است.^۱

ورودی‌های مجموعه اماکن متبرک

پس از توسعه حریم حرم مطهر، در حال حاضر دسترسی به مجموعه اماکن متبرک از طریق نُه ورودی به شرح ذیل میسر است:

ورودی‌های خیابان شیرازی، خیابان نواب صفوی و خیابان طبرسی؛
ورودی‌های صحن جامع رضوی، شامل ورودی باب الرضا از سمت خیابان امام

۱ - راهنمای کامل بست‌ها در پایان کتاب آمده است.

بخشی از خدمات آستان قدس رضوی پس از انقلاب اسلامی ﴿۳۳۹﴾

رضا، ورودی باب الجواد از سمت خیابان خسروی نو، ورودی غربی از سمت مسجد هفتاد و دو تن و ورودی شرقی از سمت کوچه عباس قلی خان؛ ورودی صحن کوثر؛ و ورودی صحن هدایت. علاوه بر این، از طریق پارکینگ شماره ۲، دو ورودی که به صحن جامع رضوی از طریق پارکینگ شماره ۳، یک ورودی به صحن هدایت در نظر گرفته شده است.

مراکز فرهنگی

در حوزه فعالیت‌های فرهنگی تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، در آستان قدس رضوی، تنها کتابخانه‌ای با کمتر از ۵۰ هزار جلد کتاب، یک موزه و اداره امور فرهنگی وجود داشت. در حال حاضر، براساس اهمیت اهداف و برنامه‌های فرهنگی و تبلیغی، به‌اهتمام تولید عظمای آستان قدس رضوی، مؤسسه‌های گوناگون علمی، فرهنگی - اجتماعی و آموزشی - پژوهشی که شمار آنها به بیش از ۱۵ مؤسسه می‌رسد، تأسیس شده است. همچنین لازم است برای دستیابی به اطلاعات و گستره فعالیت هر یک از این مؤسسات به پایگاه اطلاع‌رسانی آستان قدس رضوی در شبکه جهانی به نشانی WWW.aqrazavi.org مراجعه کرد. مهم‌ترین این نهادها و مؤسسه‌ها عبارت‌اند از:

شورای عالی فرهنگی

این شورا وظیفه سیاست‌گذاری، نظارت، هماهنگ‌سازی و تقویت پشتوانه فکری و نرم‌افزاری برنامه‌ها و فعالیت‌های فرهنگی و تبلیغی آستان قدس رضوی را بر عهده دارد.

ارزیابی عملکرد مؤسسات فرهنگی و بررسی نقاط قوت و ضعف آنها، تصویب و اصلاح اساسنامه، بررسی طرح‌های پیشنهادی مؤسسات و دبیرخانه، تحلیل

مسائل و مشکلات فرهنگی و اجتماعی، اتخاذ تصمیم کارشناسی و تبیین مأموریت هر یک از دوائر فرهنگی از جمله وظایف این شورا است. این شورا، فعالیت خود را در سال ۱۳۷۸ آغاز نمود و پیش از آن، معاونت فرهنگی وظایف آن را برعهده داشت.

معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

برنامه‌ریزی، هماهنگی، ارتقای کیفی و کمی برنامه‌های تبلیغی و توسعه ارتباطات و خدمات فرهنگی و معنوی به زائران محترم حرم مقدس امام هشتم علیه السلام و علاقه‌مندان آن حضرت در سراسر جهان از عمده وظایف این معاونت است.

بنیاد پژوهش‌های اسلامی

بنیاد پژوهش‌های اسلامی مؤسسه‌ای علمی - پژوهشی برای توسعه و نشر فرهنگ اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام است. این بنیاد که در سال ۱۳۶۳ پایه‌گذاری شد، مؤسسه‌ای غیر دولتی و وابسته به آستان قدس رضوی است. مهم‌ترین اهداف این مؤسسه براساس مفاد اساسنامه آن عبارت از نشر فرهنگ و علوم اسلامی و گسترش معارف جعفری در پرتو پژوهش‌های بنیادی و کاربردی، احیاء و نشر ذخایر و نفایس علمی - اسلامی، ارتقای سطح علمی نیروهای پژوهشی در حوزه علوم اسلامی و تأمین نیازهای پژوهشی آستان قدس رضوی، به ویژه نهادهای فرهنگی است. این بنیاد فعالیت خود را با گروه‌های علمی - پژوهشی در رشته‌های گوناگون آغاز کرد.

بنیاد دارای یک فصلنامه علمی - ترویجی به نام مشکوة است که از سال ۱۳۶۵ با هدف نشر علوم اسلامی و معارف اهل بیت علیهم السلام و ارتقای سطح علمی - فرهنگی جامعه منتشر می‌شود.

از دیگر انتشارات بنیاد تقویم قدس است که از سال ۱۳۶۵ همه ساله منتشر

می شود و مورد استقبال علاقه‌مندان بی شمار قرار دارد.
بنیاد پژوهش‌های اسلامی تاکنون بیش از ۲۰۲۷ عنوان کتاب، با شمارگان نزدیک به ۹ میلیون نسخه در رشته‌های مختلف علوم اسلامی منتشر کرده که بیش از ۶۰ عنوان آن از سوی محافل علمی به عنوان کتاب برگزیده معرفی شده است.

دانشگاه علوم اسلامی رضوی

در این دانشگاه قریب به ۸۰۰ دانشجو در سه مقطع کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا در قالب ۱۸ رشته تحصیلی و گروه‌های مختلف پژوهشی فعالیت می‌کنند. واحد شماره دو دانشگاه علوم اسلامی رضوی در سال ۱۳۸۳ با ۱۰/۸۰۰ متر مربع زیر بنا احداث شده است. دانشگاه رضوی تاکنون بیش از ۴۰ عنوان کتاب منتشر کرده است که از این تعداد، ۱۱ عنوان آن در جشنواره‌ها و مراسم کتاب سال، برگزیده شده است. نشریات «اندیشه حوزه» و «الهیات و حقوق»، دو نشریه تخصصی این دانشگاه است.

سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

این سازمان شامل بخش‌های زیر است:

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی: این کتابخانه با مساحت ۲۸/۸۰۰ متر مربع زیر بنا و ۲/۵ میلیون جلد کتاب چاپی، ۳۵ هزار نسخه کتاب چاپ سنگی، ۸۰ هزار نسخه کتاب و منابع خطی، بیش از هفتاد هزار جلد کتاب خارجی به ۶۹ زبان زنده دنیا، حدود هفت میلیون برگ سند تاریخی، یک میلیون شماره نشریه به زبان‌های فارسی و خارجی به‌عنوان یکی از غنی‌ترین، بزرگ‌ترین و معتبرترین کتابخانه‌ها و مراکز اسناد ایران و جهان مطرح است.

کتابخانه‌های وابسته به آستان قدس رضوی، بیش از ۴۲ کتابخانه در سطح کشور و یک کتابخانه در کشور هندوستان به سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی وابسته‌اند که در مجموع دارای بیش از ۱/۲۵۰/۰۰۰

نسخه کتاب چاپی، حدود ۲۰,۰۰۰ نسخه کتاب خطی و بیش از ۱۸۰,۰۰۰ عضوند.

موزه‌ها، از جمله مهم‌ترین و ارزشمندترین مراکز فرهنگی در آستان‌قدس رضوی، مجموعه موزه‌هاست که نفایس به‌یادگار مانده از ادوار گذشته در آن نگهداری می‌شود. موزه آستان‌قدس در سال ۱۳۲۴ ش رسماً افتتاح شد و در سال ۱۳۵۶ به مکان فعلی انتقال یافت. پس از استقرار جمهوری اسلامی، از جمله فعالیت‌های فرهنگی آستان‌قدس رضوی، راه‌اندازی و گسترش چشمگیر موزه‌ها بوده است، به گونه‌ای که در حال حاضر، اشیای نفیس و آثار منحصر به فردی در ۱۵ موزه آستان‌قدس نمایش گذاشته شده و محل کسب دانش بیشتر علاقه‌مندان به آثار هنری و باستانی است.^۱

پس از آخرین تغییرات در سال ۱۳۷۸ ش و افتتاح چندین موزه جدید، هم‌اکنون یازده موزه در ساختمان موزه‌های آستان‌قدس واقع در ضلع شرقی صحن امام و جنوب شرقی اماکن متبرکه وجود دارد.

- موزه تاریخ مشهد، قدیمی‌ترین موزه آستان‌قدس رضوی است که در سال ۱۳۲۴ ش با نام موزه مرکزی تشکیل شد و در سال ۱۳۷۸ ش با نام کنونی وسعت یافت. در این موزه انواع اشیای قدیمی و وقفی حرم و آستان‌قدس در معرض تماشا و بازدید علاقه‌مندان است.

- موزه مدال و سکه، در بخشی از فضای نمایشی معروف به سالن درهای طلا در مساحتی حدود ۸۹۰ متر مربع واقع شده و از سال ۱۳۷۸ ش به صورت موزه اختصاصی درآمده است. در این موزه ۳۹۹ قطعه شیء نفیس و ارزشمند از قبیل انواع سکه از دوران‌های تاریخی در ۱۴ ویتترین به‌نمایش گذاشته شده است که سکه‌هایی از ادوار تاریخی قبل و بعد از اسلام و نیز سکه‌های زمان ولایتعهدی امام رضا (علیه‌السلام) از مهم‌ترین آنهاست.

- موزه گنجینه قرآن و نفایس خطی، در سال ۱۳۶۴ در فضایی به مساحت ۸۰۰ متر مربع افتتاح شده و هم‌اکنون در آن حدود ۱۱۹ قطعه از نفایس ارزشمند، از جمله قرآن‌های خطی منسوب به ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و قرآن‌های تاریخی و نفیس در معرض تماشاست.

- موزه هدایای مقام معظم رهبری، از موزه‌های جدیدالتأسیس است. این موزه با مساحت ۴۰۰ متر مربع که در سال ۱۳۷۳ ش. افتتاح شد و در آن تعدادی از نفایس و اشیای هدایی مقام معظم رهبری (۷۲۰ قطعه) در ۳۰ ویتترین در معرض دید علاقه‌مندان قرار گرفته است. ۱۶ تابلو نقاشی و ۱۸ قلم فرش و قالیچه و دیگر آثار هنری و تعدادی کتب خطی از جمله این نفایس است.^۱

- موزه تمبر و اسکناس، در سال ۱۳۶۹ ش. مقارن با صدویستمین سال انتشار تمبر در ایران افتتاح شد و در آن جمعاً حدود ۲۰۰ هزار قطعه تمبر نفیس و تاریخی ایرانی و خارجی نگهداری می‌شود. در حال حاضر فقط ۱۲۰۰ تمبر ایرانی و خارجی در ۶۰ ویتترین در معرض نمایش است که از جمله مهمترین آن‌ها اولین تمبر ایرانی متعلق به ۱۲۷۴ ق. است. و همچنین حدود ۵ هزار قطعه اسکناس از ایران و ۸۰ کشور جهان در این موزه نگهداری می‌شود.^۲

- موزه نقاشی و آثار معاصر، در جنب موزه صدف و در طبقه اول ساختمان موزه‌ها قرار دارد. این موزه در ۱۰ ویتترین اختصاصی تعداد ۲۰ تابلوی نفیس از نقاشان و هنرمندان مشهور ایران و جهان به نمایش گذاشته شده است. آثار استاد فرشچیان و تابلوی ونیز اثر ویلیام جیمز (قرن ۱۸ م.) و نقاشی رنگ و روغن اثر محمدعلی اصفهانی (۱۲۹۹ ق.) از مهمترین آثار نمایشگاه است.

- موزه صدف، به قرینه موزه نقاشی، در نیمه غربی سالن طبقه اول قرار دارد. در موزه صدف حدود ۷۰۰ قطعه صدف، حلزون و دیگر نرم‌تنان در معرض

۱- ویژه‌نامه روزنامه قدس، ۳۰ سال تلاش مقدس، اداره کل روابط عمومی ۱۳۸۸، ص ۶۹.

۲- همان، ص ۶۸.

تماشاست. بیشتر صدف‌ها از مجموعه اهدایی آقای محمد سعید وهبه اهل سوریه انتخاب شده و تعداد کل آنها شامل ۱۲۸۲ قطعه است. از دیگر اشیای مهم این موزه، ماهی مومیایی به نام شیطان دریاست.

- **موزه سلاح‌های جنگی**، از موزه‌های جدید است که در سال ۱۳۷۸ ش در طبقه دوم سالن موزه‌ها افتتاح شد. در این موزه در چهار ویتترین حدود ۷۵ قطعه از انواع سلاح‌های جنگی مربوط به دوران‌های مختلف تاریخی از جمله طپانچه کم‌ری انگلیسی و تبرزین فولادی مزین به نقوش خطایی و عصای نیزه‌دار به نمایش گذاشته شده است.

- **موزه نجوم و ساعت**، در طبقه دوم ساختمان موزه‌ها قرار دارد و در دو قسمت جداگانه جمعاً در ۱۰ ویتترین، حدود ۱۰۶ قطعه شیء شامل انواع ساعت و وسایل نجوم به نمایش گذاشته است. از جمله مهمترین آثار این نمایشگاه، انواع رادیوهای قدیمی، زلزله‌نگار، وسایل نجومی، اسطرلاب و ساعت‌های آفتابی با شاخص و جهت‌یاب دریایی و مجموعه اشیای علمی و نجومی سیدجلال‌الدین تهرانی است.

- **موزه چینی، بلور و بارفتن**، در سال ۱۳۷۸ افتتاح گردید که در بخشی از فضای نمایشی سالن طبقه دوم ساختمان موزه‌ها قرار دارد. در این موزه در ۱۱ ویتترین حدود ۱۸۲ قطعه از ظروف نفیس و کمیاب و سفال‌های مکشوفه از اماکن متبرکه در معرض تماشاست که از جمله مهمترین آن‌ها می‌توان انواع گلدان‌ها، کوزه، قلیان، چراغ‌های لاله و عودسوز را نام برد.

- **موزه فرش**، به صورت مستقل در شمال ساختمان موزه‌ها قرار دارد. این موزه در سال ۱۳۷۷ ش افتتاح شده و در آن جمعاً ۳۵ قطعه فرش نفیس شامل قالی و قالیچه و ۸ پرده قیمتی در معرض تماشاست.^۱

۱ - راهنمای موزه‌ها در پایان کتاب آمده است.

خدمات رفاهی در حوزه حرم مطهر

آستان قدس رضوی از سال‌های نخستین پیروزی انقلاب اسلامی، فعالیت‌های خود را بر محور ایجاد تسهیلات و خدمات‌رسانی بیشتر به زائران محترم بارگاه رضوی قرار داده که برخی از این فعالیت‌ها به این قرار است:

دارالشفای امام

این مرکز درمانی در زمینی به مساحت ۴۷۱۹ متر مربع و بازیربنای بالغ بر ۲۰۰۰ متر مربع، در ضلع شرقی حرم مطهر احداث شده است. این مرکز درمانی که به صورت شبانه‌روزی انجام وظیفه می‌کند به تمام بخش‌های تخصصی پزشکی مجهز است.

درمانگاه‌های فعال در دارالشفای امام علیه‌السلام عبارت‌اند از: درمانگاه تخصصی قلب، جراحی، اعصاب، زنان و زایمان، ارتوپدی، گوش و حلق و بینی، چشم، عفونی، اطفال، اورولوژی، رادیولوژی، آزمایشگاه، فوریت‌های پزشکی، پوست و بخش C.S.R اطفال، تزریقات و پانسمان ویژه آقایان و بانوان.

پلی‌کلینیک دندان پزشکی دارالشفای امام نیز خدماتی از قبیل معالجه ریشه، ترمیم، ساخت انواع دندان‌های مصنوعی، معاینه بیماران و انواع جراحی‌های لثه و کشیدن دندان را به مراجعان ارائه می‌دهد.

داروخانه شبانه‌روزی دارالشفای امام

این داروخانه ضمن اینکه با اغلب سازمان‌های بیمه‌گر دولتی و خصوصی و نهادها قرارداد دارد، در طول سال نیز میلیون‌ها ریال داروی رایگان در اختیار بیماران قرار می‌دهد.

مهمانسرای حضرت

اداره مهمانسرا یکی دیگر از ارائه‌دهندگان خدمات به زائران و مسافران مشهد مقدس است. ساختمان مهمانسرا در ضلع شمالی بست شیخ حرّ عاملی واقع است.

مهمانسرا دارای چهار طبقه شامل آشپزخانه، سالن پذیرایی، سالن پذیرایی خاص و اداره مهمانسراست.

اداره مهمانسرا از زیر مجموعه‌های معاونت اماکن متبرکه و امور زائران است. در مهمانسرای حضرت روزانه به ۶۰۰۰ تن از زائران، خدام و کارکنان آستان قدس، با ارائه غذای متبرک حضرت خدمات‌رسانی می‌شود.

دعوتنامه‌های مهمانسرا همه روزه از طریق نمایندگان آستان قدس در مکان‌های اسکان زائران، اعم از هتل‌ها، مهمانپذیرها، حسینیه‌ها، مسافرخانه‌ها و منازل شخصی توزیع می‌شود. همچنین همه زائران خارجی از طریق معرفی اداره امور بین‌الملل واقع در صحن جمهوری اسلامی پذیرایی می‌شوند.

علاوه‌براین، در طول سال، پنجشنبه‌ها تعداد ۷۰۰ وعده غذا و در ماه مبارک رمضان، روزانه ۱۰۰۰ وعده غذا به صورت بسته‌بندی از طریق کمیته امداد در اختیار افراد بی‌بضاعت قرار می‌گیرد.

همچنین در اردیبهشت ۱۳۸۹ ساختمان جدید مهمانسرا که زیر بنای آن از ۳۸۰۰ متر مربع به ۱۰۰/۰۰۰ متر مربع افزایش یافته بود، با حضور تولیت عظمای

آستان قدس رضوی حضرت آیه الله واعظ طبسی مورد بهره‌برداری قرار گرفت.^۱

اداره امداد زائران

این اداره که در صحن هدایت، واقع است، خدمات ذیل را به زائران محترم ارائه می‌دهد:

تهیه لباس و کفش برای زائران نیازمند، معرفی زائران بیمار و مصدوم به مراکز درمانی و دارالشفاء، دعوت از زائران سالمند و ناتوان جسمی در طرح زیارتی و انجام امور مربوط، دعوت از هموطنانی که تاکنون به دلیل فقر مالی به مشهد مقدس مشرف نشده‌اند و میزبانی آنان، اعزام زائران در راه مانده به موطنشان و پرداخت هزینه سفر آنان.

همچنین، سالی یک یا دو نوبت، بیماران آسایشگاه‌های سطح شهر مشهد مقدس با برنامه‌ریزی این اداره به زیارت حضرت رضا (علیه السلام) نایل می‌شوند.

دفتر نگهداری افراد گمشده، این بخش که دارای ده دفتر در نقاط مختلف اماکن متبرکه است، وظیفه رسیدگی به وضعیت افراد گمشده را به عهده دارد. در دفاتر این بخش تا زمان مراجعه والدین یا اقوام، از گمشدگان پذیرایی می‌شود و کودکان نیز از فیلم‌های کودک و کتاب و وسایل بازی استفاده می‌کنند.

افرادی که گمشده‌ای دارند به دفاتر نگهداری مراجعه می‌کنند؛ چنانچه گمشده آنها به این دفاتر هدایت نشده بود، یا ثبت آدرس، شماره تلفن و نشانی محل، به محض انتقال گمشده به دفتر، به خانواده وی اطلاع داده می‌شود. ضمناً این دفاتر با تمامی مراکز انتظامی و بیمارستان‌ها، برای شناسایی افراد گمشده در تماس‌اند.

دفاتر این بخش در صحن انقلاب، مسجد گوهرشاد، صحن جمهوری اسلامی، صحن آزادی، ورودی شیخ حر عاملی، ورودی شیخ طبرسی، ورودی شیخ طوسی، باب الجواد و باب الرضا واقع است.

دفتر امانات و نگهداری اشیا، پس از حادثه عاشورای حرم مطهر رضوی در خرداد سال ۱۳۷۳، به منظور نظارت بهتر و حفظ قداست بارگاه ملکوتی حضرت رضا علیه السلام، ورود تمامی اجناس و وسایل اعم از ساک، چمدان، دوربین‌های عکاسی و فیلمبرداری، مواد خوراکی و ... به حوزه حرم مطهر ممنوع شد. به این ترتیب با تأسیس دفاتر امانات و نگهداری اشیا، این دفاتر وسایل زائران را نگهداری و در زمان خروج به آنها تحویل می‌دهند. دفاتر این بخش در همه ورودی‌های حوزه حرم مطهر مستقرند.

دفتر امانات نقدی و زیور آلات، این دفتر به منظور آرامش خاطر زائران، پول و اشیای قیمتی را دریافت و ضمن صدور رسید، آنها را در صندوق‌های مخصوص نگهداری می‌کند.

دفتر نگهداری اشیای گمشده، این بخش در صحن جمهوری اسلامی واقع شده و اشیا و لوازم گمشده را تحویل گرفته و تا زمان مراجعه صاحبانشان، آنها را نگهداری می‌کند و چنانچه اشیا دارای نشانی باشد، آن را ارسال می‌نماید. اگر از صاحب شیء گمشده اثری نبود، مدت یک سال آن را نگهداری و پس از یک سال معادل آن همراه با سایر وجوه مشابه به حساب و جوهات واریز می‌شود. **دفتر نذورات**، دفاتر نذورات آستان قدس رضوی، از مراکز مهم حوزه حرم مطهر است.

نذورات کل، دارای ۱۴ دفتر در حوزه حرم مطهر است که از این، تعداد دو دفتر در داخل حرم و دو دفتر در مبادی ورودی به حرم، به صورت شبانه‌روزی و بقیه دفاتر از ساعت ۷ صبح تا ۹ بعد از ظهر مفتوح و در خدمت زائران محترم است و هدایا و نذورات زائران را تحویل می‌گیرند.

وضوخانه‌ها، علاوه بر حوض و حوضچه‌ها و شیرهای آب موجود در وسط صحن‌ها، ۱۰ مجموعه وضوخانه و دستشویی در داخل بست‌های چهارگانه و صحن‌های آزادی و قدس، برای استفاده زائران و مجاوران ایجاد شده است. همچنین دو مجموعه سرویس بهداشتی بزرگ و مجهز در طبقات زیرین مجتمع

غدیر و مجتمع کوثر در غرب و شرق صحن جامع رضوی ساخته شده است. و در هر یک تعداد ۱۹۶ چشمه توالی به صورت جداگانه برای آقایان و بانوان در نظر گرفته شده است.

کفشداری‌ها، کفشداری‌ها در محل اتصال صحنها به رواق‌ها واقع است. در مجموعه اماکن متبرکه ۲۲ کفشداری وجود دارد که برخی از آنها خانوادگی و برخی دیگر ویژه آقایان یا بانوان است.

محل کفشداری‌ها بدین قرار است: پنج کفشداری در صحن انقلاب، سه کفشداری در صحن آزادی، دو کفشداری در مسجد گوهرشاد، دو کفشداری در بست شیخ بهایی و چهار کفشداری در صحن جمهوری و رواق‌های دارالهدایه و دارالرحمه، به زائران محترم خدمات می‌دهند.

کفشداران به صورت افتخاری کفشداری‌های حرم مطهر حضرت امام رضا علیه السلام را اداره می‌کنند و از طبقات مختلف تشکیل یافته‌اند.

تعداد کارکنان کفشداری‌ها در حال حاضر ۱۴۰۰ نفر است که در ۱۶ کشیک ۱۲ ساعته به صورت افتخاری مشغول خدمت هستند.

کفشداران حرم امام علی بن موسی الرضا - علیه آلاف التحية و الثناء - مؤمنانی‌اند که با عشق به حضرت، در نهایت خلوص و با کمال احترام پذیرای کفش زائرانند.

روشنایی حرم مطهر

روشنایی حرم از گذشته‌های دور مورد توجه زائران و ارادتمندان حضرت بوده و در اکثر وقف‌نامه‌ها، رقباتی از موقوفه آستان قدس برای مصرف روشنایی حرم و سایر اماکن تعیین شده است.

در قدیم بخشی از روشنایی حرم از طریق غرفه‌های کوچک بالای صحنها، تأمین می‌شد و با افروختن شمع، قسمتی دیگر از فضای حرم را روشن می‌کردند.

بعدها روشن کردن شمع در حرم و رواق‌ها توسط زائران و معتقدان به این مکان

مقدس به‌عنوان ادای نذر انجام می‌گرفت و بسیاری از زائران هنگام تشریف اقدام به افروختن شمع می‌کردند. در رواق دارالاحلاص که در غرب حرم جای دارد، چلچراغی وجود داشت که محل افروختن و قراردادن شمع‌های حاجتمدان بود. بعد از آن، باگذشت زمان برای روشنایی از چراغ‌های پیه‌سوز استفاده می‌شد و زائرانی که حاجت می‌گرفتند، به منظور ادای نذر، انواع چراغ‌ها و لوازم روشنایی را به حرم مطهر اهدا می‌کردند.

چلچراغ‌ها و شمعدان‌های نقره یک‌شاخه و چندشاخه و انواع چراغ‌های بلور پایه‌دار و چراغ‌های دیواری فلزی و گردسوز مورد استفاده واقع شد و در کنار آن گلگیر شمع و فتیله چراغ هم وجود داشت.

مرحوم مؤتمن می‌نویسد:

«در نوشته‌های قدیم آستان قدس آمده است که همه ساله در اقلام اولیه مخارج آستان قدس مبلغی به عنوان مصارف روشنایی، روغن چراغ، شمع پیه، شمع مومی، شمع گچی و سالهای اخیر نفت، در نظر گرفته می‌شد.»^۱

اکنون نمونه‌هایی از شمعدان‌های طلا، پیه‌سوز، قندیل طلا و گلگیر شمع، مربوط به قرن دوازدهم، جزء اشیای عتیقه، در موزه مورد بازدید زائران محترم است. در آن زمان، روشنایی حرم مطهر و اماکن متبرکه و مراقبت از شمع‌ها و چراغ‌ها جزء وظایف خدمه بود.

در عهد قاجار، در زمان مظفرالدین شاه قاجار (سال‌های ۱۲۷۴-۱۲۸۴ شمسی) چراغ برقی خریداری و تقدیم آستان قدس رضوی گردید و برای اولین بار برق به حرم و اماکن متبرکه اختصاص یافت. این مولد برق اولیه که با زغال سنگ کار می‌کرد، در انتهای بالاخیابان (خیابان شیرازی فعلی) در کوچه چراغ برق نصب شد و سال‌ها دایر و روشنایی حرم را تأمین می‌کرد.^۲ چند سال بعد برای تأمین روشنایی

۱- راهنمای آستان قدس، ۲۵۱.

۲- همان، ۲۵۲.

شهر، مولدهای کوچک و بزرگ به مشهد وارد شد، تا اینکه شرکت‌های برق دیگر (برق خسروی - برق منطقه‌ای خراسان) که آستان قدس در آنها سهام بود، تأسیس گردید و از سال ۱۳۴۴ش برق مصرفی مشهد از طریق این شرکت تأمین گردید. به طور کلی، روشنایی حرم مطهر و اماکن متبرکه از طریق چهار منبع شامل جار، لوستر، پروژکتور و لامپ تأمین می‌شود.

گران‌ترین جار در آستان قدس، جار سبزمردی قدیمی با ۴۰ شاخه و لاله است که بر فراز ضریح مقدس نصب است و با نور فوق‌العاده‌اش به جلوه‌های هنری بنا افزوده است. همچنین تعداد ۲ دستگاه لوستر ۵۰ شعله بلوری با لاله‌ها و ۴ دستگاه لوستر ۴۹ شعله بلوری با لاله به رنگ سبز و دو دستگاه لوستر ۱۸ شعله بلوری، در اطراف ضریح مطهر نورافشانی می‌کنند.

قدیمی‌ترین و سنگین‌ترین جار در اماکن، جار، ۱۱۴ شاخه‌ای است که با ۲ تن وزن و بلندای ۴ متر، در رواق دارالسلام نور افشانی می‌کند. بزرگترین لوستر اکنون در رواق دارالسیاده است. این منبع نور به ارتفاع ۴ متر و عرض ۳ متر با ۲۵۰ شعله و ۱۲۰۰ کیلو وزن، فضا را نورباران کرده است.

موضوع روشنایی حرم مطهر و اماکن متبرکه به‌ویژه روضه منوره، بسیار حایز اهمیت است و همان‌گونه که جلوه انوار معنویت این مکان مقدس قلب‌ها را منور می‌کند، باید نورآرایی ظاهری آن نیز از کیفیتی کاملاً مطلوب برخوردار باشد تا زائران و شیفتگان حضرت بتوانند در پرتو انوار فروزان لوسترها، جارها و چراغ‌ها با آرامش کامل به خواندن ادعیه و تلاوت قرآن بپردازند. بخش روشنایی حرم مطهر، زیر مجموعه اداره رفاه زائران و خدمات آستان قدس رضوی است.

مراسم و آیین‌ها

مراسمی که در آستان قدس رضوی معمول است و به منظور بزرگداشت شعائر مذهبی و شکوه و عظمت دربار ولایتمداری حضرت رضا (علیه السلام) اجرا می‌شود به قرار زیر است:

- **مراسم صغه و خطبه**، یکی از باشکوه‌ترین مراسمی است که در شبانه‌روز دو نوبت، قبل از طلوع آفتاب و بعد از نماز مغرب و عشاء توسط خدام، فراشان کشیک روز و ۱۴ نفر حفاظ در محل رواق دارالحفاظ یا دارالسلام برگزار می‌گردد.

در این مراسم، حفاظ در حالی که هر کدام شمعدانی با شمع افروخته در پیش روی دارند، به صورت دو دسته مساوی در طرفین مجلس، پشت رحل و قرآن و لاله‌ها می‌نشینند در این مراسم علاوه بر تلاوت قرآن مجید هر یک از حفاظ یک فقره از مدیحه چهارده معصوم یا دوازده امام را که از منشآت خواجه نصیرطوسی است با صدای بلند و زیبا می‌خوانند و آن‌گاه که به نام مبارک امام ابوالحسن الرضا (علیه آلاف التحية و الثناء) رسیدند، همگی قیام می‌کنند و با ادای احترام مجدداً می‌نشینند. چون نوبت به دیگری رسید، او هم خطبه و مدیحه امام بعد را می‌خواند و به همین ترتیب مراسم ادامه می‌یابد. با شروع فقره چهاردهم و بیان نام مبارک حضرت قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، بار دیگر همگی قیام نموده و عرض ادب می‌کنند. پس از اتمام مدیحه چهارده معصوم که زمانی حدود یک ساعت به طول می‌انجامد، در حالی که خدام و فراشان در یک صف ایستاده‌اند، خطیب حفاظ، خطبه مخصوص را که مشتمل بر حمد و ثنای باری تعالی و درود بر ائمه اطهار علیهم‌السلام به‌ویژه صاحب بقعه مبارک السلطان ابوالحسن الرضا (علیه آلاف التحية و الثناء) و دعای فرج امام زمان (عج) و طلب آمرزش برای رهبر کبیر انقلاب اسلامی و همه علما و خدمتگزاران در گذشته و آرزوی سلامتی و طول عمر برای رهبر معظم انقلاب اسلامی و خدمتگزاران به آستان قدس رضوی و نظام مقدس جمهوری اسلامی است، قرائت می‌نماید.

با پایان یافتن مراسم، خدام، فراشان و حفاظ، سجده شکر به جای می‌آورند. در این هنگام سرکشیک و در غیاب وی، معاون کشیک به جمع‌آوری قرآن و رحل و لاله‌ها می‌پردازد. قرآن‌ها با کمال احترام، دست به دست می‌گردند تا به اتاق مخصوص نگهداری قرآن‌ها در زاویه جنوب شرقی رواق دارالحفاظ انتقال می‌یابند. **آیین غبارروبی**، یکی از پرشکوه‌ترین مراسم در بقعه منور رضوی آیین

غبارروبی است که با تشریفات و مقدمات مخصوص، چند نوبت در سال هم‌زمان با اعیاد مذهبی، یا میلاد مسعود یکی از معصومین (علیهم‌السلام) برگزار می‌گردد. ابتدا در روز و ساعتی معین حرم رضوی کاملاً خلوت شده و تمامی درهای ورودی آن بسته می‌شود و به اصطلاح قرق می‌گردد. در این هنگام در ضریح مطهر توسط تولیت آستان قدس گشوده می‌شود و به تدریج نذورات مردم جمع‌آوری و برای حمل به خزانه حضرت در کیسه‌های مخصوص قرار می‌گیرد. طنین تلاوت روحبخش قرآن و مداحی و مرثیه‌سرایی برای اهل بیت (علیهم‌السلام) از آغاز تا پایان این آیین بر فضا حکمفرماست. همچنین درون مضجع شریف و ضریح مقدس و مطهر رضوی با عطر و گلاب شستشو می‌شود. شرح مراسم غبارروبی هر نوبت در صورت جلسه‌ای تنظیم و به امضای تولیت و دیگر مقامات شرکت‌کننده در آیین می‌رسد. در پایان از طرف تولیت آستان قدس رضوی به هر یک از دعوت‌شدگان هدیه‌ای که شامل مقدار غبار داخل ضریح و نبات متبرک است، اهدا می‌شود.

مراسم تحویل کشیک، همه‌روزه پس از پایان مراسم صفا، در حدود یک ساعت بعد از طلوع آفتاب که مدت خدمت کشیک قبلی تمام و نوبت کشیک بعدی فرا می‌رسد، خدمه هر دو کشیک اعم از خادم، فراش و دربان، در محل رواق گنبد حاتم‌خانی و دارالسعادة حاضر شده و در دو صف با حالت خضوع و خشوع و احترام مقابل یکدیگر می‌ایستند. در این موقع سرکشیک یا معاون کشیکی که خدمتش به اتمام رسیده و در اول صف، نزدیک روضه منوره قرار دارد، با صدای رسا خطبه‌ای مبنی بر ستایش پروردگار و ثنای ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و ذکر نام مبارک حضرت ثامن‌الائمه و امام زمان (عج) و طلب مغفرت برای عموم مسلمانان به‌ویژه امام خمینی (ره) و آرزوی سلامتی برای خدمتگزاران به‌ویژه مقام معظم رهبری قرائت می‌نماید. بعد از خواندن خطبه تمام خدمه از اینکه توفیق این خدمتگزاری نصیب آنان شده است، سجده شکر به جای می‌آورند و سپس خدمه کشیکی که خدمتشان به پایان رسیده با خدمه‌ای که خدمتشان شروع شده مصافحه می‌کنند و جلسه پایان می‌یابد.

خطبه شب‌های شهادت، همه‌ساله در دو نوبت از سال، یکی در شب عاشورا و دیگری شب شهادت حضرت رضا علیه السلام صحن‌های انقلاب اسلامی و آزادی جلوه‌گاه عظمت دربار ولایتمداری حضرت رضا علیه السلام است. قبل از فرارسیدن این شب‌ها، از طرف تولیت آستان قدس رضوی از مقامات کشوری و لشکری و رجال و معاریف و خانواده معظم شهدا و ایثارگران و خدمه دعوت به‌عمل می‌آید که بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء، در رواق مبارک دارالحکمه حضور یابند. مراسم با سخنرانی یکی از وعاظ شروع و پس از ذکر مصیبت، مدعوین به صحن انقلاب اسلامی که خدمه دور تا دور آن با در دست داشتن شمعی افروخته ایستاده‌اند، وارد می‌شوند و در ایوان نقاره‌خانه، در حالی که شمع در دست دارند با حالت خضوع می‌ایستند محل ایستادن خدمه اعم از خادم، فراش، دربان و کفشدار در جایگاه مخصوص و با نظمی خاص است.

سپس حفاظ و قاریان قرآن با در دست داشتن لاله و شمع روشن با حزن و اندوه و با لباس خدمت، به صورت دسته‌جمعی از مقابل خدمه و سایر مدعوین عبور کرده و به مناسبت، خطبه‌خوانی می‌کنند. خطبه با نام مبارک امام زمان ادامه پیدا کرده و با ذکر نام رهبر معظم انقلاب اسلامی خاتمه پیدا می‌کند.

مراسم شام غریبان، مراسم شام غریبان، یکی از مراسم معنوی و باشکوهی است که پس از پیروزی انقلاب شکوهمند انجام می‌شود. این مراسم نیز در دو شب از سال، شب‌های بعد از شهادت حضرت اباعبدالله الحسین و حضرت امام رضا علیه السلام برگزار می‌گردد.

در شب بعد از شهادت که شام غریبان است تمام خدمه آستان قدس رضوی اعم از خدام، فراشان، دربانان، کفشداران و حفاظ در محل دارالتولیه (سازمان مرکزی آستان قدس رضوی) اجتماع نموده، بعد از نماز مغرب و عشاء، خدام، فراشان، دربانان و کفشداران در صفوفی منظم با در دست داشتن شمع افروخته، مسیر را در حال خواندن نواهای حزن‌انگیز به سمت حرم مطهر طی می‌کنند. این در حالی است که چهارده نفر از دربانان با در دست داشتن لاله‌ها در دو طرف جلو

هیئت در حرکتند. خدمه پس از ورود به صحن جمهوری اسلامی به محضر مقدس امام (علیه السلام) تسلیم عرض می نمایند و بعد از مداحی مداحان اهل بیت و کسب فیض، مراسم به پایان می رسد.

- خدمت فوق ضریح، این مراسم هر روز صبح در ساعت معین توسط سرکشیک یا معاون وی که هر دو روحانی اند انجام می شود. این مراسم شامل مراحل ذیل است:

۱- ابتدا جمع آوری اشیای فوق ضریح که از نذورات زائران است و یا برای تبرک و حاجت گرفتن به بالای ضریح ریخته شده است، جمع آوری و روکش ضریح مطهر گردگیری می شود.

این اشیا در حضور نماینده اداره نذورات و تعدادی از خدام در کیسه های مخصوص ریخته شده، در کنار ضریح پلمب می شوند و از آن جا برای تفکیک و تحویل به اتاق نذورات حمل می شود. پس از تفکیک، نذورات آن به خزانه حضرت و اشیایی که زائران به قصد تبرک ریخته اند، به صاحبانشان برگردانده می شود.

۲- تعویض چهار گلدان نقره پرگل بسیار زیبا که به مدت ۲۴ ساعت، در چهار گوشه فوقانی ضریح مطهر بوده و جایگزین کردن آنها با چهار گلدان دیگر با گل های تازه از دیگر خدمات فوق ضریح است.

۳- در اعیاد مذهبی و ولادت پیامبر اعظم اسلام و ائمه (علیهم السلام)، روکش ضریح مطهر که معمولاً سبزرنگ است با روکشی بسیار زیبا و مزین به گلدوزی ها و حواشی الوان که نشانه شادی و شادمانی است، تعویض می شود.

همچنین در ایام سوگواری و رحلت پیامبر اعظم یا شهادت ائمه (علیهم السلام)، روکش ضریح با روکشی مشکی تعویض می گردد.

۴) هم زمان با تعویض روکش ضریح، پرچم بالای گنبد نیز به پرچم مشکی یا سبز تبدیل می شود.

روکش گلدوزی ضریح مطهر از پارچه ای بسیار نفیس و بهترین نوع مخمل است.

مشاهیر مدفون در حرم رضوی

معرفی اندیشمندان و شخصیت‌های بنام و حماسه‌آفرینان عرصه علم و عمل، آنان که عمر پربرکت خود را در راه خدمت به دین و کشور صرف نموده و در ارتقای فرهنگ جامعه کوشیده‌اند، نه تنها نوعی حق‌شناسی از آنان به شمار می‌رود، بلکه مؤثرترین شیوه برای گسترش و شناساندن هویت فرهنگی و مظاهر ملی است. بی‌شک، با شناخت این بزرگان است که آیندگان تشویق می‌شوند به کسب دانش و معارف دین پردازند و نام خود را جاودانه سازند. اکنون به معرفی برخی از مشاهیر مدفون در حرم رضوی می‌پردازیم.^۱

آملی، محمدتقی (۱۳۰۴ - ۱۳۹۱ ه.ق)

آیة‌الله حاج شیخ محمدتقی آملی در ۱۱ ذی‌قعدة سال ۱۳۰۴ در تهران چشم به جهان گشود و زیر نظر پدرش و دیگر دانشوران مقدمات و سطوح را آموخت. وی به سال ۱۳۳۹ ه.ق عازم نجف شد و ۱۴ سال از محضر عالمانی همچون حضرات آیات نائینی، اصفهانی و عراقی بهره برد و به درجه اجتهاد نایل گردید. پس از بازگشت به تهران، ضمن تدریس در منزل خود، امامت جماعت مسجد مجدالدوله را نیز بر عهده گرفت. آیة‌الله شیخ محمدتقی آملی از مشاهیر علما و مجتهدان

۱ - برای آشنایی بیشتر با مشاهیر مدفون در حرم رضوی رجوع کنید به کتاب *مشاهیر مدفون در حرم رضوی* که بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی آن را در پنج جلد منتشر کرده است.

بلندپایه عصر حاضر و از جمله شخصیت‌های بلندپایه حوزوی بود که مرجعیت امام خمینی (ره) را در وقایع خرداد ۱۳۴۲ تأیید کرد.

تالیفات فراوانی از جمله رساله‌ها، شروح، حواشی و تقریراتی در زمینه فقه و اصول از ایشان باقی مانده که مفصل‌ترین آنها مصباح الهدی فی شرح عروة الوثقی است. که تاکنون ۱۲ جلد از آن به طبع رسیده است.

آیه‌الله آملی سرانجام در ۲۹ شوال ۱۳۹۱ در تهران درگذشت و پیکر پاکش به مشهد منتقل گردید و در باغ رضوان به خاک سپرده شد.

آیه‌الله حسن‌زاده آملی و آیه‌الله جوادی آملی از نامدارترین شاگردان مکتب او هستند.

ابوترابی، سید علی اکبر (۱۳۱۸ - ۱۳۷۹ ش)

حجة الاسلام والمسلمین حاج سید علی اکبر ابوترابی، اهل قزوین و فرزند آیه‌الله حاج سیدعباس ابوترابی بود. تحصیلات حوزوی او در مشهد و نجف اشرف سپری شد. وی در ایام انقلاب اسلامی به ایران برگشت و در جریان جنگ عراق علیه ایران اسیر شد و پس از ده سال تحمل اسارت، وارد میهن اسلامی گشت. مقاومت شجاعانه، تعهد، تقوا، ایثارگری و بی‌اعتنایی به دنیا و قدرت مدیریت او در دوران اسارت، ابوترابی را به نمادی برای آزادگان در جمهوری اسلامی مبدل ساخت. او نماینده مردم تهران در دوره‌های چهارم و پنجم مجلس شورای اسلامی و نماینده ولی فقیه در امور آزادگان بود.

حجة الاسلام ابوترابی سرانجام در روز پنجشنبه خرداد ۱۳۷۹ ش در مسیر تهران به مشهد در سانحه تصادف درگذشت و پیکر پاکش در صحن آزادی به خاک سپرده شد.

اصفهانی (نخودکی)، حسنعلی (۱۲۷۹ - ۱۳۶۱ ه. ق)

آیه‌الله حاج شیخ حسنعلی اصفهانی معروف به نخودکی، فرزند ملاعلی، در سال ۱۲۷۹ ه. ق در اصفهان متولد شد. تحصیلات خود را در محضر پدر فراگرفت

و مدارج سلوک را نزد استادش حاج میرزا صادق گذراند. شیخ پس از فراگرفتن علوم عقلی و فلسفه، عازم نجف اشرف شد. پس از تکمیل معنویات و ریاضت مشروع، به مقامات و کراماتی دست یافت. از آن جا به اصفهان و مشهد سفر نمود. در مشهد پس از مکاشفه‌ای که برایش حاصل شد، مجاورت همیشگی را بر خود لازم دانست. این عالم زاهد و جلیل‌القدر در سن ۸۲ سالگی، دارفانی را وداع گفت و در کنار ضلع شمالی صحن انقلاب، جنب ایوان عباسی به خاک سپرده شد.

ادیب نیشابوری، میرزا عبدالجواد (۱۲۸۱ - ۱۳۴۴ ه. ق)

میرزا عبدالجواد نیشابوری متخلص به ادیب، در خانواده‌ای متدین متولد شد. پدرش ملا عباس نیشابوری، از دهقانان نیشابور بود. ادیب در سن چهار سالگی به علت بیماری آبله، یک چشم خود را از دست داد. پدرش در ابتدا وی را به سبب ضعف بینایی از تحصیل باز داشت، اما حافظه و استعداد سرشار و اشتیاق او به دانش، باعث شد وی را به مکتب بفرستد. ادیب تا ۱۶ سالگی در نیشابور به تحصیل ادبیات و منطق پرداخت و در سال ۱۲۹۷ ه. ق برای ادامه تحصیل رهسپار مشهد شد. وی علاوه بر فنون ادبی، از اطلاعات تاریخی بهره‌وفی داشت. او در حکمت الهی و طبیعی نیز مهارت داشت، نظریات ملاصدرا را می‌پسندید و فنون ریاضی را مانند نجوم، هندسه و جبر و مقابله می‌دانست. بیشتر فضایل خراسان با واسطه یا بدون واسطه، از پرورش‌یافتگان مکتب اویند. بدیع‌الزمان فروزانفر، محمدتقی مدرس رضوی، ملک‌الشعراى بهار، سیدجلال‌الدین تهرانی و محمدتقی ادیب نیشابور در شمار کسانی هستند که از محضر درس وی بهره‌برده‌اند. ادیب در ۱۵ ذی‌قعدة سال ۱۳۴۴ ه. ق وفات یافت و در رواق دارالحفاظ به خاک سپرده شد.

اردبیلی، سیدیونس (۱۲۹۶-۱۳۷۷ ه.ق)

آیه الله حاج سیدیونس اردبیلی، فرزند سیدمحمدتقی در اردبیل متولد شد. پس از فراگیری مقدمات و گذراندن سطوح به زنجان رفت و مدت دو سال از محضر درس آخوند ملاسبز علی بهره مند شد. در سال ۱۳۱۰ ه.ق در سن ۱۷ سالگی به نجف اشرف هجرت نمود و در آنجا مدت ۳۶ سال در محضر درس آیات عظام آخوند خراسانی و حاج سیدمحمد کاظم یزدی دانش اندوخت. مرحوم حاج سیدیونس در سال ۱۳۶۴ ه.ق به ایران بازگشت و در مشهد مقدس به تدریس فقه و اصول و انجام خدمات دینی و اقامه جماعت پرداخت. وی در سال ۱۳۱۴ ه.ش در حادثه مسجد گوهرشاد و قیام علیه رژیم پهلوی به اردبیل تبعید شد و مدت هشت سال در آنجا تحت نظر بود تا اینکه در سال ۱۳۶۳ ه.ق بار دیگر به مشهد بازگشت و تا پایان عمر به تدریس فقه و اصول و اقامه جماعت در مسجد بالاسر مشغول بود. برخی از آثار وی عبارت اند از: دوره کامل فقه (نسخه خطی)، صلاة المسافرين، قاعدة لاضرر، فروع اجمالی، معتقدات القاصر در اصول عقاید که همگی به چاپ رسیده‌اند. وی سرانجام در ۲۱ ذی قعدة سال ۱۳۷۷ ه.ق رحلت نمود و در رواق دارالسعادة مدفون گردید.

اصفهانی، میرزا مهدی (۱۱۵۲-۱۲۱۸ ه.ق)

آیه الله علامه شهید و فقیه عالیقدر میرزا مهدی اصفهانی، فرزند میرزا هدایت الله، در سال ۱۱۵۲ ه.ق در اصفهان، دیده به جهان گشود. نسب وی با ۲۸ واسطه به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منتهی می شود. میرزا مهدی پس از گذراندن مقدمات، علوم عقلی را در محضر درس علامه بیدآبادی اصفهانی فراگرفت و در فلسفه، منطق و کلام سرآمد اقران شد. وی در سال ۱۱۷۰ ه.ق به مشهد هجرت نمود و از محضر درس شیخ حسین عاملی و شیخ الاسلام مشهد بهره مند شد. آنگاه

مشاهیر مدفون در حرم رضوی ﴿ ۳۶۱

به عتبات هجرت نمود و در آن جا نیز مدتی از محضر درس آیات عظام علامه شیخ مهدی فتوتی و آقا محمدباقر وحید بهبهانی بهره‌مند گردید. میرزامهدی پس از هجرت به مشهد مقدس، به تدریس علوم عقلی و نقلی پرداخت. فضلالی بسیاری در محضر درسش دانش آموختند. مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در سال ۱۲۱۸ ه.ق به دست نادر میرزای افشار به شهادت رسید و در رواق توحیدخانه به خاک سپرده شد.

بهاءالدین (بهایی)، محمد (۹۵۳ - ۱۰۳۱ ه.ق)

علامه بهاءالدین محمد در بعلبک از منطقه جبل عامل لبنان تولد یافت. لقبش بهاءالدین و شهرتش شیخ بهایی است. نسب شریفش به حارث همدانی می‌رسد که از یاران خاص امیر مؤمنان علیه السلام بود.

شیخ بهایی در دوران کودکی همراه پدر دانشمند خود عزالدین حسین بن عبدالصمد به ایران آمد و از همان آغاز جوانی زبان فارسی را فراگرفت و در خدمت پدر و دیگر عالمان زمان، مراتب علمی را تا حد کمال پیمود تا آن جا که به منصب شیخ الاسلامی منصوب گردید. وی با وجود تمام اشتغالهای علمی، به واسطه علاقه بسیاری که به سیر و سلوک و تزکیه نفس داشت، بر همه مقامات و تشریفات پشت پا زد و ساده زیستی پیشه نمود.

شیخ بهایی علاقه بسیاری به سیر و سفر در بلاد اسلامی داشت. و مدت‌ها به سیر و سفر در بلاد آذربایجان، مصر، شام، عراق، فلسطین، حلب، مکه و مدینه پرداخت و با بسیاری از اهل کمال و ادب ملاقات و مصاحبت نمود و بهره‌های علمی فراوانی به دست آورد. رجال نامداری از محضر علمی وی کسب دانش نمودند و آثار بسیاری در علوم و فنون مختلف مانند فقه، اصول، تفسیر، حدیث، هیئت، ریاضیات، جبر، هندسه، ادبیات و علم جفر از شیخ بهایی برجای مانده است.

برخی از آثار وی عبارت‌اند از: درایة الحدیث، تشریح الافلاک، جامع عباسی،

خلاصة الحساب، صمدیه، کشکول، مثنوی نان و حلوا و چند اثر دیگر.
شیخ بهایی در شوال سال ۱۰۳۱ ه. ق در اصفهان دار فانی را وداع گفت. پیکرش
به مشهد انتقال یافت و در رواق جنوب شرقی حرم مطهر، معروف به رواق شیخ
بهایی، به خاک سپرده شد.

تربتی، عباس (- ۱۳۲۲ ش)

حاج ملاعباس تربتی در روستای «کاریزک ناگهانی» واقع در ۱۵ کیلومتری شرق
تربت حیدریه به دنیا آمد. تحصیلات حوزوی او بیشتر در تربت حیدریه و مدتی هم
در مشهد بوده است.

ملاعباس مردی هوشمند و ژرف بین بود و در قضایای مشروطیت با تاسی به
علمای مبارز عصر خود، حکومت را غاصب می دانست. اما آنچه در زندگی
ملاعباس تربتی جلوه گری بیشتری دارد، شخصیت معنوی اوست که تأثیر عمیقی
بر افراد مختلف داشت. وی سرانجام در ۲۴ مهر ۱۳۲۲ در تربت فوت کرد و
جنازه اش به مشهد انتقال یافت و در آخرین غرفه صحن نو، در زاویه شمال غربی به
خاک سپرده شد.

تبریزی، شیخ غلامحسین (۱۳۰۳ - ۱۴۰۰ ه. ق)

آیه الله حاج شیخ غلامحسین تبریزی، از علمای برجسته مشهد، در یکی از
روستاهای شبستر متولد شد. وی مقدمات و سطح را در محضر آیه الله حاج
میرزا حسن انگجی فراگرفت. پس از آن به نجف اشرف مهاجرت نمود، در آن جا از
محضر درس آخوند محمد کاظم خراسانی و شریعت اصفهانی بهره مند شد و به
درجه اجتهاد نایل آمد، سپس به تبریز مراجعت نمود و به نشر احکام اسلام و اقامه
جماعت پرداخت. شیخ غلامحسین تبریزی مدتی تحت تعقیب مقامات دولتی آن
زمان بود و مدت هشت ماه در اختفا به سر برد و سرانجام به مشهد هجرت نمود و
به تدریس فقه و اصول و اقامه جماعت و نماز جمعه در مسجد گوهرشاد پرداخت.
از وی حدود پانزده اثر علمی بر جای مانده است.

مشاهیر مدفون در حرم رضوی ﴿۳۶۳﴾

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی نیز نماز جمعه در مسجد گوهرشاد به امامت ایشان اقامه می‌شد. مرحوم تبریزی در سال ۱۴۰۰ ه. ق. وفات یافت و در شمال رواق دارالسلام به خاک سپرده شد.

تهرانی، سیدجلال الدین (۱۲۷۷ - ۱۳۶۶ ه. ش)

استاد سیدجلال الدین، در تهران تولد یافت و در مدرسه تربیت تحصیل کرد و سپس به تحصیلات حوزوی روی آورد و پس از مدتی به نجوم و ریاضیات علاقه‌مند شد و در این رشته‌ها صاحب نظر گردید. و به تألیف ترجمه و تحقیق آثاری چند در زمینه نجوم، ریاضیات و تاریخ دست یازید. سیدجلال الدین تهرانی در سال‌های ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ و ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ ش تولیت و استانداری خراسان را برعهده داشت و مدتی هم وزیر پست و تلگراف و رئیس شورای سلطنت بود. استعفای او از شورای سلطنت به اشارت امام خمینی علیه السلام و کمکی به پیروزی انقلاب اسلامی بود.

وی خانه مسکونی و عتیقه‌جات و کتابخانه‌اش را وقف آستان قدس رضوی کرد. و سرانجام در دهم مرداد ۱۳۶۶ ش در پاریس وفات یافت. جنازه‌اش بر طبق وصیت‌نامه او به مشهد منتقل و در رواق دارالسیاده به خاک سپرده شد.

جعفری، محمدتقی (۱۳۰۴ - ۱۳۷۷ ه. ش)

علامه محمدتقی جعفری در مرداد ۱۳۰۴ ه. ش در تبریز متولد شد. پس از گذراندن مقدمات در مدرسه طالبیه تبریز به تهران و قم رفت. در تهران وارد مدرسه علمیه مروی شد و در درس آیه‌الله شیخ محمدرضا تنکابنی و میرزا مهدی آشتیانی شرکت نمود. پس از تحصیل در تهران، مدت یک سال نیز در قم از محضر درس آیات عظام امام خمینی علیه السلام، سید محمدتقی خوانساری، حجت کمره‌ای و حاج میرزا محمد فیض بهره گرفت و سپس به عتبات هجرت نمود. در نجف اشرف از محضر درس استادان بزرگی مانند سیدابوالقاسم خویی، سید محمود شاهرودی و

سید عبدالهادی شیرازی، سطوح خارج فقه و اصول را گذراند و فلسفه را در محضر شیخ مرتضی طالقانی و استادان دیگر تکمیل نمود. علامه جعفری پس از اتمام تحصیلات در سال ۱۳۳۷ ه.ش به ایران بازگشت و مدت یک سال در مشهد از محضر درس مرحوم آیه الله میلانی بهره مند شد. سپس به تهران بازگشت. استاد جعفری، ضمن تدریس به تحقیق و تألیف اشتغال داشت و آثار ارزشمندی از خود به یادگار گذاشت. علامه جعفری پس از ارائه خدماتی شایان به انقلاب اسلامی و جوانان و دانشگاہیان، سرانجام در پی یک کسالت وفات یافت. پیکر آن عالم بزرگوار به مشهد انتقال یافت و در رواق دار الزهد مبارکه به خاک سپرده شد.

از علامه جعفری تعداد ۹۶ عنوان کتاب و رساله بر جای مانده است.

حرّ عاملی، محمّد (۱۰۳۳ - ۱۱۰۴ ه.ق)

محمّد بن حسن معروف به شیخ حرّ عاملی، در قریه «مشغره» از منطقه جبل عامل لبنان متولد شد. مقدمات شرعی و تعلیم قرآن را نزد پدر و جدّ مادری اش، شیخ عبدالله بن محمّد فراگرفت، سپس برای ادامه تحصیل به قریه جُبَع رهسپار شد و در آن جا از محضر درس شیخ زین الدین محمّد و عمویش شیخ ظهیر بهره مند شد. تا ۴۰ سالگی در سوریه و جبل عامل مقیم بود و پس از آن به عتبات سفر نمود. سپس به مشهد عزیمت کرد و مدت ۲۶ سال در این شهر به نشر احادیث پرداخت. علاوه بر این، منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی را عهده دار بود. شیخ علاوه بر حدیث، در فقه، رجال و ریاضیات استاد بود و آثار متعدد و نفیسی از خود به یادگار گذاشت. آثار وی بالغ بر ۲۰ رساله و کتاب است. و مهم ترین آنها عبارت اند از وسائل الشیعة در ۲۰ جلد، اثبات الهداة، امل الآمل، منتخب المسائل من الوسائل، هدایة الامة الی احکام الائمة، الجواهر السنّیة، رساله اثنی عشریة، الفصول المهمة، بدایة الهدایة، مفتاح الوسائل، الفوائد الطوسیة، مستدرک الوسائل و چند اثر دیگر.

مشاهیر مدفون در حرم رضوی ﴿۳۶۵﴾

سرانجام شیخ در ۲۱ رمضان سال ۱۱۰۴ دار فانی را وداع گفت و در شبستان ضلع شمالی صحن انقلاب به خاک سپرده شد. بنای آرامگاه شیخ، پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همزمان با مدرسه میرزا جعفر مرمت و بازسازی شد.

خادمی اصفهانی، سیدحسین (۱۲۸۰ - ۱۳۶۳ ش)

آیه الله حاج سیدحسین خادمی اصفهانی سال ۱۲۸۰ ش در اصفهان متولد شد. در اصفهان و سپس در نجف به تحصیل پرداخت. میرزا حسین نائینی، سیدابوالحسن اصفهانی و آقاضیاء عراقی از جمله مشهورترین استادان وی در نجف بودند.

او در سال ۱۳۴۷ ه. ق به اصفهان بازگشت و به تدریس خارج فقه و اصول در مدرسه صدر و اقامه جماعت مشغول گردید. آیه الله حاج سیدحسین خادمی از علما و فقهای بنام و رئیس حوزه علمیه اصفهان بود. و در کنار تدریس و تألیف آثار فقهی و اصول در مبارزه علیه حکومت پهلوی نیز نقش مؤثری داشت. وی سرانجام در بیستم اسفند ۱۳۶۳ در اصفهان دارفانی را وداع گفت و پیکر پاکش به مشهد منتقل و در رواق دارالسلام به خاک سپرده شد.

خامنه‌ای، سیدجواد (۱۳۱۳ - ۱۴۰۶ ه. ق)

حجة الاسلام والمسلمین حاج سیدجواد خامنه‌ای فرزند مرحوم آیه الله حاج سیدحسین خامنه‌ای در بیت علم و فقاہت دیده به جهان گشود. وی پس از گذراندن مقدمات در تبریز، برای ادامه تحصیل راهی مشهد مقدس شد. و از محضر درس آیات عظام حاج آقا حسین قمی، حاج فاضل خراسانی و استادان دیگر بهره گرفت. آن‌گاه به عتبات عالیات سفر نمود.

در نجف اشرف از محضر درس میرزای نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی بهره‌مند شد. پس از انجام تحصیلات به مشهد مراجعت نمود و در حوزه علمیه به تدریس فقه و اصول و خدمات دینی و اقامه جماعت پرداخت و سرانجام در سال ۱۴۰۶ ه. ق در مشهد دار فانی را وداع گفت و در رواق توحیدخانه به خاک سپرده شد.

خراسانی، ملاهاشم (۱۲۸۴ - ۱۳۵۲ ه. ق)

حجة الاسلام والمسلمین حاج ملاهاشم خراسانی در بیستم ماه صفر سال ۱۲۸۴ ه. ق در مشهد متولد شد. پس از اتمام تحصیلات به نشر احکام اسلام و بیان مسائل فقهی پرداخت. وی علاوه بر نشر احکام، به تألیف آثار سودمندی توفیق یافت. از جمله آثار این فقیه، کتاب معروف *منتخب التواریخ* است که چند بار به چاپ رسیده است. رساله‌های *وسيلة الامان*، *ارث*، *ریا*، *معاملات*، *رضاع و نفقات* نیز از نگاشته‌های اوست. مرحوم ملاهاشم در سوم ذی‌حجه سال ۱۳۵۲ وفات یافت و در رواق دارالحفاظ مدفون شد.

راجہ محمودآباد، احمد علی خان (۱۳۲۳ - ۱۳۹۳ ه. ق)

احمد علی خان مشهور به راجه محمودآباد از شخصیت‌های سیاسی و فرهنگی شیعه هند در محمودآباد هندوستان به دنیا آمد. وی تنها پسر محمدعلی خان فرمانروای محمودآباد است که عنوان مهارجه داشت. نسب وی از طرف پدر به محمد بن ابی‌بکر و از طرف مادر به موسی بن جعفر علیه السلام می‌رسد. احمد علی خان آخرین حاکم از این خاندان بود که در ناحیه محمودآباد حکومت می‌کرد. بنای ساختمانی برای اجتماع شیعیان در لکهنو، ایجاد چاپخانه و سرپرستی مدرسه الواعظین از جمله خدمات فرهنگی اوست. و در کنار محمد علی جناح در حزب مسلم‌لیگ فعالیت می‌کرد و در سال‌های ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۹ م ریاست این حزب را برعهده داشت. همچنین در استقلال پاکستان نقش مهمی ایفا نمود و پس از آزادی هند، به پاکستان رفت و در اواخر عمر، ساکن انگلستان شد و در آنجا به تأسیس مرکز اسلامی اقدام کرد. احمدخان سرانجام در ۱۴ رمضان ۱۳۹۳ در لندن درگذشت و جنازه‌اش به مشهد مقدس منتقل و در کنار گنبد الله‌وردی خان دفن شد. بعدها پسرش کتابخانه پدر را وقف آستان قدس نمود.

سبزواری، حسین (۱۳۰۹ - ۱۳۸۶ ه. ق)

آیةالله حاج شیخ حسین سبزواری، معروف به «فقیه سبزواری» فرزند آیةالله میرزا موسی، در سامرا متولد شد. در سال ۱۳۱۸ ه. ق به اتفاق پدر به نجف اشرف رهسپار گردید. پس از چهار سال اقامت در نجف، با پدرش به سبزواری آمد و به تحصیل مشغول شد. وی در ۱۷ سالگی برای ادامه تحصیل راهی مشهد مقدس شد و از محضر استادانی مانند ادیب نیشابوری، آقا شیخ حسن بُرسی و حاج سید محمدباقر مدرس بهره‌مند گردید. پس از چندی به سبزواری مراجعت نمود و به تدریس سطوح پرداخت. فقیه سبزواری پس از فوت پدر در سال ۱۳۷۷ ه. ق به نجف اشرف رفت و از محضر درس آیات عظام، شریعت اصفهانی و میرزا محمدتقی شیرازی بهره برد و پس از مدت دو سال، مجدداً به ایران بازگشت و در حوزه علمیه مشهد به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت. این فقیه مدت‌ها در مسجد گوهرشاد اقامه جماعت می‌کرد. وی سرانجام در شوال سال ۱۳۸۶ در سن ۷۷ سالگی وفات یافت و در باغ رضوان به خاک سپرده شد.

شریعتی مزینانی، محمدتقی (۱۲۸۶ - ۱۳۶۶ ش)

استاد محمدتقی شریعتی، اندیشمند و مفسر قرآن، در سال ۱۲۸۶ ش در یک خانواده روحانی در مزینان از توابع سبزواری چشم به جهان گشود. وی در سال ۱۳۰۶ ش برای ادامه تحصیل به مشهد آمد و در مدرسه فاضل خان حجره گرفت. پس از بسته شدن مدرسه فاضل خان، به تدریس در مدارس جدید روی آورد و به موازات آن به فراگیری علوم دینی ادامه داد. وی همچنین در دانشسرا و دانشکده الهیات تدریس می‌کرد.

استاد شریعتی در سال ۱۳۲۳ ش کانون نشر حقایق اسلامی را در مشهد تأسیس کرد. او به فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ادامه می‌داد تا اینکه در شهریور ۱۳۳۶ سازمان امنیت وی و فرزندش، دکتر علی شریعتی، و ۱۵ تن دیگر از سران نهضت مقاومت ملی را بازداشت کرد و به زندان قزل قلعه برد. استاد پس از آزادی به مشهد

بازگشت. مرحوم آیه‌الله میلانی از وی خواست تا مجلس تفسیر خود را ادامه دهد. در سال ۱۳۴۲، استاد شریعتی به دعوت استاد شهید مطهری و توصیه آیه‌الله میلانی به تهران رفت و در حسینیه ارشاد به تبلیغ پرداخت. کتاب تفسیرنویین از جمله آثار اوست.

سرانجام، استاد محمدتقی شریعتی در ۳۱ فروردین ۱۳۶۶ به دار بقا شتافت و در صحن آزادی حرم مطهر به خاک سپرده شد.

شیرازی، سید عبدالله (۱۳۰۹ - ۱۴۰۵ ه. ق)

آیه‌الله حاج سیدعبدالله شیرازی از مراجع بزرگ شیعه، در شیراز متولد شد. پس از تحصیل مقدمات و علوم اسلامی در محضر میرزا صادق مجتهد و حاج سیدرضا ثامنی، برای ادامه تحصیل به نجف اشرف رفت. و از محضر درس آیات عظام حاج سیدابوالحسن اصفهانی، حاج آقا ضیاء عراقی و حاج شیخ محمد حسین نایینی بهره برد و موفق به دریافت اجازه اجتهاد گردید. پس از مراجعت به ایران در مشهد اقامت گزید. این عالم بزرگوار در واقعه مسجد گوهرشاد و مخالفت با کشف حجاب، دستگیر و به تهران اعزام شد. پس از آزادی، بار دیگر به نجف اشرف عزیمت نمود و در سال ۱۳۵۴ ه. ش دوباره به ایران بازگشت و در حوزه علمیه مشهد به تدریس مشغول شد.

آیه‌الله شیرازی در جریان انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، امور خراسان را هماهنگ با امام راحل (علیه السلام) برعهده گرفت. وی پس از عمری خدمت به اسلام، سرانجام در سن ۹۶ سالگی وفات یافت و در رواق توحیدخانه به خاک سپرده شد.

صفوی، شاه تهماسب (۹۱۹ - ۹۸۴ ق)

تهماسب میرزا، پسر شاه اسماعیل صفوی و دومین پادشاه سلسله صفوی است. پس از درگذشت شاه اسماعیل (۹۳۰ ق.) امرای قزلباش، بنا به وصیت او تهماسب میرزا را به پادشاهی برداشتند. وی سال‌ها درگیر جنگ با ازبک‌ها در شرق و عثمانی‌ها در غرب بود. آسیب‌پذیری تبریز، پایتخت صفویان، موجب شد که شاه

مشاهیر مدفون در حرم رضوی ﴿۳۶۹﴾

تهماسب در سال ۹۵۵ ق قزوین را به پایتختی انتخاب کند. از وقایع دیگر حکومت او پیمان صلح با عثمانی در آماسیه (سال ۹۶۲ ق) بود او پادشاهی هنرمند و دانش دوست بود و برای اداره بهتر و تولید آستان قدس رضوی نیز اقدامات فراوانی انجام داد. سرانجام او پس از ۵۳ سال و اندی پادشاهی در قزوین درگذشت. جنازه تهماسب ابتدا در باغچه سلطنتی، سپس در امامزاده حسین قزوین دفن شد و سرانجام به حرم امام رضا علیه السلام منتقل و در مکانی معروف به صفة صفوی به خاک سپرده شد.

طبرسی، فضل بن حسن (۴۶۸-۵۴۸ ه.ق)

مفسر بزرگ ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، از مفسران، ادیب، فقیه و محدث معروف قرن ششم هجری بود.

علاوه بر این، در حساب، جبر و مقابله صاحب نظر بود. دانشمندان بزرگی چون ابن شهر آشوب، شیخ منتخب الدین و قطب راوندی از محضر وی بهره مند شدند. کتاب های مجمع البیان و جوامع الجامع در تفسیر قرآن و الآداب الدینیة در علم اخلاق، اعلام الوری، نثر اللئالی و کنوز النجاح در دعا از آثار اوست.

شیخ طبرسی پس از عمری مجاهدت در راه کسب علم و دانش و ترویج شریعت الهی، در ۸۰ سالگی در سبزوار وفات یافت و جنازه اش را به مشهد حمل و در قبرستان قتلگاه معروف به «باغ رضوان» به خاک سپردند.

آرامگاه این عالم گران قدر در ابتدای ضلع غربی خیابان طبرسی قرار داشت که در سال ۱۳۷۰ ه.ش در اجرای طرح فلکه حضرت، توسعه یافت و تجدید بنا شد.

طبسی، غلامرضا (۱۳۱۳-۱۳۵۵ ه.ق)

حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ غلامرضا طبسی، از فضلا و مفاخر خطبا و سخنوران قرن چهاردهم هجری است. وی در طبس در خانواده ای اهل فضل متولد شد. پس از فراگرفتن مقدمات و سطوح، در سال ۱۳۴۱ ه.ق به قم هجرت نمود و از محضر درس، آخوند ملا علی همدانی، آیه الله مرعشی نجفی و میرزا رضا همدانی بهره گرفت. پس از تحصیل به تبلیغ و ارشاد مردم پرداخت و سال ها در شهرهای

بزرگی مانند تهران، قم، همدان و یزد به موعظه و تبلیغ پرداخت.
حاج شیخ غلامرضا در بلاغت و ملاحظت سخن بی نظیر بود. آیه الله مرعشی نجفی وی را در فن خطابه و سخنوری، نادره زمان توصیف نموده است و به این سبب مورد عنایت خاص آیه الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی بود. حاج شیخ، نخستین واعظی بود که در منبر علیه کشف حجاب و اقدامات ضد دینی رضاخان سخن گفت.

این خطیب شهیر پس از سفر حج در سال ۱۳۵۵ ه. ق توقفی کوتاه در مشهد، به قصد تهران حرکت نمود و در سبزواری به رحمت ایزدی پیوست. پیکرش را به مشهد حمل کردند و در مقبره پیر پالاندوز به خاک سپردند.

فلسفی، میرزا علی (۱۲۹۹ - ۱۳۸۴ ه. ش)

آیه الله حاج میرزا علی فلسفی در تهران به دنیا آمد. پدرش آیه الله حاج شیخ محمدرضا تنکابنی از علمای برجسته تهران بود. آیه الله فلسفی در ۲۵ سالگی با اتمام دوره سطح در تهران به نجف رفت و مدت ۱۶ سال از محضر علما به ویژه درس فقه و اصول آیه الله سید ابوالقاسم خوئی بهره برد. وی دو دوره کامل اصول و ابواب متعددی از فقه را در محضر ایشان آموخت و در ضمن به تدریس سطح مشغول شد. در سال ۱۳۴۰ ش به خواهش جمعی از متدینین به تهران بازگشت و با کوله باری از فقه و علم که اجازه اجتهاد استادش آیه الله خوئی گواه آن بود، به اقامه جماعت در مسجد لُرزاده، تدریس دروس خارج و وعظ و ارشاد پرداخت.
آیه الله فلسفی در حدود سال ۱۳۵۰ ش به درخواست آیه الله میلانی به اقامت دائم و تدریس در حوزه علمیه مشهد مصمم گردید. دروس خارج ایشان از جمله پررونق ترین درس فقه و اصول حوزه علمیه مشهد بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ایشان به عنوان یکی از نمایندگان مردم خراسان به مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافت. این فقیه عالی قدر سرانجام در تاسوعای حسینی بهمن ۱۳۸۴ ش به لقای حق شتافت و در رواق دارالسرور به خاک سپرده شد.

قزوینی، شیخ مجتبی (۱۳۱۸ - ۱۳۸۰ ه.ق.)

آیةالله حاج شیخ مجتبی در خانواده‌ای روحانی در قزوین متولد شد. پس از خواندن مقدمات و سطوح در قزوین و تهران، عازم نجف اشرف شد و از محضر درس استادانی چون: سیدکاظم یزدی، میرزا محمدتقی شیرازی، و میرزا محمدحسین نایینی بهره‌مند شد. پس از حدود هفت سال اقامت در نجف اشرف به ایران مراجعت نمود، و مدت دو سال در قم از درس خارج مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری استفاده نمود. پس از مهاجرت به مشهد نیز از درس استادانی مانند: آقابزرگ حکیم، حاج شیخ اسدالله یزدی بهره‌جست. مرحوم قزوینی ضمن تدریس خارج فقه و اصول، آثاری مانند: بیان الفرقان در پنج جلد، رساله‌ای در معرفه النفس و چند کتاب دیگر از خود به یادگار گذاشت. حاج شیخ مجتبی، سرانجام در سال ۱۳۸۰ ه.ق. دار فانی را وداع گفت و در زاویه جنوب غربی صحن انقلاب به خاک سپرده شد.^۱ هنگام بازسازی زیر صحن، با نظارت فرزندشان و با رعایت روش‌های عرف اماکن متبرکه، محل دفن بسته‌بندی شد و به نقطه مناسب‌تری منتقل گردید و اطراف آن نیز دو طبقه سرداب‌سازی شد.^۲ مقبره شیخ مجتبی قزوینی از جنوب به رواق دارالاجابه مرتبط است و راه ورود به آن در ضلع غربی صحن انقلاب از طریق راه پله غرفه سوم، مجاور کفشداری یک است. با احداث رواق دارالحججه دیوارهای این مقبره از شرق و شمال جمع‌آوری شد تا از نظر معماری از ساختار رواق دارالحججه تبعیت نماید.^۳

قزوینی، هاشم (۱۲۸۰ - ۱۳۸۰)

آیةالله حاج شیخ هاشم در قزوین متولد شد. ابتدا مقدمات و قسمتی از سطوح را در آن شهر و تهران فراگرفت و سپس به نجف اشرف عزیمت کرد و از محضر درس

۱- گنجینه دانشمندان، ۱۵۵/۷.

۲- سازمان عمران و توسعه حریم حضرت رضاعالی‌علیه‌السلام.

۳- همان.

بزرگانی چون: میرزای نایینی، حاج آقا ضیاء عراقی و آیه الله سید ابوالحسن اصفهانی بهره گرفت.

پس از بازگشت به ایران، در مشهد مقدس اقامت گزید، ضمن تدریس در حوزه مشهد از محضر درس میرزا مهدی غروی اصفهانی و حاج میرزا محمد آقازاده بهره مند شد و خود به تدریس سطوح عالی پرداخت. بسیاری از فضلا و عالمان معاصر مشهد از محضر درس او بهره گرفتند.

حاج شیخ هاشم در روز جمعه بیستم ربیع الثانی سال ۱۳۸۰ ه.ق. دار فانی را وداع گفت و در راهرو رواق دارالضیافه، جنب ایوان طلای صحن آزادی به خاک سپرده شد.

قمی - سید حسن (۱۳۲۹ - ۱۴۲۸ ه.ق.)

آیه الله حاج آقا حسن طباطبایی قمی فرزند آیه الله العظمی حاج آقا حسین قمی در نجف به دنیا آمد. دوران کودکی خود را در آن شهر گذراند و سپس در معیت پدر خود به مشهد آمد. در سال ۱۳۵۰ ق به نجف رفت و از محضر آیه الله میرزا حسین نایینی و بعضی دیگر از استادان مبرز بهره برد. پس از بازگشت به مشهد و در واقعه مسجد گوهرشاد همراه والد خود به عتبات تبعید شد. آیه الله قمی، پس از ارتحال پدرش در سال ۱۳۲۵ ش به مشهد بازگشت و در مسجد گوهرشاد به اقامه نماز و تدریس خارج فقه و اصول پرداخت. او در قیام خرداد سال ۱۳۴۲ ش، امام خمینی (ره) را همراهی نمود و به سبب مبارزاتش علیه رژیم شاه، حدود ۱۲ سال در تبعید به سر برد، تا اینکه در روز جمعه ۱۹ شهریور ۱۳۵۷ به مشهد وارد شد و مورد استقبال ده ها هزار نفر قرار گرفت.

وی سرانجام در روز ۲۱ خرداد ۱۳۸۶ در مشهد درگذشت و در دارالشکر حرم مطهر به خاک سپرده شد.

کوهستانی، محمد (۱۳۱۰ - ۱۳۵۱ ه.ق.)

آیه الله حاج شیخ محمد فرزند آیه الله شیخ محمد مهدی کوهستانی در روستای کوهستان از توابع بهشهر دیده به جهان گشود. مقدمات و قسمتی از صرف را در حوزه علمیه بهشهر فراگرفت. آن‌گاه برای تحصیل به مشهد عزیمت نمود. پس از اتمام سطوح، در درس خارج از بزرگانی چون حاج آقا حسین قمی، میرزا محمد کفایی فرزند آخوند خراسانی شرکت نمود. در سال ۱۳۴۰ ه.ق. به منظور نیل به درجات عالی علمی به نجف عزیمت کرد و از محضر درس حاج سیدابوالحسن اصفهانی، میرزا حسین نایینی و آقاضیاء عراقی بهره‌مند و موفق به دریافت درجه اجتهاد شد. آن‌گاه در سال ۱۳۴۸ ه.ق. به زادگاهش بازگشت. و به نشر احکام اسلام و تدریس و پرورش نسل جوان اشتغال یافت و حوزه علمیه‌ای در کوهستان تأسیس کرد. وی پس از عمری خدمت به اسلام، سرانجام در اردیبهشت ۱۳۵۱ ه.ش دار فانی را وداع گفت. و جنازه‌اش به مشهد حمل گردید و در رواق دارالسیاده به خاک سپرده شد.

مروارید، حسنعلی (۱۳۲۹ - ۱۴۲۵ ه.ق.)

آیه الله میرزا حسنعلی مروارید در ۸ شوال ۱۳۲۹ در مشهد مقدس به دنیا آمد. در ۱۳ سالگی وارد حوزه علمیه مشهد شد. برجسته‌ترین استاد ایشان، آیه الله میرزا مهدی اصفهانی (۱۳۰۳ - ۱۳۶۵ ق.) بود که مباحث تخصصی فقه و اصول و معارف اهل بیت علیهم‌السلام را در محضر ایشان فراگرفت و پس از فوت استاد به تدریس خارج فقه و معارف دینی پرداخت. کتاب *تنبيهات حول المبدأ والمعاد خلاصه‌ای* از درس‌های معارف ایشان است. آیه الله مروارید در مبارزات دوران انقلاب و مسائل اجتماعی نیز فعالیت داشت. دو مدرسه علمیه بعثت و سعادت را ایشان تأسیس کرد. این فقیه بزرگ، سرانجام در ۱۹ شعبان ۱۴۲۵ به لقای حق شتافت و بیکر پاکش در رواق دارالسرور به خاک سپرده شد.

مصطفوی، سیدجواد (۱۳۰۱ - ۱۳۶۸ ه.ش)

حجة الاسلام والمسلمین سیدجواد فرزند مرحوم سیدمحسن در مشهد متولد شد. پس از اتمام دوره ابتدایی و متوسطه وارد حوزه علمیه شد و در مدارس خیراتخان، دودر و مدرسه نواب، مقدمات و سطح را فراگرفت. و در سال ۱۳۳۰ ه.ش به تهران رفت. و ضمن تدریس، خارج فقه و اصول را در محضر استادانی چون: سیداحمد خوانساری و قاضی فراگرفت. آن‌گاه به دانشکده الهیات راه یافت و موفق به اخذ دکترا در فقه اسلامی شد. پس از بازگشت به مشهد، در سال ۱۳۴۸ ه.ش وارد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی شد و به تدریس اشتغال یافت. از وی آثاری مانند الکاشف لآلفاظ نهج البلاغه، التطبيق، مفتاح الوسائل، الهادی و ترجمه و شرح اصول کافی در دست است. دکتر سیدجواد مصطفوی در سال ۱۳۶۸ ه.ش به رحمت ایزدی پیوست و در یکی از حجره‌های صحن آزادی مدفون شد.

میلانی، سیدمحمد هادی (۱۳۱۳ - ۱۳۹۵ ه.ق.)

آیه الله حاج سیدمحمد هادی میلانی، در نجف اشرف دیده به جهان گشود. جدّ اعلایش سید علی اکبر از اعظام سادات حسینی است. وی مقدمات را نزد شیخ ابراهیم همدانی و آخوند ملا حسن تبریزی فراگرفت. پس از آن سطح را در محضر آیه الله شیخ ابراهیم سالیانی و حجة الاسلام سیدجعفر اردبیلی و میرزا علی ایروانی آموخت، و خارج فقه و اصول را در محضر بزرگانی چون: شریعت اصفهانی، میرزا حسن نایینی و آقاضیاء عراقی تحصیل نمود.

در سال ۱۳۳۲ ه.ش به مشهد هجرت نمود و به تدریس خارج فقه و اصول پرداخت و فضلالی بسیاری از محضر درس ایشان بهره مند شدند. ایشان ضمن تدریس، مدارس علمیه میلانی، امام صادق (علیه السلام) و مدرسه عالی حسینی را تأسیس کرد. وی سرانجام در سال ۱۳۹۵ ه.ق. رحلت نمود و در رواق توحیدخانه به خاک سپرده شد.

نهایندی، علی اکبر (۱۲۷۸ - ۱۳۶۹ ه.ق.)

آیه الله حاج علی اکبر نهایندی فرزند شیخ حسین، وی در نهایند متولد شد. مقدمات علوم دینی را در بروجرد فراگرفت. سپس به تهران رفت و از محضر درس حاج میرزا حسن آشتیانی بهره مند شد. آن گاه به نجف اشرف هجرت نمود و محضر درس استادانی چون: حاج میرزا حسن آشتیانی، حاج میرزا حبیب الله رشتی و شریعت اصفهانی کسب فیض کرد و موفق به اخذ اجازه روایت از مرحوم حاج میرزا حسین نوری صاحب مستدرک و دوتن از فقهای دیگر شد. وی در سال ۱۳۲۸ ه.ق. به مشهد سفر نمود و مجاور شد و به تدریس و اقامه جماعت پرداخت. نهایندی از علمای بزرگ و معروف مشهد، و در زهد و تقوا از نوادر عصر خود بود. از این عالم عالی قدر آثاری مانند خزینة الجواهر، جنتان مدهامتان، الجنة العالیة، البیان الرفیع فی احوال الخواجهریبع، جواهر الکلمات، رشحة الندی، انوار المواهب و چند اثر دیگر به جا مانده است.

علامه نهایندی پس از سالها خدمت به اسلام، سرانجام، در سن ۹۱ سالگی در مشهد وفات یافت و در رواق دارالسعادة به خاک سپرده شد.

نهایندی، محمد (۱۲۹۱ - ۱۳۷۱ ه.ق.)

آیه الله حاج شیخ محمد نهایندی متخلص به «تجلی» در ۱۵ رجب سال ۱۲۹۱ در نجف اشرف متولد شد. و در سال ۱۳۱۷ ه.ق. به مشهد آمد و در حوزه درس عالمان بزرگ آن زمان همچون شیخ حسنعلی تهرانی حضور یافت و اجتهاد او مورد تأیید آنان قرار گرفت. آیه الله نهایندی مدتی را هم برای کسب علم در عتبات به سر برد اما دوباره به مشهد بازگشت و در مدرسه میرزا جعفر به تدریس و تألیف مشغول شد. وی از عالمان، مفسران و شاعران آستان قدس رضوی بود. از جمله تألیفاتش، تفسیری به نام نفحات الرحمن در چهار جلد و دیوانی به نام زیادة المصائب است. سرانجام، این عالم پرهیزکار در ۲۵ ربیع الآخر سال ۱۳۷۱ دارفانی را وداع گفت و پیکر پاکش در حرم مطهر به خاک سپرده شد.

نوقانی، علی اکبر (۱۳۰۰ - ۱۳۷۰ ه.ق.)

حجة الاسلام والمسلمین حاج میرزا علی اکبر نوقانی در محله نوقان مشهد به دنیا آمد و تا ۲۷ سالگی در این شهر به تحصیل علوم دینی پرداخت. پس از آن عازم نجف شد و با اخذ اجتهاد از میرزا محمدتقی شیرازی (د ۱۳۳۸ ه.ق.) و شیخ عبدالله مازندرانی (د ۱۳۳۰ ه.ق.) به ایران بازگشت و در مشهد به تدریس دروس حوزوی و ارشاد مردم همت گماشت. آیه الله حاج میرزا علی اکبر نوقانی خطیبی توانمند و مورد اعتماد بود و با امام خمینی (علیه السلام) رابطه بسیار دوستانه‌ای داشت. از او چند کتاب و مقداری یادداشت‌های پراکنده باقی مانده است. از آن میان فقط سه مقاله و مجموعه اشعار او به چاپ رسیده است. سه مقاله به صورت مناظره، و در نقد و بررسی مقالات ماتریالیست‌ها، مسیحیان و مسلمانان نگاشت و مورد توجه مجامع علمی قرار گرفت. سرانجام در جمادی الاول ۱۳۷۰ دعوت حق را لبیک گفت و در پایین پای امام رضا (علیه السلام) در دارالسعادة به خاک سپرده شد.

هاشمی نژاد، سید عبدالکریم (۱۳۱۱ - ۱۳۶۰ ه.ق.)

حجة الاسلام والمسلمین سید عبدالکریم هاشمی نژاد در بهشهر متولد شد و در سنین نوجوانی به روستای کوهستان از توابع بهشهر رفت و در محضر آیه الله کوهستانی تحصیل را آغاز نمود. پس از مدتی به قم مهاجرت کرد و از محضر درس آیات عظام: مرحوم بروجردی و امام خمینی (علیه السلام) بهره‌مند شد. هم‌زمان با رحلت آیه الله بروجردی به مشهد هجرت نمود و به تدریس و تبلیغ و نشر احکام اسلام پرداخت.

در مشهد در جلسات کانون بحث و انتقاد دینی دانشجویان شرکت داشت و دانشجویان و افراد مشتاق از بیاناتش بهره‌مند می‌شدند.

این دانشمند مجاهد و خطیب توانا به علت مبارزاتش علیه رژیم پهلوی بارها دستگیر و زندانی شد. وی یکی از گردانندگان اصلی انقلاب اسلامی در مشهد بود. از وی آثار ارزنده‌ای بر جای مانده است.

وی سرانجام در روز هفتم مهر ماه سال ۱۳۶۰ به دست منافقان در مشهد به شهادت رسید و در زاویه شمال شرقی رواق دارالسلام مدفون شد.

راهنمای رواق های حرم

جدول شماره چهار

ردیف	نام رواق	مساحت (به مترمربع)	موقعیت مکانی	تاریخ بنا
۱	دار السیاده	۳۷۳	غرب و جنوب غربی حرم	دوره تیموریان
۲	دار الحفاظ	۲۱۷	جنوب حرم	۸۴۱ق.
۳	گنبد حاتم خانی	۱۱۵	مشرق حرم	۱۰۱۱ق.
۴	دار فیض	۱۱۲	ضلع شمالی روضه منوره	دوره صفویه
۵	دار السعاده	۱۶۲	شرق حرم	۱۲۵۹ق.
۶	دار الشکر	۷۳	شمال حرم	دوره صفویه
۷	توحیدخانه	۱۰۸	شمال حرم	۱۰۷۲ق.
۸	دار السلام	۲۲۷	جنوب شرقی حرم	عهد تیموری
۹	گنبدالله وردیخان	۱۷۱	شمال شرقی حرم	۱۰۲۱ق.
۱۰	دار العزه	۷۳	جنوب شرقی حرم	۱۳۴۴ش.
۱۱	دار السرور	۱۰۰	جنوب شرقی حرم	۱۳۸۱ق.
۱۲	دار الذکر	۲۱۶	جنوب شرقی حرم	۱۳۴۴ش.
۱۳	دار الزهد	۲۸۹	جنوب شرقی حرم	۱۳۵۲ش.
۱۴	شیخ بهایی	۱۰۲	جنوب شرقی حرم	قرن ۱۱ هجری
۱۵	دار العباده	۱۵۸	جنوب شرقی حرم	۱۳۵۳
۱۶	دار الضیافه	۱۶۶	شمال شرقی حرم	۱۳۰۱ق.
۱۷	دار الشرف	۱۴۰	شمال غربی حرم	۱۳۴۴ش.
۱۸	دار الاخلاص	۳۶	غرب حرم	جدید
۱۹	دار الولایه	۲۴۳۶	غرب و شمال غربی حرم	جدید
۲۰	دار الهدایه	۸۴۴	جنوب حرم	جدید
۲۱	دار الرحمه	۵۲۰	جنوب حرم	جدید
۲۲	دار الاجابه	۲۴۰۰	در غرب و زیر رواق دارالولایه	۱۳۷۹ش.
۲۳	دار الحکمه	۷۵۶	شرق حرم	جدید
۲۴	دار الحججه	۶۳۰۰	زیر صحن انقلاب	۱۳۸۳
۲۵	رواق بالاسر مبارک	۷۰	در بالای سر حضرت <small>علیه السلام</small>	جدید
۲۶	رواق امام خمینی	۹۶۷۳	در صحن امام خمینی (ره)	جدید

كتابنامه

١. ابن ابى الثلج، محمد بن احمد، *تاريخ الاثمه*، مجموعه نفيسه مكتبة بصيرتى، قم، ١٣٩٦ هـ.ق.
- ابن ابى الحديد، عبدالحميد، *شرح نهج البلاغه*، دار احياء الكتب العربيه، ١٣٧٨ هـ.ق.
- ابن اثير، على بن محمد، *الكامل فى التاريخ*، دار بيروت، ١٣٨٥ هـ.ق.
- *تاريخ كامل اسلام و ايران*، ترجمه عباس خليلي و على هاشمى حائرى، علمى، تهران ١٣٦٤.
- ابن اعثم كوفى، محمد بن على، *الفتوح*، ترجمه احمد بن محمد مستوفى هروى، بمبئى، ١٣٠٥.
- ابن الجوزى، يوسف بن قزاوغلى، *تذكرة الخواص*، مؤسسة أهل البيت، بيروت، ١٤٠١ هـ.ق.
- ابن الطقطقى، محمد بن على، *الفخرى فى الآداب السلطانية و الدول الاسلاميه*، دار صادر، بيروت، بى تا.
- ابن العبرى، غريغوريوس بن هارون، *تاريخ مختصر الدول*، بى تا، بى جا.
- ابن النديم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، دار المعرفة، بيروت، ١٣٩٨ م.
- ابن بابويه، محمد بن على، *الامالى*، قم، ١٣٧٣ ق.
- _____، *التوحيد*، مؤسسة النشر الإسلامى، قم، بى تا.
- _____، *الخصال*، انتشارات علميه إسلاميه، بى تا، شيراز.
- _____، *علل الشرائع*، مكتبة الحيدريه، نجف، ١٣٨٥ ش.

٣٨٤ >> امام على بن موسى الرضا عليه السلام ...

- _____ ، *عيون أخبار الرضا*، ترجمه على اكبر غفارى و حميدرضا مستفيد، دارالكتب الاسلاميه، تهران ١٣٨٥ هـ.ش. ٢. _____ ، *عيون أخبار الرضا*، نشر رضا، مشهد، ١٣٦٣ش. (متوفى ٣٨١ هـ.ق.).
- _____ ، *كمال الدين و تمام النعمة*، مؤسسة النشر الإسلامى قم، ١٤٠٥ هـ.ق.
- _____ ، *معانى الأخبار*، دار العلم، قم، ١٣٧٩ هـ.ق.
- _____ ، *من لا يحضره الفقيه*، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٠٤ هـ.ق.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله، *سفرنامه ابن بطوطه*، ترجمه محمد على موحد، انتشارات علمى و فرهنگى، تهران، ١٣٦١.
- ابن تغرى بردى، يوسف بن تغرى بردى، *النجوم الزاهرة*، المصرية العامة، بى تا.
- ابن حجر عسقلانى، *دايرة المعارف اسلامى*، ترجمه محمد على خليلى، تهران، شركت مطبوعات، تهران، ١٣١٨.
- ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد، *الصواعق المحرقة*، شركة الطباعة الفنية المتحدة، قاهرة، ١٣٨٥ هـ.ق.
- ابن حمزه، محمد بن على، *الثاقب فى المناقب*، مؤسسه انصاريان، قم، ١٤١٢ هـ.ق.
- ابن حوقل، ابى القاسم، *صورة الارض*، بريل، ليدن، ١٩٣٨ م.
- ابن حيون، نعمان بن محمد، *شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار*، قم، بى تا.
- ابن خردادبه، عبيدالله، *المسالك و الممالك*، ترجمه حسين قره چانلو، تهران، ١٣٧٠.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، *تاريخ ابن خلدون*، مؤسسة الأعلمى، بيروت، ١٣٩١ هـ.ق.
- _____ ، *مقدمه*، ترجمه گنابادى، مركز انتشارات علمى و فرهنگى.
- ابن خلكان، احمد بن محمد، *وفيات الاعيان*، قم، الطبعة الثانية، ١٣٦٤.
- ابن رسته، احمد بن عمر، *الاعلاق النفيسه*، ترجمه دكتور حسين قره چانلو، امير كبير، تهران ١٣٦٥.
- ابن شعبه، حسن بن على، *تحف العقول*، انتشارات اسلاميه، شيراز، ١٣٦٣ش.
- ابن شهر آشوب، محمد بن على، *مناقب آل ابى طالب*، المطبعة الحيدريه، نجف ١٣٧٥ق. / ١٩٥٦م.

کتابنامه > ۳۸۵

- ابن صباغ، علی بن محمد، *الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة*، نجف ۱۹۵۰ م و چاپ دارالخلافة طهران، ۱۳۰۳ ق.
- ابن طاووس، عبدالکریم بن جلال الدین، *فرحة العری*، مرکز الغدير للدراسات الإسلامیه، ۱۴۱۹ ه.ق.
- ابن طاووس، علی بن موسی، *طرائف المقال*، مطبعة خيام، قم، ۱۳۹۹ ه.ق.
- ابن طولون، محمد بن علی، *الائمة الاثنا عشر*، منشورات الرضی، قم، بی تا.
- ابن عساکر، علی بن حسن، *تاریخ مدينة دمشق*، دارالفکر، بیروت.
- ابن فضلان، احمد بن فضلان، *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، بی جا.
- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، مكتبة المعارف، بیروت، مكتبة النصر، ریاض، ۱۹۶۶ م.
- ابوالفداء، اسماعیل بن علی، *المختصر فی اخبار البشر*، المطبعة الحسينیه، مصر، بی تا.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین، *الأغانی*، مؤسسة جمال، للطباعة و النشر، بیروت، التراث العربی، بی تا.
- _____، *مقاتل الطالبیین*، دار المعرفة، بیروت، بی تا، (متوفی ۳۵۶ ه.ق.).
- ابوزید، احمد بن سهل، *البدء و التاريخ*، افسست، مكتبة المثنی بغداد، بی تا.
- ابو مخنف، لوط بن یحیی، *بحر الانساب*، دارالخلافة طهران، ۱۲۶۸ ق.
- ابونعیم، احمد بن عبدالله، *ذکر اخبار اصبهان*، مؤسسة النصر، تهران، بی تا.
- احسن، محمد مناظر، *زندگی اجتماعی در حکومت عباسیان*، ترجمه مسعود رجب نیا، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
- احمدی المیانجی، علی، *مکاتیب الامام الرضا علیہ السلام*، المؤتمر العالمی للامام الرضا علیہ السلام، ۱۴۱۱ ه.ق.
- اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمة فی معرفة الائمة*، بی نا، قم، ۱۳۸۱ ه.ق. بی تا، (متوفی ۶۸۷ ه.ق.).
- اسکندر منشی، *عالم آرای عباسی*، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران،

۳۸۶ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

۱۳۷۷.

- اصطخری، ابراهیم بن محمد، *مسالك و ممالك*، به کوشش ایرج افشار، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۰.

- اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی، *مطلع الشمس*، انتشارات فرهنگسرا، ۱۳۶۲ ش.

- امبرسنز، نیکلاس، *تاریخ زمین لرزه‌های ایران*، ترجمه ابوالحسن رده، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۰.

- امیرعلی، *مختصر تاریخ العرب*، مترجم: عقیف البعلبکی، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۶۱ م.
- امین، احمد، *ضحی الاسلام*، مکتبه النهضة المصرية، قاهره، بی تا.

- امین، محسن، *اعیان الشیعة*، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.

- امینی، عبدالحسین، *الغدیر*، دار الکتب العربیة، بیروت، ۱۳۸۷ ه.ق.

- اوکین، برنارد، *معماری تیموری در خراسان*، ترجمه علی آخشینی، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۶.

- *ایران‌شهر*، نشریه شماره ۲۲ کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ج ۲، تهران ۱۳۴۳.

- بحرانی هاشم بن سلمان، *مدینه المعجز*، مکتبه المحمودی، تهران، بی تا.

- برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، دار الکتب الإسلامیة، تحقیق سید جلال‌الدین حسینی، بی تا.
- بسطامی، نوروز علی، *تحفة الرضویة*، تبریز ۱۲۸۱ ه.ق.

- بکران، محمد بن نجیب، *جهان نامه*، کتابخانه ابن سینا، تهران، فروردین ۱۳۴۲.

- بلاذری، احمد بن یحیی، *فتوح البلدان*، ترجمه دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۴.

- بیهقی، ابراهیم بن محمد، *المحاسن و المساوی*، دار بیروت، ۱۴۰۴ ه.ق.

- بیهقی، محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، تصحیح علی اکبر فیاض، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۵۶.

- پسندیده، محمود، *حوزه علمیة خراسان*، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۵.

- جهشیاری، محمد بن عبدوس، *الوزراء و الکتاب*، نشر مصطفی البانی الحلبی و اولاده، قاهره،

بی تا.

- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد/شکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف الله، جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو، تصحیح غلامرضا ورهرام، انتشارات اطلاعات تهران، ۱۳۷۰.
- _____، جغرافیای حافظ ابرو، قسمت ربع خراسان (هرات)، به کوشش مایل هروی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.
- حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، تاریخ نیشابور، تصحیح شفیعی کدکنی، آگه، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- حبیبی، محسن، از شار تا شهر، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۰.
- حدود العالم، تصحیح منوچهر ستوده، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۶۲.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ترجمه جنتی، دار الکتب الإسلامية طهران، ۱۳۵۷ ش.
- حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، مجمع احیاء الثقافة الإسلامية، تهران، ۱۴۱۱ ه.ق.
- حلّی، علی بن یوسف، العدد القویة، لدفع المخاوف الیومیة، تحقیق مهدی الرجائی، تهران، ۱۴۰۸ ه.ق.
- حمدالله مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، تاریخ گزیده، به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴.
- _____، نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۳۶.
- خضری، محمد، محاضرات تاریخ الأمم الاسلامیة الدولة العباسیة، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۲۶ ه.ق.
- خطیب البغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، دار السعادة، مصر، ۱۳۴۹ ه.ق.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، نصیحة أهل الحدیث، مکتبة المنار - الزرقاء، ۱۴۰۸ ه.ق.

۳۸۸ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

- خوارزمی، محمد بن عباس، *رسائل الخوارزمی*، تصحیح دکتر پورگل، انجمن آثار فرهنگی و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴ ه.ق.
- خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد، *المناقب*، مؤسسة نشر الاسلامی، ۱۴۱۱ ه.ق.
- خوفی، احمد بن محمد، *مجمّل فصیحی*، تصحیح محمود فرخ، انتشارات باستان، مشهد، ۱۳۳۹.
- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین، *حبیب السیر*، تصحیح دبیر سیاقی، انتشارات خیام، تهران، ۱۳۶۲.
- _____، *مکارم الاخلاق*، تصحیح محمد اکبر عشیق، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۸.
- دولتشاه، دولت شاه بن بختی شاه، *تلمکرة الشعراء*، تصحیح ادوارد براون، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۲.
- دینوری، احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران، ۱۳۶۶.
- رافعی قزوینی، عبدالکریم بن محمد، *التدوین فی اخبار قزوین*، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸ ه.ق.
- رضوان، محمدحسن، «حواشی مقاله گنبد مطهر»، *نامه آستان قدس*، شماره ۱۸، ۱۳۴۳.
- رضوانی، علیرضا، *در جست و جوی هویت شهری مشهد*، وزارت مسکن و شهرسازی، تهران، ۱۳۸۴.
- رفاعی، احمد فرید، *عصر المأمون*، دار الکتب المصریة، قاهرة، ۱۳۴۶ ه.ق.
- رنجبر، احمد، *خراسان بزرگ*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- روابط عمومی آستان قدس، *آستان قدس دیروز و امروز*، انتشارات آستان قدس، مشهد، ۱۳۵۶.
- روملو، حسن، *احسن التواریخ*، تصحیح عبدالحسین نوایی، انتشارات بابک، تهران، ۱۳۵۷.
- زرکلی، خیرالدین، *الأعلام*، بی تا، بی جا، الطبعة الثالثة.
- زیدان، جرجی، *تاریخ التمدن الاسلامی*، مکتبة الحیة، بیروت، بی تا.
- سحاب، ابوالقاسم، *زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام*، اسلامیه، تهران، ۱۳۳۴.
- سعادت، بیژن، *بارگاه رضا*، موسسه آسیایی دانشگاه شیراز، میلان، ۱۹۷۶ م.

- سعیدی، عباس، «جغرافیای شهری (شهر مشهد)»، *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، سال اول شماره ۲ و ۳، ۱۳۴۴.
- _____، *سرخس دیروز و امروز*، (پژوهشی در جغرافیای تاریخی و انسانی سرخس) توس، تهران ۱۳۵۴.
- سیدی، مهدی، «آل کاکویه و اولین باروی شهر مشهد»، *وقف میراث جاویدان*، شماره ۳۸.
- _____، *تاریخ شهر مشهد*، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۸.
- _____، *سیمای تاریخی - فرهنگی شهر مشهد*، سازمان فرهنگی شهرداری مشهد، مشهد، ۱۳۸۲.
- _____، *گنبد خشتی مشهد*، وقف میراث جاویدان، ش ۹ - ۱۳۸۰.
- سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، مطبعة السعادة، مصر، ۱۳۷۱ ه.ق.
- شاردن، جان، *سیاحتنامه شاردن*، ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.
- شبرای، عبدالله بن محمد، *الاتحاف بحب الاشراف*، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ ش.
- صابری، سیاوش، «کهن دژ شهر تاریخی توس»، *مجموعه مقالات سومین کنگره تاریخ معماری و شهرسازی ایران*، ج ۱، به کوشش باقر آیه الله زاده شیرازی، سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، تهران، ۱۳۸۴.
- صفت گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در عصر صفوی*، انتشارات رسا، تهران، ۱۳۸۱.
- طاهری، ابوالقاسم، *جغرافیای تاریخی خراسان از نظر جهانگردان*، شورای مرکزی جشن، تهران، ۱۳۴۸.
- طباطبائی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، جامعه مدرسین، قم.
- طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، نشر المرتضی، مشهد، ۱۴۰۳ ه.ق.
- طبرسی، حسن بن فضل، *مکارم الاخلاق*، نشر الشریف الرضی، ۱۳۹۲ ه.ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری*، ترجمه محمد حسین ساکت، تهران، اساطیر، ۱۳۸۸ ه.ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، *اعلام الوری فی اعلام الهدی*، بی جا، ۱۳۱۲ ه.ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، *تاج الموالد*، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۳۹۶ ه.ق.

۳۹۰ >< امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

- طبری الصغير، محمد بن جریر، *دلائل الامامة*، مكتبة الحيدريه، نجف، ۱۳۸۳ هـ.ق.
- طبری، محمد بن جریر، *تاريخ طبری*، دارالکتب العلميه، بيروت ۱۹۸۸ م.
- _____، *تاريخ الأمم والملوک*، منشورات مكتبة أرومية، ايران.
- طوسی، محمد بن حسن، *رجال طوسی*، منشورات مكتبة الحيدريه، نجف، ۱۳۸۰ ش.
- _____، *الغیبة*، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ۱۴۱۱ هـ.ق.
- _____، *الاستبصار*، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۳ ش.
- _____، *تهذيب الأحكام*، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۶۴ ش.
- _____، *امالی*، المكتبة الأهلية، بغداد، ۱۳۸۴ هـ.ق.
- عالم زاده، بزرگ، *قبله گاه عاشقان*، نشر قدس، مشهد، ۱۳۸۷.
- عاملي، جعفر مرتضى، *الحياة السياسية للإمام الرضا علیه السلام*، جامعة المدرسين، قم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
- _____، *زندگی سیاسی هشتمین امام*، ترجمه سيدخليل خليليان، نشر فرهنگ اسلامي، سال ۱۳۸۵ تهران.
- عبيدلى، محمد بن ابى جعفر، *تهذيب الأنساب ونهاية الأعقاب*، مكتبة المرعشى النجفى، ۱۴۱۳ هـ.ق.
- عرفان منش، جليل، *همگام با امام رضا علیه السلام از مدينه تا مرو*، بنياد پژوهشهای اسلامي، ۱۳۸۹.
- عسکرى، حسن بن على علیه السلام، *التفسير المنسوب الى الامام العسکرى*، قم، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹ هـ.ق.
- عطاردى، عزيزالله، *آثار و اخبار امام رضا علیه السلام*، انتشارات كتابخانه صدر، تهران ۱۳۹۷ ق.
- _____، *مسند الامام الرضا علیه السلام*، آستان قدس رضوى، مشهد ۱۴۰۶ ق.
- عقيل، محسن، *طب الامام الرضا علیه السلام*، الناشر ذوالقربى، قم، ۱۴۲۶ هـ.ق.
- علامه حلى، حسن بن يوسف، *خلاصه الأقوال فى معرفة علم الرجال*، مجمع البحوث الإسلامية، ۱۳۸۱ ش.
- علم الهدى، على بن الحسين، *تنزيه الأنبياء*، نشر الشريف الرضى، قم، بى تا.
- على بن موسى الرضا علیه السلام، *الفتحة المنسوب للإمام الرضا علیه السلام*، مؤسسة آل البيت لاحياء التراث، قم، ۱۴۰۶ هـ.ق.

- عمادزاده، حسین، *زندگانی حضرت علی بن موسی الرضا*، گنجینه، تهران ۱۳۳۵.
- غازی، داوود بن سلیمان، *مسند الرضا*، مرکز النشر التابع لمكتب الاعلام الإسلامی، ۱۴۱۸ ه.ق.
- فتال نیشابوری، محمد بن احمد، *روضه الواعظین و بصیرة المتعلمین*، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، نشر نی، تهران ۱۳۶۶.
- فرای، ریچارد نلسون، *تاریخ ایران کمبریج* (از اسلام تا سلاجقه)، ترجمه حسن انوشه، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳.
- فضل الله بن روزبهان، *مهمان نامه بخارا*، تصحیح منوچهر ستوده، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
- قداده بن جعفر، *کتاب الخراج*، ترجمه دکتر حسین قره چانلو، البرز، تهران
- قزوینی، زکریا بن محمد، *آثار البلاد و اخبار العباد*، بیروت، ۱۹۶۰ م.
- قصابیان، محمدرضا، *تاریخ مشهد*، انتشارات انصار، مشهد، ۱۳۷۷.
- _____، «سرگذشت نوغان»، *خراسان پژوهی*، سال ۳، ش ۱، ۱۳۷۹.
- _____، *ضریح مطهر امام رضا*، پیشینه آن، *مشکوة*، شماره ۷۲ و ۷۳، پاییز و زمستان ۱۳۸۰.
- قطب راوندی، سعید بن هبة الله، *الخرائج و الخرائج*، مکتبه مصطفوی، قم، بی تا.
- _____، *الدعوات*، منشورات مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۰۷ ه.ق.
- قمی، عباس، *الانوار البهية فی تواریخ الحجج الالهية*، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۴ ش.
- قندوزی، سلیمان بن ابراهیم، *ینابیع المودة*، دار الکتب العراقية، قم، مکتبه المحمدي، ۱۳۸۵ ه.ق. (متوفی ۱۲۹۴ ه.ق.).
- کاویانیان، محمد، *شمس الشموس*، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۴.
- کراچکی، محمد بن علی، *کنز الفوائد*، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۴۱۰ ه.ق.
- کفعمی، ابراهیم بن علی، *مصباح الكفعمی*، منشورات الرضی و زاهدی، بی تا.
- کلیدار، عبدالجواد، *تاریخ کربلا و حائر الحسينی*، مکتبه الحیدریة، نجف، بی تا.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه سید جواد مصطفوی، علمیه اسلامیة، تهران بی

تا.

- _____، *فروع کافی*، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۳۵۰ ش. (متوفی ۳۲۹ ه.ق.).
- کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، *مجموعه مقالات دومین کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام*، کنگره جهانی حضرت رضا علیه السلام، مشهد، ۱۳۶۶ ه.ش.
- کیانی، محمد یوسف، *کاروانسراهای ایران*، سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳.
- کبیا گیلانی، احمد بن محمد، *سراج الانساب*، کتابخانه عمومی آیه الله مرعشی نجفی، قم ۱۴۰۹ ه.ق.
- گدار، آندره و دیگران، *آثار ایران*، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۶۸.
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک، *زین الاخبار*، تصحیح عبدالحی حبیبی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- گلچین معانی، احمد، *راهنمای گنجینه قرآن*، کتابخانه آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۴۷.
- گیرشمن، رومان، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمه محمد معین، بنگاه نشر و ترجمه، تهران ۱۳۳۶.
- لاکهارت، لارنس، «مشهد»، ترجمه عباس سعیدی، *مجله دانشکده ادبیات مشهد*، ش ۲ و ۳-س ۲، ۱۳۴۵.
- لسترنج، گی، *جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷، و چاپ دوم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۴.
- مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، ترجمه موسی خسروی، انتشارات الاسلامیه، تهران ۱۳۵۶ ه.ش.
- _____، *بحار الأنوار*، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ه.ق.
- محمد زاده، مرضیه، *علی بن موسی الرضا علیه السلام / امام رضا*، انتشارات دلیل ما، قم، ۱۳۸۵ ه.ش.
- مستوفی همدانی، حبیب الله، *آثار الرضویه*، بی جا، بی نا، ۱۳۱۸ ه.ق.
- مسعودی، علی بن حسین، *التنبیه و الاشراف*، دار الصعب، بیروت، بی تا.
- _____، *اثبات الوصیه للامام علی بن ابی طالب*، چاپ نجف، بی تا.
- _____، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنگاه ترجمه و نشر

کتاب، تهران ۱۳۶۰.

- _____، *اثبات الوصیه*، ترجمه محمد جواد نجفی، کتابفروشی اسلامیة، تهران ۱۳۴۳.
- معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی آستان قدس رضوی، *حقایق شیرین*، معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی، مشهد، ۱۳۸۵.
- مفید، محمد بن محمد، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، ترجمه رسولی محلاتی، انتشارات علمیه اسلامیة، تهران، ۱۳۴۶.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، *حدیقه الشیعه*، علمیه اسلامیة، تهران، بی تا.
- مقدسی، محمد بن احمد، *احسن التفاسیم فی معرفه الاقالیم*، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱.
- مکارم شیرازی، ناصر، *مناظرات تاریخی امام رضا (علیه السلام) با پیروان و مذاهب و ادیان*، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، ۱۳۸۸ ش.
- منهج سراج، عثمان بن محمد، *طبقات ناصری*، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳ ش.
- موتمن، علی، *تاریخ آستان قدس*، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۵۵.
- مولوی، عبدالحمید، *خراسان، ائمه و مشاهیر*، به کوشش سید محسن حسینی، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس، مشهد، ۱۳۸۹.
- میرخواند، محمد بن خاوندشاه، *تاریخ روضه الصفیاء*، انتشارات کتاب فروشی های مرکزی خیام، پیروز، تهران، ۱۳۳۹ ش.
- ناصر خسرو، *سفرنامه ناصر خسرو*، به کوشش نادر وزین پور، تهران، ۱۳۶۲ ش.
- نرسخی، محمد بن جعفر، *تاریخ بخارا*، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات توس تهران، ۱۳۶۳.
- نوبختی، حسن بن موسی، *فرق الشیعه*، مکتبه المرتضویة، الحیدریة، نجف، ۱۳۵۵ ه.ق.
- واصفی، محمود بن عبدالجلیل، *بدایع الوقایع*، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹.
- وزارت جنگ انگلیس مستقر در هندوستان، *فرهنگ جغرافیایی خراسان*، ترجمه کاظم خادمیان، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۰.
- یافعی، عبدالله بن اسعد، *مرآة الجنان*، مؤسسه الأعلمی، بیروت، ۱۳۹۰ ه.ق.

۳۹۴ > امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ...

- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله، *معجم البلدان*، دار بیروت، بیروت، ۱۳۷۶ ه.ق.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق، *تاریخ یعقوبی*، مؤسسه نشر فرهنگ اهل بیت، قم، بی تا.
- _____، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۶.
- _____، *البلدان*، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۳.
- یوسفی، غلامحسین، *چهار باغ مشهد*، یادداشت‌هایی در زمینه فرهنگ و تاریخ انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۱.